

ایران‌ویج • مدائن • طاق کسری؛ ایوان مدائن • میراث ملموس جهانی ایران • باستان‌شناسی و گونه‌شناسی دستکندهای خرمی فارس • کاریز • بازشناسایی حضور مشتری در نگارگری ایرانی اسلامی تحلیل و تطبیق تاریخی پنج اثر از اکبر رادی • هرولد والتریلی؛ از کشاورزی تا زبان‌شناسی بازنمایی اصناف موجود در یک سند عصر صفوی • اشیاء گرانبهای دربار اوزون حسن خان آق‌قویونلو نایب‌الصدر شیرازی؛ معصوم‌علیشاه • چهارعمل اصلی حساب در زبان فارسی • نگاهی به تاریخچه نشان ذوالفقار

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان
یک ره ز ره دجله، مثل به مدائن کن
خود دجله چنان کرید صد دجله خون کوئی
ببینی که لب دجله کف چون به دنان آرد
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
بر دجله گری نونو وز دیده زکاتش ده
تا سلسله ایوان بکست مدائن را
گرچه لب دیار هست، از دجله زکات استان
نمی شود افسرده، نمی شود آتشان
در سلسله شد دجله، چون سلسله شد چنان
گدگه به زبان اشک آواز ده ایوان را
دندان هر قصری پندی دبت نونو
کوید که تو از خاکی، ما خاک تو ایم اکنون
کامی دوسه برمانه و اشکی دوسه هم برفشان

حافظی شروانی



تصاویر جلد:
طاق کسری

عکس: فرشید شریف مقدم



فصلنامه ایران شناسی

نشریه تخصصی دانشگاهی

شماره سوم از دوره دوم: پاییز ۱۳۹۹

تاریخ انتشار: ۲۸ آذر ۱۳۹۹

زمینه انتشار: فرهنگی

صاحب امتیاز:

انجمن علمی دانشجویان ایران شناسی دانشگاه تهران

مدیرمسئول، سردبیر و سرویراستار:

محمدعلی عزت زاده

شورای تحریریه و داوری:

سیده سپیده سجادی . سیده شبنم شمس الدین
فرشید شریف مقدم . مهران شفیعی نسب لنگرودی
مسعود طاهرزاده . محمدعلی عزت زاده

همکاران این شماره:

پریسا اخوان . مینا اقمشه

سمیه حمیدی . سیما فولادی

جابر حیدری فرد . تورج خسروی جاوید

امیررضا خیرخواه . علی زارع . هومن زال پور

ویراستاران فارسی:

سیده شبنم شمس الدین . مهران شفیعی نسب لنگرودی
مسعود طاهرزاده

ویراستاران انگلیسی:

سیده شبنم شمس الدین . محمدعلی عزت زاده

طراح و صفحه آرا:

فرشید شریف مقدم

نشانی دفتر فصلنامه:

تهران . خیابان انقلاب

دانشگاه تهران . دانشکده ادبیات و علوم انسانی

طبقه همکف . دفتر انجمن های علمی

سامانه اینترنتی:

www.iranshenassisj.ut.ac.ir

پست الکترونیک:

iranshenasi@outlook.com

پست الکترونیک

انجمن علمی ایران شناسی:

iranology.ut@hotmail.com



شیوه‌نامه نگارش آثار

- اثری که برای فصلنامه *ایران‌شناسی* می‌فرستید (مقاله، یادداشت، جستار یا گزارش علمی، شعر یا قطعه ادبی، عکس و...)، باید بار و محتوای علمی و موضوعی در یکی از حوزه‌های ایران‌شناسی داشته، قبلاً در جایی به چاپ نرسیده یا احیاناً همزمان برای چاپ به جای دیگری فرستاده نشده باشد.

- فصلنامه *ایران‌شناسی* در ویرایش آثار در حد متعارف آزاد است و صورت ویراسته اثر را پیش از چاپ، به نظر و تأیید صاحب اثر می‌رساند.

- فصلنامه مجاز است در صورت لزوم، با امضای «فصلنامه *ایران‌شناسی*» در برخی از آثار، توضیحی در پانویس ارائه دهد.

- مقالات باید در بستر Word نوشته و ارسال شوند. لازم است مقالات فارسی با قلم نازنین ۱۳ و پانویسها با همان قلم شماره ۱۱؛ و مقالات انگلیسی با قلم Garamond شماره ۱۲ و پانویسها با همان قلم شماره ۱۰ نوشته شوند.

- لازم است به همراه فایل Word (با قلم نازنین ۱۳؛ پانویسها با قلم ۱۱) متن مقاله به صورت پی‌دی‌اف نیز برای فصلنامه ارسال شود.

- لازم است به همراه هر مقاله یا جستار، چکیده‌ای به فارسی (دست‌کم ۱۵۰ و دست‌پُر ۲۰۰ واژه)، کلیدواژه‌ها (دست‌کم ۳ و دست‌پُر ۱۰ واژه) و ترجمه همان چکیده و کلیدواژگان به انگلیسی فرستاده شود.

- لازم است تصویر دستنویس یا دستنویسهای بررسی- یا تصحیح‌شده به‌همراه اثر یا متن تصحیح‌شده فرستاده شود.

- لازم است متن اصلی اثر ترجمه‌شده، همراه با مشخصات کامل کتاب‌شناسی آن فرستاده شود.

- در مقاله‌های ترجمه شده، لازم است از کاربرد واژگان بیگانه، اکیدا پرهیز و معادلهای اصطلاحات تخصصی در زبان مبدأ، حتما و تنها در پانویس آورده شود.

- در همه نوشته‌ها به‌ویژه مقاله‌های ترجمه شده، لازم است از نوشتن نامهای خاص به حروف غیرفارسی پرهیز و تلفظ اسامی خاص به زبان مبدأ و حروف لاتین، حتما و تنها در پانویس آورده شود.

- در مطالب دارای تصویر، شماره‌گذاری، تعیین تاریخ و محل تصاویر، توضیح مختصیبر و مأخذ تصویر در زیرنویس آن ضروری است.

- مراجع اعم از کتاب، مقاله، سند، سخنرانی، گفتگو، وبگاه، وبلاگ و... باید با قلم ۱۲ در پایان اثر آورده شود.

- شیوه ارجاع به کتاب دارای یک نویسنده در کتاب‌نامه: نام خانوادگی نویسنده، نام، عنوان کتاب (با حروف ایرانیک/ ایتالیک)، نام و نام خانوادگی مصحح/ مترجم/ گردآورنده، شماره مجلد، محل نشر: نام ناشر، نوبت چاپ، سال انتشار.

- شیوه ارجاع به کتاب دارای دو نویسنده: به همان روش و تنها با علامت «؛» بین نام دو نویسنده.

- شیوه‌های ارجاع به کتاب دارای چند نویسنده: ۱) به همان روش و تنها با علامت «؛» بین نام نویسندگان. ۲) ذکر نام نویسنده اصلی با افزودن عبارت «و دیگران».

- شیوه ارجاع به نسخ خطی در کتاب‌نامه: شهرت نویسنده؛ نام، عنوان کتاب، تاریخ کتابت، محل نگهداری، شماره بازیابی.

- شیوه ارجاع به مقاله در کتاب‌نامه: نام خانوادگی نویسنده، نام؛ عنوان مقاله (در گیومه)، نام نشریه، شماره دوره، شماره سال، عدد شماره، تاریخ انتشار، شماره صفحات.

تذکر مهم: حتما از گیومه فارسی («») استفاده شود.

- شیوه ارجاع به سخنرانی در کتاب‌نامه: نام خانوادگی سخنران، نام، عنوان سخنرانی، تاریخ سخنرانی.

- شیوه ارجاع به وبگاه، وبلاگ و دیگر مأخذ اینترنتی در کتاب‌نامه: ۱) نام منبع، عنوان مقاله/ خبر/ گزارش و...، تاریخ نشر. ۲) ذکر نشانی کامل اینترنتی.

- ارجاع به قرآن کریم در متن و شامل «نام سوره: شماره آیه» است.

- ارجاع درون متنی به منابع و مأخذ چاپ‌شده (اعم از کتاب و مقاله، بجز قرآن کریم) با قلم ۱۱ و شامل «نام خانوادگی نویسنده، شماره صفحه» است. مرجع باید حتما در کتاب‌نامه مقاله آورده شود.

- اگر بیش از یک متن از نویسنده‌ای در کتاب‌نامه باشد و/یا متن دارای بیش از یک جلد باشد، ارجاع به شکل «نام خانوادگی نویسنده، تاریخ انتشار: مجلد / شماره صفحه» خواهد بود.

فهرست مطالب

- * سخن سردیبر / ۴
- * ایران‌ویج / ۵-۶
- دیوید نیل مک کنزی / ترجمه امیررضا خیرخواه
- * مدائن / ۷-۹
- م. استرک و م. گ. مورونی / ترجمه سمیه حمیدی
- * طاق کسری؛ ایوان مدائن / ۱۰-۱۸
- مهران شفیعی نسب لنگرودی
- * میراث جهانی ملموس ایران؛ با نگاه به باغ‌های ایرانی ثبت‌شده در فهرست میراث جهانی / ۱۹-۳۷
- تورج خسروی جاوید
- * باستان‌شناسی و گونه‌شناسی دستکندهای خرمی فارس؛ آثاری برای جهانی شدن / ۳۸-۵۶
- جابر حیدری فرد
- * کاریز / ۵۷-۹۱
- گزاویه دو پلانو / ترجمه فرشید شریف مقدم
- * بازنمایی حضور مشتری و خصوصیات منتسب به آن در نگارگری ایرانی اسلامی / ۹۲-۱۱۱
- حمید کرمی‌پور و سیده شبنم شمس‌الدین
- * تحلیل و تطبیق تاریخی پنج نمایشنامه از اکبر رادی / ۱۱۲-۱۳۵
- عطاءالله کوپال و پریسا اخوان
- * هرولد والتر بیلی؛ از کشاورزی تا زبان‌شناسی / ۱۳۶-۱۵۴
- جان شلدين / ترجمه سیما فولادپور
- * بازنمایی اصناف موجود در یک سند قرن نهم و شهر آشوب‌های فارسی / ۱۵۵-۱۶۷
- علی زارع
- * گنجینه سنگ‌های قیمتی و اشیاء گرانبهای اوزون حسن خان آق‌قویونلو؛ برگرفته از سفرنامه جوزافات باربارو / ۱۶۸-۱۷۱
- مینا آق‌مشه
- * شیرازی، میرزا آقا حاج محمد معصوم؛ ملقب به معصوم‌علیشاه و نایب‌الصدر شیرازی / ۱۷۲-۱۷۶
- سیده شبنم شمس‌الدین
- * چهار عمل اصلی حساب در زبان فارسی / ۱۷۷-۱۸۱
- مهران شفیعی نسب لنگرودی
- * نگاهی به تاریخچه نشان ذوالفقار / ۱۸۲-۱۸۶
- هومن زال‌پور

برنام خداوند جان و خرد

سخن سردیر

در آستانه جشن باستانی ایرانی شب چله، سومین شماره از دوره جدید فصلنامه *ایران‌شناسی* را پیشکش جامعه علمی، پژوهشی و فرهنگی ایران می‌کنیم. خجسته باد شب چله! شب زایش خورشید؛ شبی که در سراسر گستره ایران بزرگ فرهنگی، از هند و چین تا مصر و ایرلند، جشن می‌گیرند. دروغ تاریکی، هرچند درازترین شب سال باشد، با روشنی سپیده‌دم خورشید مهر و راستی، پایان خواهد پذیرفت. ایدون باد!

فصلنامه *ایران‌شناسی* کوشیده و می‌کوشد صدای رسای دانشجویان، پژوهندگان و کوشندگان ایران‌شناسی و حوزه‌ها و رشته‌های علمی هم‌پیوند باشد؛ و در گام پسین، یاری‌رسان دانش و پژوهش ایشان. در این راستا، پیوند و دادوستد با جهان ایران‌شناسی و ایران‌شناسی در جهان از اهمیتی ویژه برخوردار است. در این شماره، ترجمه چند مقاله معتبر اثر ایران‌شناسان بنام یا درباره ایشان از مراکز خوشنام و پیشرو ایران‌شناسی جهان تقدیم می‌گردد. در پی آنیم که پس از این و در شماره‌های پسین نیز چنین کنیم و بکوشیم یک‌چهارم تا یک‌سوم حجم کلی هر شماره، ترجمه مقالات ارزشمند نوشته‌شده به زبانهای مهم خارجی در ایران‌شناسی، مانند انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، روسی، ترکی، عربی، چینی و... باشد. بنابراین شما همراهان گرامی را به یاری در این زمینه فرامی‌خوانیم؛ نیز پژوهشگران مسلط به زبانهای خارجی به ترجمه مقالات ارزشمند علمی نوشته‌شده به زبان فارسی را به زبان انگلیسی که زبان دوم این فصلنامه است. باشد که روزی فارسی زبان پژوهش و نگارش در زمینه ایران‌شناسی شود و بکوشیم آثار پژوهشگران بزرگ را به زبانهای مهم خارجی ترجمه کنیم.

از جمله مباحث و زمینه‌های متنوع و پردامنه ایران‌شناسی، مفاهیم و مبانی نظری ایران‌شناسی است؛ مباحثی همچون تعریف ایران، ملت ایران، هویت ملی ایرانی، ایران فرهنگی، فرهنگ ایرانی، هویت فرهنگی ایرانی، و البته تعریف ایران‌شناسی به‌مثابه علم. فصلنامه *ایران‌شناسی* از انتشار آثار شما همراهان فرهیخته در این زمینه‌ها، با سرفرازی و خشنودی، استقبال خواهد کرد.

روشن است آرا و نظریات پژوهشگران که در فصلنامه *ایران‌شناسی* منتشر می‌شود، از آن ایشان است و ممکن است همه آنها قطعی و پذیرفته در جامعه علمی، یا حتی کاملاً قابل تأیید علمی از سوی ما نباشد. فصلنامه *ایران‌شناسی* می‌کوشد آرای را که از نظر علمی مردود نیستند، بازتاب دهد و در گفتگو را باز بگذارد. از همین روست که شما همراهان را به مشارکت در این گفتگوی علمی، پژوهشی و فرهنگی دعوت می‌کنیم؛ باشد تا از این رهگذار و از برکت این گفتگو، گامی در راه اعتلای علم و فرهنگ ایران برداشته شود.

محمدعلی عزت‌زاده

ایران‌ویج

مدخل «ایران‌ویج» از دانشنامه ایرانیکا^۱

نوشته دیوید نیل مک کنزی

ĒRĀN-WĒZ

David Neil MacKenzie

Encyclopædia Iranica

Translated by

Amirreza Kheirkhah



مترجم:

امیررضا خیرخواه

ایران‌ویج؛ نام تخصیص‌یافته در پارسی میانه به قلمرو آریایی‌هاست؛ تغییر یافته واژه ایرانی باستان آریانام‌ویجَه^۲ (رک واژه مشابه سغدی مانوی و احتمالاً اشکانی آریانویجن^۳، مانند آریانویژن^۴؛ هنینگ، ۵۵ و ۷۳). این واژه جز در صرفِ حالتِ ملکی جمع از صفت آریایی، با شکل اوستایی آیرینم‌ویجو^۵ مطابقت دارد و نخستین بار در یشت‌ها برای نامیدن جایی که زردشت ظهور (یشت ۹،۱۴) و برای آردویسور^۶ (نک مدخل «آناهیتا»^۷) و دیگر ایزدان قربانی کرد، به کار رفت (یشت ۵،۱۰۴؛ ۹،۲۵؛ ۱۷،۴۵). این واژه در نخستین فصل‌های وندیداد، کاملتر توصیف شده‌است. اهورامزدا به زردشت می‌گوید که آنجا را «نخستین و بهترین سرزمین‌ها و سکونتگاه‌ها» آفرید اما آنگرمینو^۸ (نک مدخل «اهریمن»^۹) آن را به پتیارگی، دچار «ژدهای سرخ و زمستان دیوآفریده» کرد (وندیداد ۱،۲). اگر اهورامزدا سرزمین‌هایی نه به خوشایندی ایرانویج را در چشم مردمانش دلپذیر نیافریده بود، «همه آفریده‌ها به ایران‌ویج روی می‌آوردند.» (وندیداد ۱،۱) با توجه به این دلپذیری سرزمین، عبارت وندیداد (۱،۳) که «در آنجا ده ماه زمستان و دو ماه تابستان است و [حتی] آن دو ماه نیز هوا برای آب و خاک و گیاهان [بیش از حد] سرد است. آنجا میانه و قلب زمستان است و [وقتی] زمستان تمام می‌شود، سیلاب‌های بسیار زیادی به راه می‌افتند» به نظر می‌رسد معدل‌گیری دیر هنگام و نامناسبی باشد. همانجا بود که اهورامزدا یمَه^{۱۰} را به نشستی احضار کرد^{۱۱} تا به او دستور دهد سرپناهی بسازد که در آن انسان‌ها، حیوانات و گیاهان خوب را از زمستان محافظت کند (وندیداد ۲،۲۰ به بعد).

1. iranicaonline.org/articles/eran-wez

2. *aryānām waijah

3. 'ry' nwyjn

4. Aryānwēžan

5. airyanəm vaējō

6. Arədvī Sūrā

7. ANĀHĪD

8. Agra Mainyu

9. AHRIMAN

(۱۰ برابر «جمشید» (مترجم).

(۱۱ درباره هر دو (اهورامزدا و یمَه) گفته شده که بر دیگری ظهور کرد.

در کتاب‌های پهلوی، این افسانه مفصل است. در ایران‌ویج اولین چهارپا آفریده شد (بندهشن بزرگ ۱۳،۴؛ زادسپرم ۳،۵۰). از میان آن، رودهای دایتی^{۱۲} (اوستایی: دایتیا^{۱۳}) - که شامل موجودات موزی (خرفستر^{۱۴}) - بیشتری از هر رود دیگری است^{۱۵} - و دارَجَه^{۱۶} (اوستایی: درجا^{۱۷}) - که بر ساحل آن رود خانه پووروشَسب^{۱۸}، پدر زردشت قرار داشت (بندهشن، ۱۱، ۱ و ۷، ۲۹) - جاری هستند. آنجا زردشت نخستین بار دینِ بهی را آشکار ساخت (بندهشن بزرگ ۳۵، ۴۵).

تا اواخر دوره ساسانی، ایران‌ویج در مناطق غربی ایران به شمار می‌آمده: مطابق بندهشن بزرگ (۲۹، ۱۲) «در منطقه (کوست) آذربایگان» بوده‌است. اما از فرگرد یکم وندیداد، چنین روشن است که باید ریشه آن در مناطق شرقی ایران، در نزدیکی استان‌های سغد، مرو، بلخ و دیگر مواردی که بلافاصله در ادامه آن نام برده شده، جستجو شود. «باور به اینکه سرزمین گویشوران زبان اوستایی، خوارزم بوده‌است از ۱۹۰۱ یعنی وقتی که مارکوارت^{۱۹} برای اولین بار آن را اعلام کرد، به‌طور مداوم در حال رشد است. این بر دو فرض بسیار محتمل استوار است که وقتی نویسندگان اوستایی از کشور آریاناوئَجَه^{۲۰} نام می‌برند، منظورشان کشور خودشان است؛ و آریاناوئَجَه دست‌کم تا حدی با ... خوارزم یکسان ... [و شامل] استان‌های مرو و هرات است.» (گرشویچ، ۱۰)

معنای وئَجَه نامشخص است اما بنونیست^{۲۱} (۲۶۵ به بعد) به‌شکل متقاعدکننده‌ای آن را از ریشه وِیگ^{۲۲} به معنای «سریع حرکت کردن، گسترش یافتن» گرفته، به آن معنای «کش یافتن» می‌دهد. بنابراین معنای کامل آن باید از همراهی همیشگی آن با واژه‌های ونگهویه دایتیَه^{۲۳} به‌دست آید، مثلاً «گستره آریایی دایتیای نیک^{۲۴}» (نک مدخل «آمودریا»^{۲۵}). اگر این درست باشد، این اصطلاح باید دقیقاً برای نشان دادن سرزمین تصرف‌شده توسط ایرانیان در مرز رودخانه بزرگ ساخته شده‌باشد؛ مثلاً این اصطلاح مانند آیریوشینه^{۲۶} (یشت ۱۰، ۱۳)، نه اصطلاحی قابل جابجایی برای کلیه سرزمین‌های تحت تصرف ایران، بلکه توصیفی از یک منطقه جغرافیایی خاص بوده که توسط مزدیسنان (زردشتیان) دوره اوستایی مُتقدم‌تری تصرف شده‌بود.

کتاب‌شناسی

Benveniste, Émile; "L'Érān-vēž et l'origine légendaire des Iraniens," *BSO(AS)* 7, pp. 265-74.

Gershevitch, Illya; "Old Iranian Literature," in *HO* I, IV, 2, 1, pp. 1-30.

Gnoli, Gherardo; *The Idea of Iran*, Rome, 1989.

Henning, Walter Bruno; "The Book of the Giants," *BSO(AS)* 11, pp. 52-74.

12. Dāitī	13. Dāityā	14. Xrafstar
(۱۵) گزارشی شاید بر اساس برگردان نادرست raođita (مار سرخ) به‌صورت rōdīg (رودی) در نسخه پهلوی وندیداد ۱، ۲.		
16. Dāraja	17. Draja	18. Josef Markwart
19. Pourušaspa	20. Aryana Vaējah	21. Benveniste
22. Vaig	23. vaṇhuyā dāityayā	
(۲۳) رودخانه آمودریا.		
24. ĀMŪ DARYĀ	25. airyō.šayana	

مدائن

مدخل «مدائن» از دانشنامه اسلام (لایدن)^۱

نوشته م. استرک و مایکل گ. مورونی

Al-Madā'in

M. Streck & Michael G. Morony

Encyclopédie de l'Islam (Leiden)

Translated by

Somayeh Hamidi

M. A. Graduate, Iranology

University of Tehran

مترجم:

سمیه حمیدی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ایران‌شناسی

دانشگاه تهران



مدائن به معنای شهرها (جمع شهر)، ترجمه عربی از کلمه آرامی ماحوزه^۲ یا مدینا^۳، کلان‌شهری متعلق به دوره ساسانی است که در کرانه رود دجله، سی‌کیلومتری جنوب شرق بغداد کنونی قرار گرفته‌است؛ چندین شهر مجزا که در امتداد دو ساحل رودخانه گسترش یافته‌بودند، و توسط پلی از قایق به یکدیگر متصل می‌شدند. این منطقه، پایتخت اداری شاهنشاهی، اقامتگاه زمستانی پادشاه، و محل اقامت رأس‌الجالوت یهودیان و جاثلیق مسیحیان نسطوری بود. در میان جمعیتی مختلط از آرامی‌ها، ایرانی‌ها و یونانیان؛ یهودیان، مسیحیان و زردشتیان نیز بودند. مناطق مسکونی، صنعتی و تجاری این کلان‌شهر، سرشار از کاخ‌ها، ویلاها، پارک‌ها، باغ‌ها، ساختمان‌های تشریفاتی، بناهای تاریخی و زمین‌های خالی از سکنه بود.

[...] تیسفون قدیمی‌ترین شهر [از این شهرها] در سده یکم پیش از میلاد توسط اشکانیان بر روی کرانه شرقی ساخته شده‌بود و «شهر کهن» (عربی: المدینة العتیق) نامیده می‌شد؛ در آنجا اقامتگاه قدیمی سلطنتی، کوشک سفید (عربی: قصر الأبيض)، قرار داشت و این شهر مرکز اداری محلی بود. در همان نزدیکی، منطقه مسکونی آسپانبر^۴ در پایان دوره ساسانی شکل گرفته و البته بدون محاصره دیوارها در طول تاریخ گسترش فراوانی یافته‌بود. در آنجا بود که تالاری بزرگ باشکوه (ایوان کسری)، یک مجموعه کاخ، یک حمام، یک خزانه؛ و شاید یک ضرابخانه، یک شکارگاه و اصطبل‌هایی ساخته شد. پنج کیلومتر دورتر، خسرو اول در سال ۵۴۰م شهر وه‌آندیوک خسرو^۵ (عربی: الرومية) را تأسیس، و در آنجا اسیرانی که در انطاکیه سوریه گرفته شده‌بودند را

1. dx.doi.org/10.1163/9789004206106_eifo_SIM_4725

2. Māhōzē

3. Medīnāthā

4. Aspānbur (فرانسوی); Aspanbar (انگلیسی); Asbanabr (آلمانی)

۵) انطاکیه خسرو؛ رومگان (Rumagan)؛ Veh Antiokh-i Khusraw (فرانسوی)؛ Weh Andiog-Husraw (انگلیسی).

زندانی کرد. این شهر که زمین مسابقه اسب‌سواری و حمام مخصوص خود را داشت، در اواخر قرن ششم میلادی، به‌صورت یک مرکز اداری محلی با سی‌هزار نفر جمعیت درآمد.

حدود ۲۳۰م در کرانه غربی، شهر دایره‌مانندی توسط اردشیر اول به نام وه‌اردشیر ساخته شد که عرب‌ها به آن به‌رَسیر و یهودیان ماحوزه و مسیحیان کوخه می‌گفتند. بافت جمعیت آن عمدتاً تجاری و صنعتی بود؛ در غرب دجله، یک مرکز اداری محلی بود که ضرابخانه خود را داشت و در آنجا کلیسای جامع جاثلیق قرار گرفته بود. یهودیان ثروتمند بسیاری در این شهر ساکن بودند، همچنین این شهر محل اقامت رأس الجالوت بود؛ اما بخشی از شهر در قرن ششم رها شده بود. سباط^۶ تقریباً در پنج‌کیلومتری جنوب وه‌اردشیر، که پل طاق‌زده بین نهرالملک و دجله را در بر دارد، گاهی اوقات در پهنه کلان‌شهر در نظر گرفته می‌شود.

در ماه صفر سال ۱۶ق/ مارس ۶۳۷م، زمانی که مدائن به دست عرب‌ها افتاد؛ خانواده سلطنتی ساسانی، اشراف و ارتش گریختند. چندین سرباز به اسارت گرفته و خزائن سلطنتی به میزان زیادی غارت شدند. ساکنین کوشک سفید با سعد بن ابی‌وقاص در ازای پرداخت جزیه، پیمان صلحی امضا کردند، و این شرایط در مورد جمعیت باقی‌مانده شهر نیز اعمال شد تا جایی که ساکنین الرومیه جداگانه با عرب‌ها قرارداد صلح امضا کردند. سعد کوشک سفید را اشغال کرد و ارتش خود را در منازل خالی اسکان داد. هنگامی که نیروها می‌رفتند در مقرهای دائمی خود در کوفه مستقر شوند، درهای خانه‌هایشان در مدائن را با خود بردند.

جمعیت بومی بلافاصله پس از فتح، نسبتاً ثابت ماند. در سال ۳۷ق/ ۶۵۷م دهقانان (اشراف) ایرانی، رأس‌الجالوت و جاثلیق‌ها در آنجا ماندند و در انتهای سده اول ق./ ابتدای سده هشتم م.، این منطقه مرکز مانویان نیز محسوب می‌شد. تغییر عمده، جایگزینی طبقات برتر ساسانی با بخش کوچکی از عرب‌های مسلمانی بود که از کوفه آمده بودند (سیصد سوارکار در ۴۳ق/ ۶۶۳م، هزار سوارکار در ۶۷ق/ ۶۹۵م) که توسط اشراف کوفی رهبری می‌شدند. رهبران قبایل آزد و مسلمانان در اولین ساعتی که زنان شهر را به ازدواج خود درآوردند، به اموال (زمین‌های) آنها دست یافتند. مسجد بزرگ مسلمانان در شهر کهن (المدينة العتیق) واقع بود.

در ابتدای دوره اسلامی، مدائن کلید قلمرو کوفه محسوب می‌شد، چراکه جاده اصلی به سمت شرق را کنترل می‌کرد و مرکز اداری منطقه دیاله تحت نظر دولت کوفه بود. سلمان فارسی که در زمان خلافت عثمان در مدائن از دنیا رفت (۲۳-۳۵ق/ ۶۴۴-۶۵۶م)، یکی از اولین امرای این منطقه بود؛ حذیفه بن الیمان، اولین مأمور مالیاتی مدائن در زمان خلیفه دوم، عمر، نرخ مالیات را برای دیاله تعیین کرد. او در سال ۳۶ق/ ۶۵۷م در مدائن از دنیا رفت. با این حال، فرمانروایان قدیمی‌تر شهر اغلب همزمان به امور نظامی، فرهنگی و مالی می‌پرداختند و در کوشک سفید اقامت داشتند. شهر کهن همچنین ضرابخانه‌ای داشت که درهم‌های زمان امویان بعد از اصلاح پول، در آن ضرب می‌شد.

مسلمانان مدائن در نتیجه روابطشان با کوفه، طرفدار خاندان علی و ضد خوارج بودند. سعد بن مسعود،

(۶) بلاش‌آباد؛ Valashabad (انگلیسی)؛ Vologasias (آلمانی).

فرماندار تحت خلافت علی^(ع) (۳۶-۴۰ ق/ ۶۵۶-۶۶۰م) در سال ۳۷ ق/ ۶۵۷م از شهر در برابر خوارج دفاع کرد. در سال ۴۱ ق/ ۶۶۱م حسن بن علی از کوفه خارج و پیش از انعقاد توافق خود با معاویه، در کوشک سفید ساکن شد. در سال ۴۳ ق/ ۶۶۴م، سیماک، فرماندار شهر، مانع عبور خوارج المستورد از بهرسیر به سمت شهر شرقی شد. مسلمانان مدائن از خاندان علی در طول فتنه دوم حمایت کردند و در سال ۶۵ ق/ ۶۶۴م، سعد بن حدیفه که مدتی طولانی قاضی بود، به توایین به رهبری سلیمان بن صُرد با ۱۷۰ شیعه کوفی که در مدائن بودند، پیوست. شیعیان این شهر هنگامی که خوارج آزارقه آنها را غارت و جمعیت مسلمانان را در ۶۸ ق/ ۶۸۷م قتل عام کردند، با عواقب حزبی‌نگری خود مواجه شدند. شیب [از خوارج] نیز در سال ۷۶ ق/ ۶۹۶م این شهر را اشغال کرد. در قرن دوم ق./ هشتم م.، شیعیان مدائن از افراطیون (غلات) بودند. در همانجا بود که فرقه حارثیه، که معتقد بود هرکسی که امام را می‌شناسد، می‌تواند به میل خود عمل کند، تأسیس شد. این فرقه از قیام علویان در سال ۱۲۶ ق/ ۷۴۴م حمایت کردند. افراط‌گرایان اسحاقیه نیز در قرن ۴ ق/ ۱۰م در آنجا بودند.

اگرچه منصور موقتاً در سال ۱۳۷ ق/ ۷۵۴م در الرومیه -جایی که ابومسلم کشته شد- ماند؛ اما مدائن اهمیت سیاسی و تجاری خود را بعد از تأسیس شهر بغداد در ۱۴۵ ق/ ۷۶۲م از دست داد. مهمترین بخش جمعیت، جاثلیق و رأس‌الجالوت در پایتخت جدید ساکن شدند. بخشی از کوشک سفید توسط منصور تخریب شد و علی‌رغم دستور بازسازی آن در سال ۱۵۸ ق/ ۷۷۵م، به‌صورت خرابه باقی ماند. تخریب توسط المکتفی (۲۸۹-۲۹۵ ق/ ۹۰۲-۹۰۸م) در سال ۲۹۰ ق/ ۹۰۳م به پایان رسید و مصالح آن در ساخت کاخ تاج در بغداد به کار برده شد. در سده سوم ق./ نهم م.، اهمیت مدائن بیشتر در بخش کشاورزی بود. [این شهر] قاضی مجزا نداشت و منصب قضاوت آن با بغداد و سایر شهرها مشترک بود. در این دوره، مقبره‌های سلمان، نزدیک ایوان و حدیفه نزدیک رودخانه در شهر اسپانبر ساخته شد. در قرن چهارم ق./ دهم م.، الرومیه از بین رفته بود، اما بخشی از شهر در کرانه شرقی، با ساختمان‌های آجری، بازارها و دو مسجد بزرگ، حومه بغداد را تشکیل می‌داد، درحالی‌که آتشکده‌ای بزرگ در کرانه غربی باقی مانده بود.

در سده‌های ششم و هفتم ق./ دوازدهم و سیزدهم م.، همچنان شهری کوچک در کرانه شرقی وجود داشت. ساکنان خود شهر امر قضا را بر عهده داشتند و مقبره سلمان پانزدهم شعبان هر سال توسط اهل سنت و در زمان‌های مختلف توسط شیعیان زیارت می‌شد. در کرانه غربی، روستایی متعلق به شیعیان امامیه وجود داشت، و سکه‌های یافت‌شده در تل بارودا^۷ نشان می‌دهند که بهرسیر تا سده هفتم ق./ سیزدهم م. همچنان پابرجا بوده؛ این شهر کوچک تا سده‌های هشتم و نهم ق./ چهاردهم و پانزدهم م.، مرکزی شیعی باقی ماند.

مقبره سلمان توسط سلطان مراد چهارم (۱۰۳۲-۱۰۴۵ ق/ ۱۶۲۳-۱۶۴۰م) بازسازی شد و مجدداً در سال ۱۹۰۴-۱۹۰۵م. مورد تعمیر قرار گرفت. روستای سلمان‌پاک که در دوره اخیر اطراف مقبره ساخته شده، دارای کاروانسراهایی است برای اقامت زائران شیعه؛ زمانی که بخواهند دیگر مقابر عراق را زیارت کنند.

در تاریخ ۲۲-۲۳ نوامبر ۱۹۵۱م در نبرد تیسفون، ترک‌ها با توقف پیشروی به سمت بغداد بر روی خطی از شرق ویرانه‌های ایوان کسری، ارتش آنکلو-هندی به فرماندهی ژنرال تاونزند^۸ را شکست دادند.

7. Tall Baruda

۸ سال درگذشت سلطان مراد چهارم ۱۰۴۹ ق است و نویسنده اشتباه کرده است.

9. Townshend

طاق کسری؛ ایوان مدائن

Tāq Kasrā; The Arch of Ctesiphon

Mehran Shafiei Nasab Langeroudi

M. A. Graduate, Iranology
University of Tehran

مهران شفیعی‌نسب لنگرودی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ایران‌شناسی
دانشگاه تهران



چکیده

گاهی و به‌ویژه در گفتگوهای عامه و البته حتی در برخی رسانه‌ها، واژه‌هایی درباره مدائن و رخدادهای هنگام ساسانیان، نادرست به‌جای هم به‌کار می‌رود و یا نادرست نگاشته می‌شود. نویسنده در این یادداشت، برخی از آنها را گزارش داده‌است. افزون بر آن، چند نگاره کهن از ایوان خسرو پیش از ویرانی یک شانه آن در تئداب ۱۲۶۷ خ (۱۸۸۸ م) - سال سفر ناصرالدین شاه قاجار به فرنگ - نیز آورده شده است. به باور نگارنده، نباید به گزارش بازسازی گور سلمان فارسی به‌وسیله سلطان مراد چهارم عثمانی، بی‌گمان بود.

کلیدواژگان: تیسفون، مدائن، طاق کسری، ایوان کسری، ایوان خسرو.

Abstract

Sometimes specially in street talk and also even in the media, terms about Al-Mada'in and events of Sasanian era are used in each other's place or written incorrectly. The author has reported some in this note. Furthermore is given some old pictures of Tāq Kasrā before destruction of one of its shoulders in the flood of 1888, the year of Naser al-Din Shah Qajar's trip to Europe. The author believes one should not be sure about the report of restoration of Salman the Persian's tomb by the Ottoman Sultan Murad IV.

Keywords

al-Mada'in, Tāq Kasrā, Iwan-e Kasrā, 'iwan-i-husraw, the arch of Ctesiphon.

درآمد

در مطالعات تاریخی و خوانش نوشتاری در این فصلنامه درباره تاریخ ایران هنگام ساسانی به واژه‌های خسرو، کسری، طاق کسری، تیسفون، مدائن، ایوان مدائن و سلمان‌باک، بسیار برمی‌خوریم. از آنجا که برخی این نام‌ها را برجای هم به کار می‌برند، بایسته است برای یادآوری، به ریشه و پیشینه این واژگان بپردازیم. به گزارش زیر بنگرید.

شاهان

عرب پادشاهان ایران را کسری می‌خواند. کسری معرب هوسرو (پهلوی)، دربردارنده دو واژه هو (=نیک) و سرو (=سروده) که در فارسی خسرو است. دو خسرو در دودمان ساسانیان به پادشاهی رسیدند؛ خسرو یکم، خسرو گوادان^۱ و خسرو دوم، خسرو پرویز. خسرو یکم را موبدان انوشکروان (پهلوی) -انوشیروان- روان جاویدان خواندند. خسرو دیوار گرگان را برای جلوگیری از یورش هپتالیان آریایی ساخت که ویرانه‌های آن همچنان مانده است. سرانجام با خانات ترک سازش کرد و سرزمین هپتالیان را میان خود و ترکان بخش کرد. این چنین ایران دوره ساسانی با ترکان همسایه شد. پس از او هرمز (هرمز^۲) -که مادرش ترک بود و ترک‌زاد خوانده می‌شد- به پادشاهی رسید. پسرش خسرو پرویز تخت شاهی را از پدر ستاند. جهان‌پهلوان بهرام پور گشسب از دودمان مهران پارتی، او را برکنار کرد و می‌خواست اشکانیان را به اورنگی بازگرداند که با پشتیبانی رومیان از خسرو، ناکام ماند. او را بهرام چوبین خواندند. داستان او در شاهنامه فردوسی، تاریخ طبری و تاریخ بلعمری آمده است. تاریخ‌نویسان در اینکه ایوان مدائن در هنگام کدام خسرو ساخته شده، همراه نیستند.

نام‌ها و جای‌نام‌ها

بین‌النهرین: ایرانیان میانرودان می‌نامند؛ در عراق و سرزمین میان دو رود فرات^۳ و تیگره^۴ (پارسی باستان) یا همان دجله (معرب) است.

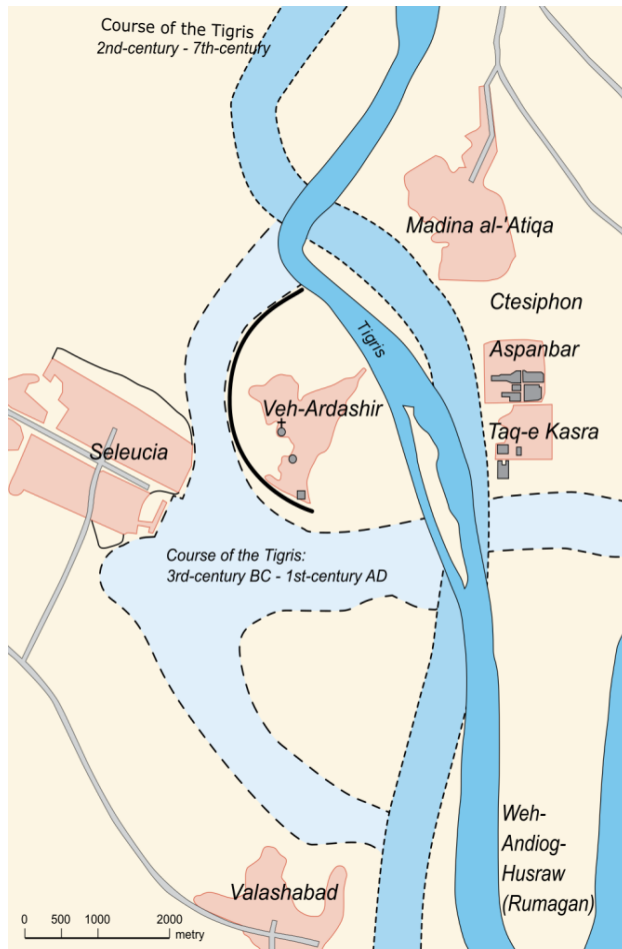
تیگره (پارسی باستان): برابر اروند و الوند، خروشان و تند و تیز را گویند. بستر رود دجله (معرب) شیب تندی دارد و در مسافت کوتاهی بلندای خود را از سرچشمه در کوههای کردستان (ترکیه کنونی) می‌کاهد، از این‌رو، رود به تندی و سیلابی روان است. رودروی آن، فرات چون بلندای خود را از فلات علیا در ترکیه کنونی با گذر از شام در مسافت درازی می‌کاهد، رود بسیار آرامتری است.

(۱) گواد (فارسی)، گوات (پهلوی)، قباد (معرب)، با گوی گوات (کی گباد)؛ نخستین پادشاه کیانی -که عرب او را قباد اکبر می‌خواند- اشتباه نشود. گوی گوات، شاه‌شاهان، شاهنشاه است.

(۲) هرمزد ریخت دیگری از اورمزد (اهورامزدا) است.

3. Euphrates, Ufrātu (: Old Persian)

4. Tigris, Tigrā (: Old Persian)



تصویر (۱) نقشه مدائن (مأخذ: ویکیپدیا)

مدائن: جمع مدینه، شهرها. مدائن دربردارنده چند شهر بر کرانه‌های دجله (تصویر ۱) که شرح آن در کتاب *ایران در زمان ساسانیان* نوشته آرتور کریستنسن ترجمه رشید یاسمی (۲۷۵-۲۸۲) و مدخل «مدائن» *دانشنامه اسلام* لایدن (نک: ترجمه در همین فصلنامه) آمده است.

ایوان: کاخ را گویند. از نام‌های پُرسامد در شاهنامه فردوسی است. ایوان مدائن و ایوان خسرو نام‌های دیگری برای طاق کسری در تیسفون هستند. یکی از کهنترین عکسها از طاق کسری را ژان دیولافوا^۵ در سال ۱۲۶۳ خ-درست پیش از تنداب ۱۲۶۷ که یک شانه ایوان را از میان برد-گرفت. او مجموعه‌ای از این عکسها را در سفرنامه ۸۵-۱۸۸۴م خود جای داده است (تصویر ۴). ۱۲۶۷ جلالی^۶ برابر ۱۸۸۸ ترسایی^۷ و ۱۳۰۶ هجری قمری، سال سفر ناصرالدین شاه به فرنگ بود.

باستان‌شناسان آلمانی در کاوشهای سالهای ۱۹۳۱-۳۲م در تیسفون، گچ‌بریهای یافته‌اند

که یکی از آنها الهام‌بخش استاد محسن مقدم برای انداختن نشان دانشگاه تهران بوده است (تصویر ۲-۳). این آثار در موزه متروپولیتن نیویورک نگهداری می‌شوند. فیلم مستندی به نام «طاق کسری، شگفتی معماری» ساخته پژمان اکبرزاده در زمستان ۱۳۹۶ در انگلستان به نمایش درآمد.

طاق: از آنجا که واژه «طاق» معرب تاک (پهلوی) است، بنابراین نگارش «طاق» نادرست است. واژه‌ها را یا باید به پاکی فارسی و یا معرب نوشت؛ نمی‌شود یک حرف را فارسی کرد و دیگری را معرب نگهداشت.

شهر سلمان‌پاک:^۸ در پیرامون گور سلمان فارسی و در حریم محوطه تاریخی مدائن گسترش یافت. چگونگی کنونی مدائن را در وبگاه مپکارتا^۹ می‌توان دید.

(۵) Jane Dieulafoy: باستان‌شناس فرانسوی که به همراه شوهر و همکارش، سالها در شوش به کاوش پرداخت.

(۸) سلمان‌پاک (معرب).

(۷) میلادی.

(۶) هجری خورشیدی.

(۹) به نشانی mapcarta.com/12526252.



تصویر ۳) نشان دانشگاه تهران
 (مأخذ: وبگاه دانشگاه تهران)



تصویر ۲) یکی از گچ‌بری‌هایی که باستان‌شناسان آلمانی
 در تیسفون یافته‌اند (مأخذ: موزه متروپلیتن نیویورک)

اقلیم و تاریخ

میانرودان از مدائن و بغداد، به دو بخشیده می‌شود^{۱۰}؛ نخست بخش باختری (شمالی) که عرب اینک^{۱۱} را جزیره می‌گوید؛ و دودیگر، بخش نیمروزی (جنوبی). پیرو آن فرهنگ و شهرنشینی (تمدن) سامی نیز به دو بخش آشوری در باختر و بابلی در نیمروز - که با هم سر ناسازگاری داشتند - بخش شد.^{۱۲} امروزه ویرانه‌های شهر بابل که پایتخت بابل بوده، در نزدیکی شهر حله است و علامه حلی شهروند آن بوده‌است. از دیگر شهرهای بابل، اور بوده که ویرانه‌های آن اکنون در کنار شهر ناصریه است. حیره پایتخت لخمیان (بنی‌لخم)^{۱۳} ولیعهدنشین ساسانیان است که خسرو پرویز از میانش برد و در سده‌های نخست دوره اسلامی، کاخهایش منبع فراهم کردن مصالح ساختمانی کوفه و پسان نجف شد. حیره در میانه بابل و قادسیه - جایی که جنگ قادسیه رخ داد - است. در قادسیه روی داد. شهر کربلا از واپسین سالهای سده چهارم و آغاز سده پنجم ق. ساخته شد. عضدالدوله دیلمی با مرمت و نوسازی مرقد علی بن ابی‌طالب در نجف و حسین بن علی در کربلا، تمایلات شیعی خود را ابراز کرد و پس از مرگ در جوار مرقد علی دفن شد (کرمر، ۸۲). کربلا در نزدیکی بابل و در هشت‌فرسنگی آن است و ویرانه‌های نینوا در نزدیکی موصل، هشتاد فرسنگ دورتر؛ بنابراین، نینوا خواندن کربلا نادرست بوده‌است.

۱۰) بخشیدن = تقسیم کردن.

۱۱) اینک: اشاره به نزدیک.

۱۲) چهار سو: ۱- آپاختر (پهلوی)، باختر (فارسی)، شمال (عربی)

۲- خوراسان (پهلوی)، خراسان (فارسی)، شرق (عربی)

۳- خوروران (پهلوی)، خاور (فارسی)، غرب (عربی)

۴- نیمروچ (پهلوی)، نیمروز (فارسی)، جنوب (عربی).

برای آگاهی بیشتر، نک: شهیدی مازندرانی، حسین (بیژن)، چهار سو، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.

۱۳) همان مندریان (آل‌مندره، منادره).



تصویر ۴) ایوان خسرو، ۱۲۶۳ خ (مأخذ: ژان دیولافوا)

سلطان مراد چهارم، پیمان زُهاب و بازسازی گور سلمان

در سال ۱۰۲۰ ق بین دو دولت ایران و عثمانی، معاهده صلح بسته شد. دولت عثمانی از تصرف کلیه نواحی غربی ایران صرف نظر کرد و در مقابل، شاه عباس صفوی هم تعهد کرد سالانه دویست بار ابریشم به دربار دولت عثمانی بدهد (بیات، ۴۱۵-۴۱۶). در سال ۱۰۴۳ بار دیگر بین دو دولت ایران و عثمانی جنگ درگرفت که به نتیجه قطعی منجر نشد. در سال ۱۰۴۸ سلطان مراد به کمک محمدپاشا سردار خود، بغداد را محاصره کرد. شاه صفی عازم نجات بغداد شد، لیکن به دلیل سقوط شهر، ناچار تقاضای صلح کرد و در نتیجه بغداد به تصرف دولت عثمانی درآمد. پس از فتح بغداد به دست عثمانی، پیمانی به نام عهدنامه زُهاب در ۱۴ محرم ۱۰۴۹ ق (۱۷ مه ۱۶۳۹ م برابر ۲۷ اردیبهشت ۱۰۱۷ خ) بین ایران و عثمانی بسته شد که به جنگهای طولانی بین آنها پایان داد (بیات، ۴۲۶). سلطان مراد چهارم (۱۰۳۲-۱۵ شوال ۱۰۴۹ ق، ۱۶۲۳-۸ فوریه ۱۶۴۰ م) تنها به فاصله هشت ماه و بیست روز پس از سازش زُهاب مُرد. بنابراین، در درستی مدخل لایدن درباره بازسازی گور سلمان فارسی در هنگام وی، نباید بی‌گمان بود.

ایوان مدائن در ادب فارسی

ابوعباده (ولید بن عبیدالله) بُحُثری (۲۰۶-۲۸۴ ق)، شاعر عرب‌زبان اهل حلب، نخستین شاعری است که ایوان مدائن را دستمایه چامه‌سرایی ساخته‌است. قصیده سینیّه او در ۵۶ بیت، از بیت یازدهم تا پایان به ستایش ایوان کسری و شاهان ایران که در آن فرمان رانده‌اند، پرداخته‌است.

إلى أبيض المدائن عني

حضرت رحلي الهموم فوجهت

«غم و محنت به کلبه من فرود آمد. پس شتر خود به سوی کاخ سفید مدائن راندم.» (حریری، ۱۸)

چه بسا همین قصیدهٔ سینیۀ بُحتری الهام‌بخش شاعران پارسی‌گوی سده‌های پسین، از خیام، انوری و خاقانی تا ملک‌الشعرای بهار در سدهٔ کنونی، در پرداختن به ایوان کسری شده‌باشد.

آن قصر که با چرخ همی‌زد پهلوی
دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای
بر درگاهِ آن، شهان نهادندی رو
بنشسته همی‌گفت کوکو کوکو
خیام نیشابوری

از آسمانۀ ایوان کسری اندر قدر
زمان نیابد جز در عدم ترا بدگوی
ترا رفیع‌تر است آستانۀ درگاه
زمین ندارد جز در شکم ترا بدخواه
انوری ابیوردی

هان ای دل عبرت‌بین! از دیده نظر کن! هان!
یک ره ز ره دجله، منزل به مدائن کن!
ایوان مدائن را آیینۀ عبرت دان!
وز دیده دوم دجله بر خاک مدائن ران!
خاقانی شروانی

عرصۀ ایوان کسری آشیان بوم شد
تا پس از چندی برون شد یزگرد شهریار
دیگرگاهی کشور از امن و امان محروم شد
هم مر او را بخت بد، با تازیان انداخت کار
ملک‌الشعرای بهار

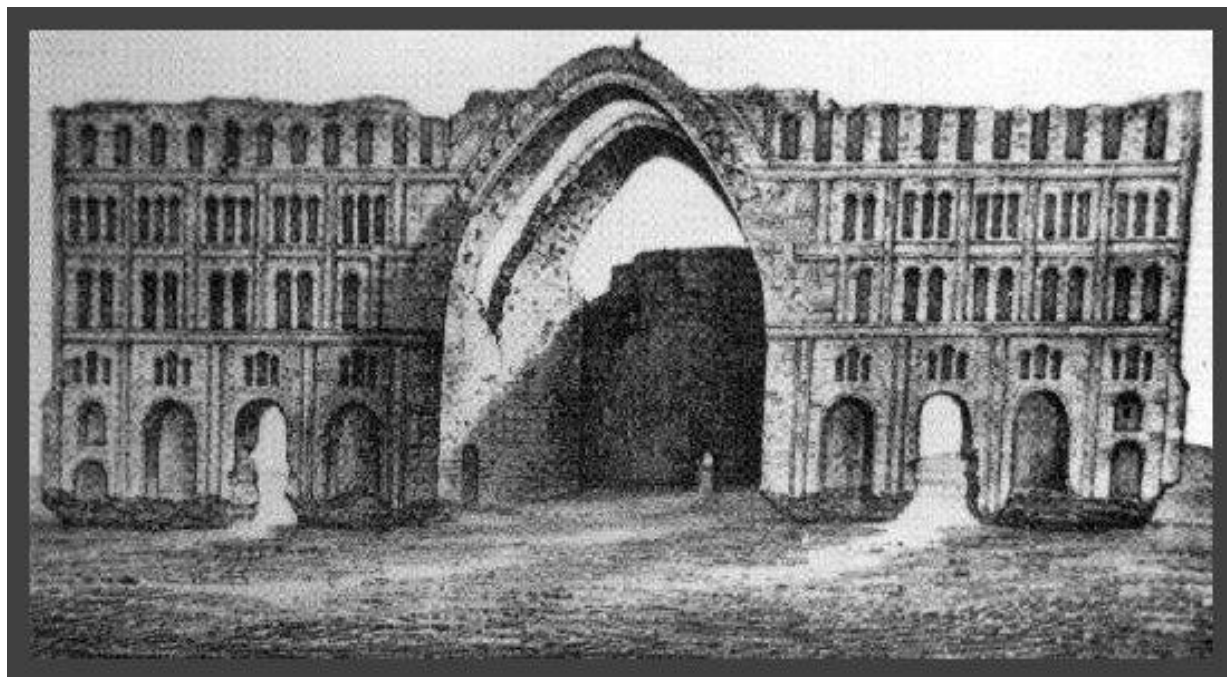
علی‌اصغر حریری شاید نخستین کسی باشد که قصیدهٔ بُحتری را گزارش کرده‌است (۱۳۵۰خ). پس از او، امیرمحمود انوار در سال ۱۳۵۳ در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات به مقایسهٔ بُحتری و خاقانی شروانی پرداخت (ویرایش دوم و سوم: ۱۳۸۶ و ۱۳۹۷). علی مرزبان راد (۱۳۵۶)، یدالله رفیعی (۱۳۸۴) و حمیدرضا مشایخی با همکاری اصغر خوشه‌چرخ (۱۳۹۱) در این باره کار کرده‌اند.

منابع و مأخذ

- بیات، عزیزالله؛ *تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- حریری، علی‌اصغر؛ «قصیدهٔ بُحتری و ترجمۀ آن به نثر و قال یصف ایوان کسری» *مجلهٔ وحید*، فروردین ۱۳۵۰، دورهٔ نهم، شمارهٔ یکم (پیاپی ۸۸)، ص ۱۷-۲۱ و ۱۵۱.
- کرم‌ر. جوئل ل؛ *احیای فرهنگی در عهد آل‌بویه، انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
- وبگاه دانشگاه تهران (ut.ac.ir).
- وبگاه دانشگاه سوآس لندن (soas.ac.uk).
- وبگاه مپکارتا (mapcarta.com/12526252).
- وبگاه موزۀ متروپلیتن نیویورک (metmuseum.org).
- وبگاه ویکیپدیا (en.wikipedia.org).

پیوست:

ایوان خسرو در آینه تصویر



تصویر ۶) ایوان خسرو، پیش از سیل ۱۲۶۷ خ (نقاشی سروان هارت)



تصویر ۶) ایوان خسرو، پیش از سیل ۱۲۶۷ خ (نقاشی اوژن فلاندن و پاسکال گُست)



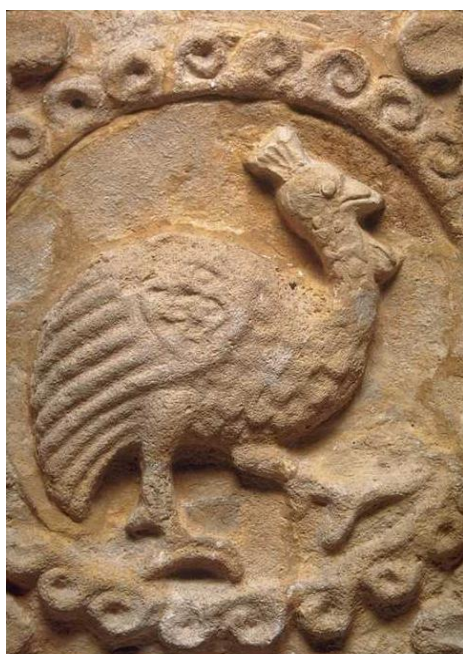
تصویر ۷) ایوان خسرو، ۱۲۸۸ خ (مأخذ: وبگاه دانشگاه سوآس لندن)



تصویر ۸) ایوان خسرو، ۱۲۸۸ خ (مأخذ: وبگاه دانشگاه سوآس لندن)



تصویر ۹) ایوان خسرو، ۱۳۱۱ خ (مأخذ: کتابخانه کنگره ایالات متحده)



تصویر ۱۰) آرایه برجسته سیمرغ
یافته‌شده در کاوشهای باستان‌شناسی
در ایوان خسرو
(مأخذ: وبگاه موزه متروپلیتن نیویورک)



تصویر ۹) آرایه دیواری برجسته گچی و گیاه
یافته‌شده در کاوشهای باستان‌شناسی
در ایوان خسرو
(مأخذ: وبگاه موزه متروپلیتن نیویورک)

میراث جهانی ملموس ایران با نگاه به باغ‌های ایرانی ثبت‌شده در فهرست میراث جهانی



تورج خسروی جاوید

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مرمت بناهای تاریخی
دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده

آثار تاریخی منعکس‌کننده فرهنگ، هنر و باورهای جوامع انسانی هستند. دارا بودن آثار تاریخی و هنری بیشتر، غنی‌تر و متنوع‌تر، نشانه بلوغ فکری (فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی) و ثبات یک جامعه در فاصله‌ای کوتاه یا بلند از زمان است. آثار تاریخی به‌حق ثروت‌های فرهنگی جوامع کنونی به شمار می‌آیند و جوامعی که از این ثروت بهره‌مندترند، به گذشته و تاریخ خود بیشتر می‌بالند. دارا بودن آثار تاریخی وظیفه دشوار حراست از آنها را بر دوش جوامع می‌گذارد و ضرورت حفظ این آثار دغدغه جوامع بشری است. این آثار هویت یک ملتند که باید حفظ و همانند امانتی گرانبها به نسل‌های بعدی جوامع منتقل شوند. ایران از اولین کشورهایی بود که عضو سازمان میراث جهانی یونسکو شد. سازمان میراث جهانی یونسکو متولی اصلی صیانت و نگهداری از آثار برجسته جهانی است و هر اثری که به فهرست میراث جهانی راه می‌یابد، تحت حفاظت و حمایت مالی و فنی این سازمان قرار می‌گیرد. ۲۴ اثر تاریخی ایران تا کنون در گوشه و کنار کشور طرح‌اندازی و ثبت جهانی شده‌اند. استان‌های فارس، خوزستان، کرمان و اصفهان سهم بیشتری از این گنجینه‌های ثبت‌شده بشری دارند. باغ‌های ایرانی به‌عنوان یکی از مجموعه‌های زنجیره‌ای ثبت‌شده؛ از آثار بارزش هنر، معماری و فرهنگ ایرانی هستند که هنر، معماری و فرهنگ کشورهای دور و نزدیک را نیز تحت تأثیر خود قرار داده‌اند.

واژگان کلیدی

میراث جهانی، میراث فرهنگی، میراث ملموس، بناهای تاریخی، باغ ایرانی.

Iran's Tangible World Heritage; with a Glance at the Registered Iranian Gardens in the World Heritage List

Tooraj Khosravi Javid

M. A. Graduate, Restoration
Islamic Azad University

Abstract

Historical structures reflect the culture, art and beliefs of a society. Having more, richer and diverse number of historical and artistic sites in a society shows its maturity (cultural, economic and social) and stability in short or long spans of time. Historical pieces are cultural wealth of modern societies, and those with richness of these pieces are more proud of their history and past. The necessity to protect these structures is one of the concerns of the human societies, owning more of them makes it more serious to protect them. These pieces are the identity of a nation, which should be preserved and passed to the next generation as a precious trust. Iran was among the first countries to become a member of UNESCO World Heritage Center. UNESCO is the main trustee for protecting these outstanding pieces; each piece mentioned in the World Heritage List receives financial and technical aids, along with preservation. Iran has 24 sites registered in the list. Fars, Khuzestan, Kerman and Isfahan provinces have the most proportions. The Iranian gardens, as a collection of the list of registered sites, are among valuable pieces of art, architecture and culture in Iranian culture, which have affected art, architecture and culture of countries throughout the world.

Keywords: Cultural Heritage, Historical Monuments, Iranian Garden, Persian Garden, World Heritage, Tangible Heritage.

مقدمه

ایران با داشتن تمدنی ده‌هزارساله و آثار باشکوه معماری، در زمره کشورهای کهن و باستانی جهان است. تعدد ابنیه باستانی و تاریخی از هزاره‌ها و سده‌های گذشته حاکی از نبوغ و دانش ایرانیان در علم ساختمان‌سازی است. سابقه حفاظت و صیانت از این میراث کهن به صورت رسمی به سده نوزدهم میلادی بازمی‌گردد. اولین سازمانی که حفاظت از ابنیه تاریخی ایران را عهده‌دار شد، «اداره اوقاف و صنایع مستظرفه» بود که در سال ۱۲۸۵ خ تشکیل شد. از آن زمان تا به حال سازمان‌های مختلفی نگهداری از این میراث کهن را عهده‌دار بوده‌اند که آخرین آنها «وزارت میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری» است. در بعد جهانی، قدمت حفاظت از ابنیه تاریخی به میانه سده هجدهم میلادی بازمی‌گردد که انجمن‌های کوچک اروپایی تشکیل

شدند تا حفاظت از بناهای تاریخی را بر عهده گیرند. به دنبال تأسیس سازمان ملل متحد در دهه ۵۰ میلادی، تحولی شگرف در حوزه میراث فرهنگی جهانی رخ داد و آن تأسیس سازمان یونسکو^۱ بود که تخصصی‌تر و جدی‌تر به مطالعه و بررسی آثار تاریخی باارزش کشورهای مختلف می‌پردازد. در سال ۱۹۷۲م با تأسیس «مرکز میراث جهانی یونسکو»^۲، مهم‌ترین گام در راستای حفاظت و صیانت از موارث برجسته جهانی برداشته شد. از آن زمان تا کنون، هرساله بناهای باارزش و محوطه‌های تاریخی و طبیعی بیشتری به ثبت جهانی می‌رسند تا زیر نظر کارشناسان از همه جهان باشند و در نتیجه، این آثار باشکوه بهتر و درست‌تر نگهداری شوند و بیشتر در معرض دید و بهره‌مندی قرار گیرند.

۱) میراث فرهنگی ملموس و ناملموس چیست؟

به مجموعه دستاوردها و داشته‌های تاریخی، فرهنگی، قومی، آداب و رسوم ملی و محلی یک کشور که طی دهه‌ها، سده‌ها و هزاره‌ها حاصل شده، میراث فرهنگی آن کشور گفته می‌شود. وظیفه حفاظت و صیانت از این آثار باارزش و ماندگار در کشور ما بر عهده وزارت میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری است. میراث فرهنگی به دو دسته ملموس (مادی) و ناملموس (غیرمادی/ معنوی) تقسیم می‌شود. آثار ملموس آثار قابل لمس و قابل دیدن هستند، شامل آثار معماری، اماکن تاریخی، محوطه‌های تاریخی، آثار و اشیاء تاریخی (موزه‌ای)، کوه‌ها، دریاها، مناظر طبیعی، رودخانه‌ها و...؛ و میراث ناملموس شامل میراث معنوی و خاطره‌ای مانند مراسم تعزیه، صنایع دستی، نقالی، عید نوروز، بازی چوگان و... می‌شود. کشور ایران ۲۴ اثر ثبت‌شده ملموس جهانی دارد. از آثار ملموس جهانی ایران می‌توان به تخت جمشید، میدان نقش جهان، مجموعه قنات‌های ایرانی، مجموعه باغ‌های ایرانی و شهر تاریخی یزد؛ و از آثار ثبت‌شده جهانی میراث ناملموس ایران هم می‌توان به مراسم تعزیه، نقالی، عید نوروز و بازی چوگان اشاره نمود.

۲) تاریخچه یونسکو

یونسکو سازمان علمی، آموزشی و فرهنگی ملل متحد و زیرمجموعه‌ای از سازمان ملل متحد است. سازمان ملل متحد پس از جنگ جهانی دوم و یونسکو نیز در همان سال ۱۹۴۵م تأسیس شد و مقر دائمی آن پاریس است. رسالت یونسکو ترویج و ارتقاء فرهنگ، علم و دانش و حفظ دستاوردهای بشری در طول زمان است.

۳) تاریخچه مرکز میراث جهانی یونسکو

مرکز میراث جهانی یکی از مؤسسه‌های فرهنگی یونسکو است که در سال ۱۹۷۲م تشکیل شد؛ مقر آن در پاریس است و رسالت آن، حفاظت و صیانت از داشته‌های فرهنگی، تاریخی و طبیعی با ارزش و برجسته ملل مختلف است. میراث جهانی یونسکو به مکان‌ها، محوطه‌ها، بناها، صحرها، کوه‌ها، جنگل‌ها و... گفته می‌شود که پس از نامزدی در یونسکو، به ثبت میراث جهانی می‌رسند و در فهرست میراث جهانی یونسکو قرار می‌گیرند. پس از ثبت این آثار، وظیفه تمام ملت‌ها و کشورها فارغ از نژاد، مذهب، دین و زبان صیانت و

1. UNESCO = United Nations Educational, Scientific and Cultural Education
 2. WHC = World Heritage Center

پاسداری از آن موارث جهانی است. هدف از ایجاد جامعه میراث جهانی تشویق و ترغیب ملت‌ها برای حفظ آثار باارزش و ماندگارشان برای نسل فعلی و نسل‌های آینده، به عنوان میراث همگانی بشری از طریق ثبت این آثار تاریخی و فرهنگی در فهرست میراث جهانی و دریافت کمک‌های مالی و علمی و فنی در جهت نگهداری و صیانت کشورها از آثاری است که ثبت جهانی می‌شوند تا بدین‌سان نسل‌های آینده از این گنجینه‌های مادی و معنوی برخوردار شوند و تعاملات فرهنگی و علمی بین کشورها در این زمینه گسترش یابد. سازمان میراث جهانی خود به مؤسسات و انجمن‌های کوچک‌تر و تخصصی‌تری تقسیم می‌شود و این گروه‌ها به‌طور فنی‌تر و تخصصی‌تر با کمک کارشناسان خود به مطالعه و پژوهش این آثار می‌پردازند. تا کنون قریب به ۱۱۰۰ اثر ملموس جهان در فهرست میراث جهانی یونسکو قرار گرفته‌است که از این تعداد ۲۴ اثر سهم ایران تا سال ۱۳۹۸ است.



تصویر (۱)

نشان «مرکز میراث جهانی یونسکو»

(مأخذ: وبگاه مرکز میراث جهانی یونسکو)

۴) تغییر نگرش‌ها در مرکز میراث جهانی

در نخستین سال‌های فعالیت مرکز میراث جهانی، هر کشور می‌توانست سالیانه سه اثر معرفی و ثبت جهانی نماید. در سال ۱۳۵۸ کشورمان توانست سه اثر تخت جمشید، زیگورات چغازنبیل و میدان نقش جهان را در فهرست میراث جهانی قرار دهد (وبگاه مرکز میراث جهانی یونسکو). با گذشت زمان و مطرح شدن سازمان میراث جهانی و عواید آن، کشورهای مختلف انگیزه پیدا نمودند و به تکاپو افتادند تا آثار باارزش کشور خود را هر چه بیشتر ثبت جهانی نمایند؛ با این روند فزاینده سازمان میراث جهانی تصمیم گرفت سهمیه هر کشور که می‌توانست تعداد آثار خود را هر ساله به ثبت جهانی برساند را از سه به دو اثر کاهش دهد تا کشورهای بیشتری بتوانند آثار برجسته خود را ثبت میراث جهانی نمایند و از مزایای آن بهره‌مند شوند (همان). در سال‌های اخیر با رشد چشمگیر مرکز میراث جهانی و تعاملات فرهنگی، روند ارسال پرونده‌های آثار تاریخی و طبیعی برای ثبت جهانی فزونی یافته، لذا سازمان فوق در تصمیم جدید خود اعلام نموده که هر کشور در هر سال تنها می‌تواند یک اثر، اعم از میراث تاریخی و میراث طبیعی، به ثبت میراث جهانی برساند (همان).

۵) روند ثبت آثار در فهرست میراث جهانی

کشورهای درخواست‌کننده بایستی فهرستی جامع و کامل از مکان‌های مهم طبیعی و فرهنگی باارزش خود که احتمال می‌دهند در فهرست میراث جهانی قرار می‌گیرد، تهیه نمایند؛ لذا در این فهرست، اولویت‌بندی آثار حائز اهمیت است. این فهرست «فهرست موقت» نامیده می‌شود. آن کشور می‌تواند هر سال یکی از این آثار را به یونسکو برای ثبت معرفی نماید. ایران ۵۰ اثر تاریخی و طبیعی در فهرست موقت خود دارد که هر سال،

یکی از آنها را برای ثبت جهانی نامزد می‌نماید (همان). پرونده نامزدی توسط شورای بین‌المللی ابنیه و محوطه‌ها و اتحادیه بین‌المللی حفاظت از بناهای تاریخی (ایکوموس)^۳ و مؤسسات تخصصی دیگر یونسکو همانند ایفلا (مؤسسه مطالعه و بررسی میراث طبیعی)^۴ ارزیابی می‌شود. نتایج و توصیه‌های به‌دست‌آمده از این ارزیابی به کمیته میراث جهانی یونسکو تحویل می‌شود. این کمیته هر سال یک بار تشکیل جلسه می‌دهد و درمورد ثبت آثار تصمیم می‌گیرد؛ در صورت به نتیجه نرسیدن پرونده، آن را به کشور مورد نظر جهت تکمیل آن ارجاع می‌دهد؛ همانند پرونده شهر دستکند میمند کرمان که در سال اول به دلیل ناقص بودن و نامفهوم بودن، پرونده اثر فوق برگشت خورد و پس از رفع نواقص از سوی ایران و ارسال دوباره آن به یونسکو، سال بعد ثبت میراث جهانی شد (طالبیان). پس از تأیید پرونده، کارشناسان و ارزیابان سازمان میراث جهانی یونسکو برای بررسی و ارزیابی اثر مورد نظر به آن محل اعزام می‌شوند و از نزدیک آن را ارزیابی و رصد می‌نمایند تا تصمیم نهایی برای قبول پرونده اتخاذ شود. هرساله طی اجلاسی چندروزه، پرونده‌های تأییدشده مورد داوری نهایی قرار می‌گیرند. در این اجلاس، نمایندگان تمام کشورهای عضو یونسکو حضور دارند و به دفاع از پرونده‌های خود می‌پردازند تا ثبت جهانی شوند. ده معیار برای پذیرش یک مکان به‌عنوان میراث جهانی یونسکو وجود دارد که اثر مورد نظر بایستی حداقل یکی از آن‌ها را دارا باشد (وبگاه مرکز میراث جهانی یونسکو).

۵-۱) معیارهای ثبت

هر اثر دست‌کم باید یکی از معیارهای بیان‌شده برای ثبت در میراث جهانی را دارا باشد. در مجموع ۱۰ معیار وجود دارد که از این تعداد، ۶ معیار در ارتباط با آثار تاریخی و فرهنگی و ۴ معیار در ارتباط با میراث طبیعی است (همان). هر اندازه مکان مورد نظر قدیمی‌تر، اصیل‌تر و تأثیرگذارتر باشد، اثر فوق معیارهای بیشتری دربر خواهد داشت، برای مثال آثار تخت جمشید و پاسارگاد هر کدام ۵ معیار از ۶ معیار فرهنگی را دارند که حاکی از ارزش و پرقدردن بودن این بناهای باستانی است.

۵-۱-۲) معیارهای میراث فرهنگی (۶ معیار)

- (۱) نشان‌دهنده شاهکاری از نبوغ و خلاقیت انسانی باشد.
 - (۲) نشان‌دهنده تبادل ارزش‌های بشری در یک بازه زمانی در یک منطقه فرهنگی از لحاظ پیشرفت در معماری یا فناوری، برنامه‌ریزی شهری یا طراحی چشم‌انداز باشد.
 - (۳) گواهی بی‌همتا یا دست‌کم استثنایی بر یک سنت فرهنگی یا تمدن زنده یا از میان‌رفته باشد.
 - (۴) نمونه‌ای برجسته در معماری یا تکنولوژی که مرحله مهمی از تاریخ بشر را نشان دهد.
 - (۵) نمونه برجسته‌ای از تعامل بین انسان و محیط زیست یا نماینده یک فرهنگ باشد.
 - (۶) به‌طور مستقیم یا ملموس مرتبط با رویدادها یا سنت‌های زندگی، افکار و عقاید یا آثار هنری یا ادبی دارای اهمیت عالی جهانی باشد.
- (ویکیپدیا)

۵-۱-۳) معیارهای میراث طبیعی (۴ معیار)

- (۷) پدیده بی‌نظیر طبیعی با زمینه‌های استثنایی و زیباشناسی باشد.
- (۸) نمونه برجسته از مراحل و تغییرات تاریخ زمین‌شناسی باشد.
- (۹) نمونه برجسته از فرآیندهای زیست‌محیطی و بیولوژیکی در تکامل و توسعه زمینی، اکوسیستم‌های ساحلی و دریایی و جوامع از گیاهان و جانوران باشد.
- (۱۰) شامل زیستگاه‌های طبیعی مهم از نظر تنوع زیستی و حاوی گونه‌های در خطر باشد.
- (ویکیپدیا)

۶) موارد مورد نیاز پرونده‌های نامزد میراث جهانی

در پرونده ارسالی به یونسکو باید موارد زیر روشن و تعریف شده باشد تا پرونده ارزیابی و در نهایت پذیرفته شود. در صورتی که اطلاعات پرونده ناقص و یا نامفهوم باشد، پرونده به کشور درخواست‌کننده ارجاع داده می‌شود تا نقایص آن برطرف شود. در زیر به اطلاعات مورد نیاز پرونده‌های نامزد ثبت جهانی اشاره می‌شود:

- ۱- برنامه مدیریت
- ۲- برنامه مرمت و حفاظت
- ۳- متولی و مالک اصلی اثر
- ۴- نهادهایی که حمایت‌های قانونی و مالی و فنی از اثر می‌کنند
- ۵- حریم‌های اطراف اثر
- ۶- حفاظت فیزیکی از اثر
- ۷- تشریح معیارهای پیشنهادی (۱۰ معیار فوق‌الذکر)
- ۸- هرگونه اطلاعات یا سندی که به ثبت اثر کمک نماید
- ۹- نقشه‌ها و مستندات معماری اثر
- ۱۰- اطلاعات تاریخی، فنی و هنری اثر
- ۱۱- تصاویر تاریخی و تصاویر وضع موجود اثر
- ۱۲- تشریح وضع موجود اثر
- ۱۳- مطالعات تطبیقی
- ۱۴- طرح‌های آتی در ارتباط با اثر

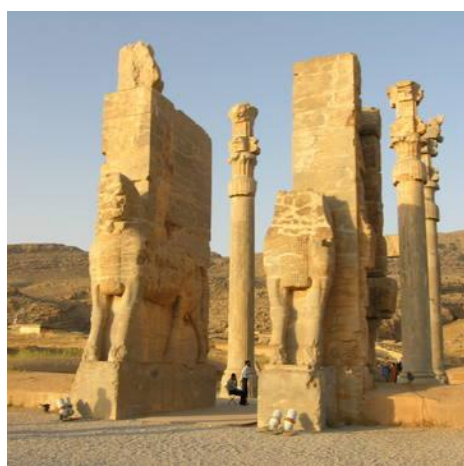
۷) پیشینه ایران در ثبت آثار خود در میراث جهانی

در سال ۱۳۵۸ سه اثر تخت جمشید، چغازنبیل و میدان نقش جهان در فهرست میراث جهانی قرار گرفتند. پرونده این سه اثر قبل از انقلاب تهیه شده بود ولی بعد از انقلاب ثبت جهانی شدند. با شروع جنگ تحمیلی

کشور درگیر جنگ، خرابی و تبعات آن شد و دیگر این امور در اولویت نبود، لذا کشورمان بخاطر مشکلات موجود پرونده‌ای جهت ثبت جهانی به یونسکو ارسال نکرد تا اینکه در سال ۱۳۸۳ خورشیدی پس از وقفه‌ای ۲۵ ساله، در صدد تهیه و تشکیل پرونده‌های ثبتی از بناهای با ارزش برآمد. اولین اثری که پس از این وقفه طولانی در فهرست میراث جهانی قرار گرفت و ثبت شد، مجموعه تخت سلیمان تکاب بود. هم‌اکنون ایران ۲۴ اثر ثبت‌شده جهانی دارد و از این آثار، ۲۲ اثر میراث معماری و تاریخی هستند و دو اثر دیگر (دشت لوت و جنگل‌های هیرکانی) میراث طبیعی (وبگاه مرکز میراث جهانی یونسکو).

۸) معرفی میراث جهانی ملموس ایران

اولین اثری از ایران که در فهرست میراث جهانی قرار گرفت، چغازنبیل بود و آخرین اثری که در سال ۱۳۹۸ در فهرست میراث جهانی قرار گرفت، جنگل‌های هیرکانی (همان). در سال ۱۳۹۹ پرونده منظر فرهنگی اورامانات به دبیرخانه یونسکو ارسال شده و مورد تأیید قرار گرفته؛ و در آینده نزدیک ارزیابان و کارشناسان سازمان میراث جهانی به این منطقه برای بررسی و ارزیابی پرونده و معیارهای آن راهی خواهند شد (طالبیان). آثار ثبت‌شده ایران در فهرست میراث جهانی به ترتیب تاریخ ثبت عبارتند از (وبگاه مرکز میراث جهانی یونسکو):



۳) تخت جمشید؛ ۱۹۷۹م (عکاس: فرانچسکو باندارین)



۱) چغازنبیل؛ ۱۹۷۹م (عکاس: رودریگو وارس)



۴) تخت سلیمان؛ ۲۰۰۳م (عکاس: مارتین گری)



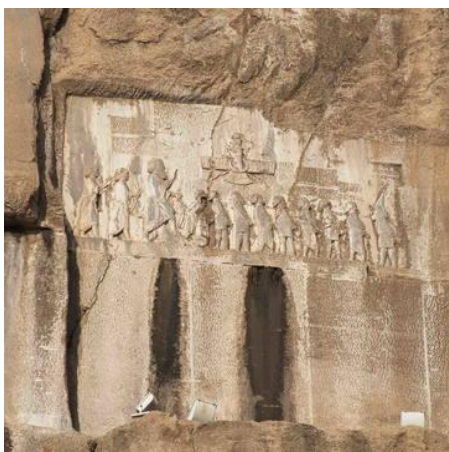
۲) میدان نقش جهان؛ ۱۹۷۹م (عکاس: رودریگو وارس)



(۶) پاسارگاد؛ ۲۰۰۴م (عکاس: سروش انگبینی)



(۵) بم و چشم‌انداز فرهنگی آن؛ ۲۰۰۴م (عکاس: مارتین گری)



(۸) بیستون؛ ۲۰۰۶م (عکاس: چو هون چيو وينسنت)



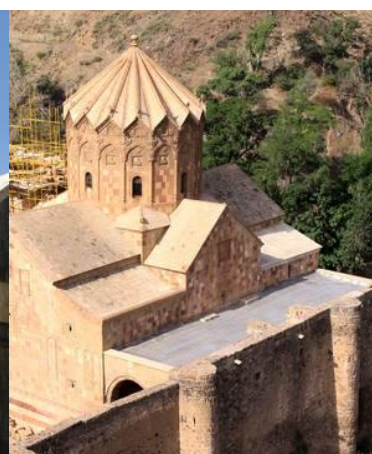
(۷) سلطانیه؛ ۲۰۰۵م (عکاس: بابک صدیقی)



کلیسای زُرُز (مریم مقدس)
(عکاس: چو هون چيو وينسنت)



کلیسای تادئوس مقدس (قره کلیسا)
(عکاس: سروش انگبینی)



کلیسای استفانوس مقدس
(عکاس: سروش انگبینی)

(۹) کلیساهای ارامنه [شمال غرب] ایران؛ ۲۰۰۸م



(۱۱) آرامگاه و خانقاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی؛
۲۰۱۰م (عکاس: محمد تاجیک)



(۱۰) سازه‌های آبی شوشتر؛
۲۰۰۹م (مأخذ: ویکیپدیا)



(۱۳) باغ ایرانی (رک بخش ۹-۵)؛
۲۰۱۱م (عکاس: سباستین موریه)



(۱۲) بازار تاریخی تبریز؛
۲۰۱۰م (عکاس: محمد تاجیک)



(۱۵) مسجد جامع اصفهان؛ ۲۰۱۲م
(مأخذ: پایگاه مسجد جامع اصفهان)



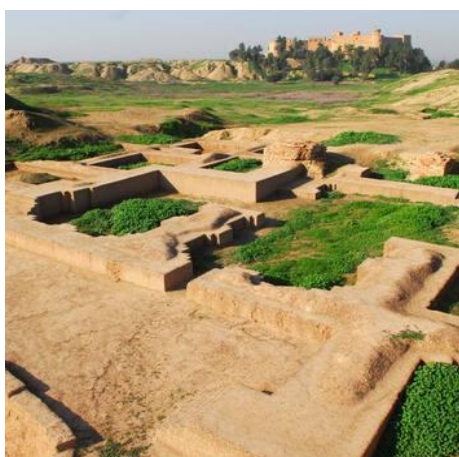
(۱۴) گنبد قابوس؛ ۲۰۱۲م
(عکاس: آتوسا مؤمنی)



(۱۷) شهر سوخته؛ ۲۰۱۴م (مأخذ: یونسکو)



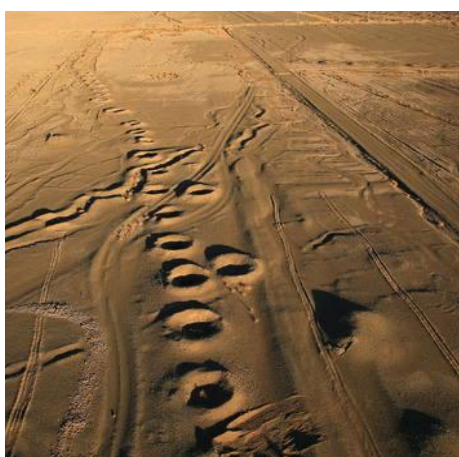
(۱۶) کاخ گلستان؛ ۲۰۱۳م (عکاس: سروش انگبینی)



(۱۹) شوش؛ ۲۰۱۵م (عکاس: بابک صدیقی)



(۱۸) چشم‌انداز فرهنگی میمند؛ ۲۰۱۵م (عکاس: پ. کرم‌نژاد)

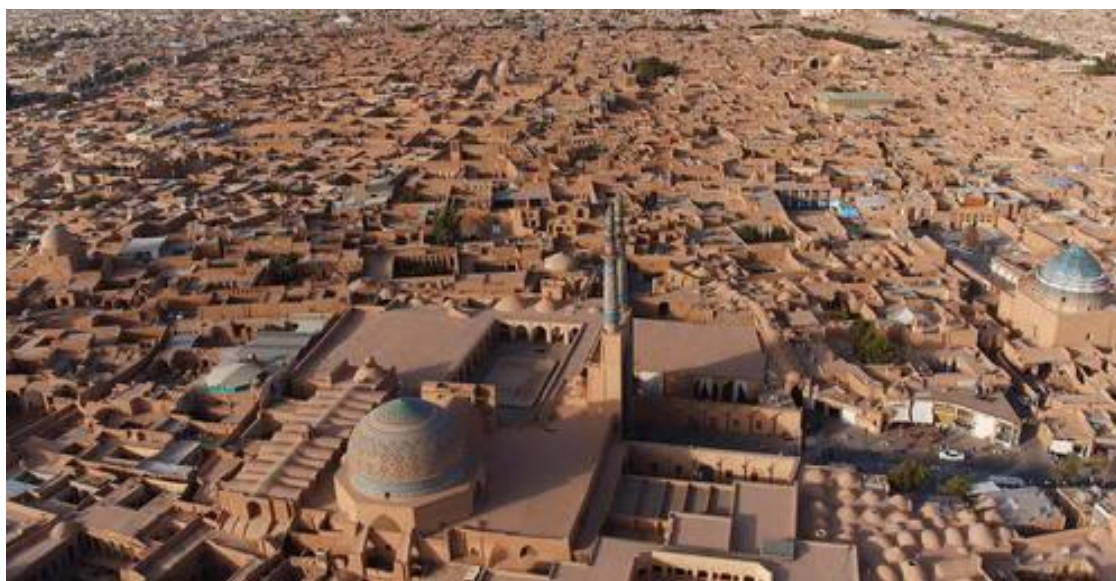


(۲۱) قنات ایرانی^۵؛ ۲۰۱۶م (عکاس: س. ح. راشد)

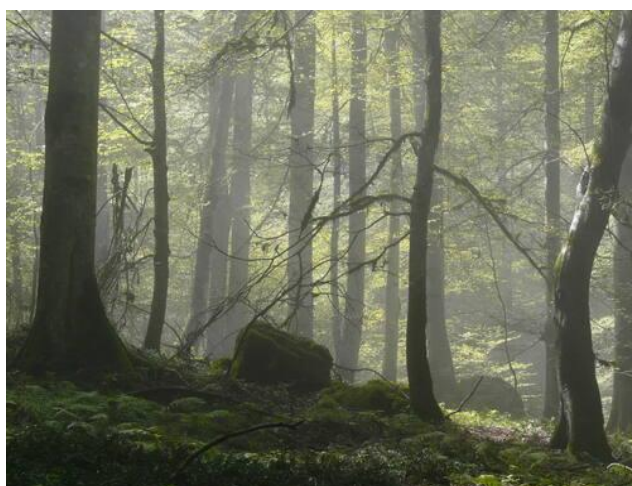


(۲۰) دشت (کویر) لوت؛ ۲۰۱۶م (عکاس: مهران مقصودی)

(۵) شامل ۱۱ رشته قنات (قصبه گناباد، بلده فردوس، زارچ یزد، مون اردستان، حسن‌آباد مهریز، وزوان، مزداآباد میمه، جوپار کرم ابراهیم‌آباد اراک، قاسم‌آباد بم و اکبرآباد بم).



(۲۲) شهر تاریخی یزد؛ ۲۰۱۷م (عکاس: س.ح. راشدی)



(۲۴) جنگل‌های هیرکانی؛ ۲۰۱۹م
(عکاس: فریبا بابایی)



(۲۳) چشم‌انداز باستان‌شناختی فارس؛ ۲۰۱۸م
(عکاس: س.ح. راشدی)

۹) باغ‌های ایرانی ثبت‌شده در فهرست میراث جهانی

۹-۱) پیشینه باغ ایرانی

پیشینه هنر باغ‌سازی به سده هفتم پ.م. می‌رسد. در بیشتر منابع تاریخی، از باغ معلق بابل که در بین‌النهرین واقع شده‌بود، به‌عنوان نخستین باغ ثبت‌شده در تاریخ مکتوب جهان نام می‌برند. تاریخچه باغ ایرانی نیز به دوران پیش از اسلام و سده ششم پ.م. بازمی‌گردد. اولین باغ ایرانی، در نخستین پایتخت باستانی هخامنشیان،

(۶) شامل ۸ اثر (شهر باستانی بیشاپور، غار شاپور، کاخ ساسانی سروستان، شهر باستانی اردشیرخوره، کاخ اردشیر بابکان، قلعه دختر، نقش برجسته دیهیم‌گذاری و نقش برجسته پیروزی اردشیر بر اردوان).

پاسارگاد شکل گرفت و این باغ کهن‌الگوی باغ ایرانی شناخته می‌شود و در واقع الگویی در جهت شناخت و مطالعه باغ‌های ایرانی پس از خود است. باغ ایرانی در دوره ساسانیان نیز به حیات خود ادامه داد. شکل‌گیری باغ‌های دیگر در گوشه و کنار شاهنشاهی در دستور کار بود. پس از ورود اسلام به ایران، باغ‌ها پذیرای رنگ و بوی فرهنگ اسلامی شدند و افزون بر حفظ سنت باغ‌سازی پیشینیان، تفسیر روحانی اسلامی نیز به باغ‌ها افزوده شد و قرآن، کتاب آسمانی مسلمانان، منبع تفسیر و تعبیر باغ‌ها شد. شکل‌گیری و نوع باغ ایرانی متأثر از پردیس است. پردیس باغی بود منظم و دارای هندسه قوی و متقارن با جویبارهای اصلی و فرعی باغ و آب روان و خنک که وظیفه آبیاری و لطیف کردن فضای درون باغ را داشت، با کوشک‌های متعدد در باغ که محل جلوس ساکنان باغ بود و حصارى که باغ را محصور می‌کرد تا حس فضا و مکان ملموس‌تر باشد و درختان مثمر و غیر مثمر که هم نقش سایه‌سازی و هم نقش تأمین میوه را داشتند. سلسله ایجاد باغ‌ها در حوزه فرهنگی ایران هیچگاه متوقف نشده و حتی دیگر فرهنگ‌ها و کشورها، نظیر هند و اسپانیا را تحت تأثیر خود قرار داده؛ و باغ‌های گورکانی هند نظیر باغ‌های کشمیر، آگرا و لاهور و باغ‌های اسپانیا مانند باغ‌های کوردوبا و الحمرا از این قبیل هستند.

۹-۲) مفهوم باغ ایرانی^۷

باغ‌های ثبت‌شده ایرانی در فهرست میراث جهانی شامل نه باغ واقع در نقاط مختلف ایران است. این باغ‌ها بیانگر تنوع باغ ایرانی‌اند که با شرایط مختلف اقلیمی سازگار شده و تکامل یافته‌اند، درحالی که ریشه‌های اصول پشتیبان آنها در دوره کورش بزرگ در سده پنجم پ.م. وجود دارند. باغ همیشه به چهار بخش تقسیم می‌شده‌است. با نقش مهمی که آب در سیستم آبیاری و تزیینات بازی می‌کند، باغ ایرانی بیانگر باغ نمادین عدن و چهار عنصر زردشتی آسمان، خاک، آب و گیاه است. تاریخچه این باغ‌ها همچنین فرم بناها، کوشک‌ها و حصارها همانند سیستم‌های آبیاری پیچیده از دوره‌های مختلف به قرن ششم پ.م. بازمی‌گردد.

باغ ایرانی از یک مجموعه باغ که تعداد آنها ۹ تاست، تشکیل و از مناطق مختلف ایران گلچین شده‌است که مشخصاً نشان‌دهنده تنوع شکلی این گونه طراحی باغ هستند و در گذر سده‌ها و در شرایط مختلف اقلیمی قرار داشته‌اند. این باغ‌ها بازتابنده انعطاف‌پذیری چهارباغ -اصل اولیه باغ ایرانی- هستند که در طول بیش از دوهزار سال از زمان نخستین پیدایش در باغ کورش بزرگ، مجموعه کاخ‌مانند پاسارگاد که او بنیان نهاده‌بود، سرسختانه بر جای مانده‌است.

ترکیب عناصر طبیعی با مؤلفه‌های ساخته بشر در باغ ایرانی موجب آفرینش دستاوردی منحصر به فرد شده که آرمان‌های هنری، فلسفی و نمادین و مفاهیم دینی را انعکاس می‌دهد. باغ ایرانی مفهوم عدن یا پردیس روی زمین را عینیت می‌بخشد؛ طراحی کامل باغ ایرانی در کنار قابلیتش در پاسخگویی به شرایط سخت اقلیمی، پیامد کاربرد هوشمندانه رشته‌های گوناگون علمی مانند فناوری، مدیریت آب، مهندسی، معماری، گیاه‌شناسی و کشاورزی است.

(۷) بخش‌های ۹ تا ۴- بر گرفته و ترجمه از وبگاه مرکز میراث جهانی، بخش باغ ایرانی (whc.unesco.org/en/list/1372) است.

تصویر باغ ایرانی در زندگی ایرانی و توصیفات هنری آن نفوذ کرده‌است. اشاره به باغ ایرانی را می‌توان در ادبیات، شعر، موسیقی، خوشنویسی و طراحی فرش دید. متقابلاً این هنرها در چیدمان باغ تأثیر داشته‌اند. ویژگی‌هایی که ارزش برجسته جهانی را القا می‌کند، عبارتند از چیدمان باغ ذکر شده بوسیله تطابق خاص با هر عنصر درون آن و مهارت به‌کاررفته در کرت‌ها یا باغچه‌های گیاهان و نباتات، فراهم کردن آب، سیستم‌های مدیریتی و چرخشی از سرچشمه آب تا باغ، شامل تمام عناصر تزئینی و فنی که استفاده از آب برای ضروریات زیبایی‌شناختی و کاربردی را ممکن می‌سازد، و نظم درختان و گیاهان درون باغ که به ویژگی‌ها و خرده‌اقلیم خاص آن کمک می‌کند. مؤلفه‌های معماری، شامل ابنیه اصلی و خدماتی است. تلفیق استفاده از زمین و گیاهان رستنی محیطی منحصربه‌فرد ساخت انسان خلق می‌کند. پیوند با دیگر اشکال هنر در یک تعامل دوجانبه، بر باغ ایرانی تأثیر داشته و دارد و به ویژگی‌های مسلم بصری و اثرهای صدا در باغ‌ها کمک کرده‌است.

۹-۳) معیارهای ثبت باغ ایرانی

باغ‌های ایرانی با ۵ معیار از ۶ معیار میراث فرهنگی در سال ۲۰۱۱ در فهرست میراث جهانی قرار گرفته‌اند. استان‌های اصفهان، فارس و یزد، هر کدام با دو باغ؛ و استان‌های کرمان، مازندران و خراسان جنوبی، هر کدام با یک باغ؛ مجموعه باغ‌های ایرانی ثبت‌شده جهانی را تشکیل می‌دهند (نقشه ۱).



نقشه ۱) استان‌های دارنده باغ‌های ایرانی دارای ثبت جهانی
 (مأخذ: پرونده ثبت باغ‌های ایرانی در فهرست میراث جهانی یونسکو)

معیار اول: باغ ایرانی شاهکاری از نبوغ هنری بشر است. طرح باغ ایرانی بر اساس زاویه قائمه و تناسب هندسی است؛ اغلب به چهار بخش تقسیم می‌شود که به‌عنوان چهارباغ شناخته می‌شود. طرح‌اندازی باغ ایرانی به‌دلیل ارائه راه‌حل‌های مهندسی ابتکاری و خلاقانه همراه با یک سیستم منظم آبرسانی پیچیده مانند انتخاب مناسب گل و گیاه و موقعیت آن در چیدمان باغ امکان‌پذیر شده‌بود. به‌راستی باغ ایرانی با شکل دادن تمایزی آشکار با محیط بیابانی‌اش، در پیوند با ایده بهشت زمینی بوده‌است.

معیار دوم: باغ ایرانی تعاملات مهم ارزش‌های انسانی را به نمایش می‌گذارد که مرجع اصلی در توسعه طراحی باغ در آسیای غربی و کشورهای عربی و حتی اروپا بوده‌است. هندسه و تقارن معماری آن همراه با سیستم مدیریت آب مجموعه‌ای است که به نظر می‌آید در طراحی تمام این باغ‌ها تأثیر داشته‌است. وام‌واژه پارادایس از واژه فارسی پردیس در زبان‌های اروپایی، نام باغ زیبایی بود که به‌وسیله دیوار محصور شده‌بود.

معیار سوم: باغ ایرانی گواهی استثنایی و حتی منحصربه‌فرد بر سنت‌های فرهنگی است که در طول بیش از ۲۵۰۰ سال در ایران و خاورمیانه تکامل یافته‌است. باغ ایرانی در طول تکاملش، با بدل شدن به گزینه اصلی در اقامتگاه‌های خصوصی، کاخ‌ها و ساختمان‌های عمومی و نیز مجموعه‌های وابسته به مؤسسات مذهبی یا عام‌المنفعه مانند آرامگاه‌ها، چیدمان بوستان‌ها، کاخ‌باغ‌ها، میدان‌ها و غیره، در رویکردهای پرشمار فرهنگی و اجتماعی جامعه نقش داشته‌است.

معیار چهارم: باغ ایرانی نمونه برجسته‌ای از نوعی طراحی باغ است که از راه به‌کارگیری عناصر طبیعی و انسانی و تلفیق دستاوردهای عالی فرهنگ ایرانی به‌صورت بیانی مادی و هنری-نمادین در هماهنگی با طبیعت، به‌دست آمده‌است. باغ ایرانی به‌راستی الگویی شده برای چیدمان باغ طراحی‌شده هندسی که در سراسر گیتی پراکنده شده‌است.

معیار ششم: باغ ایرانی مستقیماً وابسته به رشد فرهنگی ارزش‌های برجسته جهانی است؛ مانند آثار ادبی چون شعرهای سعدی، حافظ و فردوسی. همچنین باغ ایرانی سرچشمه اصلی الهام برای طراحی فرش ایرانی، نقاشی، مینیاتور، موسیقی، تزیینات معماری و دیگر هنرهاست. در اوستا، کتاب مقدس کهن زردشتیان، باغ ایرانی و گیاهان مقدس آن به‌عنوان یکی از چهار عنصر طبیعی (زمین، بهشت، آب و گیاه) ستایش شده‌است. چهارباغ انعکاس درکی اسطوره‌ای از طبیعت و نظم جهانی در چشمان مردمان ایران باستان است.

۴-۹) حفاظت و اصالت باغ‌های ایرانی

۴-۹) وضعیت نگهداری

باغ ایرانی شامل مجموعه‌ای از باغ‌های شگفت‌انگیز از سراسر ایران و هر باغ شامل عناصر تحسین‌برانگیزی است که دست به دست هم داده‌اند تا ارزش برجسته جهانی مجموعه‌ها را بیان کنند. عناصر تشکیل‌دهنده باغ‌های ثبت‌شده جهانی ایران در وضعیت خوبی هستند و به‌خوبی نگهداری می‌شوند.

۹-۴) اصالت

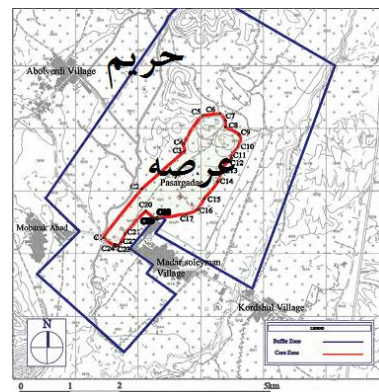
باغ ایرانی و همه مؤلفه‌های آن در عین پابندی به الگوی هندسی اولیه خود، چهارباغ، دوشادوش تکامل جامعه ایرانی، رشد یافته‌است. در این میان، می‌توان از باغ‌های پاسارگاد و عباس‌آباد به‌عنوان چشم‌انداز باستانی یاد کرد، درحالی‌که هفت باغ دیگر نقش فعالشان درون بافت‌های اجتماعی و اقتصادی را حفظ کرده‌اند.

۹-۵) باغ‌های ایرانی دارای ثبت جهانی

نه باغ ایرانی با پراکندگی نسبی در سراسر ایران (نقشه ۲) و تنوعی قابل ملاحظه از نظر پیشینه ساخت، کارکرد، طراحی، چیدمان، معماری، پوشش گیاهی، و بافت اقلیمی و طبیعی؛ مجموعه باغ ایرانی ثبت‌شده در فهرست میراث جهانی را شکل داده‌اند. هر یک از این نه باغ به‌تنهایی دارای همه معیارهای این مجموعه برای تلقی به‌عنوان یک میراث ارزشمند جهانی است. آشنایی دیداری اندکی با تک‌تک این باغ‌ها، می‌تواند دریچه‌ای باشد به‌سوی آشنایی مفصل پژوهشگران با این موارث ارزشمند جهانی.



نقشه ۲) نقشه پراکندگی باغ‌های ایرانی دارای ثبت جهانی
 (مأخذ: پرونده ثبت باغ‌های ایرانی در فهرست میراث جهانی یونسکو)



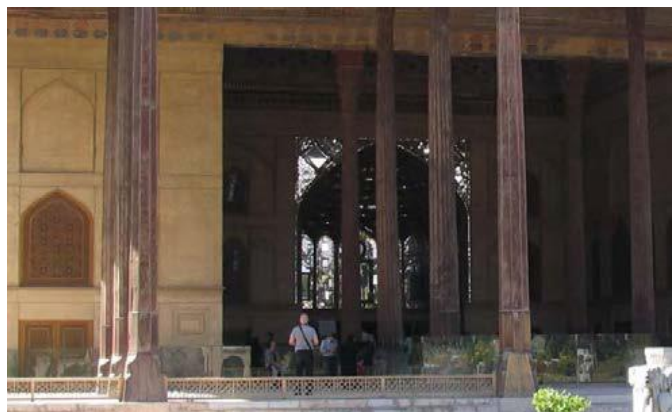
(۱) باغ پاسارگاد (دوره هخامنشی)



(۲) باغ فین کاشان (دوره‌های سلجوقی تا صفوی)



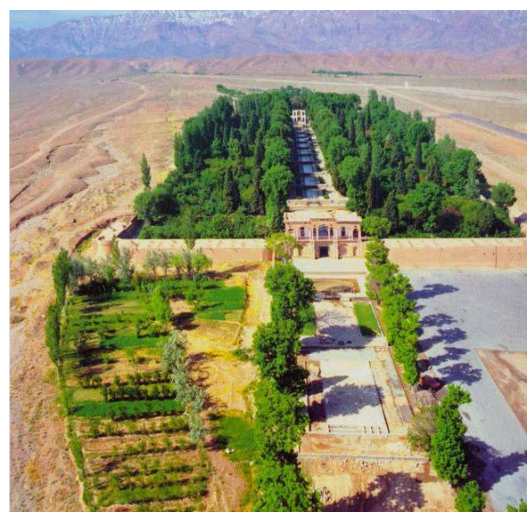
(۳) باغ عباس‌آباد بهشهر (دوره صفوی)



(۴) باغ چهلستون اصفهان (دوره صفوی)



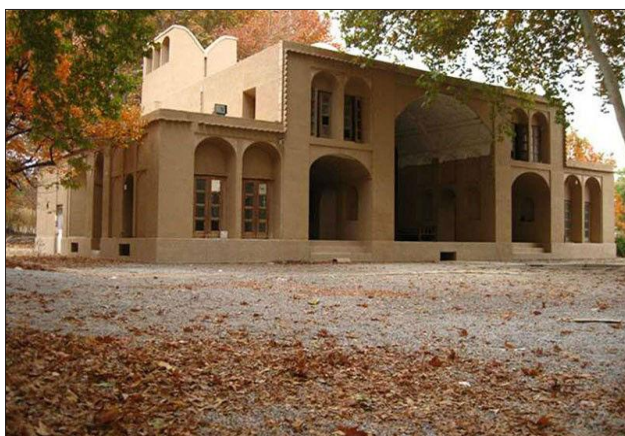
(۵) باغ دولت‌آباد یزد (دوره زند)



(۶) باغ شاهزاده‌ماهان (دوره قاجار)



۷) باغ اکبریه بیرجند (دوره قاجار)



۸) باغ پهلوان پور مهریز (دوره قاجار)



۹) باغ ارم شیراز (دوره قاجار)



نقشه ۳

مسیرهای گردشگری
برای بازدید از باغ‌های ایرانی

نتیجه‌گیری

میراث فرهنگی هویت و شناسنامه ملت‌هاست؛ مجموعه‌ای از داشته‌های فرهنگی، تاریخی، ادبی و هنری یک ملت در طول تاریخ. هدف از نگهداری از میراث فرهنگی تربیت و آموزش نسل فعلی و انتقال آن به نسل‌های بعدی است. سازمان میراث جهانی یونسکو که متولی حفاظت و صیانت از گنجینه‌های باارزش جهانی است، با ثبت این آثار در فهرست میراث جهانی آثار را تحت حمایت خود قرار می‌دهد. ایران با داشتن ۲۴ اثر جهانی جزو ۱۰ کشور دارای بیشترین آثار ثبت‌شده جهانی است و این امر حکایت از قدمت و اصالت میراث فرهنگی کشورمان دارد. وزارت میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری متولی اصلی حفاظت از این گنجینه‌های مادی و معنوی ایران است؛ اما بر همه ماست که از این میراث فاخر ماندگار، نگهداری نماییم تا آیندگان نیز از این گنجینه‌های گرانسنگ بهره‌مند گردند.

منابع و مأخذ

- (۱) پرونده نامزدی باغ ایرانی برای ثبت در فهرست جهانی، وبگاه مرکز میراث جهانی یونسکو، شماره ۱۳۷۲.
- (۲) پیرنیا، محمدکریم؛ «باغ‌های ایران»، مجله آبادی، دوره چهارم، شماره ۱۵، زمستان ۱۳۷۳، ص ۴.
- (۳) خسروی جاوید، تورج؛ مستندنگاری و پژوهش.
- (۴) طالبیان، محمدحسن؛ کلاس درس باغ ایرانی، دانشکده هنر و معماری دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۹۱.
- (۵) وبگاه مرکز میراث جهانی یونسکو (whc.unesco.org).
- (۶) وبگاه ویکی‌پدیای فارسی (fa.wikipedia.org).

باستان‌شناسی و گونه‌شناسی دستکندهای خرمی فارس؛ آثاری برای جهانی شدن



جابر حیدری فرد

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ایران‌شناسی
دانشگاه بین‌المللی امام رضا

چکیده

معماری دستکند به دلیل دربرداشتن ویژگیهای باستان‌شناختی و هنر اقوام ایرانی در پیوند با طبیعت، همچنین استفاده بهینه از توانمندیهای بومی در شناسایی تحولات تاریخی ایران بسیار مهم و شایسته پژوهش است. با توجه به اینکه مطالعات محدودی در این خصوص در فارس انجام شده است، این پژوهش به مطالعه موردی این گونه از معماری در خرمی فارس می‌پردازد. خرمی (صفاشهر) از شهرهای تاریخی و کهن ایران است که در شهرستان خرم‌بید در شمال استان فارس واقع شده و آثار تاریخی کشف‌شده در آن متعلق به دوره‌های گوناگون تاریخی است. شمارگان دستکندهای کشف‌شده در این منطقه تاریخی، تا کنون به ۳۳۰۰ مورد رسیده و با توجه به بررسیهای باستان‌شناختی، تاریخ ساخت آنها از دوران باستان آغاز شده و تا اواخر دوره قاجار استمرار یافته‌است. لذا معرفی، گاهنگاری، گونه‌شناسی و همچنین بررسی ساختار گونه‌شناسی و هنر ناملموس سنتی و بومی این شیوه از معماری در خرمی فارس (همگی بر پایه نویافته‌های علمی و باستان‌شناختی) هدف این پژوهش است. ساختارشناسی دستکندهای تاریخی خرمی اعم از نوع کاربری و معماری (سکونتگاهی، دامپروری، مخفیگاهی، دفاعی و امنیتی، تدفینی و ذخیره‌گاهی)، به‌عنوان میراث فرهنگی ملموس؛ و چگونگی هنر بومی و سنتهای مردمان این منطقه به‌عنوان میراث فرهنگی ناملموس؛ در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد. نتایج و یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که دستکندهای خرمی فارس از جهت ژرفا، گونه‌شناسی، کاربری، ساختار و نظام شبکه‌ای و طبقاتی، و خصوصاً شمارگان بی‌نظیر در سطح ایران از یک سو؛ و از جهت هنرهای بومی معماری و ادوار گوناگون تاریخ‌گذاری‌شده برای آن از سوی دیگر؛ منحصر به فرد بودن، شاخصها و قابلیت جهانی شدن را داراست و حفاظت از آن ضروری به نظر می‌رسد.

واژه‌های کلیدی: خرمی، فارس، دستکند، باستان‌شناسی، معماری بومی.

Archeology and Typology of Troglodytic Architecture in Khorrami, Fars

Sites to Be Recognized as World Heritage

Jaber Heidarifard

M. A. Graduate, Iranology
International University of Imam Reza

Abstract

It is really important to research on troglodytic architecture due to the archaeological characteristics, the art of the Iranian ethnic groups in relation with the nature, and also the optimal use of indigenous capabilities in identifying changes of Iran during history. Considering the fact that limited studies have been done in this regard in Fars province, this research studies a case of this kind of architecture in Khorami region, Fars province. Khorrami (Safashahr) is one of the historical and ancient town of Iran, located in Khorram Bid county in the north of Fars province; antiques discovered there belong to various periods of history. The number of discovered troglodytes in this historical region has so far reached 3300, and according to the archaeological studies, they date back to ancient times till the late Qajar era. Therefore, the purpose of this research is to introduce, date chronologically, and study the structure and typology of the traditional and native intangible art of this style of architecture in Khorrami, Fars; all based on the newest scientific and archaeological findings. Structure study of the historical troglodytes located in Khorrami region, including type of application and architecture (such as those related to settlement, animal husbandry, hideout, defense and security, funeral and storage) as tangible cultural heritage, and the study of the indigenous art and traditions of the people of this region as intangible cultural heritage, were studied in this research. The results and findings of this research show that Khorrami troglodytic architectural cases are unique, valuable, and opt to be worldwide, for their depth, typology, type of application, structure, network and class structure, and the considerable number specifically throughout Iran from one side, and the native art of architecture and various periods chronologically dated on the other hand; shows they have the uniqueness, criteria and capability of a world heritage collection of sites, and it is necessary for them to be preserved.

Key words: Khorrami, , Fars, troglodytic, archeology, indigenous architecture.

مقدمه

معنی دستکند معطوف به فعل کندن و منظور حفر کردن توسط دست انسان است. از انواع دستکند که دارای شهرت بیشتری هستند، می‌توان به قنات (کاریز)، آبراهه‌های زیرزمینی، و دستکندهای مسکونی، تدفینی و ذخیره‌گاهی اشاره کرد (ج. حیدری فرد، ۱۳۸۲: ۲۲). واژه دستکند معادل man-made cave محسوب می‌شود و واژه troglodytique در زبان فرانسوی بیشتر گویای معماری دستکند است (اشرفی، ۲۶). دستکند همچنین در تعریفی متفاوت، هنر ایجاد فضای خالی از درون توده پر تلقی می‌گردد. استفاده انسان از بستر طبیعی و هنر استفاده از بسترها و فضاهای طبیعی برای امرار معاش و زندگی باعث ایجاد انواع دستکند شده‌است. فضاهای دستکند با توجه به حفره‌های زیرزمینی، به خودی خود رازآلودند. دستکندشناسی نیز به خودی خود با توجه به اهمیت این شاخصه معماری و تمدنی، می‌تواند مورد اهتمام و بررسی قرار گیرد (همان، ۲۴). استان فارس با توجه به وسعت، داشتن تاریخ کهن و مرکزیت حکومت‌های جهانی همچون هخامنشیان و ساسانیان، نقشی عمده و اساسی در تاریخ و تمدن ایران و جهان ایفا کرده و شمال فارس به‌عنوان نخستین پایتخت هخامنشیان دارای موقعیتی درخور توجه است.

در مرکزیت جغرافیایی شمال فارس، شهر تاریخی خرمی (صفاشهر) قرار دارد. این شهر در امتداد کوه‌های مشهور چنارو در شمال آن آرمیده‌است. پاسارگاد نیز بلافاصله در امتداد جنوبی این کوه‌ها قرار دارد. موقعیت جغرافیایی و اقلیمی شهرستان خرم‌بید به‌عنوان یکی از سردترین شهرستان استان فارس، موقعیت مناسب ییلاقی آن و پتانسیل‌های متعدد موجود در آن برای استمرار زیست بشری موجب ایجاد تمدن در این منطقه گردیده و همین مورد و مؤلفه‌های قابل پژوهش دیگر در به وجود آمدن دستکندها و شهرک‌های زیرزمینی خرمی مؤثر بوده‌است. در واقع دستکند نام تلفیقی و مصطلحی برای نام‌های دیگری است که هنوز در منطقه خرمی کاربرد دارند. انواع دستکند در این منطقه از فارس به نام‌های بکن، بیمکن، بیمکند، بامکن، بامکند، اشکفت، آغل، سمو، دخمه، تنورک، مشهورند. هر یک از نام‌های ذکرشده دلایل مردم‌شناختی خاصی در خود پنهان دارند که در شرح متن به آن خواهیم پرداخت. این دستکندها اکثراً در دامن سنگ طبیعی بسیار سخت با نام بومی گرَشک پدید آمده‌اند که خود نوعی بتون بسیار مستحکم طبیعی محسوب می‌شود.

مطالعه دستکند، دستکندشناسی و معماری آن به‌دلیل گستردگی این شیوه خاص معماری در سراسر فلات ایران از موارد ضروری در پژوهش‌های معماری، تاریخ و باستان‌شناسی است. کشف و شناسایی دستکندها، بررسی دقیق انواع دستکند از نظر شکلی و کاربری آن، و بررسی باستان‌شناسانه دستکندها برای یافتن چگونگی حضور آنها در معماری ایرانی، از اهداف کلی این تحقیق است. از سوی دیگر با توجه به وجود چندین‌هزار دستکند از انواع و اشکال گوناگون در منطقه خرمی فارس، شناسایی ساختار و نظام معماری دستکندهای این منطقه، شناساندن این مجموعه تاریخی ارزشمند ملی و فراملی، و در نهایت تلاش در جهت نگهداری و پاسداری از معماری بومی و سنتی ارزشمند و هنر و آداب معماری در این دستکندها به‌عنوان میراث فرهنگی ناملوموس ایران، از اهداف جزئی‌تر و ریشه‌ای در این تحقیق محسوب می‌شود.

۱) پرسش، روش و پیشینه تحقیق

این مقاله به پشتوانه یافته‌های تاریخی و باستان‌شناختی نگارنده و حدود بیست سال تحقیق و تدقیق بر انواع دستکندهای خرمی فارس، در صدد است با توجه به اهمیت ملی و بین‌المللی این دستکندها، در قالب نظامی مشخص و علمی، به ساختار و معماری هدفمند آن دست یابد. پرسشهای نگارنده در این تحقیق عبارتند از: (۱) مهمترین شاخصه‌های معماری دستکندهای خرمی از جهت گونه‌شناسی و نوع کاربری کدامند؟ و (۲) شاخصه‌ها و ادوار تاریخی (گاهنگاری) دستکندهای خرمی با توجه به یافته‌های باستان‌شناسی چیست؟ بر همین پایه، نگارنده با روش تحقیق میدانی از شمار زیادی از این گونه معماری در خرمی و دیگر نقاط استان فارس، و نیز با یاری از منابع کتابخانه‌ای، به توصیف و تحلیل یافته‌ها پرداخته و با استفاده از تاریخ ارزشمند شفاهی، بر آن شده که به چرایی ایجاد مجموعه‌های گسترده شبکه‌ای و طبقاتی، و معماری پیچیده و در عین حال پویایی و سرزندگی دستکندهای خرمی فارس دست یابد، شاخصه‌های آنها را از نظر نوع کاربری، ادوار تاریخی و هنر بومی دستکندسازی استحصال کند و در نهایت با چیدمانی مشخص به پاسخ پرسشهای خود برسد.

در خصوص موضوع فوق، تا کنون جز معرفی دستکندهای خرمی فارس و دو گزارش تاریخی باستان‌شناختی نگارنده این مقاله (۱۳۸۲ و ۱۳۸۴)، هیچ بررسی و تحقیق مدون دیگری صورت نگرفته منبع دیگری برای تحقیق وجود ندارد. مطالعات باستان‌شناختی در دستکندهای خرمی فارس از سال ۱۳۲۹ در گزارشهای پراکنده مورخین محلی آمده‌است (ج. حیدری فرد، ۱۳۸۲: ۳۴). استاد ایرج افشار یزدی و کارشناسان یونسکو نیز به دعوت نگارنده، دو بازدید از دستکندهای فوق صورت داده‌اند. نگارنده نیز در سالهای ۱۳۹۵ و ۱۳۹۷ در دو فیلم مستند ویژگیهای ساختاری و طبقاتی این دستکندها را به تصویر کشیده و پیش از آن نیز معرفی و کشف دستکندهای خرمی فارس و باستان‌شناسی آن (ج. حیدری فرد، ۱۳۸۲) را به پایان برده‌است. در گزارشهای باستان‌شناسان به بررسی باستان‌شناختی برخی دستکندها و اشکفتهای تاریخی ایران خصوصاً در منطقه خرمی دست می‌یابیم^۱، اما در خصوص موضوع این مقاله جز پاره‌ها و گزارشهای ذکرشده، هیچگونه پژوهش دقیق و مستدل دیگری انجام نشده‌است. این مقاله از این نظر، پژوهشی تازه و قابل توسعه، خصوصاً در باستان‌شناسی و گونه‌شناسی دستکندها محسوب می‌گردد.

۲) محدوده مورد مطالعه

شهر خرمی فارس که اخیراً صفاشهر نامیده شده، مرکز شهرستان خرم‌بید است؛ در شمال فارس قرار دارد (تصویر ۱ و ۲) و ارتفاع آن از سطح دریا ۲۳۳۰ متر است. این منطقه آثار متعدد تاریخی از دوران باستان تا اواخر دوره قاجار در خود جای داده که بسیاری از آنها در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده‌اند. خرمی در اوایل دوره قاجار، دارای ۴۱۴ خانوار زارع بود (ج. حیدری فرد، ۱۳۸۲: ۳)، اما کسی از خانوارهای دامپرو و ملاک آن گزارشی نداده‌است. این شهرستان در درازای جغرافیایی ۵' ۵۳ و پهناي جغرافیایی ۳۵' ۳۰ قرار دارد.

(۱) بررسی باستان‌شناختی دستکندهای خرمی فارس طی گزارش مفصل باستان‌شناسی و تاریخگذاری آن انجام شده‌است (رک ج. حیدری فرد، ۱۳۸۱).



تصویر (۱) نقشه شهرستان خرم‌بید در استان فارس (مأخذ: وبگاه «اول فارس»)



تصویر (۲) عکس هوایی دستکدهای افقی خرمی (مأخذ: وبگاه Google Earth)

۳) معرفی دستکدهای خرمی

هنر بومی دستکندسازی در خرمی بر پایه آنچه در یافته‌های باستان‌شناسی (ج. حیدری فرد، ۱۳۸۱) شرح داده شد، در اعماق تاریخ ایران و فارس نهفته است. بررسی‌های اقلیمی و کاملاً میدانی دستکندسازی مردمان خرمی از سوی پژوهشگر نشان از قدمت بالا و هنر دستکندسازان در ایجاد و توسعه دستکدها داد. بر پایه این

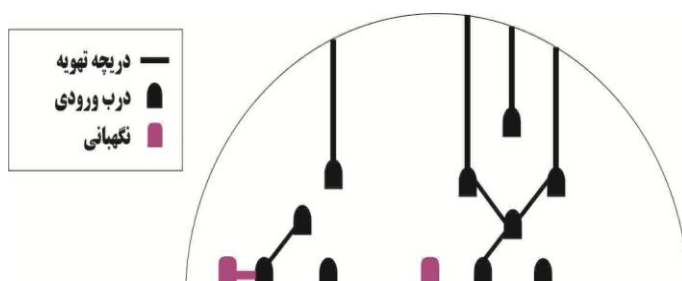
بررسیها، مردمان خرّمی در هر جای جغرافیایی شمال فارس که به دلایل متعدد تاریخی و اجتماعی حضور یافته یا نفوذ کرده‌اند، هنر دستکندسازی خود را نیز همچون هنر و ابزاری شاخص و مهم در زندگی روزمره‌شان، با خود به آنجا انتقال داده‌اند. در این بررسی دستکندهای منطقه لایرود، دستکندهای چنارو، دستکندهای غیاث‌آباد، دستکندهای شرف‌آباد و گرگی، دستکندهای شمس‌آباد و مزرعه سفید، دستکندهای قدیمی فرواب و منجو، دستکندهای قصر جدید علیا، دستکندهای میرزا علی‌اکبر، دستکندهای چرخ‌آباد، دستکندهای حاجی‌کمالی و سرخابی، و دستکندهای طرخون از این زمره اند که همگی در مجاورت خرّمی فارس قرار گرفته یا به هر دلیلی مردمان خرّمی در برهه‌ای از زمان در آنجا سکونت یافته‌اند. معماری دستکند و فرهنگ آن توسط مردمان خرّمی نسل به نسل انتقال یافته و تاکنون نیز در سینهٔ مردمان به‌ویژه پیران آن منطقه، به‌عنوان میراثی ناملموس قابل‌بازیابی است. در ادامه، به ویژگیهای دستکندهای خرّمی از حیث گونه‌شناسی و همچنین گاهنگاری آنها و معرفی شاخصه‌هایشان پرداخته می‌شود.

۴) گونه‌شناسی ظاهری دستکندهای خرّمی

۴-۱) دستکندهای طبقاتی (عمودی)

در این شیوه از دستکندسازی که در تپه‌های با ارتفاع بیش از ۲۵ متر از سطح زمین ساخته می‌شود، دستکندها در طبقات سه، چهار و پنج‌گانه ساخته می‌شوند؛ به‌نحوی که با حفظ امنیت دقیقاً بر پشت یکدیگر قرار می‌گیرند. در این شیوه از معماری دستکند، معمولاً طبقه زیرین مخصوص دام، طبقه دوم مخصوص نشیمن انسان، طبقه سوم مخصوص انبار وسایل زندگی و طبقه چهارم مخصوص انبار بزرگ آذوقه بوده‌است. در دستکندهای سه‌طبقه، انبار در پشت جایگاه نشیمن جانمایی شده؛ اما در ساختاری هوشمندانه از نظر معماری، با حفر درهای متعدد کاربری آنها را جدا ساخته‌اند. در واقع در شیوهٔ دستکندسازی طبقاتی، در طول دستکندها، طبقات دیگری نیز به فراخور نیاز تعبیه شده که نشان از اهمیت بالای معماری آن دارد. همچنین در این شیوهٔ دستکندسازی، معمولاً دریچه‌های طولانی تا سطح تپه جهت تهویهٔ هوا تعبیه شده که بلندای آنها از ۲ تا ۲۵ متر متغیر است. دریچه‌های مذکور برای روشنایی و همچنین ضد عفونی کردن و تهویه و انتقال گرما به طبقات بالاتر مورد استفاده قرار می‌گرفته‌است. شمار دریچه‌ها از یک تا ده، بسته به شرایط ذکرشده در بالا، متفاوت است. شیوهٔ دستکندسازی طبقاتی همچنین به‌دلیل انتقال گرما از طبقه دامی

به طبقه انسانی، با توجه به آب‌وهوای ییلاقی و سرد، قابل توجه است (تصویر ۳)؛ بدین‌گونه که گرمای حاصل از بدن دامها در طبقات پایینتر را به طبقات بالاتر (مسکونی) انتقال می‌دهد. برعکس، چون در بهار و تابستان مردم خرّمی به ایشوم (اوشوم؛ کوچ بومی مردمان خرّمی و سرحدات فارس) می‌رفته‌اند، در طبقات زیرین از دام خبری نبوده و بنابراین، باز هم تهویه به‌خوبی انجام



تصویر ۳) نمای روبرو از دستکندهای شبکه‌ای و طبقاتی خرّمی،
 مجموعه حسن‌علی (مأخذ: جابر حیدری فرد، مهرماه ۱۳۸۲)



می‌شده‌است. به‌عنوان نمونه، می‌توان در این خصوص از مجموعه خانه‌های شیرعلی در خرّمی نام برد. از این نمونه، حدود دوهزار دستکند در خرّمی و حومه آن وجود دارد که دارای بیشترین فراوانی در این منطقه است (تصویر ۴).

تصویر ۴) نمونه‌ای از دستکندهای طبقاتی خرّمی (مأخذ: جابر حیدری فرد)

۲-۴) دستکندسازی افقی

در این شیوه معماری دستکند در خرّمی، در تپه‌هایی که دارای بلندای کمتری بوده‌اند و امکان ساخت دستکند به‌صورت طبقاتی وجود نداشته، همان شیوه در سطح زمین به‌صورت افقی ایجاد و اجرا می‌شده‌است.



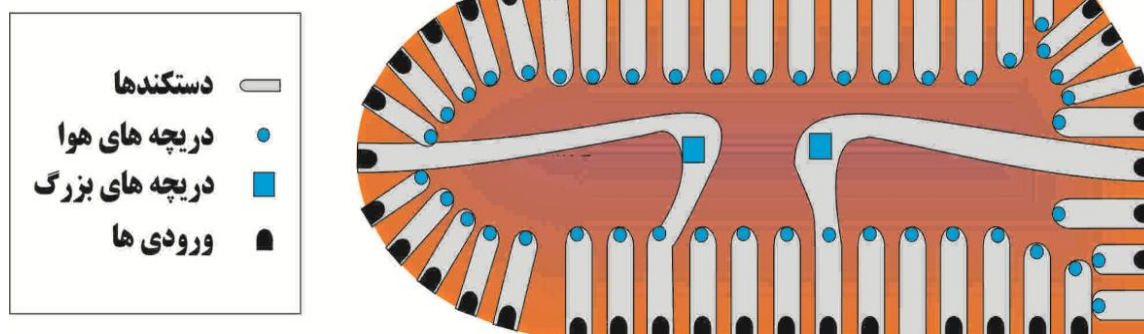
تصویر ۵)

نمونه‌ای از دستکندهای افقی (مأخذ: جابر حیدری فرد)

در این روش به‌ترتیب تنورخانه و انبار، محل دام بزرگ، محل دام کوچک، نگهبانی، نشیمن، و انبار اموال مهم خانه قرار می‌گرفته‌است. معمولاً ذخیره‌گاه آذوقه در این شیوه، در پشت دستکند دامی قرار داشته و توسط دالانها و دریچه‌هایی که از بالای تپه تعبیه شده‌بود، آذوقه به انبار دامی انتقال می‌یافته‌است. ترتیب انواع دستکند در این شیوه، بسته به نوع زمین و میزان اهمیت مکانی آن بوده که با توجه به شخصیت و امکانات و نفوذ مالک آن در کوچک و بزرگ بودن تغییر می‌کرده‌است. فراوانی این شیوه در خرّمی و حومه آن، با شمارگان بالایی است که همگی توسط نگارنده مورد شناسایی، بررسی و باستان‌شناسی قرار گرفته‌است. دستکندهای افقی معمولاً به‌صورت مجموعه‌های سه‌تایی، چهارتایی و شش‌تایی برای اقشار گوناگون جامعه ساخته می‌شده‌اند (تصویر ۵).

۳-۴) دستکندسازی شبکه‌ای (تلفیق انواع دستکند اعم از افقی، عمودی)

در این شیوه، تعداد فراوانی از دستکندها، هم به‌صورت افقی هم به‌صورت عمودی (طبقاتی)، و همچنین با عمق‌های گوناگون ساخته می‌شده‌است. تعداد دستکندهای شبکه‌ای در منطقه به ۴۰ تا ۱۰۰ دستکند می‌رسد.



تصویر ۶) پلان ساختار: برش هوایی از پلان مجموعه دستکند شماره ۳ (تپه ۷ خرمی)
 (مأخذ: جابر حیدری فرد، مهرماه ۱۳۸۲)



دستکندهای شبکه‌ای از چند نظر حائز اهمیت هستند: (۱) نسبت به سایر دستکند، سالم‌ترند، (۲) تنوع کاربری بیشتری دارند، و (۳) در گاهنگاری و سنجش قدمت دستکندها مؤثرترند (تصاویر ۶ و ۷).

تصویر ۷)

عکس هوایی دستکندهای خرمی

(مأخذ: وبگاه Google Earth)

۵) گونه‌شناسی دستکندهای خرمی از جهت نوع کاربری

دستکندهای خرمی فارس از نظر نوع کاربری، به انواع مختلفی تقسیم می‌شوند اما باید در این تقسیم‌بندی کلی، چند نکته مد نظر قرار گیرد. نخست آنکه با توجه به استمرار دستکندهای کشف‌شده در خرمی و ادامه کشف آنها، کاربریهای دیگر و یا شاید پیچیده‌تری نیز دور از ذهن نیست. بنابراین، در این تقسیم‌بندی، قطعیت وجود ندارد. دوم آنکه برخی از کاربریهای دستکندهای خرمی که در زیر از آنها نام برده می‌شود، تک کاربری و برخی دیگر تلفیقی است که با توجه به تصاویر و نقشه‌های این تحقیق مد نظر است. در جامعه آماری بررسی‌شده توسط نگارنده، انواع دستکندهای خرمی از نظر کاربری این‌گونه است:

۵-۱) مسکونی و اقامتی

دستکندهای مسکونی و اقامتی در خرمی با توجه به بررسیهای باستان‌شناختی، دارای بیشترین فراوانی در میان دستکندهای تاریخی هستند. دستکندهای مسکونی و اقامتی بسته به ادوار تاریخی آنها، به‌صورت منفرد، مجتمع و یا تلفیقی دیده شده‌اند (تصویر ۸).



تصویر ۸) نمونه دستکندهای افقی خرمی (مأخذ: جابر حیدری فرد)

۵-۲) دستکندهای دامی یا دامپروری



این نوع نیز به دلیل پیشه مردمان خرمی و همچنین نیاز ساکنان دارای فراوانی بالایی است، خصوصاً آنکه از دوره افشار به بعد که خانه‌های الحاقی برای نشیمن در امتداد دستکندها ساخته شدند، بسیاری تغییر کاربری یافته، دامپروری شده‌اند (تصاویر ۹ و ۱۰).



تصویر ۹) نمای بیرونی
و
تصویر ۱۰) فضای درونی
دستکندهای
چند کاربری خرمی
(مأخذ: جابر حیدری فرد)

۵-۳) دستکندهای تدفینی

تا کنون تنها پنج مورد دستکند تدفینی در خرمی یافت شده که سه دستکند با شیوه تدفین دوره اشکانی و دو دستکند با شیوه تدفین دوره ساسانی بوده‌است (ج. حیدری فرد، ۱۳۸۲: ۱۳).

۵-۴) دستکندهای مخفیگاهی

این نمونه دستکند ساختاری بسیار پیچیده دارد و به‌عنوان دالانهای گسترده زیرزمینی قلعه‌های خرمی کاربری داشته‌است. نگارنده شخصاً در سال ۱۳۸۵ یکی از دستکندهای مخفیگاهی خرمی را کشف کرده‌است. شیوه ساخت و معماری این دستکندها به دو نوع گسترده و کوچک قابل تقسیم است که خود در مقاله‌ای مفصل و جداگانه جای بررسی دقیق دارد.

۵-۵) دستکندهای دفاعی و امنیتی

جمعیت منطقه مورد مطالعه، اموال و اثاثیه، عبور دو ایل بزرگ ایران شامل خمسه و قشقایی از منطقه خرمی به‌سوی ییلاق و یا سکونت در مجاورت آن برای گذران ییلاق، حضور ایل خلج در چند کیلومتری مجاور خرمی، امنیت، ضرورت دفاع در برابر سارقان و راهزنان، و حفاظت از دامها و جنگلهای احتمالی را می‌توان از عوامل انسانی ایجاد دستکندهای دفاعی و امنیتی برشمرد. عوامل طبیعی دیگری نیز شامل حمله حیوانات و بلایای غیرمترقبه همگی می‌توانند از عوامل ایجاد و معماری خاص این گونه دستکندها در خرمی باشند. این دستکندها در زیر محوطه قلعه ایلخانی و تپه‌های مجاور آن از نمونه‌های هنرمندانه و هوشمندانه دستکندسازی در این قسمت از خرمی محسوب می‌شود، چرا که علی‌رغم ساخت آنها در دامن تپه و سنگلهای آن، اشراف کاملی بر کل منطقه و راههای مجاور دارد. بومیان خرمی این منطقه را برجک نگهبانی یا بندگاه می‌نامند. نمونه دیگر از دستکندهای امنیتی را می‌توان «مردخانه‌ها» («مَدخانه‌ها») معرفی کرد که به حفاظت و حراست از دامها توسط چوپانان ماهر و نگهبانان اختصاص داشته‌است.

۵-۶) دستکندهای ذخیره‌گاهی

ما تاکنون از بیش از ۱۵۰۰ مورد از انواع دستکند ذخیره‌گاهی در خرمی فارس، آگاهی کامل داریم (حیدری فرد، ۱۳۸۲: ۳۶). دستکندهای ذخیره‌گاهی به چهار نمونه ذخیره‌گاه اسباب و وسایل انسانی، آذوقه انسانی، علوفه دامی و همچنین ذخیره‌گاههای



تصویر ۱۱) دستکند ذخیره‌گاهی در خرمی (مأخذ: جابر حیدری فرد)



تصویر ۱۲) دستکند دامی در خرّمی (مأخذ: جابر حیدری فرد)

عمومی یا بزرگ تقسیم می‌شوند. شیوه معماری دستکند در ذخیره‌گاههای علوفه دامی با توجه به سهولت حمل و نقل و تهویه هوا و جلوگیری از خرابی یا پوسیدگی علوفه، به خودی خود مطلبی مفصل و پژوهشی مستقل می‌طلبد. دریچه‌هایی که هنرمندان در دل سنگ برای جابجایی یا تهویه هوا برای ذخیره‌گاه آذوقه تهیه شده‌اند، از طبیعی‌ترین الفت انسان ایرانی با طبیعت و بهره‌برداری از آن برای استمرار زندگی حکایت می‌کنند (تصاویر ۱۱ و ۱۲).

۵-۷) دستکندهای آبراهی

دستکندهای آبراهی نیز در این منطقه به‌وفور یافت می‌شود؛ آنها دستکندهایی هستند که در مقابله با مشکل کم‌آبی ساخته شده‌اند. قنات، نه‌های مصنوعی سنگی در دل کوه و کُله از مهمترین دستکندهای آبراهی در منطقه محسوب می‌شود. کُله نوعی آبراهه زیرزمینی است که هنرمندان طراحی شده تا آب نه‌ها را به شیوه‌ای شاخص جهت بهره‌برداری‌های گوناگون جابجا کند.

۶) گاهنگاری دستکندهای تاریخی خرّمی



تصویر ۱۳) سفالینه‌های یافت‌شده در دستکندهای خرّمی (مأخذ: جابر حیدری فرد)

نگارنده با مطالعه در سه دوره مطالعات باستان‌شناختی و بررسی در کیش مهر (مهرپرستی)، احتمال ارتباط دستکندهای خرّمی با آیین مهر را منتفی نمی‌داند. ما از دو نقش کلاغ و یک حکاکای سنگی در عمق یکی از دستکندا که به مهرآه شبیه است، آگاهی داریم (حیدری فرد، ۱۳۸۱: ۶). بررسی باستان‌شناسی بر روی سفالینه‌های متعدد یافت‌شده در دستکندهای خرّمی (تصاویر ۱۳ و ۱۴) و همچنین سایر یافته‌های پژوهشی



می‌تواند نشانه‌هایی از قدمت بالای این دستکندها به‌دست دهد. بررسی و گاهنگاری بر روی سه مجموعه از سفالینه‌های یافت‌شده متعلق به هزاره سوم و چهارم پیش از میلاد انجام شده‌است (ج. حیدری فرد، ۱۳۸۱: ۲۱).

تصویر ۱۴

اشکال نمادین تاریخی بر سنگ
یافت‌شده در دستکندهای خرمی
(مأخذ: جابر حیدری فرد)

یافته‌های باستان‌شناسی در دستکندهای مذکور شامل برخی از آلات ابتدایی و ریزتیغه‌ها، نتایج درخشانی از این یافته‌ها به‌دست داده‌است. از این میان، سه مجموعه دستکند اشکفت موسوم به «پشت حمام حسن»، «محمد جعفری» «میرزا علی‌اکبر» تا سالهای اخیر نیز دارای تقدسی باستانی برای مردم منطقه بوده‌اند. در مجاورت دستکند موسوم به «محمد جعفری» مردم بومی تا همین دهه‌های اخیر به‌نیت تقرب و نذر، شمع روشن می‌کرده‌اند (همان، ۱۵).

۶-۱) دوران پیش از اسلام

بررسی آثار و اتاقکهای کشف‌شده در حوزه خرمی، سفالهای به‌دست‌آمده در آنها و شاموت^۲ سفالهای مذکور، نشان‌دهنده استمرار وجود دستکندهای خرمی تا اواخر دوره ساسانی است. دستکندهای خیرآباد، قلعه کهنه و قلعه‌های به‌نام بس در این زمره می‌گنجند. همچنین بررسی بستر ساخت دستکندهای مذکور نشان‌دهنده استمرار حیات دستکندها تا حال حاضر است که در حفظ و احیای آنها فوق‌العاده حائز اهمیت بوده‌است. بررسیهای باستان‌شناختی نگارنده در خصوص ادوار تاریخی دست‌کندهای خرمی نشان داد دوران ساسانیان از نظر فراوانی دستکندهای خرمی در دورانهای تاریخی، دارای اکثریت است (ج. حیدری فرد، ۱۳۸۲: ۲۸).

۶-۲) دوران اسلامی

از شیوه استمرار دستکندهای خرمی از صدر اسلام تا سده چهارم هجری، اطلاعات متقنی در دست نداریم؛ اما آثار تاریخی یافت‌شده در این ادوار در منطقه مورد پژوهش، نشان از استمرار دستکندها و کاربری آنها خصوصاً در زمان فرمانروایی حکمرانان محلی فارس دارد (تصاویر ۱۵ و ۱۶). البته اطلاعات ما در خصوص دستکندها در حوزه خرمی از زمان حاکمان محلی فارس در سده‌های میانه مبسوط‌تر است؛ دستکند مشهور غیاث‌آباد و دستکندهای منجو و گیلگان و فرواب در این حوزه تاریخی می‌گنجند.

(۲) ذرات و مواد تشکیل‌دهنده سفال.



تصویر ۱۶) کتیبه سده هشتم بر دیواره دستکندی در خرمی (مأخذ: جابر حیدری فرد)



تصویر ۱۵) سکه دوره تیموری، یافت شده در دستکندهای خرمی (مأخذ: آرشیو خرمبیدشناسی)

۶-۲-۱) دوران اتابکان و حکمرانان محلی فارس: تعدد دستکندهای سده‌های میانه در خرمی و حومه آن بسیار زیاد است، به نحوی که ما از حداقل سه مجموعه دستکند طبقاتی و شبکه‌ای متعلق به این دوران آگاهی یافته‌ایم. دستکندهای قلعه کهنه در بافت قدیم خرمی؛ و دستکندهای قو درّه، منجو و غیاث‌آباد از این زمره محسوب می‌گردند. نکته قابل توجه آنکه دستکندهای دوره‌های ایلخانی و تیموری در خرمی بیشتر کاربرد امنیتی و حفاظتی و مسکونی داشته‌اند تا ذخیره‌گاهی. این امر از تحلیل باستان‌شناسانه و تعدد آثار تاریخی سده‌های میانه در خرمی نیز قابل استنباط است.

۶-۲-۲) دوران افشار، قاجار و پهلوی: از دوران تاریخی مذکور، اسناد و مدارک بیشتر و مکتوبی در دست است که از یک سو نشان‌دهنده استمرار تاریخی دستکندسازی در منطقه خرمی و از سوی دیگر نمایانگر تغییر رویه در شیوه معماری دستکند به فراخور نیازهای اجتماعی اعم از جمعیت، معیشت، کشاورزی و دامپروری است. اما در تمامی این دوره‌ها، مردمان بومی خرمی و دستکندسازان آنها همچنان پیرو شیوه‌های شاخص دستکندسازی در خرمی قدیم هستند. استمرار سکونت مردمان خرمی قدیم، سیر تحولات سرزمینی آنها و رشد شهر به سوی شمال باعث یافته شدن تعداد انبوهی از دستکندهای قدیمی گردید و این موضوع همچنان ادامه دارد. این بدان معنی است که رشد جمعیتی خرمی قدیم و گسترش جمعیت خرمی از سه نقطه متمرکز تاریخی آن شامل فرواب، منجو، غیاث‌آباد، به نقاط کنونی جمعیتی آن و منطقه قلعه کهنه باعث این اتفاق تاریخی شده و تحولات شگرفی در شیوه‌های زندگانی اجتماعی، کشاورزی و دامپروری آنها پدید آورده است. مردمان بومی خرمی از دهه‌های آغازین سده ۱۳ ق. بسیاری از خانه‌های خود را در مجاورت و یا در طول دستکندهای تاریخی مذکور بنا نموده، همزمان با توجه به بستر مناسب، اقلیم، آب‌وهوا و سایر شرایط و تمهیدات در معماری بومی منطقه خود، اقدام به احداث انواع دستکندا می‌نمایند. این موضوع باعث ایجاد صدها دستکند شبکه‌ای و طبقاتی در دوره‌های صفوی، افشار و قاجار شده و دستکندهای قدیمی‌تر و کهن‌تر نیز به نوبت خود در انواع کاربری و معماری به کار گرفته شده‌اند، به نحوی که هم‌اکنون این منطقه شناخته‌نشده و یا کمتر شناخته‌شده دارای ۳۳۰۰ نمونه از انواع مختلف دستکند است^۳ که نه تنها در ایران، بلکه در سرتاسر جهان، خصوصاً از نظر تعدد، کم‌نظیر است. به همین دلیل شاخصه‌های ثبت جهانی آن از سوی نگارنده پیشنهاد و ارائه شده است.

۳) شمارش دستکندهای خرمی و حومه آن در دو دوره با بازدیدهای میدانی و شماره‌گذاری انجام شده و همچنان کشف آنها ادامه دارد.

۷) مناصب، مشاغل و امورات دستکندسازی خرمی^۴

بسترشناسی یکی از مهمترین ارکان در معماری دستکند محسوب می‌شود. مردمان این منطقه پیش از ایجاد دستکند، اقدام به بسترشناسی محل می‌کرده‌اند. با غور در اسناد تاریخی در خرمی و منطقه شمال فارس، یافته‌های باستان‌شناسی در دستکندهای خرمی، و دریافت و ثبت چندین مورد تاریخ شفاهی از افراد دستکندشناس در خرمی فارس، به چندین شغل و منصب در حوزه ساخت و کاربرد دستکند برمی‌خوریم که جای بررسی و تأمل بیشتر دارد و مهمترین آنها به شرح زیر است:

۷-۱) اشکفت‌ساز

طراح اشکفتها و دستکندهای طبقاتی را اشکفت‌ساز می‌گویند. جالب آن است که بر سنگ قبر علیرضا ابن شیخ ابراهیم متعلق به ۱۱۷۸ ق.، لقب «اشکفت‌سم‌ساز» نگاشته شده‌است (ج. حیدری فرد، ۱۳۸۱: ۱۳).

۷-۲) بام‌کن

این لقب به کسی اطلاق می‌شده که طبقات بالایی دستکندهای طبقاتی در خرمی را که به دلیل استحکام سنگهای آن از صلابت بیشتری برخوردار بود، و همچنین دریچه‌های تهویه را حفر می‌کرده‌است (طیعی، ۱۳۹۱؛ ع. حیدری فرد، ۱۳۸۴).

۷-۳) بیم‌کن

در خاک بسیار محکمی که «بیم» خوانده می‌شود، نیز دستکندهای متعددی حفر شده‌است. استادکاران انواع گل بیم را شناسایی کرده و به نسبت استحکام آنها، دستکندهای بزرگ و کوچک در ارتفاع و یا طول و عرض، حفر می‌کرده‌اند. این شغل مرتبط با معماری دستکند در خرمی تا اواخر پهلوی اول همچنان رواج داشته‌است (ع. حیدری فرد، ۱۳۸۴).

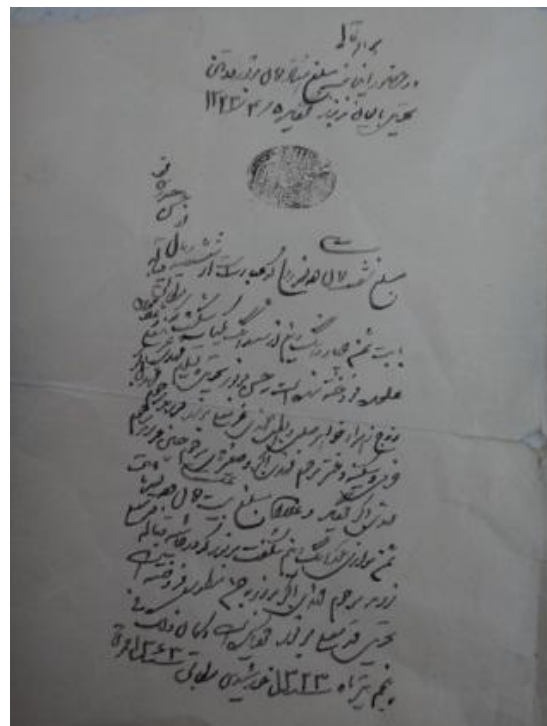
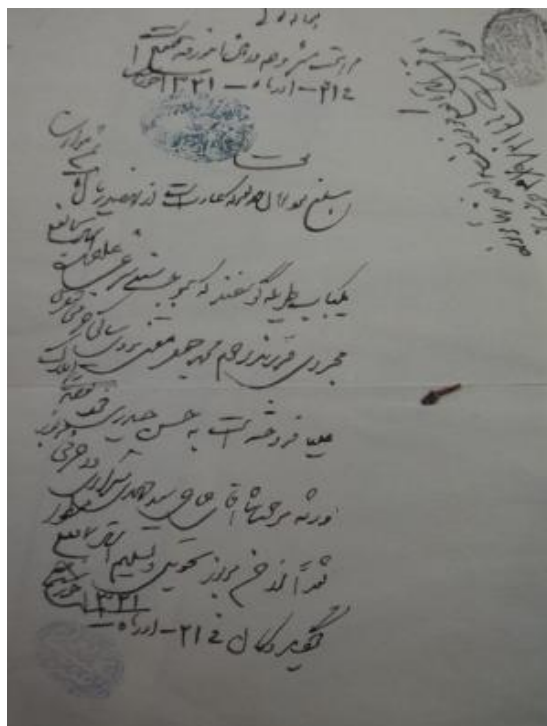
۷-۴) اشکفت‌بر

احداث دالانهای گسترده سخت که با ابزاری به نام تیزک انجام می‌شده و همگی در دامن سنگ حفر می‌شده را اشکفت‌بری گویند. البته اشکفت‌بر همزمان به نوعی ابزار سه‌سر شبیه گلنگ هم گفته می‌شده که در ساخت دستکندا به کار می‌رفته‌است (ج. حیدری فرد، ۱۳۸۱: ۱۳).

۷-۵) آغلچی

نگهبان و مدیر حداقل ده آغل را که نوعی از انواع دستکندهای خرمی در کاربری دامی محسوب می‌شود، آغلچی نامند. اسنادی که به قلم میرزا محمدحسین مهدوی معروف به مالک از دوره قاجار مبنی بر خرج و دخل آغلچیهای خرمی وجود دارد (تصاویر ۱۷ و ۱۸)، نشان می‌دهد که در آن زمان، تعداد آغلچیها ۲۱ نفر بوده‌است (همان).

۴) چندین مورد مصاحبه تاریخ شفاهی و تدوین جامع آن در خصوص دستکندهای خرمی توسط نگارنده انجام و آرشیو شده‌است.



تصاویر ۱۷ و ۱۸) دو نمونه از اسناد خطی قاجاری خرمی مربوط به اشکفت (مأخذ: جابر حیدری فرد، ۱۳۸۱)

۶-۷) مَدخانه‌چی

مدخانه در مجاورت دستکندهای دامی برای نشیمن افراد نگهبان یا چوپان تعبیه می‌شده‌است. به کسانی که با جمع‌آوری آذوقه به رتق و فتق امور مربوط به مدخانه‌ها می‌پردازند، مدخانه‌چی می‌گویند. مدخانه‌چی تمام اسباب و وسایل مدخانه را فراهم می‌کرده‌است (همان؛ طیبی، ۱۳۹۱).

۷-۷) مَقَنی

سازنده و همچنین مرمت‌کننده قنوات را طبق رسم رایج در همه جای ایران، مَقَنی (قنات‌کن) گویند. مَقَنیها با توجه به تبحر خود در ساخت قنوات، انواع دستکندها را نیز با شگردهای خاص معماری و تجربه کهن خود احداث می‌نموده‌اند (همان).

۸-۷) کَلِّپَه‌دار

کَلِّپَه - همان‌گونه که قبلاً شرح داده شد- یکی از انواع دستکند در تاریخ خرمی محسوب می‌شود. کَلِّپَه‌ها داری تاریخی بسیار کهن هستند و در سدسازی و سازه‌های آبی حائز اهمیت بوده‌اند (ج. حیدری فرد، ۱۳۸۲: ۶۴؛ شریفی، ۱۳۹۲: ۵).

(۵) بررسیهای باستان‌شناسی کَلِّپَه و واژه‌شناسی مناصب دستکندسازی در خرمی، طی گزارش مفصل باستان‌شناسی تدوین گردیده‌است (رک: حیدری فرد، ۱۳۸۱).



تصویر ۱۸
 نمای هوایی یکی از
 دستکندهای آبراهی
 (کُلّپَه) در خرّمی با ساختاری
 طولانی و پیچیده
 (مأخذ: وبگاه Google Earth)

۸) شاخصه‌های منحصربه‌فرد دستکندهای خرّمی

۸-۱) استحکام

دستکندهای خرّمی معمولاً در دل سنگهای سختی ساخته می‌شده‌اند که در گویش بومی فارس، به آنها کَرَشک می‌گویند. دلیل این موضوع اهمیت کاربری، خصوصاً اهمیت ذخیره‌گاہی و امنیتی آنها بوده‌است. استحکام این دستکندها به حدی است که برای نفوذ در آنها، روزها و شاید ماهها زمان نیاز بوده‌است. مجموعه دستکند شبکه‌ای مَلِک‌آباد، خرّم‌آباد، درّه‌آباد، خیرآباد و محمودآباد از این دست و دستکندهای خیرآباد و چناروی خرّمی از این حیث از همه مهمتر و شاخص‌تر هستند و تمام شاخصه‌های دستکندهای شبکه‌ای را در شیوه و هنر معماری، دارند. برای استحکام و صلابت آنها، معماران خبره دستکند محل مورد نظر را مورد آزمایش قرار می‌داده، با حضور نماینده حاکم محل، ایجاد دستکندهای شبکه‌ای را به تصویب می‌رسانده و سپس اقدام به ساخت آنها می‌نموده‌اند (ج. حیدری فرد، ۱۳۸۱: ۴۱).

۸-۲) تنوع کاربری در دستکندهای شبکه‌ای

دستکندهای شبکه‌ای خرّمی به شیوه‌ای طراحی و معماری شده‌اند که تمام مؤلفه‌های انواع دستکندسازی را در هنر، شیوه ساخت و معماری در بر دارند. این از آن جهت است که آنها دارای اهمیّت فوق‌العاده‌ای از نظر اموال، احشام و افراد بوده‌اند و با نظامی فوق‌العاده پیچیده و منظم در کاربری، سازگاری با طبیعت و محیط زیست و از منظر ذخیره‌گاہی، امنیّت و دفاع تعبیه شده‌اند. سیستم منظم ساخت آنها معمولاً شمالی - جنوبی یا کمتر شرقی - غربی است؛ بدین شیوه که ابتدا دستکندهای نگهبانی، سپس انسانی، سپس دامپروری، سپس ذخیره‌گاہی و در نهایت امنیتی و اموال مهم ساخته شده‌اند. در دو سوی مجموعه نیز اتاقک دستکند نگهبانی هست. هنر این شیوه آن است که در دستکندهای ذخیره‌گاہی نیز اتاقک نگهبانی و امنیتی تعبیه شده‌است. فرشبا‌فی در دستکندهای خرّمی بسیار درخور توجه است و در مجموعه دستکندهای شبکه‌ای دارای به‌فراوانی دیده می‌شود. بسیاری از فرشها، گلیمها و جاجیمهای منحصربه‌فرد و دارای شهرت جهانی، در این

دستکندها تولید شده‌اند که خوشبختانه هنوز تعداد محدودی از آنها زنده و پابرجاست و تعداد زیاد دیگری را می‌توان احیا کرده، در خدمت کاربریهای گردشگری قرار داد.

۸-۳) امنیت

با توجه به مجموعه‌ای بودن دستکندهای شبکه‌ای و امکان زندگی کردن چندین خانوار در آنها، امنیتشان به‌خوبی حفظ می‌شده‌است. از سوی دیگر، شیوه معماری دستکندهای مذکور می‌توانسته به امنیت آنها کمک کند که این مورد در بالا به‌تفصیل توضیح داده شد. امنیت در دستکندهای شبکه‌ای خرمی خود به چند نوع تقسیم می‌شود:

۸-۳-۱) امنیت برای دامها: امنیت آذوقه و نگهداری مواد غذایی و علوفه، امنیت جانی، امنیت در برابر حوادث غیرمترقبه، امنیت برای دامها و مردمان خرمی به‌عنوان یکی از مراکز دامپروری استان فارس که راهزنان و جانوران درنده برایشان مخاطراتی می‌آفریده‌اند؛ با شیوه کاربری و ساختار معماری دستکندهای شبکه‌ای تا حد زیادی تأمین می‌شده که نشان از هنرمندی مردمان آن مرز و بوم در نگهداری از دامها و همچنین تجربه طولانی تاریخی آنان در دامپروری دارد.

۸-۳-۲) امنیت آذوقه و نگهداری مواد غذایی و ...: این موضوع خود از چند جنبه دارای اهمیت است. اول آنکه مواد غذایی و علوفه در جایگاه مناسب از نظر سردی و یا گرمی و تهویه قرار داده می‌شدند و معماری دستکندهای ذخیره‌گاهی به شکلی بود که این موضوع به‌خوبی رعایت می‌شد تا از آسیب و آفات در امان بمانند. از سوی دیگر، به‌دلیل جایگاه قرار گرفتن آنها، سارقان لزوماً می‌بایست از بخش سکونت و نگهداری دستکندهای مذکور عبور می‌کرده‌اند تا بتوانند به انبار اصلی در مجموعه دستکندهای شبکه‌ای دست یابند که این کار بسیار سخت و تقریباً غیرممکن بود. از سوی دیگر، همان‌گونه گفته شد، بلایای طبیعی مثل سیل و زلزله معمولاً در امنیت مواد مذکور بی‌اثر بوده و آنها معمولاً کما فی‌السابق حفظ می‌شده‌اند.

۸-۳-۳) امنیت جانی: ساختار دستکندهای شبکه‌ای در خرمی فارس به گونه‌ای طراحی و اجرا شده که حداکثر ایمنی جانی را برای افراد ساکن در آن داشته‌باشد. ساختار این دستکندها به گونه‌ای است که با کوچکترین تحرک مشکوک در اطراف آنها، نگهبانان و حتی افراد ساکن در مجموعه خبردار می‌شده‌اند و نیز از طریق برجکهای آتش، خبر خطر به‌وجودآمده به‌سرعت به مجموعه‌های شبکه‌ای دستکندهای مجاور اطلاع‌رسانی می‌شده‌است. ساختار چرخشی مجموعه دستکندهای شبکه‌ای خرمی بر پایه اصل جلوگیری از غافلگیری و بر اساس سالیان دراز تجربه در دستکندسازی پدید آمده‌است و جای بررسیهای باستان‌شناختی بیشتری دارد. این ساختار پیچیده در تکمیل ساختار داخلی دستکندهای مذکور پدید آمده و به نحوی تدوین و طراحی شده که سارقان یا جنگاوران احتمالی حتی پس از فتح اتاقکهای نگهبانی درطرفین دستکندهای شبکه‌ای خرمی، همچنان از شیوه حفاظتی یا موانع و نیروهای موجود در دستکندهای شبکه‌ای بی‌خبر باشند.

۸-۳-۴) مقاوم بودن در برابر سیل: بارشهای متناوب همچون باران هفت‌شنبه‌روزی که در قدیم مشهور بوده و سیل‌های بزرگ، در مسیری نبوده‌اند که در هیچ شرایطی بتوانند به دستکندها آسیب بزنند؛ چراکه شیوه

معماری دستکندهای مذکور و ارتفاع مناسب از سطح رودخانه‌ها و سایر موارد لحاظ شده دستکندها را از آسیب سیل و بارانهای سیل‌آسا در امان می‌داشته‌است.

۸-۳-۵) مقاوم بودن در برابر زلزله: سنگ بومی کرشک یا ماسه‌سنگ که ساختار اصلی دستکندهای سنتی خرمی را تشکیل می‌دهد با توجه به تحقیقات و آزمایشهای صورت‌گرفته از محکمترین سنگهای فلات ایران محسوب می‌شود و در مقاومت برابر زلزله مشهور است. همچنین اطلاعات جامعی در دست داریم مبنی بر اینکه بسیاری از بناهای تاریخی معتبر و ارزشمند فارس در بستر این سنگها ساخته شده‌اند. یکی از شاخصترین و مهمترین آنها امامزاده شهدای خرمی است که به شماره ۱۹۳۳ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده‌است. مجموعه تپه‌های ثبت ملی‌شده خرم‌آباد که بقایای آثار شهرنشینی دوران ایلخانان و آل مظفر محسوب می‌شوند نیز از این موضوع مستثنی نیستند (همان).

۸-۳-۶) امنیت بهداشتی: مسلماً تهویه، پاکسازی و ضدعفونی کردن دستکندها از جمله مواردی بوده که در شیوه معماری و ساخت دستکندهای خرمی لحاظ شده‌است. این شیوه معماری در محاسبه موارد فوق از سه جهت قابل بررسی است. دستکندها با سوزانده درخت گز ضدعفونی می‌شدند و از گیاه «آرون» نیز برای ضدعفونی و دور کردن حشرات از دستکندها استفاده می‌شد.

۹) نتیجه‌گیری

نتایج به‌دست‌آمده از تحقیقات صورت‌گرفته در این مقاله نشان داد بررسی گونه‌شناختی دستکندهای خرمی در مقایسه با سایر دستکندها، نشان‌دهنده تشابه آن با سایر دستکندهای ایرانی در هنر معماری و تفاوتش از لحاظ استقرار مجموعه‌های چند منظوره یا انفرادی با کارکردهای مختلف است. از شاخصه‌های دستکندهای خرمی شبکه‌ای بودن، امنیت و استحکام، تعدد کاربری و شمارگان آن است. نیز برخلاف اینکه از نظر معماری، عموماً ابتدا ساخت شهرها و روستاها و سپس دستکندسازی یا اقدامات دامپروری صورت گرفته‌است، وجود و معماری شهر خرمی متأثر از دستکندهای متعدد تاریخی بوده که مردم به‌عنوان یک شاخصه از آن حفاظت کرده‌اند. همچنین امکان الگوبرداری از این معماری و استفاده از آن برای ایجاد زیرساختهای گردشگری و صرفه‌جویی در انرژی از مشخصه‌های آن است. بررسی نامها و فرهنگ مردم در دستکندسازی نشان داد آداب و مشاغل متعدد در حوزه دستکندسازی در خرمی وجود داشته‌است. گاهنگاری و ساختار دستکندهای خرمی و شکل معماری آن متعلق به دوره‌های گوناگون تاریخی است و نتایج این تحقیق نشان می‌دهد دستکندهای کنونی حاصل استمرار تجربه و دانش معماری دستکند در درازای قرون و اعصار به نسلهای حاضر است که بایستی بررسیهای باستان‌شناسی مدونتری بر آنها انجام پذیرد. دستکندهای خرمی به لحاظ تعدد و فراوانی، از نمونه‌های منحصربه‌فرد در ایران و جهان محسوب می‌شوند. شمارگان دستکندهای خرمی و حومه آن، این شهر را به‌عنوان یک شهر زیرزمینی شاخص و مرکزی برای دستکندشناسی معرفی خواهد کرد. همچنین با توجه به ناشناخته بودن این آثار، ضمن ضرورت حفاظت از آنها، می‌توان این مجموعه را به‌عنوان آثار شاخص معماری بومی ایرانی و میراث جهانی در مجموعه آثار فرهنگی و معماری ملل در فهرست آثار جهانی یونسکو پیشنهاد کرد.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌شناسی

- اشرفی، مهناز؛ «پژوهشی در گونه‌شناسی معماری دستکند»، نامه معماری و شهرسازی، دوره ۴، شماره ۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، صص ۲۵-۴۷.
- بهار، مهرداد؛ پژوهشی در اساطیر ایران، ویراستار: کتیون مزداپور، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
- پوپ، آرتور آ.؛ واکرم، فیلیپس؛ سیری در هنر ایران، ترجمه نجف دریابندی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
- حسینی فسایی، میرزا حسن؛ فارسنامه ناصری، به تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- حیدری فرد، جابر؛ «بررسی باستان‌شناسی گورستانهای تاریخی فارس»، شیراز: آرشیو اداره کل میراث فرهنگی فارس (منتشر نشده)، ۱۳۸۴.
- حیدری فرد، جابر؛ «بررسی معماری و گونه‌شناسی دستکندهای خرمی»، دومین همایش بین‌المللی میراث دستکند، همدان، پاییز ۱۳۹۷.
- حیدری فرد، جابر؛ «درآمدی بر دستکندشناسی فارس»، شیراز: آرشیو انجمن پژوهشگران فارس (منتشر نشده)، ۱۳۸۲.
- حیدری فرد، جابر؛ «معرفی و بررسی باستان‌شناسی و دستکندهای تاریخی فارس»، شیراز: آرشیو اداره کل میراث فرهنگی فارس (منتشر نشده)، ۱۳۸۱.
- حیدری فرد، جابر؛ «نویافته‌هایی از دستکندهای تاریخی فارس»، نسیم زاگرس، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۳، چاپ دوم، صص ۳-۷.
- ساروخانی، زهرا؛ «شهرهای زیرزمینی ایران»، چکیده مقالات اولین همایش معماری دستکند، تهران: انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، ۱۳۹۱.
- سینایی، سید عطاءالله؛ «ایلات، طوایف و هویت ایرانی»، مطالعات ملی، شماره ۵۲، زمستان ۱۳۹۱.
- شریفی، مهدی؛ «تحلیل الگوهای اتریمه در بهینه‌سازی مصرف انرژی در اقلیم‌های سرد»، مجموعه مقالات اولین همایش ملی معماری پایدار، ۱۳۸۸.
- فرای، ریچارد ن.؛ میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۴.
- کومن، فرانکس؛ آیین پرمرزوراز میتراپی، اسرار آیین میتراپی، ترجمه هاشم رضی، تهران: نشر بهجت، ۱۳۹۳.
- گیرشمن، رومن؛ هنر ایران در دوره پارت و ساسانی، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
- منگلی، محمد؛ ابوبی، رضا؛ «بازشناسی ویژگیهای منحصر به فرد سکونتگاه‌های روستایی ایران؛ نمونه موردی مجموعه میراث جهانی میمند»، فصلنامه مطالعات و برنامه‌ریزی سکونتگاهی انسانی، زمستان ۱۳۹۶، شماره ۴۱، صص ۷۸۵-۸۰۲.
- همایون، غلامعلی؛ «فلسفه معماری صخره‌ای و تمرکز در روستای میمند کرمان»، فرهنگ معماری ایران، تهران: انجمن حفاظت از آثار باستانی، ۱۳۵۴.
- همتی ازندریانی، اسماعیل؛ خاکسار، علی؛ «نگاهی به پژوهشهای باستان‌شناختی مجموعه معماری دستکند زیرزمینی ارزانفود همدان»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسان جوان، ۱۳۵۴.

ب) مصاحبه‌ها

- حیدری فرد، ایاز؛ ۲ آبان ۱۳۸۴.
- حیدری فرد، عباس؛ ۱۲ آبان ۱۳۸۴.
- ساریخانی خرمی، محمدحسین؛ ۲۶ مهر ۱۳۸۳.
- شریفی، حسن؛ ۷ مهر ۱۳۹۲.
- طیبی، حسن؛ ۱۳ آذر ۱۳۸۴.
- طیبی، شفیق آقا؛ ۲۰ فروردین ۱۳۹۱.
- کریمی خرمی، خان‌علی؛ ۲۰ تیر ۱۳۹۷.

کاریز

ترجمه مدخل KARIZ در دانشنامه ایرانیکا^۱

نوشته گزاویه دو پلانو

KĀRIZ

Xavier de Planhol
Encyclopædia Iranica

Translated by
Farshid Sharif Moghaddam



مترجم:
فرشید شریف مقدم

کاریز [مجموعه] کانال‌های آبرسانی زیرزمینی است که قنات نیز نامیده می‌شود. در این مقاله، از شکل پارسی میانه شرقی [ارایج در مناطقی] مانند خراسان، بلوچستان و افغانستان) و کهن کاریز (کار [کشیدن شیار] + ریز [جاری شدن]) استفاده خواهد شد. در زبان رسمی اداری ایران، اصطلاح عربی قنات (مُعَرَّب واژه ایرانی کَنات) به اصطلاح فنی برتر تبدیل شده‌است.

کاریز آب را با استفاده از گرانش ساده، به منظور توزیع در مناطق پست‌تر، از سطح سفره آب تا فضای باز هدایت می‌کند. این فناوری در درجه اول، برای آبیاری (رک مدخل «آبیاری»، *ایرانیکا*^۲) مورد استفاده قرار می‌گیرد و امکان کشت تقریباً یک‌و‌نیم میلیون هکتار زمین (حدود ۰/۶ درصد از کل سطح آبیاری‌شده) در سطح جهان را فراهم می‌کند (Balland, 1992a: 1). کانال‌های آب زیرزمینی در ارتفاعات ایران و افغانستان سرچشمه گرفته و تا امروز فناوری برتر آبرسانی باقی مانده‌اند.

(۱) واژه‌شناسی

همان‌طور که در بالا ذکر شد، کاریز اصطلاح وضع‌شده برای کانال‌های آبرسانی زیرزمینی در شرق ایران است. برای ملاحظه نخستین کاربردهای کلمه کاریز در شعر و سایر متون ادبی فارسی نو، به مراجع *لغتنامه دهخدا* (ج ۱۴: ۱۵۶-۱۵۷) نگاه کنید؛ همچنین با قاریس^۳ در پارسی میانه مانوی (Henning, 84) و گهریز در فارسی (دهخدا، ج ۱۵: ۴۲۱-۴۲۲) مقایسه نمایید. در دوره قبل از اسلام، منعکس شده در متون حقوقی پهلوی، فقط اصطلاح گَهِس در مورد کانال‌های آبرسانی به چشم می‌خورد (متون: Pagliaro; Menasce; Macuch, 549-59).

1. KĀRIZ – Xavier de Planhol – *Encyclopædia Iranica* - Vol. XV, fase.6, pp. 564-565; Originally Published: December 15, 2011; Last Updated: May 23, 2017

2. ĀBYĀRĪ: iranicaonline.org/articles/abyari-irrigation-in-iran

3. qhryz

تقریظ؛ همچنین نک Briant, 18, n. 19؛ قس G. Lazard در Goblot, 1979, 20, n. 48. شاید از گَهَس، علاوه بر یا به جای «کانال زیرزمینی»، به عنوان آبگذر سطحی نیز یاد شده باشد (مثلاً در مدخل «فرهنگ پهلوی» / *ایرانیکا*^۴ که در نیبرگ، ص ۶۴ و هنینگ، ص ۹۱ تحلیل شده است). دامنه معانی مشابهی برای واژه سریانی qtātā (R. P. Smith, 524) می توان یافت که نیبرگ (ص ۶۴) آن را منبع کلمه پارسی میانه دانسته است. اصطلاح باستانی نیای کلمه فارسی *کاریز*، ممکن است نام رودخانه افسانه‌ای عربی *گَریس*^۵ بوده باشد. هرودوت (III.9) در روایت خود از لشکرکشی کمبوجیه دوم هخامنشی (رک مدخل «کمبوجیه»، / *ایرانیکا*)^۶ به مصر، داستانی راجع به لوله کشی آب از *گَریس* به درون مخازن، نقل می نماید (بحث شده در Briant, pp. 28-29).

همچنین، اصطلاح *کاریز* به وفور برای کانال های آب زیرزمینی در فرارود^۷، افغانستان، هند و چین به کار می رود و به دلیل استفاده در زبان های ترکی فرارود، به وام واژه های در زبان روسی^۸ تبدیل شده است. در جنوب قزاقستان (دئوم و سالاه)، از *کاریز* برای سیستم های چاه آرتزین استفاده می شود که از فشار رو به جلوی طبیعی آب های زیرزمینی بهره می برد؛ اما این چاه ها هیچ ارتباطی با کانال های زهکشی ندارند. اصطلاح *کاریز* از آنجا گسترش بیشتری یافت که توسط مدیران روسی و انگلیسی به عنوان یک اصطلاح فنی به کار گرفته شد. *کاریز* گهگاه در قسمت غربی سرزمین های اسلامی، به ویژه در بخش غربی عربستان و حتی منطقه جدّه، مورد استفاده قرار می گیرد (Goblot, 1979: 107-8; Planhol, 1992: 138) که گواه بر نفوذ فرهنگی ایران است؛ احتمالاً از زمان تلفیق بزرگ فرهنگ عربی - ایرانی در عصر خلافت عباسی (۷۵۰-۱۲۵۸ م) (رک مدخل «خلافت عباسی»، / *ایرانیکا*)^۹.

در مرکز و غرب ایران، کلمه مُعَرَّب قَنَات (جمع: قنات ها و کمتر قَنَوَات) در اثر گسترش زبان عربی در پی فتح ایران در قرن هفتم میلادی، رایج شد. کاربرد این اصطلاح در غرب آسیا ممکن است به پیش از کشورگشایی های ایران در قرن ششم پیش از میلاد بازگردد (قس: شهر کنات^{۱۰} بابل، شماره ۳۲:۴۲، اول تواریخ ۱۳:۲۳). قنات و اسم مربوط به مُقَنّی («کانال کن، چاه کن»، اسم فاعل سوم شخص مفرد مذکر از باب تفعیل ریشه «ق ن و»؛ «حفر کردن») در ادبیات رسمی زبان فارسی و سوابق اداری ایران معاصر به خوبی تثبیت شده است. اما در اصل، مانند امروز، این اصطلاح به ویژه به انواع کانال های روباز آب اشاره دارد.

در سرزمین های عربی، اصطلاحات آبیاری بسیار جالفتاده است (Balland, 1992a, 4) و تعدادی از اصطلاحات بومی و محلی نیز علاوه بر *کاریز*، در غرب عربستان مورد استفاده قرار می گیرد. در صحرای سوریه، قنات به معنی کانال آب زیرزمینی است (Kobori, 1980)، در حالی که در عمان *فلاج* (جمع: افلاج؛ به معنی «ترک، شکاف»، در *حضر موت میان* (قس: ماء / میاه؛ «آب»، در *یمن غَیل*^{۱۱} (جمع: غُیول و اُغیال)^{۱۲} و در حجاز *خَیف*^{۱۳} (جمع: خَیْف)^{۱۴} استفاده می شود. اصطلاح *فُگَرَه*^{۱۵} (جمع: فِگَاگیر^{۱۶}؛ قس فَجَر [عربی] «گذرگاه برای

4. FARHANG Ī PAHLAWĪG 3.4, *Iranica*, Vol. X, Fasc. 2, pp. 123-125

5. Corys

6. CAMBYSES, *Iranica* - Vol. IV, Fasc. 7, pp. 726-729

7. Central Asia

8. kyarez

9. Deom & Sala

11. 'ABBASID CALIPHATE, *Iranica* - Vol. I, Fasc. 1, pp. 89-95.

12. Kenath

13. Num. 32:42, 1 Chron. 2:23

14. ḡayl

15. ḡoyūl, aḡyāl

16. kayf

17. kyof

18. foggara

19. fegāgir

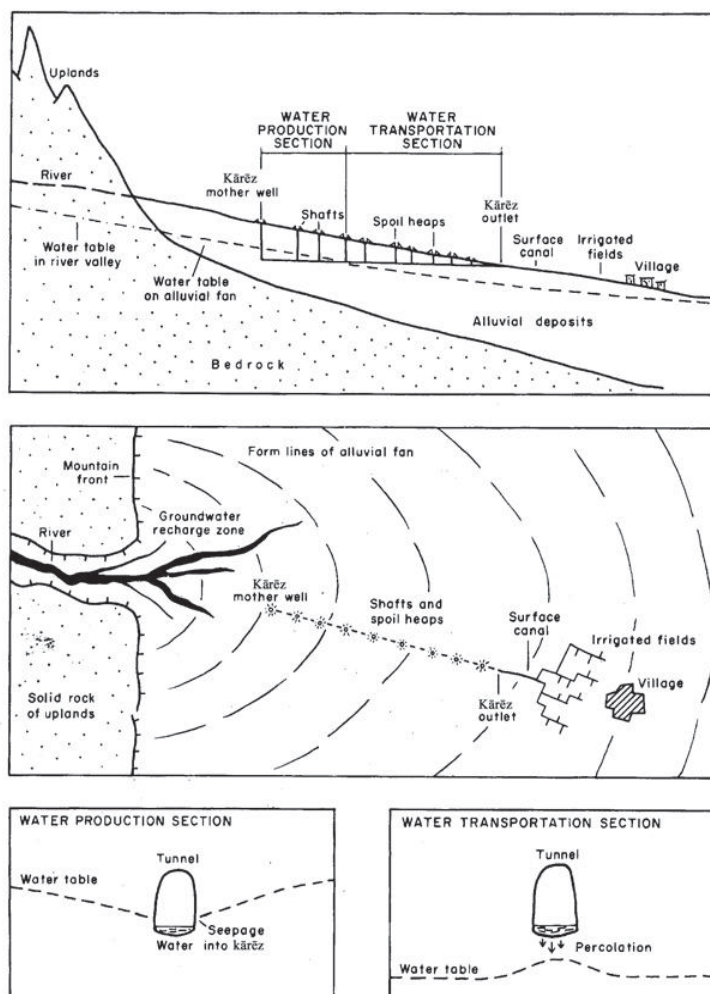
چیزی ایجاد کردن، راه جریان به چیزی دادن) تقریباً در همه جا در صحرای الجزایر شناخته شده است، اگرچه بُنگبینی (جمع: بُنگبینیو)^{۲۰} و خَطَّارَه (جمع: خَطَّاطِر)^{۲۱} به ترتیب در تَبَلبَله^{۲۲} و مراکش رایج‌ترند.

استفاده از اصطلاح قنات به سمت شرق گسترش یافته و هم‌اکنون در مناطقی نیز یافت می‌شود که قبلاً در آن کاریز اصطلاح غالب برای کانال‌های زیرزمینی بوده است. دانیل بالان^{۲۳} (1992b, 97-100) این پدیده را به‌دقت در افغانستان (رک مدخل «افغانستان»، *ایرانیکا*^{۲۴}) تحلیل و نقشه‌نگاری کرده است؛ جایی که وی ۹۴ جاینام ساخته شده از قنات و ۳۴۰ جاینام برگرفته از کاریز پیدا کرد. اصطلاح قنات در عین اینکه از ذهنیت ادبی برتری میان دست‌اندرکاران افغانستانی که بیشترشان فارسی‌زبانان بومی هستند، برخوردار است؛ به همان اندازه مناطق فارسی‌زبان غرب افغانستان، در حوزه زبانی پشتو نیز به کار می‌رود. جاینام‌هایی با واژه قنات به‌ویژه در منطقه قندهار و در غرب، اطراف هرات (رک مدخل «هرات»، *ایرانیکا*^{۲۵}) تا فراه (رک مدخل «فراه»، *ایرانیکا*^{۲۶}) در جنوب، بسیار زیاد است؛ اگرچه نمونه‌های جداافتاده‌ای در جنوب شرقی، اطراف غزنی (رک مدخل «غزنی»، *ایرانیکا*^{۲۷}) و جنوب کابل (رک مدخل «کابل»، *ایرانیکا*^{۲۸})، مشاهده می‌شود. این توزیع نشان می‌دهد تداول این اصطلاح نتیجه فرهنگ‌پذیری بوده که کانون‌هایش شهرهای بزرگ هرات و قندهار بودند؛ زیرا این مناطق تا قرن نوزدهم، به حوزه نفوذ فرهنگی و سیاسی ایران تعلق داشتند. در مقابل، در شرق افغانستان، در حوالی کابل که همیشه بیشتر به هندوستان معطوف بوده، تداول کلمه قنات با مقاومت روبرو شده است. این ضعف تأثیر ایران، با نبودن جاینام‌هایی با واژه قنات در منطقه بین فراه‌رود (رک مدخل «فراه‌رود»، *ایرانیکا*^{۲۹}) و رود هیرمند (رک مدخل «رود هیرمند»، *ایرانیکا*^{۳۰})، مجسم شده است. دولتمردان افغانستان همچنان فعالانه از کاربرد اصطلاح قنات، به‌ویژه در نقشه‌های جانگاری (توپوگرافی) و اسناد مالی در استان غزنی در جنوب شرقی، حمایت می‌کنند. با این حال، کشاورزان منطقه فقط اصطلاح کاریز را به کار می‌برند.

در ادبیات علمی بین‌المللی، اصطلاح قنات به‌طور گسترده غالب است، اگرچه برخی از نویسندگان مانند منصور سیدسجادی، ج. ب. کرسی^{۳۱} و یوهانس هولوم^{۳۲}، از کاریز به‌تنهایی یا همزمان با قنات استفاده می‌کنند. نویسندگان فرانسوی‌زبان از قبیل کُرَنه^{۳۳}، ایواو کوبوری^{۳۴} و ژان بیسون^{۳۵}، از اصطلاح فُگَرَه برای [کاریزهای] صحرای آفریقا استفاده می‌کنند. نکته قابل توجه این است که نویسندگان فرانسوی‌زبان قدیمی‌تر مانند ریشار تومن^{۳۶} (زاده ۱۸۹۷) و ژاک وُلرس^{۳۷} (۱۹۰۵-۱۹۴۶) فُگَرَه را برای شامات سوریه به کار گرفتند، درحالی‌که توده مردم به‌هیچ‌عنوان از این اصطلاح استفاده نمی‌کردند.

- | | | |
|---|--|-----------------------|
| 20. bongbini (pl. bongbinu) | 21. kaṭṭāra (pl. kaṭāṭer) | 22. Tabelbala |
| 23. Daniel Baland | 24. AFGHANISTAN, <i>Iranica</i> - Vol. I, Fasc. 5-6, pp. 486-566 | |
| 25. HERAT, <i>Iranica</i> - Vol. XII, Fasc. 2, pp. 203-224 and Vol. XII, Fasc. 3, pp. 225-226 | 27. ĠAZNĪ, <i>Iranica</i> - Vol. X, Fasc. 4, pp. 384-388 | |
| 26. FARĀH: iranicaonline.org/articles/farah | 29. FARĀHRŪD: iranicaonline.org/articles/farahrud | |
| 28. KABUL, <i>Iranica</i> - Vol. XV, Fasc. 3, pp. 280-318 | 31. G. B. Cressey | |
| 30. HELMAND RIVER, <i>Iranica</i> - Vol. XII, Fasc. 2, pp. 170-176 | 34. Iwao Kabori | |
| 32. Johannes Humlum | 36. Richard Thoumin | 37. Jacques Weulersse |
| 33. A. Cornet | | |
| 35. Jean Bisson | | |

۲) فناوری



تصویر ۱) برش عرضی و نما از بالای کاریز
(مأخذ: Beaumont, 1989: 24, fig. 1)

۲-۱) شیب: فناوری کاریز از اختلاف سطح تونل و سفره آب زیرزمینی بهره می‌برد. سطح تونل شیب کمتری از سطح سفره آب دارد (تصویر ۱)؛ به‌طوری‌که تونل در ارتفاعی مشخصاً بالاتر از سطح آب پایان می‌یابد. هر تونل از دو بخش تشکیل شده‌است: یک منبع تغذیه یا زهکشی از بالادست برای گرفتن آب به سطح آب نفوذ می‌کند و یک قسمت الحاقی از پایین‌دست در بالای سطح سفره آب قرار دارد تا بتواند آب را به زمین مورد آبیاری منتقل کند. در ایران، میانگین شیب ممکن است حدود نیم درصد باشد (Goblot, 1979: 27)، اما در عمان، بین یک تا دو درصد است (Weisgerber, 71). این شیب‌ها

ضمن جلوگیری از فرسایش تونل، با سرعت زیاد جریان، باعث جاری شدن آب می‌شوند.

۲-۲) طول: در چند مورد ویژه استثنایی، کانال‌ها بسیار طولانی هستند. حداکثر طول شناخته‌شده در منطقه یزد، حدود ۵۰ کیلومتر (Beaumont, 1989: 23) و در گناباد خراسان (رک مدخل «گناباد»، ایرانیکا^{۳۸})، حدود ۳۵ کیلومتر است (Goblot, 1979: 35-36). اما اکثریت قریب به اتفاق کانال‌ها بسیار کوتاه‌تر هستند. در دهه ۱۹۶۰، پیتر بوماونت^{۳۹} (1971: 42-44, fig. 3; 1989: 21, 23) بیش از ۲۰۰۰ کانال را در ۱۲ شبکه مختلف در ایران بررسی و محاسبه کرده است که ۳۶ درصد طول بین ۰٫۵ تا ۲ کیلومتر دارند، درحالی‌که فقط ۱۶ کانال - که کمتر از ۱ درصد است - طولانی‌تر از ۱۵ کیلومترند. به نظر می‌رسد در افغانستان، کانال‌ها هنوز کوتاه‌ترند. در یک گروه ۱۵۷ کاریزی، طول متوسط کانال‌ها ۱٫۷ کیلومتر بود و فقط ۳ کانال با حداکثر ۵٫۳ کیلومتر طول، از ۴ کیلومتر فراتر رفته‌بودند. حداکثر طول شناخته‌شده کاریز افغان، از آن کانالی در ۲۰ کیلومتری جنوب شرقی غزنی است (Balland, 1992b: 106).

38. GONĀBĀD, *Iranica* - Vol. XI, Fasc. 2, pp. 121-122

39. Peter Beaumont

۳-۲) میله‌چاه‌ها: کانال یک عنصر اساسی عملکرد کاریز است؛ اما میله‌چاه‌ها که تونل را به سطح وصل می‌کنند، تنها برای حفر تونل‌ها لازم هستند و هیچ نقشی در عملکرد واقعی کاریز ندارند. میله‌چاه‌ها در فواصل کم‌وبیش منظم چیده می‌شوند که به‌منظور تسهیل در برداشتن نخاله، نسبتاً نزدیک هستند. در ایران، متوسط فاصله ممکن است مضرّبی از ۲۰ تا ۳۰ متر باشد. نقشه‌کشان خوب سعی می‌کنند به‌منظور اطمینان از سودبخشی کار خود، تعداد آن‌ها را بیش از حد افزایش ندهند و میله‌چاه‌ها را با بیشترین فاصله ممکن بینشان، در برخی مواقع از ۵۰ تا ۱۰۰ متر حفر نمایند (Goblot, 1979: 36). همراهی زنجیره میله‌چاه‌ها که دهانه‌های مدوّرشان با تپه‌های کوچکی از آوار مشخص شده و به‌ویژه برای ناظران هوایی کاملاً قابل مشاهده و یکی از دیدنی‌ترین و بارزترین ویژگی‌های چشم‌انداز ایرانند (تصاویر ۲ و ۳).



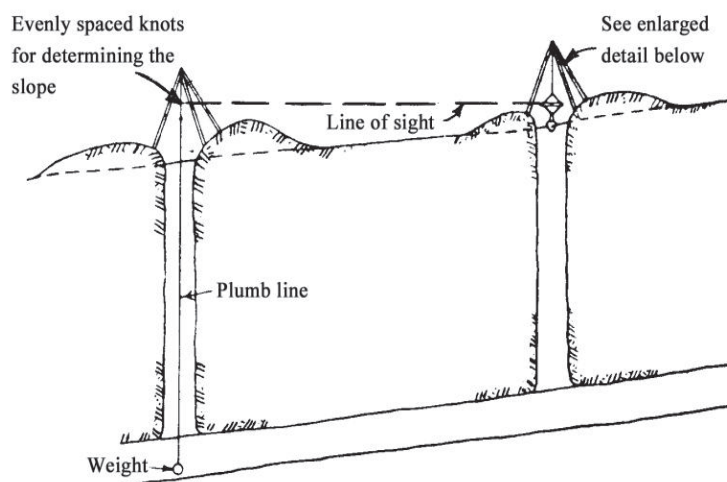
نمای هوایی زنجیره دهانه‌های مدوّر میله‌چاه‌ها که برای کندن آبراه‌های زیرزمینی به کار می‌روند
 تصویر ۲) استان فارس، ۲۸ فروردین ۱۳۵۵
 تصویر ۳) دشت بیشاپور، استان فارس، ۴ مهر ۱۳۵۶
 (عکاس: گئورگ گِرسِتِر، مأخذ: مریم زاکس)

در اکثر موارد، میله‌چاه از عمق ۵۰ متری فروتر نمی‌رود (Beaumont, 1989:23). در منطقه تهران، میله‌چاه‌ها به عمق ۱۵۰ متر حفر شده‌اند و در یک مورد استثنایی در گناباد در خراسان، یک میله‌چاه دارای عمق ۳۰۰ متر است که با یک سیستم سه‌میله به‌دست آمده و تقریباً در امتداد همان خط عمودی قرار گرفته، اما با فرودهایی در فواصل حدود ۱۰۰ متر جدا می‌شود تا زمانی که به سفره آب برسد (Goblot, 1979:35-36).

۴-۲) ساختمان: کار روی کاریز (Goblot, 1979:30-36) با بررسی احتمال وجود یک سفره آب، روی شیب آغاز می‌شود. شاخص‌های مختلفی از یک صفحه آب وجود دارد که معمولاً در نزدیکی خروجی طبیعی آن یافت می‌شود. میله‌چاه اکتشافی (گمانه؛ ر. ک. گمانیدن: «فکر کردن، باور کردن») تا حدی فرو برده می‌شود که امید به آب رسیدن هست. هنگامی که میله‌چاه به سفره آب برخورد می‌کند، از گمانه به‌عنوان دهانه بالای کانال استفاده می‌شود و **مادرچاه** خوانده می‌شود. بلافاصله آب از طریق پایه و دو طرف میله‌چاه، شروع به نشت می‌کند اما کارگر وقت دارد که قبل از ریختن کف میله‌چاه، چند متر کانال آب را به‌سرعت حفر کند زیرا به‌طور کلی، نشت آب کند است. وقتی خاک برای ادامه کار در زیر زمین بیش از حد مرطوب شود، کارگر به سطح بازمی‌گردد. چند روز برای تثبیت سطح آب لازم و ادامه کار از مادرچاه غیرممکن است زیرا کانال را کاملاً آب می‌گیرد. خاکبرداری کانال از این رو پس از حفر مادرچاه، چند روز متوقف شده‌است و همیشه باید از محل پیشنهادی خروجی پایین‌دست ادامه یابد. تعیین محل خروجی، یک عنصر اساسی در روند ساخت است. محل قرارگیری آن متناسب با مناطقی که باید آبیاری شوند، مشخص می‌گردد، اما خروجی نیز باید روی یک خط تراز سازگار با جریان طبیعی آب در ارتفاع آن در پایین مادرچاه واقع شود. بنابراین بررسی دقیق ضروری است.

در قرون ۱۹ و ۲۰، روش‌های مدرن نقشه‌برداری متکی به یک سطح روان و مجهز به دوربین و میله نقشه‌برداری بود که توسط یک دستیار حمل می‌شد. روش‌های تجربی سنتی کمابیش پیچیده بودند و همچون مدت‌های مدید گذشته، در قرن بیستم نیز گاهی به‌کار بسته می‌شدند. در دهه ۵۰، آنتونی اسمیت (1957: 92-93) یک روش نقشه‌برداری سنتی را در منطقه کرمان مشاهده کرد. روند با اندازه‌گیری عمق مادرچاه با شاقول آغاز می‌شود. پس از آن، شاقول دوم به لبه مادرچاه وصل می‌شود درحالی‌که سر دیگر آن به یک چوب نگهدارنده (میخ چوبی) در دست دستیار که در جهت تقریبی کانال دور می‌شود، گره خورده‌است. وقتی ریسمان تقریباً در حالت کشیده است، میخ چوبی در زمین ثابت می‌شود. سپس تراز خیس می‌شود و اگر قطرات آب در هیچ جهتی حرکت نکنند، خط را افقی در نظر می‌گیرند. مرحله سوم علامت‌گذاری فاصله بین زمین و نقطه‌ای است که ریسمان با یک گره بر روی شاقول به مادرچاه وصل شده و از بالا شروع می‌شود. این سه مرحله تا رسیدن به انتهای ریسمان شاقول تکرار می‌شود. آخرین نقطه در شیب پایین‌دست، جایی که میخ چوبی ثابت شده در همان ارتفاع کف مادرچاه و همچنین تقریباً در همان سطح سفره آب قرار دارد.

روش کمی دقیق‌تر به‌کمک دستگاه مکانیکی، توسط باتلر^{۴۰} در اوایل دهه ۱۹۳۰ توصیف شد؛ اگرچه هانری گوبلو^{۴۱} (1979: 33) تأکید کرد که وی خود هرگز این وسیله را ندیده‌بود. به‌واسطه تجربه و مستقل از هرگونه عملیات ریاضی، مشخص شد که چهار گوشه یک مربع دارای زوایای درست هستند؛ یعنی چهار طرف عمود بر یکدیگر هستند. یک مربع از چهار تخته چوبی به همان طول ساخته و حلقه‌ها در چهار گوشه ثابت شده‌اند. برای تعیین قائم بودن، یک شاقول به یکی از گوشه‌ها متصل و برای علامت‌گذاری افقی، میله نسبتاً بلند از میان دو حلقه گوشه چپ و راست شاقول عبور داده می‌شود. سپس دستگاه با کمک یک جراثیل کوچک، بالای دهانه میله‌چاه قرار می‌گیرد، به‌طوری‌که می‌توان از میله نقشه‌برداری که توسط دستیار نگه داشته می‌شود، مشاهده را انجام داد (تصویر ۴).



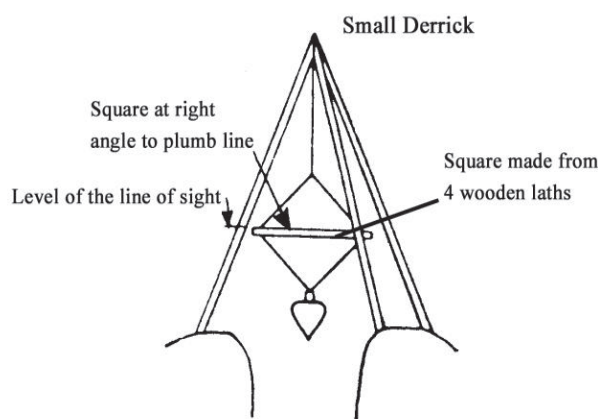
تصویر (۴)

روش تعیین شیب کاریز

(مأخذ:

Goblot, 1979:

(p. 48, pl. 3



این عملیات آن قدر تکرار می‌شود تا مجموع نتایج اندازه‌گیری‌های متوالی با عمق میله‌چاه برابر شود. به‌منظور جلوگیری از اضافه شدن مجموع‌ها به هم، نتایج مشاهدات به شاقول منتقل می‌شود و عمق میله‌چاه را مانند روش قبل، به کمک گره اندازه‌گیری می‌کنند.

هنگامی که نقشه‌برداری نقطه شروع خاکبرداری کانال را مشخص کرد، مسیر آن روی سطح زمین تا مادرچاه رسم می‌شود. دهلیز روباز است و زمانی که به اختلاف سطح ۲ متر می‌رسد، تبدیل به یک تونل می‌شود. ضروری است تونل یک خط مستقیم مانند مسیری که در بالای زمین قرار دارد، طی کند. کارگر به‌روش سنتی، از لامپ روغنی استفاده می‌کند که از سقف آویزان شده تا اطمینان حاصل شود که در حال حفاری مستقیم است. در محل کار، لامپ سایه می‌اندازد که آن سایه باید به‌طور مداوم کاملاً روبروی تونل و در جبهه کار قرار گیرد. برای تسهیل بیشتر ماندن کارگر در مسیر تعیین‌شده تونل، دو شاقول که میله‌ای به انتهایشان متصل است، در هر میله‌چاه آویخته می‌شود. جهت میله به موازات مسیر تونل مطابق با سطح زمین است. شیب توسط یک گونیای معلق به دست می‌آید که با شاقول به بالا وصل می‌شود؛ یک علامت افقی و دو علامت در هر طرف نشانگر حداکثر شیب مجاز را نشان می‌دهد. کارگر همین‌طور که پیش می‌رود، جویی حفر می‌کند که برای تخلیه آب در امتداد پایه تونل است. به‌منظور جلوگیری از ریختن تونل در اثر نفوذ آب، شیارها را

می‌توان با ملات حاوی آهک (شفته) اندود کرد. همه این کارها با ابزارهای کهنِ معدنچیان مانند کنگ و چرخ ریسمان برای جابجایی نخاله، انجام می‌شود.

پس از اتمام کانال، در صورت امکان کارگران به دنبال افزایش خروجی آن هستند. یک روش، بزرگ کردن ناحیه‌ای است که نشت آب در بخشی از کانال تأمین‌کننده آن رخ می‌دهد، یا با گسترش آن در بالادست فراتر از مادرچاه یا حفر تونل‌های جانبی که به شکل تیغ ماهی به کانال اصلی می‌پیوندند، یا تجمع در یک میله‌چاه واحد به شکل یک ستاره جمع می‌شوند (Goblot, 1979: 34-35). روش دیگر ساخت کانال دومی زیر کانال اول است، تا نشت آب از طریق نفوذ از کانال فوقانی، قابل برداشت شود. به نظر می‌رسد کاریز گناباد، که قبلاً ذکر شده، و مون، در نزدیکی اردستان (رک مدخل «اردستان»/یرنیکا^{۴۲})، به این روش طراحی شده‌است (رک: صفی‌نژاد، ۱۹۹۲: ۶۴-۶۵). در اکثر موارد، به احتمال زیاد کانال پایینی بعداً ساخته شده، زمانی که کاهش سطح آب باعث بی‌بهره ماندن کانال فوقانی شده‌است.

تونل‌ها به تعمیر و نگهداری بسیار دقیق احتیاج دارند؛ شامل مرمت کم‌وبیش مکرر دیوارها و سقف‌های متلاشی‌شده و لایروبی منافذ نشت آب از سفره آب که توسط رسوب مسدود شده‌اند. هنگامی که دیوارها بیش از حد افت کنند، توسط حلقه‌هایی از خشت پخته‌شده (کول) به طور متوسط با ۱/۲ متر طول و ۰/۵ متر عرض و ۰/۲ متر، تقویت می‌شوند که می‌توانند با کلاف شدن به یکدیگر، یک پوشش پیوسته داشته باشند. (Goblot, 1979:35 and pls. 8 and 10 after p. 48).

۵-۲) کارگر کانال: فن ساخت کاریز، با وجود ویژگی اغلب ابتدایی، کاملاً پیچیده است. بنابراین، کار کسانی که کانال‌ها را می‌کنند (کلمه مفرد عربی: مُقَنّی؛ «کسی که قنات می‌سازد») بسیار تخصصی و خطرناک است. این فن در ایران به کمال رسیده، اما در خارج از منطقه فرهنگی ایران، افغانستان، آسیای میانه و هند، عموماً اصلاح‌نشده و ناکامل است (Goblot, 1979: 36).

در ایران، کارگران کانال به صورت اصناف واقعی سازمان یافته‌اند. به منظور تسهیل در شکل‌گیری خدمه، کار تحت فرمان استادکاران باتجربه انجام می‌شود. کارگران کانال با هم در محله‌های خودشان زندگی می‌کنند- خواه در ییلاقات، خواه در روستاهای خودشان یا شهرهایی مانند تهران، یزد، نایین و کرمان (Goblot, 1979: 136; English, 1966: 46). کارگران کانال تقریباً تمام وقت خود را به مسئولیت‌های اصلی خود در ساخت کاریز جدید و تعمیر کاریز فعال اختصاص می‌دهند. گاهی اوقات آن‌ها کمی باغبانی می‌کنند یا تخلیه چاه انجام می‌دهند. کار در چاه فاضلاب که تا ابداع اخیر فاضلاب‌های مدرن برای دفع ضایعات ضروری بود، مهارت‌هایی طلب می‌کند که مربوط به موارد لازم برای ساخت کاریز است. هر خانه قبلاً دارای یک چاه فاضلاب مخصوص خود بود که عموماً عمق متوسطی حدود ۳۰ متر داشتند. کارگران کانال همچنین چاه‌های پرشده را تخلیه می‌کردند و پس از گذشت سال‌ها، این پسماندها به عنوان کود به کار گرفته شد.

کار مقنّیان سازمان سلسله‌مراتبی دارد، زیرا کارگران متخصص، مهارت‌های بسیار متفاوتی دارند و به پنج گروه مجزا تقسیم می‌شوند. بالای زمین، مهم‌ترین فرد، چرخ‌کش است (چرخ + کش از مصدر «کشیدن») که چرخ

ریسمان را به کار می‌اندازد و سطل خالی را به پایین میله‌چاه می‌فرستد. کارگری مسؤول خالی کردن سطل، وی را یاری می‌دهد. زیر زمین، کلنگ‌دار مسؤول است، زیرا او جهت و ابعاد کانال بعدی و گودبرداری توسط کلنگ و همچنین تمام محورهای تخلیه را تعیین می‌کند. دو کارگر او را کمک می‌کنند، یکی که سطل را از نخاله پر می‌کند و دیگری که مرتباً آن را به چرخ منتقل می‌کند. دستمزد آن‌ها کاملاً سلسله‌مراتبی است و در قرن بیستم بیشتر و بیشتر تفاوت یافته‌است (صفی‌نژاد، ۱۹۹۲: ۶۰-۶۱). تعداد کارگران شاغل با توجه به بخش تغییر می‌کند. پنج کارگر کانال در بخش بالای قنات که کار پیچیده‌تر است، مشغول به کار هستند و تعداد این افراد در بخش پایین می‌تواند فقط به سه نفر محدود شود. تا ۱۰ نفر همزمان در یک کارگاه کار می‌کنند تا ظرف مدت یک تا دو سال، ساخت را به اتمام برسانند که عموماً بازه زمانی معقولی به‌شمار می‌آید. به نظر می‌رسد کاریزی در ری استثنا بوده‌باشد که در آن یک گروه تک‌نفره برای ساخت کانال ۶ کیلومتری به ۱۰ سال زمان نیاز داشت (همان، ۶۲).

در افغانستان، افراد کمتری به‌عنوان مقنی پرورده می‌شوند و به‌نظر می‌رسد از نظر سلسله‌مراتبی، کمتر از ایران سازمان‌یافته باشند. کارکنان غالباً دور از خانه خود کار می‌کنند؛ در موارد خاص، چند صد کیلومتر بین خانه و کارگاه‌های آن‌ها فاصله است. در دهه ۵۰م، کارگران کانال در کُپِته^{۴۳} و قلات^{۴۴}، پشتون‌های قبیله غلزی (رک مدخل «غیلزی»، /یرنیکا^{۴۵})، اهل روستایی در حومه قندهار بودند (Goblot, 1979: 47, n. 6).

۳ زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی

۳-۱) منبع آب: آب‌دهی کامل با متر مکعب بر ساعت (m^3/hr) اندازه‌گیری می‌شود و از کاریز تا کاریز متفاوت است زیرا بستگی به شرایط محلی تأمین آب سفره و طول کانال دارد. بوماونت (1989: 23) در مطالعه ۲۰۰۰ کانال در ایران، محاسبه کرده که آب‌دهی همیشه کمتر از ۳۰۰ متر مکعب در ساعت است. درحالی‌که دوسوّم کانال‌ها کمتر از ۶۰ متر مکعب بر ساعت آب‌دهی می‌کنند، آب‌دهی ۴۵ درصد کانال‌ها کمتر از ۳۰ متر مربع بر ساعت است (Beaumont, 1971: 47). این جریان آب امکان آبیاری ۱۰-۲۰ هکتار زمین را فراهم می‌کند. در ایران، میانگین آب‌دهی ۵۴ متر مکعب بر ساعت محاسبه شده و بیشترین میزان شناخته‌شده آب‌دهی را کاریزی در شاهرود با حدود ۳۲۰۰ متر مکعب بر ساعت بازدهی، انجام می‌دهد (Goblot, 1979: 41). بهره‌وری یک کانال باید علاوه بر آب‌دهی کامل آن، در رابطه با منابع آبی منطقه ارزیابی شود. آب‌دهی ویژه کانال، مقدار لیتر آب در هر ثانیه در هر کیلومتر را اندازه‌گیری می‌کند ($l/sec/km$ ؛ قس: Balland, 1992b: 106). در ایران، میزان تخلیه خاص حدود ۳ لیتر بر ثانیه بر کیلومتر است؛ اما میانگین آن در افغانستان، حدود ۸ لیتر بر ثانیه بر کیلومتر. به‌نظر می‌رسد کارآیی ویژه کاریز افغانستان، نشانگر آن باشد کانال‌های افغانستان عموماً کوتاه‌ترند (نک: بخش ۲)، درحالی‌که منطقه تأمین آب وسیع‌تر است. در تمام مناطق دیگر، از تُرفان تا صحرا^{۴۶}، آب‌دهی ویژه در محدوده پایین‌تر ۲-۳ لیتر بر ثانیه بر کیلومتر باقی مانده‌است (Balland, 1992b: 107, fig. 4).

اهمیت عمده کاریز در آب‌دهی مداوم آن در طول سال نهفته است. در مقابل، سیستم‌های آبیاری متکی به

۴۳) شهری در بلوچستان پاکستان (Quetta).

۴۴) شهری در نزدیکی غزنی در افغانستان (Qalāt).

۴۶) صحرای بزرگ آفریقا (Sahara).

45. GILZĪ, *Iranica* - Vol. X, Fasc. 6, pp. 670-672

جاری شدن آب‌های سطحی می‌توانند در فصول خشک سال، آب‌دهی را به‌طور کامل متوقف کنند. با این حال، آب‌دهی مداوم نیاز به ثبات در آب‌دهی دارد. تغییرات قابل توجه فصلی در آب‌دهی سفره‌های زیرزمینی مشاهده می‌شود؛ اگرچه این تغییرات بسیار کمتر از رودخانه‌ها هستند. در مطالعه ۲۴ کاریز در منطقه مشهد در سال‌های ۶۵-۱۹۶۴، حداکثر آب‌دهی از اواسط بهمن تا اواسط خرداد رخ داده و کمترین میزان آب‌دهی در شهریور و آبان اندازه‌گیری شده‌است. همین پدیده در افغانستان نیز مشاهده شده‌است. مطالعه‌ای روی ۷ کاریز در منطقه کابل، متوسط کاهش آب‌دهی بین تیر و شهریور ۱۳۴۲ را ۲۹ درصد محاسبه کرد (Wagner: 108). این تغییرات اساساً از الگوی منظم دما - گرچه با کمی تأخیر زمانی - استفاده می‌کنند، زیرا گرما باعث افزایش تبخیر و بنابراین باعث کاهش موجودی آب در سفره آب می‌شود. اما تغییرات در میزان بارش و شرایط محلی آب‌های روان موجود نیز مهم است زیرا می‌تواند از سالی به سال دیگر، تفاوت‌های چشمگیری ایجاد کند (Beaumont, 1971; Balland, 1992a: 103). عموماً تغییرات فصلی نشان‌دهنده نفوذپذیری سنگ اطراف و ضخامت سفره آب است. کاریزی که از سفره آب کم‌عمق محلی با آب کم برداشت می‌کند که با مواد بسیار نفوذپذیر پوشیده شده، تغییر فصلی بیشتری نشان می‌دهد، و حتی ممکن است آب‌دهی‌اش موقتاً متوقف شود. اسلوبودان رادویویچ^{۴۷} درباره افغانستان، هر دو نوع خشک شدن گهگاهی، مانند کاریز غلام‌خان در سیه‌گانه^{۴۸} در کتواز^{۴۹} (53: 1978)؛ و خشک شدن فصلی، مانند کاریز پل سنگی در حدود ۱۱ کیلومتری شمال شرقی کابل (به مدت ۴-۶ ماه در سال) را توصیف کرده‌است (1978a: 51). البته کشاورزان از این تغییرات آگاه هستند، زیرا آب‌دهی مداوم ارزش زمین‌های زراعی را افزایش می‌دهد (Taraki, 622). در نتیجه، بین کاریز با آب‌دهی ثابت (فارسی: غرقاب، آب‌غری، نک: McLachlan, 77؛ پشتو: کاریز پاخه^{۵۰} در افغانستان، نک: Balland, 1992a: 103, n. 5) و کاریزی که آب‌دهی آن بسته به بارش باران، در نوسان است (فارسی: هوابین، پشت‌آب در ایران؛ پشتو: کاریز وَه‌ری^{۵۱} در افغانستان؛ نک: Balland, 1992a: 103, n. 6) تمایز قائل می‌شوند. در جنوب افغانستان، مک‌کلایموندز^{۵۲} تأثیر خشکسالی شدید ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ را مورد مطالعه قرار داد (Balland, 1992a: 105). در منطقه گجکی، میانگین آب‌دهی ۷۳ کاریز در مقایسه با ۱۹۵۰، سالی که اندازه‌گیری‌های آن در دسترس بود، ۶۰ درصد کاهش یافته‌بود. با این وجود، به‌دلیل کارهای بهسازی یا تعمیر، ۹ کاریز افزایش آب‌دهی به طور متوسط ۶ درصد داشتند، درحالی‌که در ۳ کاریز آب‌دهی بدون تغییر مانده‌بود. اما در ۶۱ کاریز دیگر میزان آب‌دهی به طور متوسط ۷۲ درصد کاهش یافته و حتی ۴ کانال کاملاً خشک شده‌بود، به‌طوری‌که روستاهای وابسته متروک شده‌بودند. تعداد کاریزهای تأمین‌کننده بیش از ۵۰ لیتر بر ثانیه از ۱۵ به ۱ کاهش یافته‌بود. از آنجا که در سال ۱۹۷۱ اندازه‌گیری کاهش بارندگی در نزدیک‌ترین ایستگاه‌های هواشناسی لشکرگاه و قندهار ۴۷ و ۷۰ درصد بود، می‌توان بهره‌برداری بیش از حد از سفره آب را رد کرد و این سقوط را باید به وضعیت اسفبار باران در ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ نسبت داد.

سرانجام اینکه بسیاری از کاریزها خشک می‌شوند زیرا سفره آب آنها بیش از حد مورد استفاده قرار می‌گیرد. چنین تغییرات درازمدتی بدون تغییر بنیادی در نگرش انسان غیر قابل برگشت است. به‌عنوان مثال، تکثیر نادرست کانال‌ها باعث کاهش سفره آب و در نتیجه، افت دائمی سطح آب می‌شود.

47. S. Radojivic

50. kārēz pākə

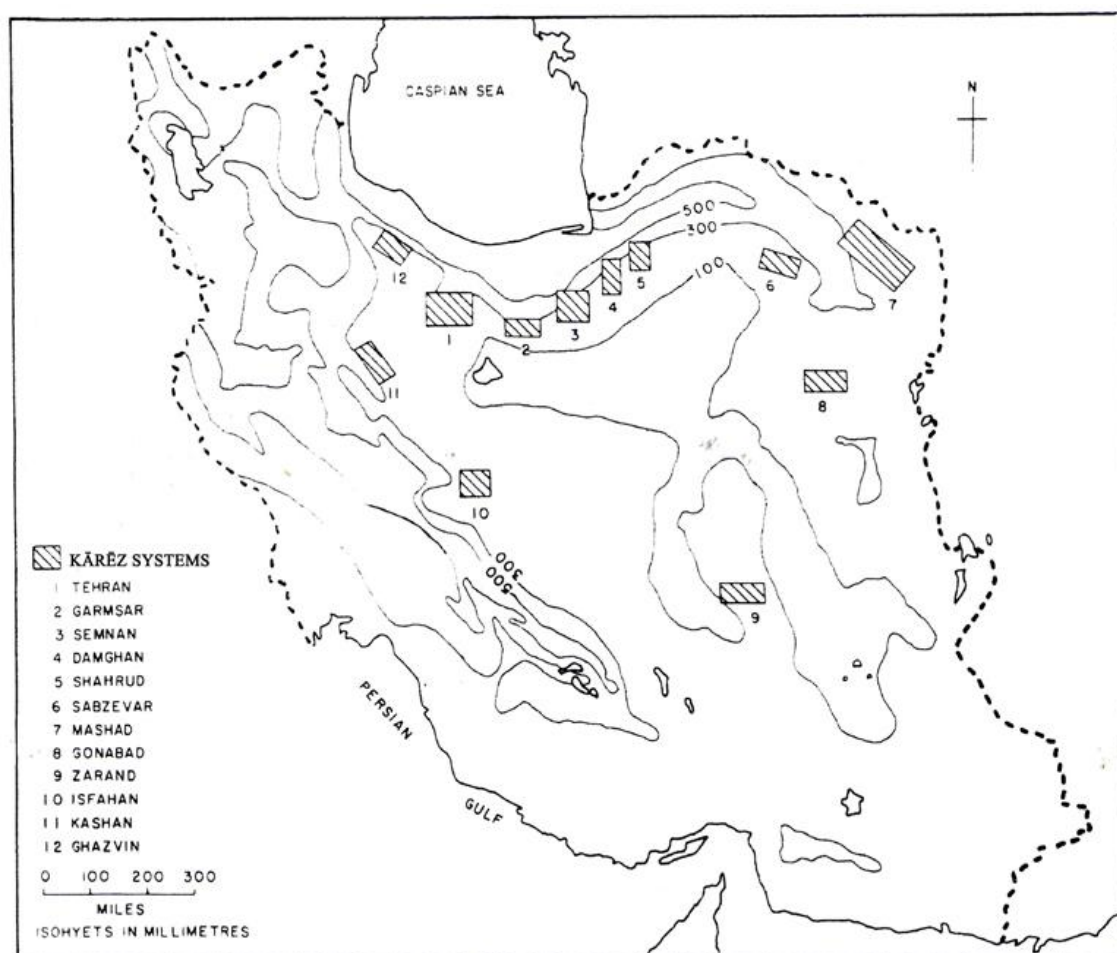
48. Sehghāna

51. kārēz wahri

49. Katawāz

52. N. E. McClymonds

۲-۳) **مشخصات جغرافیایی:** محل‌های برتر برای ساخت کاریز جاهایی هستند که سفره‌هایی با آب کافی و منظم دارند و زیر زمین‌های کوهستانی با آب فراوان قرار گرفته‌اند، جایی که کانال‌ها می‌توانند در دشتهایی با خاک خوب کشت‌پذیر، ظاهر شوند. بنابراین به‌نظر می‌رسد مناطق کوهپایه بهترین باشند، خصوصاً از آنجا که طبیعت مواد سطحی (رگولیت^{۵۳}) عموماً برای نفوذ آب مطلوب است. در این مناطق، به‌ویژه مخروط‌های آبرفتی مناسب هستند، زیرا نه تنها از آب‌های روان در دامنه‌های اصلی بلکه از زهکشی حوضه‌های رودخانه‌ای واقع در فواصل مختلف درون کوه‌ها سیراب می‌شوند (Goblot, 1979: 28-29). کاریز در شبکه‌هایی ساخته می‌شود که در آن‌ها حوضه‌های رودخانه‌ای پرشماری باشند. در فلات ایران، مناطق بی‌شماری وجود دارد که این شرایط را به‌خوبی تحقق می‌بخشند، و کاریزها برای توسعه ایران، حیاتی بوده‌اند. در سرزمین‌های ایرانی که بیشتر کاریزها گروه‌بندی شبکه‌ای دارند (تصویر ۵؛ Beaumont, 1971: 41-42)، میزان بارندگی سالانه عموماً از ۱۰۰-۲۰۰ میلی‌متر تجاوز نمی‌کند، به‌طوری‌که این مناطق برای کشت آبی نامناسبند.



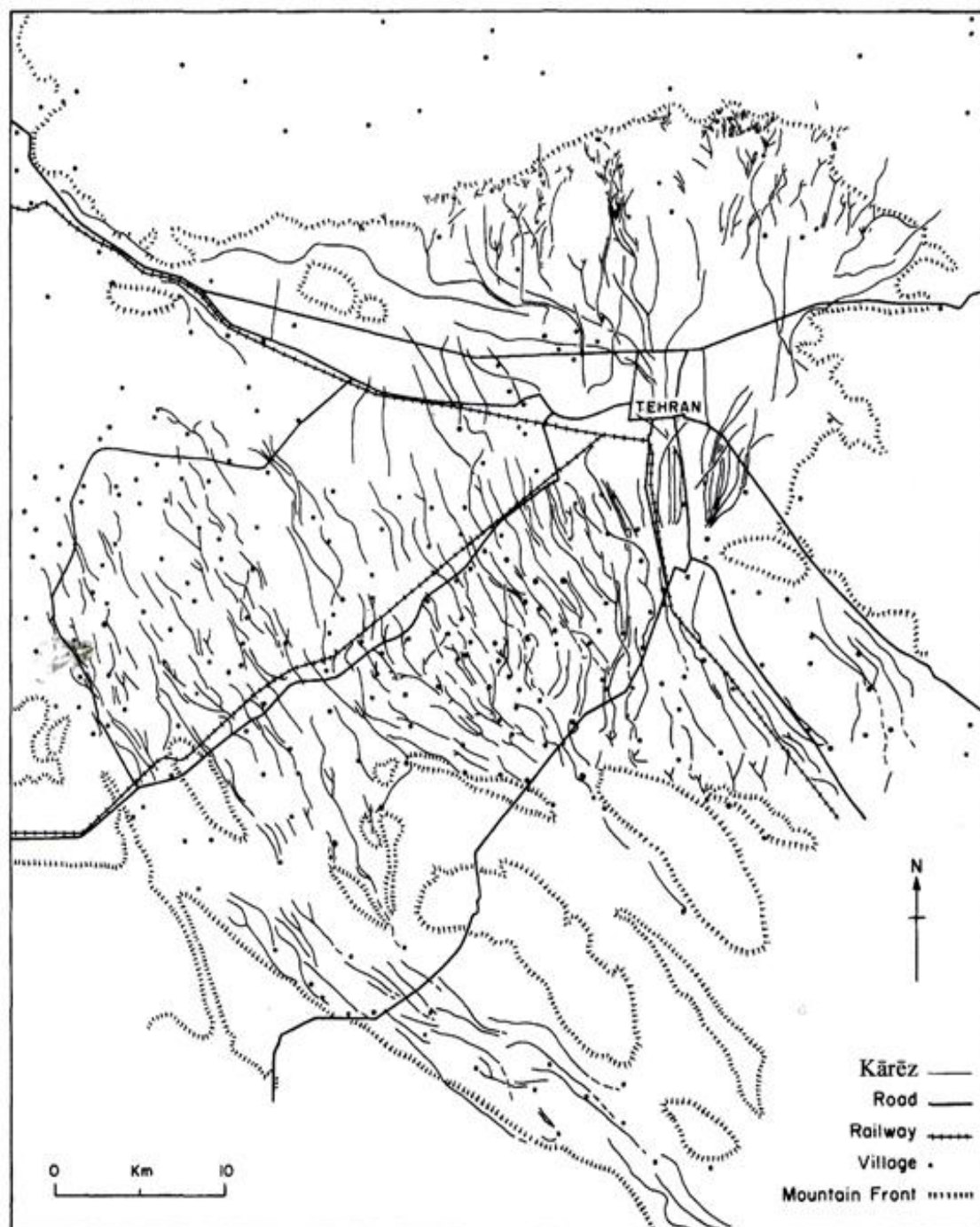
تصویر ۵) سیستم‌های کاریز در ایران (مأخذ: Beaumont, 1971: 41, fig. 2)

تهران در پای کوه‌های البرز (رک مدخل «البرز»، *ایرنیکا*^{۵۴})، جایی فوق‌العاده مناسب است؛ ردیفی از کوهپایه‌های همگرای پوشیده از خاک فرسایشی پلیوسن^{۵۵}، در پای کوهی با ارتفاع بیش از ۴۰۰۰ متر (تصویر ۶).

53. regolith

54. ALBORZ, *Iranica* - Vol. I, Fasc. 8, pp. 810-821

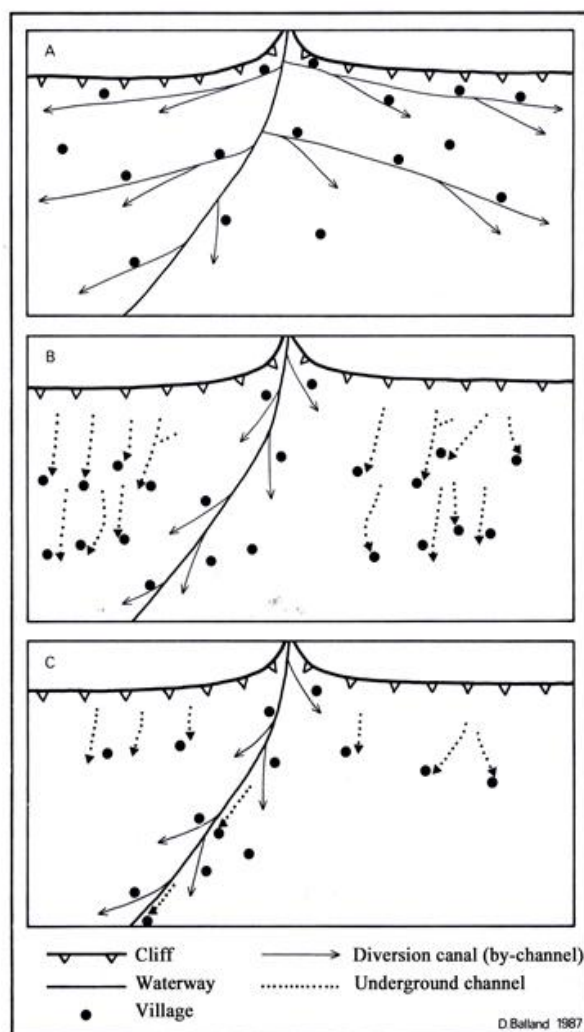
55. Pliocene



تصویر ۶) سیستم‌های کاریز نزدیک تهران (مأخذ: Beaumont, 1973: 27, fig. 6)

شبکه کاریز بسیار متراکم دیگری را می‌توان در دشت ورامین یافت (Beaumont, 1971: 42).

اما در کوهپایه‌های نیمه‌خشک که کاریزها برایشان مناسبند، کانال‌های آب زیرزمینی تمامی مناطق را پوشش نمی‌دهند، تا آنجا که کانال‌های انحرافی با شروع از دامنه‌های کوهستان، ابزاری مؤثر در بهره‌برداری کم‌وبیش دائمی آب برای آبیاری هستند (تصویر ۷). برخلاف کاریزها که در مناطق وسیع بین رودخانه‌ها و نهرها گسترده‌اند، این کانال‌ها ممکن است در نوارهای باریکی از زمین‌های کنار رودخانه‌ها و نهرها یافت شوند (تصویر



تصویر ۷) انواع مهندسی هیدرولیک در دشتهای کوهپایه‌ای افغانستان (مأخذ: Balland, 1992a: 111, fig. 5)

(A) نوع شمالی یا بلخی: سیستم کانال‌های انحرافی

(B) نوع جنوبی: جداسازی کانال‌های انحرافی و کاریز

(C) نوع شرقی: هم‌آمیزی کانال‌های انحرافی و کاریز

(۷B)؛ مانند جنوب افغانستان، در انتهای شرقی منطقه زمینداور در امتداد رودخانه و شاخه‌های آن (Balland, 1992b: 110). منطقه کجکی حدود ۲۰۰ میلی‌متر بارش سالانه دارد و آبیاری رودخانه‌ای آن به شدت محدود به جلگه آبرفتی بسیار باریک رودخانه هیرمند است. شیب آبرفتی گسترده‌ای که بالای آن، ده‌ها متر آن‌سوتر در ساحل سمت راست صعود می‌کند، دارای شبکه مترامی با حدود ۸۰ کاریز در دو گروه لایه‌دار است؛ به‌طوری‌که کاریزهای فراوان‌تری در سمت بالادست قرار گرفته‌اند درحالی‌که پایین‌تر، کاریزهای کم‌بهره‌تر آب ازدست‌رفته از طریق تراوش را بازیابی می‌کنند. در مقیاس منطقه‌ای، در کل زمینداور، سطح آبیاری‌شده توسط کاریز (۳۰,۰۰۰ هکتار) به‌طور قابل توجهی بیش از سطح واحه‌های رودخانه‌ای (۱۷,۵۰۰ هکتار) است.

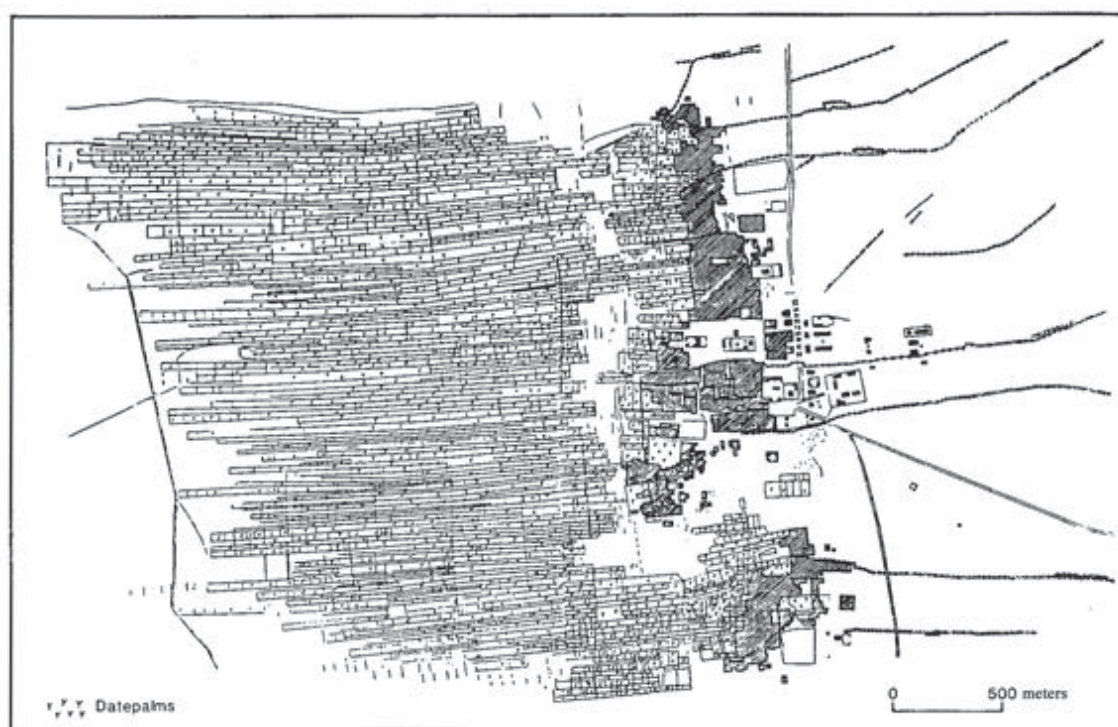
در واحه‌های بزرگ، جایگیری بر اساس تقابل مرکز و حاشیه است که فقط در جزئیات با نمونه قبلی تفاوت دارد. کاریز در حاشیه‌هایی واقع شده که از هر دو جهت واحه، بالادست و سرازیری، گسترش می‌یابد، به‌گونه‌ای که می‌توان دشتهای مرتفع دور از دسترس کانال‌های انحرافی رودخانه را کشت کرد و آب ازدست‌رفته از طریق نشت را گرفت. این کانال‌ها، به دلیل برداشت بیش از حدِ کاربران، فرسوده شده‌اند. این روش در کل فلات ایران، از کوهپایه‌های

تهران (Beaumont, 1968: 173; 1974: 422) تا کابلستان (Gentelle, 1977: 251) گسترده است. همچنین، در جنوب شرقی افغانستان نیز یافت می‌شود؛ مانند حوضه خوست، پای یکی از شاخه‌های شرقی کوه‌های سلیمان (Wald, 1969: 29) و کوهپایه شرقی هزاره‌جات (رک مدخل «هزاره، جغرافیای تاریخی هزاره‌جات»، *ایرانیکا*^{۵۶}) بین قلات و غزنی در امتداد دره‌های بزرگ طولی غزنی‌رود و ترنک، حدود ۱۰۰۰ کاریز (یک‌ششم تعداد کل کاریزها در سراسر خاک افغانستان) حدود ۱۶ هزار هکتار را آبیاری می‌کند؛ در مقابل ۶۰ هزار هکتار آبیاری توسط کانال‌های انحرافی در همان منطقه (Balland, 1992b: 112).

56. HAZĀRA i. Historical geography of Hazārajāt, *Iranica* - Vol. XII, Fasc. 1, pp. 77-81

الگوی نادرتر از هم‌آمیزی یا همپوشانی کانال‌های انحرافی و کاریز پدید آمده و عموماً برای واحه‌های بزرگ در نظر گرفته شده‌است. این الگو نمایانگر تحولی باستانی است (Neely, 1974: 28). همان‌طور که از دوره ساسانی (۲۲۴-۶۵۰م؛ رک مدخل «سلسله ساسانی»، *ایرانیکا*^{۵۷}) گزارش شده‌است. کاریز درون شبکه کانال‌های انحرافی در مرکز سایت قرار می‌گیرد و این کاریزهای داخلی همیشه موازی با نزدیک‌ترین خط بستر رودخانه هستند و جریان زیرزمینی را که از نشت آب‌های رودخانه بالادست آب می‌گیرد، برداشت می‌کنند. نمونه‌هایی را می‌توان در جنوب قندهار (Balland, 1992b, figs. 4B & 5) و نیز در طول دره تَرَنک (Balland, 1992b: 110-12) یافت.

تکثیر کاریزها در سایت‌های کوهپایه‌ای تأثیر عمیقی بر چشم‌انداز روستایی فلات ایران داشته، زیرا هم الگوی کشاورزی و هم الگوی سکونت را شکل داده‌اند. حضور آنها منجر به تقسیم کلی اراضی در زیر خروجی‌های کانال به‌صورت نوارهای طولانی به‌موازات جهت جریان آب شده (تصویر ۸) که مشخصاً از تقسیم چندضلعی بسیار نامنظم‌تر مزارع آبیاری‌شده توسط کانال‌های انحرافی، متمایز است (Bonine, 1989).



تصویر ۸) نوارهای باریک مزارع نخل خرما، آبیاری‌شده با کاریز؛ تیدیکلت، الجزایر (مأخذ: Kobori, 1976: 44-45, fig. 1)

این روند کلی در تقسیم زمین اغلب در جهت‌گیری جاده‌های روستایی و حتی در چیدمان جاده‌ها در روستاها قابل مشاهده است (Roaf, 1989).

۳-۳) پیامدهای اجتماعی: از آنجاکه هزینه ساخت این امکانات پیچیده همیشه بسیار بالاست، کاریز پیامدهای مهمی برای جامعه روستایی دارد. از آن رو که سرمایه‌های قابل توجهی برای حفاری کانال زیرزمینی لازم است، معمولاً فقط صاحبان زمین‌های بزرگ، بازرگانان ثروتمند، فرمانداران و سایر افراد قدرتمند قادر به انجام سرمایه‌گذاری‌های قابل توجه برای ساخت آن هستند. هیچ نمونه‌ای از کاریز وجود ندارد که توسط گروهی از

کشاورزان خُرد ساخته شده‌باشد. برعکس، به‌نظر می‌رسد این روش آبیاری، حداقل در زمان پیدایش، با زمینداری کلان مرتبط بوده‌باشد که به‌طور سنتی بر جامعه فلات ایران سیطره داشت (Lambton, 1953). در هر حال با گذشت زمان، شمار بسیاری از کاریزها به‌تدریج از طریق فرآیند وراثت تقسیم شده‌اند که تقسیم آب برای آبیاری بین ورثه را ادامه داده‌است. علاوه بر این، سهم آب می‌تواند اجاره داده شود و غالباً مستقل از مالکیت زمین به فروش می‌رسد. بسیاری از کاریزها وقف شده‌اند. در قرن بیستم، قبل و بعد از اصلاحات ارضی دهه ۱۹۶۰، تمایل فزاینده‌ای به‌سمت چنین روش توزیع و افزایش تعداد مالکان خُرد سهم آب وجود داشته‌است (Bonine, 1989).

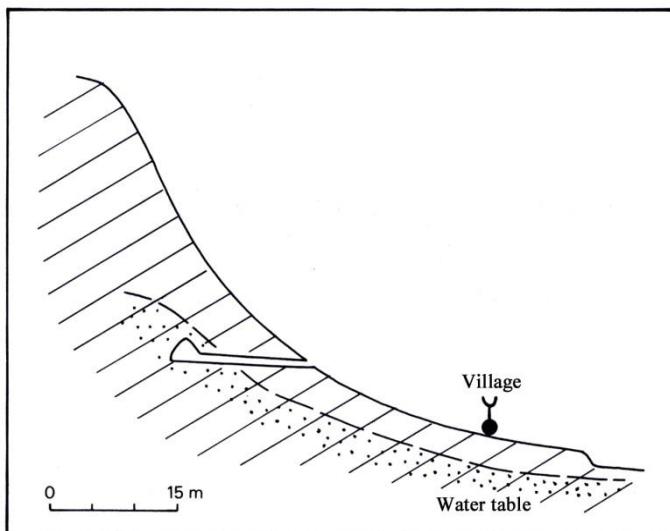
دو روش برای سهمیه‌بندی آب وجود دارد (صفی‌نژاد، ۱۹۸۰؛ ۱۹۹۲، ۶۵-۷۵)؛ اندازه‌گیری زمان و حجم (Planhol & Rognon: 119-20). در ایران، توزیع بر پایه حجم بسیار نادر و به‌ویژه محدود است به کوهپایه‌های تهران، و تقسیم بر اساس زمان، روش به‌مراتب رایج‌تری است. بر پایه یک جدول زمانی خاص برای هر کاریز، کل جریان خروجی به‌نوبت در اختیار هر کاربر قرار می‌گیرد. زمان با ساعت آبی^{۵۸} یا به‌ندرت توسط ساعت آفتابی، اندازه‌گیری می‌شود که مثلاً در دهه ۱۹۸۰، هنوز در منطقه بیابانک (رک مدخل «بیابانک»، *ایرانیکا*^{۵۹}) در حال استفاده بود. این روش‌های سنتی به‌صورتی فزاینده کنار گذاشته می‌شوند و جای خود را به زمان‌سنجی با ساعت‌های باتری‌دار می‌دهند. یک مشکل مکرر برای کاربر، نوبت‌بندی دریافت روزانه و شبانه آب است، زیرا آبیاری شبانه هرچند خسته‌کننده برای کشاورز، اما به‌دلیل پایین بودن نرخ تبخیر، بسیار مؤثرتر است. سیستم‌های نوبت‌بندی گاهی بسیار پیچیده اند، زیرا هدف از سازماندهی آن‌ها، در نظر گرفتن مزیتی خاص به‌منظور جبران محرومیت کسانی است که دارای کوچکترین سهم‌ها هستند. بدین ترتیب، واحه‌های دارای کاریز جوامع کوچک واقعی وابسته به آب، تعریف‌شده با سلسله مراتب کاملی از مسؤولان کنترل (در ایران، عموماً روستاییان) هستند. هر کاریز تحت هدایت یک مدیر (رئیس) قرار می‌گیرد که تقریباً همیشه مهم‌ترین مالک سهم آب است و به نوبه خود، توزیع‌کننده آب (میراب) را تعیین می‌کند. منصب دوم در جامعه روستایی بسیار خواستار دارد و مورد توجه است و همواره پرداخت‌هایی به دارنده آن صورت می‌گیرد که معمولاً به‌شکل کالاها، محصول یا آب است، گرچه امروزه بیشتر این پرداخت‌ها به‌شکل پول انجام می‌شود.

۴) خاستگاه و انتشار

کجا، کی و چگونه این فن بسیار پیچیده برای اولین بار ایجاد شد و مسیرها و مراحل انتشار آن چیست؟ به این سؤال‌ها هنوز به‌طور کامل پاسخ داده نشده، اما حداقل طرح‌های کلی کاملاً آشکار است. مانند هر نوع اختراعی، مشکل اساسی این است که تعیین کنیم آیا کاریز دارای یک منبع اولیه منحصربه‌فرد (تک‌تبار) بوده یا چندین مرکز مجزا (چندتبار). از آنجا که سردرگمی قابل توجهی در مورد خود فن وجود دارد، لازم است پدیده مورد نظر دقیق‌تر بررسی گردد تا معنی آن روشن شود.

۴-۱) **شبه کاریز:** فنون بسیار ساده‌تر اظهار آب که شامل کانال‌های زیرزمینی هستند، باید به‌روشنی از کاریز متمایز شوند، اگرچه اغلب با هم دسته‌بندی می‌شوند.

یک فن بسیار رایج، کانال فرعی در دره رودخانه است (Planhol and Rognon: 101-3; Goblot, 1979 : 53). کانال زیر جریان آب از سفره‌های کم‌عمق ایجاد شده توسط نشت از جریان آب، اعم از متناوب یا مداوم، آب را برداشت می‌کند. این روش همیشه در معرض تغییرات قابل توجهی است زیرا بستگی به جریان سطح دارد. هنگامی که جریان آب متوقف می‌شود، سطح کانال پایین می‌آید، به‌طوری که وسوسه‌انگیز است که سعی کنید دوباره مسیر آب را پیدا کنید. وقتی شیب بستر مسیر آب قابل ملاحظه است، یک فضا برای تخلیه افقی به سمت پایین‌دست، باز و برای جمع‌آوری آب زیرین، استفاده می‌شود که می‌تواند در بالادست گسترش یابد و تا رسیدن به سفره آب، زیر سطح زمین فرو رود. به‌عنوان مثال، این فرایند در دره‌های هوقار^{۶۰} در صحرای بزرگ آفریقا، مورد استفاده قرار می‌گیرد (Capot-Rey, 328). در اسپانیا، چنین کانال‌هایی حداقل از قرون وسطی با نام عامیانه **داربست**^{۶۱} شناخته شده بوده‌است، گرچه اصطلاح علمی آن «**سرسرای صافی**»^{۶۲} است (Bazzana)؛ درحالی‌که این کانال‌ها از دوران پیشاکلمبی^{۶۳}، تا واحه نازکا^{۶۴} در جنوب پرو نیز مورد استفاده بوده‌اند (Kinzl, 1963; Goblot, 1979: 143-46). در مرکز ایران، در سفره آب آبرفتی، این نوع از برداشت آب (هوابین) بسیار متداول است (Boucharlat, 2001: 157؛ برای اصطلاح هوابین، نک: Bonine, 1982: 145). کانال‌های زیر جریان، می‌توانند به طول قابل توجهی برسند، اگرچه عمق میله‌چاه‌ها، همیشه بسیار کوتاه و عموماً حداکثر چند متر است. شمع‌ها بسیار ابتدایی هستند. هیچ‌گاه مادرچاه وجود ندارد و خاکبرداری، منحصراً از انتهای پایین‌دست کانال‌ها انجام می‌شود. مهم‌تر از همه اینکه این کانال‌ها فقط در کف دره رودخانه‌ها واقع شده‌اند که در آن، جریان آب کم‌وبیش پایدار است. از آنجا که برای ساخت این کانال‌ها، نیازی به کندن تا بستر نیست، این فن با روش کاریز بسیار متفاوت است. مطمئناً کانال زیرآبی، بسیار ساده‌تر و همه‌گیر، از زمان شکل‌گیری آبیاری از آب جاری، اختراعی مستقل تقریباً در همه جا بوده‌است.



در مقابل، کانال‌های زیرزمینی بسیار کوتاهی به طول حداکثر چند ده متر و بدون میله‌چاه برای حفاری، در مناطق کوهستانی یافت می‌شوند که در شیب‌های دره ظاهر می‌شوند (تصویر ۹).

تصویر ۹) نمای برشی از یک کانال زیرزمینی بسیار کوتاه هزاره‌جات، افغانستان (مأخذ: Balland & Brognetti, 124, fig. 1)

این کانال‌ها امکان دسترسی به آبخوان زیرزمینی را برای استفاده از آب آن برای آبیاری فراهم می‌کنند و عموماً دارای خروجی بسیار ضعیف چند لیتر بر ثانیه هستند. خارج از سرزمین‌های ایرانی، کانال‌های کوتاه

60. Hoggar (Ahaggar)

61. Cimbra

62. galería filtrante

64. Nazca

۶۳) دوران پیش از ورود کریستف کلمب به قاره آمریکا



زیرزمینی در تپه‌های یهودیه تحت نام‌های «تونل‌های بهاری» و «تونل‌های جریان بهاری» توصیف شده‌اند (Ron, 1985: 152-53; 1992). در جنوب شرقی هزاره‌جات در مرکز افغانستان (Balland and Brognetti)، کانال‌ها در اصطلاح محلی، به‌عنوان کاریز شناخته می‌شوند، حتی اگر با ساختمان‌های پیچیده کاریز واقعی قابل مقایسه نباشند. در یهودیه، به‌نظر می‌رسد قدمت این تونل‌های بدوی حداقل به قرن ۹ و ۸ پیش از میلاد برسد؛ خیلی قبل از دوره حاکمیت ایرانیان، زمانی که کاریز واقعی به شام وارد شد (رک: بخش ۴-۳). اما در هزاره‌جات، جمعیت مردم مطمئناً متشکل از پناهندگانی از کوهپایه‌های همسایه بود که فنّ واقعی کاریز از مدت‌ها پیش در آنجا مورد استفاده قرار می‌گرفت و چنین تونل‌هایی می‌توانستند ناشی خاطرات آنان از این فن یا تقلید از آن باشند.

سرانجام اینکه کانال‌های کاملاً یا بخشی زیرزمینی وجود دارند؛ کانال‌هایی از هر نوع که حداقل از هزاره اول قبل از میلاد در مناطق مختلف خاور نزدیک و اطراف دریای مدیترانه، آب را از یک رودخانه یا چشمه به یک سکونتگاه منتقل می‌کنند. پیشنهاد شده که فنّ کاریز می‌تواند پیشرو آنها بوده‌باشد (Grewe, 2003). اما این ما را به مشکل اساسی بازمی‌گرداند.

۲-۴) روش معدنکاری: از مدت‌ها پیش، خطایی در تلاش برای شناسایی تأمین آب مورد نیاز شهرک‌های انسانی و خانوارها، به‌عنوان اولین مرحله توسعه کاریز، در کلیه این مراحل کم‌وبیش زیرزمینی انتقال آب وجود داشته‌است (به‌ویژه Kouzine, 1956). بهتر است بین اختراع فنّ این قبیل کانال آب زیرزمینی و کاربرد آن در آبیاری کشاورزی، با دقت تمایز قائل شویم. جداسازی این دو به اعتبار گوبلو (1979: 23-28, 53-54) است که با قاطعیت نشان داد که این فن ابداع معدنچیان است که پس از رسیدن به سفره آب، با مشکل گسترده تخلیه نخاله عملیات زیرزمینی خود مواجه می‌شدند. این ایده در واقع قبلاً توسط ر. ی. فوربس^{۵۵}، مورخ فناوری ارائه شده‌بود که خود را اکیداً به این منظر محدود کرد و به‌هیچ‌وجه پیامدهای جغرافیایی - تاریخی کشفش را توسعه نداد. این‌ها توسط گوبلو به‌صورت دقیق تنظیم و رمزگذاری شد. کانال‌های آب جزئی اساسی از عملیات معدنکاری (رک مدخل «معدنکاری در ایران»، /ایرانیکا^{۵۶}) هستند و گوبلو از اصطلاح ملموس «حفاری افقی» استفاده می‌کند که عنصر اساسی، کانال است و نه میله‌چاه‌ها که فقط برای تخلیه نخاله کاربرد دارند و عملکردشان ثانویه است، هرچند مشهودترین مؤلفه هستند. برای معدنچیان باستان، این ابتکار یک ضرورت بود. تا ظهور پمپ‌های مکانیکی در قرن ۱۸، کارگران معدن هیچ راه دیگری برای پایین بردن سطح آب در معادن نداشتند غیر از آنکه هر جا جانگاری بیرونی اجازه می‌داد و کانال‌های زهکشی به هوای آزاد برسانند و آب را با استفاده از نیروی جاذبه خارج کنند. این مشاهدات منجر به این نتیجه‌گیری منطقی می‌شود که اولین کانال‌های زیرزمینی آب توسط معدنچیان با هدف پاکسازی میله‌چاه از آب، درست قبل از شناسایی نقش احتمالی کانال‌ها در آبیاری، ساخته شده‌اند.

در نتیجه، به سؤال مربوط به قدمت این اختراع و موقعیت جغرافیایی‌اش عملاً پاسخی داده نمی‌شود. با توجه به ضرورت چشمگیر در تخلیه میله‌چاه‌ها، این اختراع باید به‌دنبال ایجاد نخستین تشکیلات معدنکاری عمیق در هزاره سوم پیش از میلاد، انجام شده‌باشد. به‌علاوه، از آنجا که آبرگرفتی معادن مشکلی عمومی در همه

65. R. J. Forbes

66. MINING IN IRAN: iranicaonline.org/articles/mining-in-iran

تمامی عملیات معدنکاری است، منطقی به نظر نمی‌رسد که این اختراع را برخاسته از یک مرکز منحصر به فرد بدانیم. در حقیقت، نمونه‌های متعددی از اختراعاتی تقریباً مستقل شناخته شده‌است. به عنوان مثال در شهر لیژ^{۶۷}، آب مورد استفاده از قرن ۱۳ میلادی از معادن زغال سنگ تأمین می‌شد (Goblot, 1979: 183-85). در محدوده آلمان و چک در اروپای مرکزی، تاریخ کانال‌ها حداقل به قرن ۱۵ میلادی بازمی‌گردد، به‌ویژه در شهر زلب^{۶۸} در کوه‌های فیشتل^{۶۹} (Klaubert, 1966, 1967, 1973; Goblot, 1979: 185-87). این کانال‌ها و توزیع آن‌ها مطمئناً به ناحیه هارتس^{۷۰} و کوه‌های یرتس^{۷۱} - مناطق مهم معدنکاری از قرون وسطی - متصلند و هنوز هم آب را به شهرها منتقل می‌کنند. متأخرتر در مارس، اولین کانال زیرزمینی در سال ۱۸۱۴ حفر شد تا آب معادن زغال سنگ در پروانس را تخلیه کند (Goblot, 1979: 187-88). نوآوری مستقلی برای هر یک از این مثال‌ها کاملاً قابل اثبات نیست زیرا بایگانی‌های محلی وجود ندارند. اما به نظر می‌رسد تعدد و پراکندگی شدید این مناطق جغرافیایی، دال بر اختراعاتی مستقل در برابر انتقال این فن از مناطق دیگر باشد. در کشورهای دیگر، انتقال محتمل بوده‌است. از دوره اتروسکی (Goblot, 1979: 188-92)؛ درباره کانال‌های انحرافی آب با نام cuniculi در ویا آپیا، به تاریخ ۳۱۲ پم) کانال‌های آب زیرزمینی وجود داشت که آب را برای سکونتگاه‌های شهری یا املاک بزرگ روستایی تأمین می‌کردند، به‌ویژه ویلای گلی - رومی در جهان‌های هلنیستی و رومی؛ و ارجاع به این‌ها مداوماً در گزارش‌های کاوش‌های باستان‌شناسی افزایش یافته‌است (Planhol, 1992; Kayser and Waringo;). این داده‌ها انتشار کانال‌های آبیاری در منطقه مدیترانه را همزمان با تونل‌های زیرزمینی ساده که فن آن از خاور نزدیک در ارتباط با اختراعات فلزکاری و معدنکاری برخاسته، مستند می‌کنند.

در مجموع، حتی اگر هنوز هم نتوان مکان دقیق یا حتی تاریخ تقریبی تعیین کرد، مسلم است که کانال‌های آب زیرزمینی در ابتدا در خاور نزدیک اختراع شده بودند. اما نباید هیچ اهمیتی به فرضیه آرچرد^{۷۲} و استنجر^{۷۳} مبنی بر اینکه کانال‌های زیرزمینی اواخر هزاره چهارم قبل از میلاد ظهور کرده‌اند، قائل شد. آرچرد و استنجر (J. Orchard and G. Stanger, 1994: 87; 1999: 96-103) هیچ داده محکمی ندارند و این فرضیه بر کمی دانش درباره پیشرفت تاریخی فنون آبیاری گواهی می‌کند (قس: Boucharlat, 2003: 168).

۳-۴) مصارف کشاورزی در اراضی ایران: استفاده از کانال‌های زیرزمینی آب برای کشاورزی و آبیاری از فلات ایران آغاز شد و انتشار آنها مستقیماً با فرهنگ و قدرت سیاسی ایران تحت سلطه هخامنشیان (حدود ۵۵۸-۳۳۰ پم؛ رک مدخل «سلسله هخامنشی»، *ایرانیکا*^{۷۴}) ارتباط داشت. فرضیه‌هایی که گهگاه در مورد وجود مبادی مستقل در مصر یا سنجان (شینجیانگ، سینکیانگ، ترکستان چین؛ رک مدخل «ترکستان چین»، *ایرانیکا*^{۷۵}) مطرح می‌شوند، همان‌طور که با استدلال نظری ساده‌ای نشان داده می‌شود، قابلیت بررسی ندارند. در آغاز قرن ۲۱، بیش از ۸۰ درصد مصرف آب از طریق کاریز در سراسر جهان، در ایران و افغانستان رخ می‌داد (نک: بخش ۵). در مقام قیاس، کاریز در همه سایت‌هایی در مناطق بیابانی بزرگ آفریقا و آسیا که از آن استفاده، پراکنده، حاشیه‌ای و در مجموع، کم‌اهمیت به نظر می‌رسد. به‌علاوه، حضور گسترده کاریز در کوهپایه‌های خشک و نیمه‌خشک در ایران و افغانستان فقط به این دلیل امکان‌پذیر بوده که فن آن به بالاترین درجه کمال و تنوع

67. Liège

70. Harz

73. G. Stanger

68. Selb

71. Erzgebirge

74. ACHAEMENID DYNASTY, *Iranica* - Vol. I, Fasc. 4, pp. 414-426

75. CHINESE TURKESTAN, *Iranica* - Vol. V, Fasc. 5, pp. 460-484

69. Fichtelgebirge

72. J. Orchard

کاربرد در این دو کشور رسیده‌است. این نظر هماهنگ با قاعده کلی مردم‌نگاری است که باید محل مبدأ یک فن در منطقه‌ای جستجو شود که تراکم استفاده از آن فراوان است و پیشرفت‌هایش چند برابر شده‌است.

اما دقیقاً چه زمانی این چرخش بزرگ بین معادن و مناطق کشاورزی رخ داده‌است؟ به این سؤال نمی‌توان پاسخ بهتری نسبت به سؤال اختراع اولیه این فن داد. منابع تاریخ‌نویسی برای کاریز بسیار متأخرند و هیچیک تاریخی را که هرودوت به رودخانه کوریس (نک بخش ۱) نسبت داده، تأیید نمی‌کند. تاریخچه قرن ۱۸ عمان که در آن سرحان بن سعید آزکوی ساخت‌وسازهای محلی **افلاج** را به سلیمان [پیامبر] نسبت داده، ادعا می‌کند در زمان داریوش (رک مدخل «داریوش»، *ایرانیکا*^{۷۶}) از آن‌ها استفاده می‌شده، بسیار کم‌ارزش است (نک: Boucharlat, 2007: 163, n. 1). همچنین دیگر امروز امکان پذیرش فرضیه منشأ اورارتویی فن کاریز وجود ندارد. این ایده برای اولین بار توسط لمان-هاویت^{۷۷} (1926, 111-14) پیشنهاد شد که به سراسر منطقه دریاچه وان سفر کرده‌بود. چند دهه بعد، لسوئه^{۷۸} سعی در پیشبرد این فرضیه داشت. وی تفسیری مشکوک از منبعی اکدی درباره هشتمین کارزار سارگن دوم آشوری علیه اورارتو در سال ۷۱۴ پم، ارائه کرد و واژه اکدی *hiritu* را به معنی کاریز گرفت. وی ادعاهای خود را بر اهمیت تأسیسات هیدرولیک باستانی شناخته‌شده در منطقه دریاچه وان و مهارت معدنکاری منتسب به اورارتوها پایه‌گذاری کرد که بدین ترتیب، ساختن کانال‌های تخلیه توسط آن‌ها باورپذیر به نظر می‌رسید. این فرضیه توسط گوبلو (1979: 62-63, 67-69) پذیرفته و متعاقباً به‌طور گسترده در ادبیات علمی منتشر شد. اما ماثئو سالوینی^{۷۹} (149-50, figs. 4-6) با نشان دادن اینکه تأسیسات آبی توصیف‌شده توسط سارگن تنها کانال‌های سطحی بوده‌اند، این ایده را با موفقیت تمام رد کرد. قدیمی‌ترین و غیرقابل‌بحث‌ترین اشاره به کاریز توسط پلیمپوس (X.28) انجام شده‌است. او آشکارا کانال‌های آب زیرزمینی^{۸۰} در کوهپایه جنوبی البرز در منطقه هکاتومپیلوس^{۸۱} بین سمنان و دامغان (رک مدخل «دامغان»، *ایرانیکا*^{۸۲}) را توصیف می‌کند، هرچند مطلبش خالی از خطا و حدس نیست (Briant, 2001a). دیگر نوشته‌ای در مورد حفاری کانال‌های آب زیرزمینی وجود ندارد تا قرن یازدهم میلادی که مورخ ایرانی، محمد بن الحسن الکرچی، رساله‌ای به زبان عربی در این زمینه به رشته تحریر درمی‌آورد.

داده‌های باستان‌شناختی کمک بیشتری نمی‌کنند. در حال حاضر هیچ مدرک باستان‌شناختی درباره ساخت کاریز در ایران و آسیای میانه قبل از دوره اسلامی وجود ندارد (Gentelle, 243; Kohl, 195; Christensen, 129; Boucharlat, 2001: 177-78). یافته‌ها از سفالینه‌های اشکانی یا ساسانی در کانال‌های زیرزمینی گناباد هنوز آن قدر خوب مستندسازی نشده که شواهد قابل قبولی ارائه دهد (لباف خانیکی؛ Boucharlat, 2001, 179). به علاوه، ادعاهای تأییدنشده درباره کاریز در ایران و آسیای میانه، همچنان در ادبیات علمی، دست به دست می‌شوند (به عنوان مثال: Biscione, 13; Lisitsyna; MacLachlan, 2000, 183؛ مک‌لاکلین حتی برای این فن، ۷۰۰۰ سال پیشینه ادعا می‌کند!).

در حال حاضر، عمان به لطف نتایج کاوش‌های باستان‌شناسی اخیر (Boucharlat, 2001, pp. 159-72; 2003)، تنها

76. DARIUS, *Iranica* - Vol. VII, Fasc. 1, pp. 40-55

77. F. F. C. Lehmann-Haupt

78. J. Læssøe

79. Matteo Salvini

80. hyponomoi (یونانی)

81. Hekatompylos

82. DĀMĠĀN, *Iranica* - Vol. VI, Fasc. 6, pp. 632-638

کشوری است که این مسأله را مورد بررسی قرار داده‌است و سایت‌های مورد بررسی شواهدی فقط برای کانال‌های زیرزمینی مربوط به عصر آهن دوم (۱۱۰۰-۶۰۰ پم) ارائه می‌دهند (رک: بخش ۱). قدیمی‌ترین مدرک پذیرفته‌شده باستان‌شناختی درباره کاریز، در بیابان لیبی مصر یافت شده و قدمت آن به دوران تصرف ایرانیان بازمی‌گردد. در اوایل دهه ۱۹۷۰، احمد فخری^{۸۳} (۱۹۷۴، ۳۴) به ذهنش رسید نقشه مقبره‌ای از سلسله بیست‌وششم (۶۶۴-۵۲۵ پم) در واحه بحریه^{۸۴}، ممکن است نشانگر ساخت اولیه آن در ارتباط با کانال آب زیرزمینی موجود پیش از آن باشد. در نتیجه، فخری تاریخ فن آبرسانی را یک دوره قبل از فتح مصر توسط کمبوجیه در سال ۵۲۵ پم پیشنهاد کرد، اما تأیید این تاریخ اولیه غیرممکن است زیرا مطالعه او پس از مرگ منتشر شده و متن جای مقبره را دقیقاً مشخص نمی‌کند. اگرچه تاریخ فخری توسط ایوانو کُبری^{۸۵} (1973, 60) و بلیس^{۸۶} (1983, 130) پذیرفته شده ولی به احتمال زیاد، ناشی از خطا بوده و باید کنار گذاشته شود (Planhol, 1992, 135). با این حال، در عین مناویر در واحه خارجه^{۸۷}، باستان‌شناسان کانال‌های آب زیرزمینی زیادی را در صخره‌های موجود کاوش کرده‌اند. تاریخ این کانال‌ها بی‌گفتگو مربوط به سلسله بیست‌وهفتم ایرانی (۵۲۵-۴۰۴ پم) است و به‌نظر می‌رسد تکثیرشان پس از فتح کمبوجیه مستقیماً مرتبط با طرحی اصولی برای استقرار سریع کشاورزی بوده‌باشد (Wuttmann). تازگی کامل این روش آبرسانی در مصر تصدیق می‌کند که کاریز در زمان تأسیس شاهنشاهی هخامنشی، کاملاً در ایران جاافتاده بوده‌است. گسترش کشاورزی در فلات ایران تنها به این دلیل ممکن شد که کاریزها از ذخیره آب دائمی برخوردار بودند. کانال‌های آب زیرزمینی عنصر اساسی سیستم آبیاری کشاورزی بودند که هم امکان کشت دائم علوفه برای گله‌های بزرگ چارپایان و هم تأمین سواره‌نظام قدرتمندی را فراهم می‌آورد که پایه قدرت نظامی هخامنشیان بود (Planhol, 2006). هنوز غیرممکن است زمانی برای ظهور این نوآوری حیاتی در فلات ایران در نظر بگیریم: بلافاصله پس از ورود اقوام ایرانی یا حتی پیش از استقرار آنها در فلات ایران؟

در هر حال، انطباق گستره جغرافیایی اولیه فن کاریز بر نفوذ فرهنگی ایران که در استان‌های شاهنشاهی هخامنشی تماماً به نمایش درآمده، بحث‌ناپذیر است. مورد مصر اخیراً ذکر شد. در هلال حاصلخیز، کانال‌های آب زیرزمینی در سراسر سوریه، از رُها^{۸۸} (اورفا، اِدِسا؛ رک مدخل «اِدِسا»، *ایرانیکا*^{۸۹}) - که در آن از اصطلاح **کهریز** استفاده می‌شود- و مناطق حلب تا جبل الدُرُوز، بی‌شمار است. عرف معرفی آن‌ها را از آن ایرانیان می‌شناسد و به‌نظر می‌رسد فراوانیشان به‌معنای انتقال سازمان‌یافته و عمدی این فن باشد تا انتشار پراکنده و ناشناخته آن (Goblot, 1979:127-32). در مقایسه با مصر، نزدیکی بیشتر جغرافیایی سوریه با فلات ایران چنین انتقالی را محتمل‌تر می‌کند. بیشتر به‌سمت جنوب، در فلسطین هم به‌نظر می‌رسد حضور کاریز در دوره استیلای ایران اثبات‌شده باشد (Ron, 1989: 219). اما تنها دو کانال زیرزمینی در آسیای صغیر، در نزدیکی قیصریه و آنکارا، شناخته شده‌است. هرچند کاریز واقع در آنکارا در محل، رومی (بیزانسی) توصیف می‌شود، به‌نظر می‌رسد استفاده از آن در دوره سلجوقی (۱۰۸۱-۱۳۰۷ م) اثبات‌شده باشد (Goblot, 1979: 126-27). به نظر، سخت بتوان پذیرفت که متخصصان ایرانی در ساختن اولین کاریز آناتولی در اواخر قرن یازدهم میلادی، با اشغالگران

83. Ahmad Fakhry

84. Bahariya

85. Iwao Kabori

86. F. Bliss

87. Karga

88. Urfa (Edessa)

89. EDESSA, *Iranica* - Vol. VIII, Fasc. 2, pp. 174-175

ترک همراه بوده‌باشند. معرفی این فن به آسیای صغیر (رک مدخل «آسیاس صغیر»، *ایرانیکا*^{۹۰}) احتمالاً می‌تواند مربوط به دوره هخامنشیان، بین قرن‌های ۶ و ۴ قبل از میلاد باشد. تعداد اندک کاریز را می‌توان با استفاده طولانی‌مدت از سیستم کشاورزی دیم که بسیار کم به آبیاری نیاز دارد، توضیح داد. به‌علاوه، مرزی بزرگ و بسیار پایدار وجود داشت که مانع انتقال فنون بین منطقه ایرانی - ارمنی و فلات آناتولی می‌شد (Planhol, 1992: 136-37). اما این سؤال برای قبرس همچنان مطرح است. گوبلو (1979: 133-34) پیشنهاد کرد که احداث کانال‌های زیرزمینی این جزیره متعلق به اواخر قرن شانزدهم است. وی استدلال کرد این کانال‌ها تقلید عثمانی از کاریز در سرزمین‌های همسایه سوریه بوده زیرا در اسناد بی‌شمار از دوره‌های اولیه، به‌ویژه در منابع بیزانسی و صلیبی، ذکر نشده‌اند (Oberhummer, 1903: 226-34). اما استدلال گوبلو با سکوت، نارساست زیرا همچنان معرفی قبلی فن کاریز در دوره هخامنشی را رد نمی‌کند (Planhol, 1992: 137).

در نگاه به شبه‌جزیره عربستان، ویلکینسون^{۹۱} (1977; 1983) عمان را تحلیل کرده که آنجا در پی یافتن روش‌ها، اثرها و سرمنشأ دو مرحله از شکل‌گیری کانال بود. اولین و مهم‌ترین مرحله، مربوط بود به دوره هخامنشی که کانال‌های زیرزمینی به‌طور گسترده در دامنه‌های غربی کوه‌ها گسترش یافت. مرحله دوم، در دوره ساسانی، عمدتاً به دشت ساحلی محدود می‌شد، اگرچه همراه با مکمل‌های فنی و حتی نوآوری‌هایی مانند کانال‌های سیمانی - این فنی رومی است و ممکن است این کانال‌ها توسط رومیان اسیرشده در جنگ با شاپور دوم (سلطنت: ۳۰۹-۳۷۹ م) (رک مدخل «شاپور دوم»، *ایرانیکا*^{۹۲}) ساخته شده‌باشند - و منگل (سیفون)‌های معکوس برای مسیریابی کانال‌ها، زیر رودخانه‌ها. اما تشخیص ویلکینسون بسیار نظریه‌پردازانه به‌نظر می‌رسد. درحالی‌که مطمئناً استفاده از کانال‌های زیرزمینی در عمان، به پایان هزاره دوم قبل از میلاد بازمی‌گردد. تاریخ معرفی فن اولیه کاریز هنوز ناشناخته مانده‌است. اخیراً رمی بوشارلا^{۹۳} (2001: 180) گفته‌است که کاریز احتمالاً قبل از آغاز دوران مسیحی و حتی شاید تا اواخر دوره نخستین امامت اباضیان در قرن هشتم میلادی، معرفی نشده‌بوده‌است. با این وجود، طرف شرقی شبه‌جزیره عربستان مدت زیادی تحت نفوذ سیاسی ایران بود که منطقی به‌نظر می‌رسد فرض کنیم در قرن پنجم قبل از میلاد، هخامنشیان از فنی استفاده کرده‌اند که قبلاً کاملاً در آن مهارت یافته‌بودند.

بر خلاف این پیش‌زمینه، استفاده از کانال‌های آب زیرزمینی در غرب و جنوب عربستان باید مورد توجه قرار گیرد (برای داده‌ها، اگرچه بدون بحثی جامع و نه خالی از آشفتگی ارائه شده، نک: Goblot, 1979: 105-8؛ قس Braun, 1974: 20-21). عموماً این کانال‌ها پدیده‌هایی بسیار نادرند، اگرچه با این وجود، در حجاز، یمن و حضرموت شناخته‌شده‌اند. در این مناطق، هجوم‌ها و فتوحات هخامنشی کوتاه‌تر از آن بود که امکان بررسی جدی برنامه هماهنگ‌شده برای اسکان و نفوذ عمدی فراهم شود. در نتیجه، اصطلاحات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌شوند زیرا معمولاً اصطلاحاتی برگرفته از واژه فارسی نوی کاریز (نک: بخش ۱) به کانال‌ها تخصیص می‌یابند. گوبلو حدس زد شاید در منطقه جده، یک متخصص ایرانی یا یک صنعتگر محلی که به‌تازگی به فلات ایران سفر کرده‌بوده، تکنیک کاریز را معرفی کرده‌باشد. اما این جزایر پراکنده از اصطلاحات فارسی در جنوب و غرب عربستان را در دل واژگان کاملاً متنوع و عمومی عربی برای آبرسانی، به‌هیچ‌وجه نمی‌توان در یک ترتیب زمانی

90. ASIA MINOR, *Iranica* - Vol. II, Fasc. 7, pp. 757-764

92. ŠĀPUR II: iranicaonline.org/articles/shapur-ii

91. J. C. Wilkinson

93. R. Boucharlat

چید. در این محیط عرب‌زبان، جزایر زبانی مطمئناً بر معرفی مستقیم فن توسط فارسی‌زبانان یا افرادی گواهی می‌دهند که از ایران آمده‌بودند. اما سرمنشأ کاریز در چه زمانی باید قرار گیرد؟ مسأله نفوذ فرهنگی احتمالی ایران در غرب عربستان در دوره هخامنشی، کاملاً ناشناخته مانده‌است و بازگشت به عقب تا این حد در نبود داده‌های اولیه، بی‌پروایی به‌نظر می‌رسد. با این وجود، چنین نفوذی در دوره اسلامی مشهود است و کتاب‌ها از ایجاد کانال‌های آب زیرزمینی در مکه در زمان هارون‌الرشید خبر می‌دهند (همان، ۷۸۶-۸۰۹؛ قس: Mez: 391-92). این تجهیزات به احتمال زیاد در زمینه همزیستی فنی عربی - ایرانی در دوره عباسی ساخته شده که تماس‌های فرهنگی بین ایران و حجاز به‌واسطه حج بیشتر شده‌بود و ساختارهای اجتماعی اشرافی مساعد برای ساخت کانال‌های آب زیرزمینی وجود داشت.

در افغانستان، جنوب شرقی فلات ایران، اختلافی بین مناطق شمالی و جنوبی سد کوهستانی بزرگ هندوکش (رک مدخل «هندوکش»/ *یرانیکا*^{۹۴}) وجود دارد؛ کاریز در شمال بسیار نادر، اما در جنوب بسیار زیاد است. بالان (Balland 1992b؛ قس. گزارش‌های ناقص Jentsch و Goblot, 1979: 91-93) اولین کسی بود که بر اساس شواهد مطرح‌شده جدید، این وضعیت را به‌عنوان عدم تقارنی ریشه‌ای توضیح داد و امکان سیر قهقرایی را به‌ویژه در نتیجه تهاجم‌های ترک و مغول که باعث ویرانی مناطق کوهپایه‌ای بلخ شد، قاطعانه رد کرد. در شمال هندوکش، فن کانال‌های زیرزمینی تنها شکاف‌هایی در حومه شهرها را پر می‌کرد که از هزاره سوم قبل از میلاد، به‌طور گسترده با استفاده از کانال‌هایی که آب رودخانه‌ها را منحرف می‌کردند، ایجاد شده‌بودند. در جنوب، زمین قبل از معرفی فن کاریز که امکان برداشت واقعی جریان‌های متناوب را فراهم می‌کرد و بسیار گسترش یافت، کم‌زیر کشت می‌رفت. این گسترش به‌وضوح باید به دوره هخامنشی اختصاص یابد و از آن زمان دیگر پیشرفت نکرده‌است. حد فعلی کانال‌های زیرزمینی در بلوچستان پاکستان (Scholz, 1972; Goblot, 1979: 93-97، بی‌خبر از شولتز) در اصل هنوز نمایانگر دورترین مرز شاهنشاهی هخامنشی است. در نتیجه استقرار و سیطره بلوچان در هزاره دوم میلادی، کاربرد فن کاریز به سیر قهقرایی و زوال گرایش یافته‌است، زیرا بلوچان منشأ عشایری و نیمه‌عشایری داشته و بدین دلیل، ناآشنا با این فن بوده‌اند؛ هنوز هم باید برای کاربرد آن، متخصص از افغانستان بیاورند.*

۴-۴) مصارف کشاورزی خارج از سرزمین‌های ایرانی: در این مقاله، با اینکه نمی‌توان انتشار فن کاریز برای استفاده در کشاورزی را فراتر از وسیع‌ترین گستره شاهنشاهی هخامنشی به‌دقت ردیابی کرد، طرح‌های گسترده‌ای برای روشن کردن مراحل نفوذ فرهنگی و سیاسی ایران تا حد امکان ارائه می‌شود (برای جزئیات بیشتر نک: Goblot, 1979: 113-25, 134-79).

در آفریقا، کانال‌های آب زیرزمینی در سراسر مغرب و قسمت شمالی صحرا از جمله فزان در لیبی شناخته‌شده است. از آنجا این فن، بسیار محدود به سیسیل (Goblot, 1979: 134) و گسترده‌تر به شبه‌جزیره ایبری که نمونه‌ای در آن تا ۴۲ درجه عرض جغرافیایی شمالی در حوضه ابرو^{۹۵} گزارش شده (Humbert)، منتقل شد. اسپانیایی‌ها به‌نوبه خود این فن را به قاره آمریکا، مکزیک و شمال شیلی بردند. مانند کانال‌های زیرزمینی پیشاکلمبی نازکا در پرو، این‌ها فقط کانال‌های زیرآبی بدوی هستند (Planhol and Rognon, 107; Braun: 27-28; Planhol, 1992: 133).

94. HINDU KUSH, *Iranica* - Vol. XII, Fasc. 3, pp. 312-315

95. Ebro

* به‌نظر می‌رسد اطلاعات نویسنده مقاله درباره کاریز در بلوچستان کامل نیست. فصلنامه *ایران‌شناسی* از دریافت اطلاعات بیشتر از همه آگاهان در این زمینه - به‌ویژه هم‌میهنان گرامی بلوچ - استقبال می‌کند. (سردبیر)



در سراسر غرب آفریقا، فراتر از مصر و واحه‌های بیابان لیبی در دوره اسلامی، تجدید چشمگیر نفوذ مشرقی و به‌ویژه ایرانی در زمان خلافت عباسی، آغازگر عصر طلایی پیشرفت بود. روایات بی‌شماری خبر از حفر کانال‌ها در واحه‌های صحرا توسط افرادی کم‌وبیش افسانه‌ای می‌دهند که در منابع به‌نام برمکیان (رک مدخل «برمکیان»، *ایرانیکا*^{۹۶}) معرفی شده‌اند و شکی در ریشه ایرانی و عباسی آنان نیست. پدیده‌های بسیار پیچیده انتشار هنوز به‌درستی توضیح داده نشده‌اند، اما شامل سفرهای «تکنسین‌ها» یا «مهندسان» شاید با نفوذ معکوس از اندلس به آفریقا می‌شود (برای مورد بسیار پیچیده سرمنشأ کانال‌های مراکش در اواخر قرن یازدهم میلادی، نک Planhol, 190-92: 1992). اما وجود متقدم کانال‌های آب زیرزمینی از دوره رومی - بیزانسی، به‌ویژه در سراسر منطقه اطلس شمال شرقی، دشت‌های مرتفع کنستانتین^{۹۷} و فزان، به همان اندازه مورد تأیید باستان‌شناسی، نگارگری و منابع مکتوب است. این قشر فرهنگی متقدم‌تر شاید با فینیقیان، میانجیان مشرق‌زمین مرتبط بوده‌باشد (Planhol, 1992: 138-39). نفوذ آنان که از کارتاژ^{۹۸} منبث می‌شد، در جهان بربر به‌سمت غرب قابل توجه بود تا آنجا که شاید به توات^{۹۹} هم می‌رسید (Echallier). از این رو، ایجاد کانال‌های آب زیرزمینی در فزان، احتمالاً باید به نیمه دوم هزاره اول قبل از میلاد برسد؛ هنگامی که رونق گارمانتیس^{۱۰۰} بر کنترل مسیرهای تجاری ترأصحرای پایه‌گذاری شده‌بود (Wilson, 223-24).

به‌سمت شرق، در فَرَغانه (رک مدخل «فَرَغانه»، *ایرانیکا*^{۱۰۱}) و خوکند (خوقند، قوقن)^{۱۰۲} در فَرارود سُفلی که کانال‌های آب زیرزمینی نام‌های فارسی دارند (Goblot, 1979: 174-75)، اگرچه نفوذ فرهنگی ایران فراتر از تردید است معرفی فنّ کاریز را نمی‌توان تاریخ‌گذاری کرد. انتشار کانال‌های آب زیرزمینی در منطقه فرهنگی چین و خاور دور، همچنان مسأله‌ای اساسی می‌ماند که هنوز کاملاً حل نشده‌است (رک تحقیقات چینی در *PICKI*؛ قس Maillard, 9-12; Goblot, 175-79; Planhol, 1992: 133-34). کانال‌ها به تعداد قابل توجهی در کاشغر، یارکند (یرقند)^{۱۰۳} و ختن؛ واحه‌هایی در جنوب کویر تَکله‌مَکان، وجود دارند. در کاشغر، تاریخ کاریز حداقل به قرن ۱۰ قبل از میلاد بازمی‌گردد (Huang, 18). همچنین فراتر از آن، کانال‌ها به‌ویژه در تُرفان و ۳۰۰ کیلومتر به‌سمت شرق در واحه قومول (هامی)^{۱۰۴} یافت می‌شوند. فنّ کاریز تا کره و ژاپن نیز نفوذ کرده‌است. در بخش‌های میه و گیفو^{۱۰۵} در مرکز ژاپن، کانال‌های آب زیرزمینی در منطقه‌ای یافت می‌شوند که از آب‌های جاری نمی‌توان برای آبیاری مزارع برنج استفاده کرد. در مورد گیفو، جای شکی در ورود این فن از کره نیست (Okazaki). اصطلاح ژاپنی *مامبو* از زبان کره‌ای *مان‌نون‌پو*^{۱۰۶} گرفته شده (همان، ۲۷۶) و ساخت کانال مربوط به آغاز قرن ۱۷ میلادی است. درحالی‌که به‌نظر نمی‌رسد مسأله کاریز کره‌ای به‌طور کامل مورد بررسی قرار گرفته‌باشد، مشخص است که بخش جدانشده ژاپنی منشأ چینی دارد. توضیح انتشار فنّ کاریز در چین بسیار دشوارتر است و بحث‌های اخیر کنفرانس کاریز (*PICKI*) که در سال ۱۹۹۳ در اورومچی برگزار شد، پیچیده شده‌است.

در قرن نوزدهم میلادی، نخستین مسافران و ناظران غربی به اتفاق آرا گزارش دادند که بیشتر کانال‌های آب زیرزمینی در تُرفان، از ساخت‌وسازهای متأخر هستند. پس از استقرار حاکمیت چینی در سرتاسر سنجان در

96. BARMAKIDS, *Iranica* - Vol. III, Fasc. 8, pp. 806-809

98. Constantine

101. FARGĀNA: iranicaonline.org/articles/fargana

103. Yarkand

106. man-nun-poo

99. Touat

104. Komul (Hami)

107. Urumqi

97. Carthage

100. Garmantes

102. Kokand (Qūqon)

105. Mie and Gifu

۱۷۵۰، حاکمان جدید چین به شدت از گسترش کشاورزی حمایت کردند. بنابراین ساخت کانال باید در حدود ۱۷۸۰ به اوج خود رسیده باشد. در اواخر قرن نوزدهم، تمام روایات جمع آوری شده از مسافران اروپایی گزارش می دهند که این فن در اواخر قرن ۱۸، توسط مردانی اهل ایران و قفقاز جنوبی معرفی شده است (Huntington, 310). بیشتر این مردان دارای اسامی اسلامی - اگر نه لزوماً ایرانی - بودند (Planhol, 1992: 133). اما این کانال ها در محل به عنوان کاریز شناخته می شوند.

محققان چینی (هوانگ، لیو و سونائو)^{۱۰۸} که با مراجع اداری چینی کار می کنند، به همین نتیجه رسیده اند، گرچه نظریه منشأ متأخر ایرانی کاریز همیشه صریحاً تأیید نشده است. طی سلسله های تانگ^{۱۰۹} (۶۱۸-۹۰۷م) و مینگ^{۱۱۰} (۱۳۶۸-۱۶۴۴م)، منابع چینی فقط از کانال های آبیاری روباز مربوط به تُرفان یاد می کنند (Huang). در حالی که برخی احتمالات وجود دارد که کانال های زیرزمینی تُرفان به حدود سال ۱۷۸۰ بازگردد (Liu, 60)، ساخت آنها به یقین تازه در ۱۸۰۵ یا ۱۸۰۷ آغاز شد (Huang). کانال های زیرزمینی قومول قطعاً در سال ۱۹۰۶ ساخته شدند.

این بحث با روایتی از سیما چیان^{۱۱۱} (حدود ۱۴۵-۴۶۴م)، در تاریخ حماسه خود شی جی^{۱۱۲}، مربوط به سال ۱۲۰۰م در زمان سلطنت وو تی^{۱۱۳} (۸۷-۱۵۶م) امپراتور سلسله هان^{۱۱۴}، باز هم پیچیده تر شده است (Goblot, 178; cf. Pelliot, 1920; Needham, 333-35). این کتاب توضیح می دهد چگونه کانال های زیرزمینی چین، به کمک یک سری میله چاه، برای آبیاری دشت گوانژنگ (شانکسی، شانشی)^{۱۱۵}، به کار گرفته شده و بدین ترتیب، فن کاریز را به ذهن متبادر می کند. مورخ چینی، وانگ گوئوای^{۱۱۶} (Pelliot, 1929: 123-24) این گزارش را تفسیر کرد تا ثابت کند که روش کاریز از زمان سلسله هان (۲۰۶م-۲۲۰م) در چین، به درستی اجرا شده بود و با فتح چینی ها، در غرب گسترش یافت (Liu, 55-57). اگرچه تأثیر مستقیم ایرانیان بر گوانژنگ در دوره هان بسیار بعید به نظر می رسد، اما فن کاریز مطمئناً خیلی زودتر در جهان ایرانی مورد استفاده قرار گرفته بود. به علاوه، چندین دانشمند چینی (مانند لیو) قاطعانه از پذیرش اینکه کانال گوانژنگ که به نظر، آب را از یک رودخانه برداشته و از سفره آب نگرفته، کاریز واقعی بوده، امتناع ورزیده اند. با این وجود، برخی دیگر ادعا کرده اند که واژگان خاص چینی در رابطه با کانال های آب زیرزمینی وجود دارد (Fan, 45) و اصطلاح چینی کارجینگ^{۱۱۷} («چاه»، «چاه بد»؛ Cai & Jing, 30-31) برگرفته از کاریز نیست و از اوایل سلسله چین^{۱۱۸} (۲۲۱-۲۰۷م) شناخته شده بوده است. از طرفی، تاریخ های بسیار متقدم تری حداقل برای برخی از کانال های موجود در تُرفان اگر نه برای کل شبکه، پیشنهاد شده که در سلسله مینگ (۱۳۶۸-۱۶۴۴) قرار می گیرند: ۱۵۷۰ برای وجود یک «یار کارز»^{۱۱۹} (Fan, 45) یا ۱۵۸۸، ۱۵۹۳ و ۱۶۲۲ (Ha, 88). از طرف دیگر، یک سری میله چاه ها در نقاشی ها و حکاکی های سنگی که در سایت های مختلف باستان شناسی در ترکستان چین یافته شده، به عنوان برنامه هایی برای شبکه های کانال زیرزمینی تفسیر شده است که قدمت آن به ۲۳۰۰م (Liang; Wang, 95-96) یا حتی ۶۰۰۰-۴۰۰۰م (Alim) در اواسط دوره نوسنگی (!) برمی گردد.

108. Huang; Liu; Sunao

111. Sima Qian

114. Han

117. karjing

109. Tang

112. Shi ji

115. Guanzhong (Shanxi)

118. Qin

110. Ming

113. Wu Ti

116. Wang Guowai

119. Yiar karez

اکثر محققان چینی («محافظت از آب سینجان»^{۱۲۰}) این فرضیه را پذیرفتند که کانال‌های آب زیرزمینی یا از مرکز چین یا از تپه‌های بادرفتی حوضه رودخانه زرد سرچشمه گرفته‌است. آن‌ها اجرای بعدی این فن در غرب را به دنبال گسترش چین یا به عنوان یک اختراع محلی مستقل در ترکستان چین توضیح دادند. هرچند دانش فعلی اجازه نمی‌دهد این فرضیه توسعه مستقلى در چین را به کلی رد کند، با این وجود، شناسایی شبکه‌های کانال آب زیرزمینی در شکل‌های سنگی بسیار بسیار قانع‌کننده است. مگر در مواردی که کشف‌های جدید باستان‌شناختی وجود داشته‌باشد، به نظر می‌رسد مبدأ ایرانی [برای کاریز] معتبرترین فرضیه باشد. قوانین کلی انتشار بحث عمده دیگری علیه خاستگاهی مستقل در خاور دور برای فن کاریز ارائه می‌دهند. فقط سایت‌های پراکنده و جداافتاده‌ای در منطقه چین شناخته شده‌اند که دورترین نقطه از انتشار این فن را نشان می‌دهند. توزیع آنها حاکی از آن است که فن ایرانی بدون تمرکز گسترده، در تمدن دیگری حل شده‌است، بدون اینکه به طور گسترده پذیرفته شود. به علاوه، بخش داخلی نیمه‌بایر چین فوق‌العاده برای استفاده از فن کاریز مطلوب بود. بنابراین، اگر این روش آبیاری یک کشف اصیل چینی باشد، انتظار وجود شواهد باستان‌شناختی و تحول پویای بیشتری محتمل به نظر می‌رسد (Planhol, 1992: 134). در حقیقت، منشأ ایرانی فن کاریز اخیراً در یک کنفرانس بین‌المللی درباره مدیریت آب که در سال ۲۰۰۶ در اورومچی برگزار شد، تأیید قوی گرفته‌است (WESDASZ)، زیرا اریک ترومبِر^{۱۲۱} در سخنرانی خود ثابت کرد کانال گوانژونگ هیچ‌یک از خصوصیات یک کاریز را ندارد. ترومبِر تحلیل فنی خود را با شواهد مکتوبی از دست‌نوشته‌های منتشرنشده مربوط دوره تانگ و اسنادی که نشان می‌داد بین سده‌های هفتم و دهم میلادی، آبرسانی در سینجان به کانال‌های روباز محدود می‌شده، استوار ساخت.

۴-۵) محدودیت‌های فیزیکی انتشار کاریز: انتشار کلی جغرافیایی کاریز از مرکز اصلی ایرانی‌اش، همچنان یک مشکل کلی تحقیق در این باره است، همان‌طور که برای مصارف کشاورزی کاربرد دارد. در مناطق خشک جهان قدیم، انتشار کاریز بسیار نامتقارن بود. کانال‌های آب زیرزمینی در جنوب صحرا ناشناخته بودند؛ آن سوی آهنت^{۱۲۲}، رشته‌کوه هوقار و فزان، به کار نمی‌رفتند. این کانال‌ها قبلاً در دهه ۱۹۴۰، عقب‌نشینی زیادی نسبت به دورترین پیشروی تاریخی خود کرده بودند (Despois, 55-61)؛ اما پیشروی گسترده‌ای به سمت شمال، در مناطق نیمه‌گرمسیری مدیترانه‌ای اسپانیا داشتند (Humbert). همین تمایز را می‌توان در آسیا مشاهده کرد. در شبه‌قاره هند، فقط جاهای پراکنده کاملاً جداافتاده، آن سوی مرز رود سند در دکن (رک مدخل «دکن»، *ایرانیکا*^{۱۲۳})، حوالی احمدنگر (رک مدخل «احمدنگر»، *ایرانیکا*^{۱۲۴}) در ایالت مهاراشترا^{۱۲۵} یافت می‌شوند (Balland, 1992a: 3)، گرچه شرایط جانشاختی^{۱۲۶} و آب‌شناختی^{۱۲۷} در مناطق بی‌شماری در امتداد دشت گنگ برای استفاده از فن کاریز بسیار مطلوب بوده‌است. حفره قابل توجه دیگری در ارتفاعات قاره آسیا مشاهده می‌شود. درحالی‌که از فن کاریز در کشورهای قفقاز جنوبی و فرارود سفلی که مناطقی با باران‌های زمستانی هستند، استفاده می‌شد، در مناطقی از ارتفاعات قاره آسیا با باران‌های تابستانی که کانال‌های آبرسانی مطمئناً می‌توانست به شکوفایی کشاورزی کمک کند، استفاده نمی‌شد. این داده‌ها در کنار هم نشان می‌دهند ارتباط

120. Xinjiang Water Conservancy; Zhang; Liang; Ha; Wang; Chu

121. Éric Trombert

122. Ahnet

123. DECCAN, *Iranica*- Vol. VII, Fasc. 2, pp. 181-189

124. AHMADNAGAR, *Iranica*- Vol. I, Fasc. 6, p. 665

125. Maharashtra

126. topographical

127. hydrological

بین فصول بارانی و فصول رویش، عاملی تعیین کننده در استفاده از کانال های آب زیرزمینی است. مزیت عمده فن کاریز، جریان نسبتاً ثابت آب در هر فصل است. چنین استقلال از تغییرات بارندگی و جریان رودخانه که آبیاری را با استفاده از آب های سطحی محدود می کند (رک: بخش ۳-۱)، سرمایه های حائز اهمیت در تمام مناطق نیمه گرمسیری با باران های زمستانی محسوب می گردد که فصل خشک همزمان با فصل رویش است. اما جریان مداوم در مناطق گرمسیری و ارتفاعات قاره آسیا با باران های تابستانی بسیار سودمند است، حتی اگر مناطقی دارای فصل خشک مشخصی باشند، زیرا فصل رویش آنها همزمان با فصل باران است. در مجموع، توزیع جهانی کانال های آب زیرزمینی منعکس کننده محدودیت های بسیار ابتدایی طبیعی (Planhol, 1992: 142) و همچنین نفوذ سیاسی شاهنشاهی های هخامنشی و ساسانی و تأثیر فناوری تمدن اسلامی در سده های نخستین پس از قرن ۷ میلادی است.

۵) کاریز در اواخر قرن بیستم و دورنمای آن

در سال ۱۹۹۰، تخمین زده شد که فن کاریز حدود ۱/۵ میلیون هکتار از کل سطح آبیاری سیاره زمین را تأمین می کند که فقط بخش جزئی تقریباً ۶/۰ درصدی از آن را تشکیل می دهد (Balland, 1992a: 1). این فن تا حد زیادی پدیده ای مختص به سرزمین های ایرانی که نقشش همچنان اهمیت اساسی دارد، باقی مانده است. در خود ایران، کانال های آب زیرزمینی همه جا منتشر شده اند؛ با طول کلی حدود ۸۰ هزار کیلومتر شبکه کانال که از این میان، ۱۸۴۰۰ کانال اندازه گیری شده است. در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، خروجی آنها روی هم رفته ۲۳۹ متر مکعب بر ثانیه تخمین زده شد (Balland, 1992b: 109; Dutton, 1992b: 109). به علاوه، کاربردهای فن کاریز در مصارف غیرکشاورزی در ایران که اغلب تا به امروز نیز حفظ شده، بیشترین اهمیت را داشته است. به عنوان مثال، کارآیی آسیاب ها (پاپلی یزدی، ۱۹۹۲) و آبرسانی به شهرها برای مصارف آشامیدنی و خانگی- آب تهران تا دهه ۱۹۲۰، هنوز انحصاراً از کاریز تأمین می شد.

برای افغانستان، اطلاعات آماری به دست آمده از نظرسنجی بزرگ کشاورزی سال ۱۹۶۷ نه چندان قابل اعتماد و حتی گاهی اوقات، اغراق آمیز بود. در سال ۱۹۹۰، تخمین تقریبی و کمابیش قابل قبول جریان خروجی حدود ۶۰۰۰ کاریز با طول کلی شبکه حدود ۱۲۰۰۰ کیلومتر، کلاً حدود ۱۰۰ متر مکعب بر ثانیه بود (Balland, 1992b: 109). چنین خروجی می تواند حدود ۱۶۰ هزار هکتار را آبیاری کند که معادل حدود ۷ درصد از زمین های آبیاری شده افغانستان است.

تنها کشور خارج از سرزمین های مرکزی ایرانی با کشاورزی نیازمند کانال های آب زیرزمینی، عمان است که بسیار نزدیک به ایران قرار گرفته و مدت ها تحت نفوذ سیاسی آن بود. در دهه ۱۹۷۰، تعداد کاریزهای عمان حدود ۱۱۰۰۰ تخمین زده شد که از این تعداد، ۴۰۰۰ کانال اصلی با جریان خروجی مداوم بودند (Costa and Wilkinson, 1955; Weisgerber, 1969). میزان کلی خروجی آنها در حدود ۴۵ متر مکعب بر ثانیه ارزیابی شد (Dutton, 1971: 217-19).

گرچه داده ها به ندرت گرد هم می آیند و آمارهای حاصل از آن کم دقت هستند، هنوز هم می توان نتیجه گرفت که در مناطق جغرافیایی دیگر، بازده حاصل از فن کانال زیرزمینی به مراتب کمتر است؛ ۳/۶ متر مکعب بر

ثانیه در صحرای مرکزی و غربی (Bisson, 1992: 10) ۵/۰۵۹ متر مکعب بر ثانیه برای الحوز مراکش^{۱۲۸} (Pascon, 1977) و ۱۶/۵ متر مکعب بر ثانیه برای ترفان و قومول که در سال ۱۹۹۰م، ۱۲۳۱ کانال ۲۱/۸۶۰ هکتار را آبیاری می‌کرد (Liu, 67). در این مناطق، کانال‌ها می‌توانند حاشیه‌ای در نظر گرفته شوند، اگرچه اهمیت محلی آنها برای واحه‌های خاص، بسیار مهم است.

میزان خروجی قابل استفاده از کاریز در سراسر جهان در سال ۱۹۹۰م، نمی‌بایست بیش از ۴۵۰ متر مکعب بر ثانیه بوده‌باشد و احتمالاً بسیار نزدیکتر به ۴۰۰ متر مکعب بر ثانیه بوده‌است؛ با توزیع ۶۰ درصد در ایران، ۲۵ درصد در افغانستان و حدود ۱۰ درصد در عمان. تکامل این فن و استفاده مداوم از آن در کشاورزی فقط برای این سه کشور، مسأله کلان اقتصادی است که از اهمیت اول در آینده نزدیک برخوردار خواهد شد زیرا در کل، اتکا به فن کاریز در کشاورزی رو به کاهش است.

کاهش سریع و کاملاً گسترده کاریز در نیمه دوم قرن بیستم، کم‌وبیش همه مناطق جغرافیایی مربوطه را از صحرا تا چین، تحت تأثیر قرار داده‌است. هرچند تعیین دقیق این کاهش، غیرممکن؛ اما ارزیابی تقریبی، امکان‌پذیر است. در اواخر دهه ۱۹۷۰، میزان خروجی تجمیعی کلیه کاریزها در سراسر جهان ۷۰۰-۸۰۰ متر مکعب بر ثانیه تخمین زده شد (Goblot, 1979: 193). حتی اگر این رقم احتمالاً اغراق‌آمیز بوده‌باشد، مقایسه آن با رقم بسیار مطمئن‌تر ۱۹۹۰ که در بالا ذکر شد، بسیار آموزنده است. به‌علاوه، برخی از داده‌های موجود برای کشورهای خاص قانع‌کننده‌تر هستند. در ایران، کل جریان از ۵۷۴ متر مکعب بر ثانیه در سال ۱۹۵۴ به ۲۲۴ متر مکعب بر ثانیه در سال ۱۹۷۷ رسیده‌است (Bonine, 1989: 120). در چین، در ترفان و قومول، میزان خروجی در سال ۱۹۶۳م، برابر با ۲۴/۶ متر مکعب بر ثانیه اندازه‌گیری شد (Liu, 67) و در سه دهه بعدی، تقریباً یک‌سوم کاهش یافت. این آمار می‌تواند قابل قبول و کاربرد کلی تلقی شود زیرا همه مشاهدات محلی مؤید آن هستند و نشانه‌های کاهش در همه جا مشهود است. اخیراً بسیاری از کاریزها کاملاً متروک شده‌اند یا دیگر مرمت نمی‌شوند، حتی با اینکه علی‌رغم کاهش جریان، هنوز هم بازدهی دارند؛ بدین ترتیب، مرگ قریب‌الوقوعشان مسلم است. برخی دیگر، از لحاظ کاربری، کاملاً اصلاح شده‌اند و دیگر برای انتقال آب برای آبیاری مناطق کشاورزی استفاده نمی‌شوند. کاریزها به یک سری چاه تنزل یافته‌اند که مورد استفاده مردم محلی قرار می‌گیرند (Dupaigne, 1977).

دلایل این کاهش پیچیده است اما دلیل اصلی آن تا حد زیادی، شکل‌گیری یک فن رقیب، عبارت از چاه‌هایی با پمپ‌های موتوری است (Goblot, 1979: 194-95; Beaumont, 1989: 28-30; Ehlers and Saidi; Haimiti; Mantimin). حفر این چاه‌ها، بسیار کم‌هزینه‌تر از ساخت کاریز جدید است. به‌عنوان مثال، در سال ۱۹۷۶م، در حوضه اسدآباد (رک مدخل «اسدآباد»، /یرانیکا^{۱۲۹}) در قلب زاگرس در استان همدان (رک مدخل «همدان»، /یرانیکا^{۱۳۰})، هزینه خاکبرداری از یک کاریز به‌طول ۲ کیلومتر با یک مادرچاه به عمق ۱۶ متر و ۵۷ دهانه، ۶۰۰ هزار تومان تخمین زده شده که باید هزینه نگهداری سالانه چندین هزارتومانی به آن اضافه شود. در مقابل، چاهی با یک پمپ موتوری که برای کشت مساحتی برابر، کافی بود، می‌توانست با ۱۷۵ هزار تومان فراهم آید، اما هزینه نگهداری سالانه برق، لایروبی و غیره آن حدود ۲۰ هزار تومان بود (Ehlers and Saidi, 105). به‌علاوه، چاه‌های موتور پمپ برای استفاده، به‌مراتب سازگارتر از کاریزها هستند. از آنجا که پمپ‌ها فقط در طول فصل کاشت

128. Haouz of Marrakesh

129. ASADĀBĀD, *Iranica*- Vol. II, Fasc. 7, p. 698

130. HAMADĀN, *Iranica*- Vol. XI, Fasc. 6, pp. 595-627

کار می‌کنند، ائتلاف آب در زمستان را که از نظر اقتصادی ضعف اساسی سیستم کاریز است، به‌طور کامل از بین می‌برند. سرانجام اینکه این فن بسیار ساده‌تر، تقریباً خطرات و حوادث غالباً اجتناب‌ناپذیر در خاکبرداری و نگهداری از کانال‌های آب زیرزمینی را از بین می‌برد. در این شرایط، نباید جای تعجب باشد که ساخت کاریزهای جدید در ایران عملاً در دهه ۱۹۵۰ متوقف شد. جدیدترین پروژه‌های کانال زیرزمینی، در چین و در دهه ۱۹۸۰ گزارش شده که جمهوری خلق هنوز کشوری بسیار فقیر بود (Kobori, 1989: 35).

جدا از نقش چاه‌های موتور پمپ به‌عنوان رقیب، تکثیر آن‌ها آثار فاجعه‌آمیزی بر شیوه صرفه‌جویانه کاریز در مصرف آب داشت، زیرا این چاه‌ها منجر به پایین آمدن شدید سطح سفره‌های آب می‌شوند. از آنجا که تقریباً همیشه چاه‌های موتور پمپ در نزدیک محل کاریز حفر می‌شوند، هر دو آب را از یک منبع زیرزمینی برداشت می‌کنند که به نوبه خود معمولاً زیاد مورد استفاده قرار می‌گیرند (Bonine, 1982: 148, 158). اما تعداد کاریزهای فعال نسبتاً سریع‌تر از میانگین خروجی آن‌ها کاهش می‌یابد، اگرچه رقابت چاه‌های موتور پمپ و پایین آمدن سطح سفره‌های آب، دو عامل اصلی در افول فن کاریز است. در ایران، تعداد کانال‌های آب زیرزمینی بین سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۷۷، از حدود ۲۱۰۶۰ به حدود ۱۸۷۰۰ کاهش یافته‌است (Bonine, 1989). درحالی‌که این ارقام حاکی از کاهش اندکی بیش از ۱۰ درصد در تعداد کاریزهاست اما تعداد کل آنها طی مدت مشابه، بیش از ۶۰ درصد کاهش یافته‌است. به عبارت دیگر، کاریز همچنان یک ویژگی برجسته از چشم‌انداز کشاورزی است، حتی اگر نقش آن اهمیت زیادی از دست داده‌باشد.

عوامل دیگری نیز، هرچند به‌نظر نسبتاً جزئی، ممکن است در افول سیستم کاریز نقش داشته‌باشند. تعداد مُقَنّیان آموزش‌دیده (برای مُقَنّی، رک: بخش ۲-۵) رو به کاهش است، از این بابت که این شغل کم‌اجرت و بسیار دشوار است و با افزایش سطح زندگی، ناتوان از کفاف هزینه‌هاست. بنابراین نگهداری سیستم کاریز روز به روز کمتر شده و این منجر به ویران شدن و متروک شدن تدریجی کانال می‌شود. در ایران، در جریان اصلاحات ارضی دهه ۱۹۶۰، سلب مالکیت از بزرگ مالکان ممکن است هر زمان که روستاییان نتوانسته‌اند مستقلاً از کانال‌ها نگهداری کنند، موجب نابودی چند کاریز شده‌باشد. با این حال به‌نظر می‌رسد این شرایط نسبتاً نادر و بیشتر اوقات سیستم اجتماعی به اندازه کافی انعطاف‌پذیر و در نتیجه، جوامع روستایی قادر به نگهداری کانال‌های خود بوده‌اند (Kielstra).

با وجود افول غیرقابل انکار سیستم کاریز، این فن به‌خودی‌خود محکوم نیست و کانال‌های آب زیرزمینی نباید یادگار گذشته تلقی شوند (Balland, 1992a: 3-4). کاریز فَنّی «نرم» است و نسبت به سفره‌های آب زیرزمینی که از آن تأمین می‌شود، بسیار محترمانه‌تر از فن «سخت» چاه‌های موتور پمپ رفتار می‌کند که در آن‌ها، صدمه به محیط زیست قابل توجه است. علاوه بر این، کانال‌های آب زیرزمینی سرمایه زیرساختی عظیمی را تشکیل می‌دهند، که طی چندین نسل ساخته شده و بنابراین کنار گذاشتن آن غیرممکن است. در دو دهه پایانی قرن بیستم، هنگامی‌که اولین جذابیت‌های تازگی چاه‌های موتور پمپ را پشت سر گذاشتیم، دریافتیم که باید از ظرفیت کامل شبکه موجود کاریز استفاده شود، زیرا ساخت کانال‌های جدید کم‌وبیش متوقف شده‌بود. تقریباً در همه جا، دولت‌ها مشغول ترویج لایروبی و همچنین گاهی اوقات گسترش کانال‌ها، تعمیر یا تقویت دهانه آن‌ها و حتی همان‌طور که در عمان مشاهده شده (Owen, 114)، به کارگیری دوباره شبکه‌هایی بودند که دیگر مورد استفاده قرار نمی‌گرفتند. این تغییر نگرش به‌ویژه در افغانستان که برنامه‌های بازسازی

پس از سال‌ها جنگ و دهه‌ها عدم ابراز علاقه، مورد توجه قرار گرفته و مرمت کاریزها را به اولویت اصلی تبدیل کرده‌است.

نوآوری‌ها و پیشرفت‌های گاه به گاه، گواهی می‌دهد که این فنّ هزارساله را می‌توان با قرن بیست‌ویکم تطبیق داد. ترکیب کانال‌های آب زیرزمینی با چاه‌های موتور پمپ کاملاً قابل تصور است. برای کاهش هزینه حفر، می‌توان از موتور بالابر استفاده کرد یا یک چاه جدید در نزدیکی کاریز، می‌تواند از پمپ موتوری استفاده کند تا فوراً از جریان خروجی کانال زیرزمینی بهره‌مند شود. از هر دو گزینه می‌توان برای افزایش ارزش شبکه استفاده کرد، زیرا امکان آبیاری مناطق جدید بسیار دور از خروجی کانال در ارتفاعات را فراهم می‌کند (Bisson, 1989: 190; 1992: 18-21). اگر از مواد مقاوم و منسجم‌تر مانند کنگلومرا (جوش سنگ)، بلوک سیمانی و یا حتی چارچوب‌های آهنی برای دیوارهای کانال استفاده شود، می‌توان ایمنی کارگران را به میزان قابل توجهی بهبود داد. اگر کف‌ها با سیمان پوشانده شوند، عملاً تمام نفوذ را می‌توان متوقف کرد، درحالی‌که بازده به میزان قابل توجهی، افزایش می‌یابد (Wessels). علاوه بر این، شهرنشینی امکان شگفت‌آوری برای نوسازی دارد. تهران آب خود را از مناطق کوهستانی دریافت می‌کند که برخی از آنها کاملاً دورند و از دهه ۱۹۶۰ به بعد، نفوذ فاضلاب تهران به میزان قابل توجهی افزایش یافته‌است. به دلیل جانگاری کوهپایه در جنوب شهر، افزایش نفوذ فاضلاب باعث بالا رفتن بسیار قابل توجه سطح سفره آب شده‌است که به نوبه خود، جریان خروجی کاریز را در کل منطقه تا دشت ورامین به شدت تقویت می‌کند (Beaumont, 1989: 30).

در مجموع، کاریزها هر زمان که شرایط فیزیکی و اجتماعی مطلوب باشد، تمام ارزش خود را حفظ می‌کنند. قدرت ساختار اجتماعی جامعه تعیین می‌کند که آیا نگهداری و توزیع آب کاریز به صورت مطلوبی اداره می‌شود و بدین ترتیب، ضروری است مردم محل مصمم باشند از سیستم‌های کاریز خود محافظت کنند (Wessels, 259-60). در دنیایی که به زودی مشکل منابع آب در همه مناطق خشک و نیمه‌خشک، پدیده‌ای نگران‌کننده خواهد شد، کاریز به مشارکتی ارزنده در چاره‌سازی این مشکل ادامه خواهد داد.

کتابشناسی

اختصارات:

EC = Daniel Balland, *Les eaux cachées: Etudes géographiques sur les galeries drainantes souterraines*, Publications du Département de Géographie de l'Université de Paris-Sorbonne 19, Paris, 1992.

IDA = Pierre Briant, ed., *Irrigation et drainage dans l'antiquité: Qanats et canalisations souterraines en Iran, en Égypte et en Grèce—Séminaire tenu au Collège de France*, Paris, 2001.

PICKI = Jianzhong Lai, ed., *Proceedings of International Conference on Karez Irrigation*, Urumqi, 1993.

QKK = Peter Beaumont, et al., eds., *Qanat, Karez and Khattara: Traditional Water Systems in the Middle East and North Africa*, London, 1989.

WESDASZ = *First International Conference on Water, Ecosystems and Sustainable Developments in Arid and Semi-Arid Zones*, 9-15 October 2006, held in Urumqi and organized by Xinjiang University, the University of Tehran, and the EPHE; the proceedings were distributed in 2009 on CD-Rom; cf. the conference history given online: <http://watarid.aquitaine.cnrs.fr/spip.php?article107> (accessed 4 August 2010). WQ = K. Grewe, ed., *Wasserversorgung aus Qanaten: Qanate als Vorbilder im Tunnelbau—Internationales Frontinus Symposium 2.-5. Oktober 2003, Walferdange, Luxemburg*, Schriftenreihe der Frontinus-Gesellschaft 26, Bonn, 2005.

منابع و مأخذ:

- Niyaz Alim, "Rock Drawing: The Testimony for the Research on the Karez Origin," in *PICKI*, pp. 80-81.
- Daniel Balland, "Introduction," in *EC*, 1992a, pp. 1-5.
- Idem, "La place des galeries drainantes souterraines dans la géographie de l'irrigation en Afghanistan," in *EC*, 1992b, pp. 97-121.
- Daniel Balland and Michèle Brognetti, "Une forme nouvelle: Les *kāreẓ* de montagne du Hazārajāt (Afghanistan central)," in *EC*, pp. 123-27.
- Marcel Bazin and Ashgar Nazarian, "La limite des galeries drainantes souterraines dans le Nord-Ouest de l'Iran," in *EC*, pp. 79-86.
- A. Bazzana et al., "L'hydraulique agraire dans l'Espagne médiévale," in *L'eau et les hommes en Méditerranée*, ed. André de Réparaz, Paris, 1987, pp. 43-66.
- Peter Beaumont, "Qanats on the Varamin Plain, Iran," *Transactions of the Institute of British Geographers* 45, 1968, pp. 169-79.
- Idem, "Qanat Systems in Iran," *Bulletin of the International Association of Scientific Hydrology* 16/1, 1971, pp. 39-50.
- Idem, "A Traditional Method of Ground Water Extraction in the Middle East," *Ground Water* 11/5, September-October 1973, pp. 23-30.
- Idem, "Water Resource Development in Iran," *Geographical Journal* 140/3, 1974, pp. 418-31.
- Idem, "The *qanat*: A Means of Water Provision from Groundwater Sources," in *QKK*, pp. 13-31.
- P. Beckett, "Qanats in Persia," *Journal of the Iran Society* 1/4, 1952a, pp. 125-33.
- Idem, "Qanats around Kirman," *Royal Central Asian Journal* 39/2, 1952b, pp. 47-58.
- 'A. K. Behnyā, "Ketāb-nāma va maqāla-nāma-ye qanāt," *Naṣr-e dāneš*, 1362 Š./1983-84, 4/1, pp. 68-75 and 4/2, pp. 64-69.
- Idem, *Qanāt-sāzi va qanāt-dāri*, Tehran, 1367 Š./1988.
- R. Biscione, "The Crisis of Central Asian Urbanization in II Millenium BC and Villages as an Alternative System," in *Le Plateau iranien et l'Asie Centrale des origines à la conquête islamique: Leurs relations à la lumière des documents archéologiques*, ed. J. Deshayes, Colloques internationaux du CNRS 567, Paris, 1977, pp. 113-27.
- Jean Bisson, *Le Gourara: Etude de géographie humaine*, Mémoires de l'Institut de recherches sahariennes 3, Algiers, 1957.
- Idem, "The Origin and Evolution of *foggara* oases in the Algerian Sahara," in *QKK*, pp. 179-94.
- Idem, "Les foggara du Sahara Algérien: Déclin ou renouveau," in *EC*, pp. 7-26.
- Frank Bliss, *Die Oasen Babriya und Farāfra: Bestimmungsfaktoren und Folgen des sozialen und wirtschaftlichen Wandels in zwei Oasengesellschaften in der westlichen Wüste Ägyptens*, Bonn, 1983; orig., Ph.D. diss., Universität Bonn, 1982.
- Michael E. Bonine, "From *Qanāt* to *Kort*: Traditional Irrigation Terminology and Practices in Central Iran," *Iran* 20, 1982, pp. 145-59.
- Idem, "*Qanats*, Field Systems and Morphology: Rectangularity on the Iranian Plateau," in *QKK*, pp. 35-59.
- R. Boucharlat, "Les galeries de captage dans la péninsule d'Oman au premier millénaire avant J. C.: Questions sur leur relations avec les galeries du plateau iranien," in *IDA*, pp. 157-84.
- Idem, "Iron Age Water-Draining Galleries and the Iranian 'Qanat'," in *Archaeology of the United Arab Emirates: Proceedings of the First International Conference on the Archaeology of the U.A.E. in Abu Dhabi in 2001*, ed. D. Potts et al., London, 2003, pp. 162-72.

Cornel Braun, *Teberan, Marrakesch und Madrid: Ihre Wasserversorgung mit Hilfe von Qanaten—Eine stadogeographische Konvergenz auf kulturhistorischer Grundlage*, Bonner Geographische Abhandlungen 52, Bonn, 1974; orig., Ph.D. diss., Universität Bonn, 1973.

Pierre Briant, "Polybe X.28 et les qanats: Le témoignage et ses limites," in *IDA*, pp. 15-40.

M. A. Butler, "Irrigation in Persia by Kanats," *Civil Engineering* 3/2, February 1933, pp. 69-73.

Pan Cai and Chao Jiang, "The Relation of the Karez Systems of Xinjiang and the Central Plains of China," in *PICKI*, pp. 23-32.

Robert Capot-Rey, *L'Afrique blanche française: II—Le Sahara français*, Paris, 1953.

M. Chauveau, "Les qanats dans les ostraca de Manawir," in *IDA*, pp. 137-42.

Peter Christensen, *The Decline of Iranshahr: Irrigation and Environments in the History of the Middle East 500 B.C. to A.D. 1500*, tr. from the Danish by Steven Sampson, Copenhagen, 1993.

Huaizhen Chu, "General View of the 'Karez Culture' as Seen from the Excavated Documents as well as from the Archaeology," in *PICKI*, pp. 104-6.

A. Cornet, "Essai sur l'hydrogéologie du grand erg occidental et des régions limitrophes: Les foggaras," *Travaux de l'Institut de recherches sahariennes* 8, 1952, pp. 71-122.

Paolo M. Costa and T. Wilkinson, "The Hinterland of Sohar: Archaeological Surveys and Excavations within the Region of an Omani Seafaring City," *Journal of Oman Studies* 9, 1983, pp. 11-238.

G. B. Cressey, "Qanats, Karez and Foggaras," *Geographical Review* 48, 1958, pp. 27-44.

Jean-Marc Deom and Renato Sala, "The 261 Karez of the Sauran Region," in *WESDASZ*, pdf-file of 15 pages; cf. their article with the same title in *Transoxania* 13, 2008, available on the internet at http://www.transoxiana.org/13/sala_deom-karez_sauran.php (accessed 4 August 2010).

Jean Despois, *Mission scientifique du Fezzan, 1944-45: III—Géographie humaine*, Paris, 1946.

Bernard Dupaigne, "Du Karez aux puits dans le Nord de l'Afghanistan," *Revue Géographique de l'Est* 17, 1977, pp. 27-36.

R. W. Dutton, "Aflaj Renewal in Araqi: A Village Case Study from Oman," in *QKK*, pp. 237-56.

Jean-Claude Échallier, *Villages désertés et structures agraires anciennes du Touat-Gourara (Sahara algérien)*, Paris, 1972.

Eckart Ehlers, *Iran: Grundzüge einer geographischen Landeskunde*, Wissenschaftliche Länderkunden 18, Darmstadt, 1980.

Eckart Ehlers and Abbas Saidi, "Qanats and Pumped Wells: The Case of Assad'abad, Hamadan," in *QKK*, pp. 89-112.

Paul W. English, *City and Village in Iran: Settlement and Economy in the Kirman Basin*, Madison, Wis., 1966, esp. pp. 135-40.

Idem, "The Origin and Spread of qanats in the Old World," *Proceedings of the American Philosophical Society* 112, 1968, pp. 170-81.

Idem, "The Qanats of Mahan," in *QKK*, pp. 113-18.

Ahmed Fakhry, *The Oases of Egypt: II—Babriyah and Farafra*, Cairo, 1974; repr., Cairo, 2003.

Zili Fan, "The Preliminary Studies on the Origin of Karez in Turpan Basin, Xinjiang," in *PICKI*, pp. 43-46.

C.-G. Feilberg, "Qanaterne: Irans underjordiske vandingskanaler," in *Øst og Vest: Afghandelinger tilegnede Professor Dr. phil. Arthur Christensen*, ed. K. Barr and Hans Ellekilde, Copenhagen, 1945, pp. 105-13.

Robert James Forbes, *Studies in Ancient Technology: II—Irrigation and Drainage, Power, Land Transport and Road-Building, the Coming of the Camel*, Leiden, 1955.

P. Gentelle, "Quelques observations sur l'extension de deux techniques d'irrigation sur le plateau iranien et en Asie centrale," in *Le plateau iranien et l'Asie centrale des origines à la conquête islamique: Leurs relations à la lumière des documents archéologiques*, Colloques internationaux du CNRS 567, Paris, 1977, pp. 249-62.

- Georg Gerster, *Paradise Lost: Persia from Above*, ed. M. Sachs, London, 2008.
- Henri Goblot, "Dans l'ancien Iran, les techniques de l'eau et la grande histoire," *Annales* 18/3, 1963, pp. 499-520.
- Idem, *Les qanats: Une technique d'acquisition de l'eau*, Industrie et artisanat 9, Paris, 1979; orig., Ph.D. diss., Ecole des hautes études en sciences sociales, 1973.
- T. Gonon, "Les qanats d'Ayn Manawir (Oasis de Kharga, Egypte): Techniques de creusement et dynamique de l'exploitation d'une ressource épuisable de la Première Domination Perse au II^e siècle de l'Ere Commune," in *WQ*, pp. 39-57.
- K. Grewe, "Wasserversorgung aus Qanaten: Qanate als Vorbilder im Tunnelbau," in *WQ*, pp. 9-24.
- Yunchang Ha, "The Origin and Development of Karez in Turpan Basin," in *PICKI*, pp. 86-89.
- Kimiti Haimiti et al., "Karez Water Conservancy Characteristics and Development in Turpan," in *WESDASZ*, pdf-file of 8 pages.
- W. B. Henning, "A List of Middle-Persian and Parthian Words," in *BSOS* 9, 1937, pp. 79-92.
- M. Honari, "Qanats and Human Ecosystem in Iran," in *QKK*, pp. 61-85. Shengzhang Huang, "Re-Expound the Source and Development of Xinjiang Karez," in *PICKI*, pp. 17-22.
- A. Humbert, "Une galerie drainante dans le bassin de l'Ebre à 42 degrés de latitude Nord," in *EC*, pp. 27-31.
- Johannes Humlum, "Underjordiske Vandingskanaler: Kareze, qanat, foggara," *Kulturgeografi* 16, no. 90, 1964, pp. 81-132.
- Ellsworth Huntington, *The Pulse of Asia: A Journey in Central Asia Illustrating the Geographic Basis of History*, Boston, 1907.
- C. Jentsch, "Die Kareze in Afghanistan," *Erdkunde* 24, 1970, pp. 112-20. "Qanāt," in *EP* IV, 1978, pp. 528-33.
- Mohammad b. al-Hasan al-Karaji, *La civilisation des eaux cachées: Traité de l'exploitation des eaux souterraines*, tr. and comm. Aly Mazahéri, pref. Charles Morazé, Institut d'études et de recherches interethniques et interculturelles—Etudes préliminaires 6, Nice, 1973; tr. of *Ketāb enbāt al-meyāh al-kafiya*, written 1071 CE.
- N. O. Kielstra, "The Reorganisation of a qanat Irrigation System near Estehbanat, Fars," in *QKK*, pp. 137-49.
- H. Kinzl, "Die altindianischen Bewässerungsanlagen in Peru nach der Chronik des Pedro de Cieza de Leon (1553)," *Mitteilungen der Österreichischen geographischen Gesellschaft*, 1963, pp. 331-39.
- H. Klaubert, "Kanate in Selb/Bayern und Umgebung," *Wasser und Boden* 18, May 1966, pp. 148-50.
- Idem, "Qanats in an Area of Bavaria-Bohemia," *Geographical Review* 57, 1967, pp. 203-12.
- Idem, "Wasserstollen im bayerisch-böhmischen Grenzraum," *Heimatkalender für Fichtelgebirge und Frankenwald* 1, 1973, pp. 35-43.
- Iwao Kabori, "Some Notes on Diffusion of Qanat," *Orient: The Reports of the Society for Near Eastern Studies in Japan* 9, 1973, pp. 43-66.
- Idem, "Notes on Foggara in the Algerian Sahara," *Bulletin of the Department of Geography, University of Tokyo* 8, 1976, pp. 41-55.
- Idem, "Comparative Studies on the Formation of Qanat Water System," *Bulletin of the Institute of Social Sciences, Meiji University, Tokyo* 12/1, 1989, pp. 1-40.
- I. Kabori, ed., *Qanawat Romani of Taibe Oasis*, Tokyo University Scientific Mission for the Comparative Study of the Foggara Oasis in the Arid Zone of the Old Continent, Report 1, Tokyo, 1980.

Idem, ed., *Case Studies of Foggara Oases in the Algerian Sahara and Syria*, The Tokyo University Scientific Mission for the Comparative Study of the Foggara Oasis in the Arid Zone of the Old Continent, Report 2, Tokyo, 1982.

Philip L. Kohl et al., *L'Asie centrale des origines à l'âge du fer*, Paris, 1984; with English and French contributions.

Rajab 'Ali Labbāf Kāneki, "Barrasi o šenāsā-ye qanāvat-e gonābād," *Gozārešha-ye bāstān šenāsi* 1, 1997, pp. 271-98.

A. K. S. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia: A Study of Land Tenure and Land Revenue Administration*, London, 1953.

Idem, "The Origin, Diffusion and Functioning of the *qanat*," in *QKK*, pp. 5-11. Idem, "The *qanats* of Qum," in *QKK*, pp. 151-75.

Jørgen Læssøe, "The Irrigation System at Ullū, 8th Century," *Journal of Cuneiform Studies* 5, 1951, pp. 21-32.

Ferdinand Friedrich Carl Lehmann-Haupt, *Armenien einst und jetzt: Reisen und Forschungen—II/1: Das türkische Ost-Armenien, in Nord-Assyrien*, Berlin, 1926.

Yide Liang, "Discussions on the Research of Textual Origin of Karez in Xinjiang, China," in *PICKI*, pp. 84-85.

Gorislava N. Lisitsyna, *Stanovlenie i razvitiye oroshaemogo zemledeliya v Yuzhnoi Turkmenii* (Formation and development of irrigation agriculture in South Turkmenia), Moscow, 1978.

Chifei Liu, "The Source and Utilization of the Xinjiang Karez," in *PICKI*, pp. 54-67.

Capitaine A. Lô, "Les foggaras du Tidikelt," *Travaux de l'Institut de recherches sahariennes* 10/2, 1953, pp. 139-79 and 11/1, 1954, pp. 49-77.

Maria Macuch, *Rechtskasuistik und Gerichtspraxis zu Beginn des siebenten Jahrhunderts in Iran: Die Rechtssammlung des Farroḥmard i Wabrāmān*, Iranica 1, Wiesbaden, 1993.

N. E. McClymonds, *Shallow Groundwater in the Zamin Dawar Area, Helmand Province*, U.S. Geological Survey Open-File Report, n.p., 1972.

Keith McLachlan, "The *kariz* in the Herat Basin, Afghanistan," in *QKK*, pp. 257-66.

Idem, *The Neglected Garden: Politics and Ecology of Agriculture in Iran*, London, 1988.

Monique Maillard, *Essai sur la vie matérielle dans l'oasis de Tourfan pendant le Haut Moyen Âge*, Arts Asiatiques—numéro spécial 29, Paris, 1973.

B. Mantimin et al., "The Traditional Technology for Optimum Subterranean Water Used in the Cold Desert of Northwest China," in *WESDASZ*, pdf-file of 10 pages.

J. P. de Menasce, "Textes pehlevi sur les qanats," *Acta Orientalia* (Budapest) 30, 1966, pp. 67-75.

Adam Mez, *Die Renaissance des Islams*, ed. H. Reckendorf, Heidelberg, 1922.

Joseph Needham, *Science and Civilisation in China*, Vol. IV. *Physics and Physical Technology*, Pt. 3. *Civil Engineering and Nautics*, in collaboration with Wang Ling and Lu Gwei-Djen, Cambridge, 1971.

J. A. Neely, "Sassanian and Early Islamic Water-Control and Irrigation Systems on the Deh Luran Plain, Iran," in *Irrigation's Impact on Society*, ed. T. E. Downing and M. Gibson, Anthropological Papers of the University of Arizona 25, Tucson, 1973, pp. 21-42.

E. Noël, "Qanats," *Journal of the Royal Central Asian Society* 31, 1944, pp. 191-202.

H. S. Nyberg, ed., *Frabang i Pahlavik*, ed. from the posthumous papers . . . by B. Utas, Wiesbaden, 1988.

Eugen Oberhummer, *Die Insel Cypern—Eine Landeskunde auf historischer Grundlage: Quellenkunde und Naturbeschreibung*, Munich, 1903.

S. Okazaki, "The Japanese *qanat* (mambo): Its Technology and Origin," in *QKK*, pp. 267-79.

- Jocelyn Orchard and Gordon Stanger, "Third Millenium Oasis Towns and Environmental Constraints on Settlement in the Al-Hajar Region," *Iraq* 56, 1994, pp. 63-100.
- Idem, "Al-Hajar Oasis Towns Again," *Iraq* 61, 1999, pp. 89-119.
- T. Owen, "Oman," *Middle East Review* 15, 1989, pp. 113-17.
- Ünal Öziş et al., "Tunnelstrecken in Qanatbauweise: Der [sic] Kenchrios-(Değirmendere)-Fernwasserleitung nach Ephesus," in *WQ*, pp. 293-300.
- Antonino Pagliaro, "Pahlavi *katās* 'canale' gr. ΚΑΔΟΣ," *Rivista di Studi Orientali* 17, 1938, pp. 72-83.
- M. H. Papoli-Yazdi, "Āsyābhā'i ke bā āb-e qanāt kar mikonand," *Majalla-ye Dāneškada-ye adabiyāt o 'olum-e ensāni-e Dānešgāh-e Ferdowsi* 18, 1364 Š./1985, pp. 3-30.
- Idem, "Une technique méconnue: Les *qanāt* à moulins du désert iranien," in *EC*, pp. 87-96.
- Paul Pascon, *Le Haouz de Marrakech*, 2 vols., Rabat, 1977; orig., Ph.D. diss., Université de Paris VII, 1975.
- Paul Pelliot, note about *kārēz* in the "Séance du 16 Avril 1920," *JA*, ser. 11, 15, 1920, p. 261.
- Idem, "L'édition collective de l'oeuvre de Wang Kouo-Wei," *T'oung Pao* 26, 1929, pp. 113-82.
- Xavier de Planhol, "Les galeries drainantes souterraines: Quelques problèmes généraux," in *EC*, 1992, pp. 129-42. I
- dem, "Réflexions sur l'identité iranienne," *Mondes et cultures* 66, 2006, pp. 261-69.
- Idem, "Le *kārēz* et la luzerne: Une première revolution agricole en Iran," *Stud. Ir.* 39/1, 2010, pp. 11-26.
- X. de Planhol and Pierre Rognon, *Les zones tropicales arides et subtropicales*, Paris, 1970.
- S. Radojicic, *Water Resources Development Prospects for the Water Supply of Rural Population in Ghażni Province*, multigraph, UNICEF/WHO Assisted Rural Water Supply Project, Kabul, 1978a.
- Idem, *A Note on Hydrogeological Reconnaissance of Deb-Sabz BHC and Qala-i-Bakhtyar in the Kabul Vicinity*, UNICEF/WHO Assisted Rural Water Supply Project, Kabul, 1978b.
- Fereydoun Rahimi-Laridjani, *Die Entwicklung der Bewässerungswirtschaft im Iran bis in sasanidisch-frühislamische [sic] Zeit*, Beiträge zur Iranistik 13, Wiesbaden, 1988; orig., Ph.D. diss., Universität Tübingen, 1988.
- Susan Roaf, "Settlement Form and *Qanat* Routes in the Yazd Province," in *QKK*, pp. 59-60.
- Zvi Ron, "Development and Management of Irrigation Systems in Mountain Regions of the Holy Land," *Transactions of the Institute of British Geographers*, N.S. 10, 1985, pp. 149-69.
- Idem, "*Qanats* and Spring Flow Tunnels in the Holy Land," in *QKK*, pp. 211-36.
- Idem, "*Qanats* and Spring Flow Tunnels in the Holy Land," in *EC*, pp. 33-55 (a more complete and abundantly illustrated version of the preceding article).
- Jawād Safi-Neẓād, *Neẓāmbā-ye ābyāri-e sonnati dar Irān*, Entešārāt-e mo'assasa-ye moṭāla'āt o taḥqīqāt-e ejtemā'i 88, Tehran, 1359 Š./1980.
- Idem, "De la pierre à l'eau: Nouvelles observations sur les *qanat* d'Iran," *EC*, pp. 57-78.
- Emmanuel Salesse, ed., *Las galerías de captación en la Europa mediterránea: Una aproximación pluridisciplinar—Coloquio Internacional 4-6 de junio de 2001*, Madrid, forthcoming.
- Mirjo Salvini, "Pas de *qanats* en Urartu!" in *IDA*, pp. 143-55.
- Mansur Seyyed Sajjadi, *Qanat/Kariẓ: Storia, tecnica costruttiva ed evoluzione*, Quaderni della sessione archeologica dell'Istituto italiano di cultura 1, Tehran, 1361 Š./1982; the Persian orig., *Qanāt/Kāriẓ: Tārikḥa, saktamān va čegunagi-ye gostareš-e dar jahān*, was published in parallel as a separate volume.
- Fred Scholz, "Die physisch- und sozialgeographische Ursachen für die Aufgabe und den Erhalt der *Kareze* in Belutschistan," *Die Erde* 103, 1972, pp. 302-15.

- Idem, "Falaj-Oasen in Sharqiya, Inner-Oman," *Die Erde* 115, 1984, pp. 273-94.
- Anthony Smith, *Blind White Fish in Persia*, London, 1954; tr. as *La Perse et ses mystères: A la recherche du poisson blanc aveugle*, by François Boësse, Paris, 1957.
- Robert Payne Smith, *A Compendious Syriac Dictionary*, Oxford, 1903.
- G. Stratil-Sauer, "Kanats, Persiens künstliche Bewässerungsanlagen," *Die Umschau* 40, no. 271, 1937, pp. 271-75.
- Maximilian Streck, "Kānāt," in *ET*, Eng. tr., II, 1927, pp. 708-9.
- Hori Sunao, "The Origin of the Karez in Turpan: Reasons for its Spread," in *PICKI*, pp. 82-83.
- K. Suter, "Die Foggara des Touat," *Vierteljahresbericht der Naturforscher in Zürich* 97, 1952, pp. 145-80.
- Nur Moḥammad Tarah'ki (Taraki), "Awzā'-e zarā'ati o fallāḥati-e Moqor," *Majalla-ye Eqtēšād* (Kabul) 1319 Š./1940, pp. 621-23.
- Richard Thoumin (Thoumin-Lodois), *Géographie humaine de la Syrie centrale*, Tours, 1936; orig., Le Ghab, Ph.D. diss., Université de Grenoble, 1936.
- C. Troll, "Qanat-Bewässerung in der Alten und Neuen Welt," *Mitteilungen der Österreichischen Geographischen Gesellschaft* 105, 1963, pp. 313-30.
- Eric Trombert, "The Karez Concept in Ancient Chinese Sources: Myth or Reality?" in *WESDASZ*, pdf-file of 18 pages.
- W. Wagner, *Grundlagen und Empfehlungen für eine Perspektivplanung zum regionalen Entwicklungsvorhaben Paktia/ Afghanistan: Grundwasser (Grundwasserpotential)*, Planungsteam Paktia, n.p., 1972.
- Hermann-Josef Wald, *Landnutzung und Siedlung der Pashtunen im Becken von Khost (östliches Afghanistan)*, Opladen, 1969; orig., Ph.D. diss., Universität Freiburg, 1967.
- Binghua Wang, "The Ancient Irrigation Works as Seen in the Xinjiang Archaeological Investigation," in *PICKI*, pp. 94-103.
- Shouchun Wang, "The Study of Historical Geography on the Origin of the Kerez of Turpan," in *PICKI*, pp. 47-53.
- G. Weisgerber, "The Impact of the Dynamics of Qanats and Aflaj on Oases in Oman: Comparisons with Iran and Bahrain," in *WQ*, pp. 61-97.
- J. Wessels, "Criteria for Renovating and Using Ancient Qanats in Syria: Case Studies," in *WQ*, pp. 249-62.
- Jacques Weulersse, *Paysans de Syrie et du Proche-Orient*, Paris, 1946.
- J. C. Wilkinson, *Water and Tribal Settlement in South-East Arabia: A Study of the Aflāj of Oman*, Oxford, 1977.
- Idem, "The Origins of the Aflāj in Oman," *Journal of Oman Studies* 6/1, 1983, pp. 177-94.
- A. Wilson, "Foggara Irrigation and Early State Formation in the Libyan Sahara: The Garamantes of Fezzan," in *WQ*, pp. 223-34.
- H. E. Wulff, "The Qanats of Iran," *Scientific American* 218/4, 1968, pp. 94-105.
- M. Wuttman, "Les qanats de 'Ayn-Manāwīr (oasis de Kharga, Egypte)," in *IDA*, pp. 109-36.
- Xinjiang Water Conservancy Bureau and Xinjiang Hydraulic Engineering Society, "Studies on Xinjiang Karez," in *PICKI*, pp. 33-42.
- Xiru Zhang, "The Conditions of the Formation of 'Karez' in Xinjiang and the Theories about their Origin," in *PICKI*, pp. 68-75.

بازشناسایی حضور مشتری و خصوصیات منتسب به آن در نگارگری ایرانی اسلامی



حمید کرمی پور

استادیار گروه تاریخ
دانشگاه تهران



سیده شبنم شمس‌الدین

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ایران‌شناسی
دانشگاه تهران

چکیده

اعتقادات نجومی بخش مهمی از اعتقادات انسان کهن را تشکیل می‌دهد. ظهور این اعتقادات به تناسب زمان و مکان، رویه‌ای متفاوت به خود گرفته‌است. این ذخایر فرهنگی در ادوار گوناگون مستقیم و غیرمستقیم در بسترهای مختلف فرهنگ ایرانی، از جمله نگارگری و ادبیات، تجلی یافته‌اند. این پژوهش بر آن است تا با توجه به تکرار خصوصیت منحصر به فرد ظاهری برخی از نگاره‌ها - آستین‌های بسیار بلند در بافت‌های خاص - دلیل ظهور این ساختارهای مکرر را به عنوان مسأله تحقیق، مورد بررسی قرار دهد. تحقیق حاضر با روش تاریخی - تطبیقی و تطبیق داده‌های نجومی ابوریحان بیرونی، نگارگری‌های نجومی و غیرنجومی، و اشعار منتسب به آن‌ها در ادبیات ایران نشان داد که هیأت‌های بلند آستین و با ردای روشن و متفکر که گاه در کنار رود به آرامش و یا در زیر درختی پر از شکوفه همراه با ملازمانشان در حال تفکر بی‌کلام و یا در حال سخنوری تصویر شده‌اند، در واقع همان تجسم زمینی خصوصیات منتسب به مشتری هستند که سخن از اعتقاد نجومی قدیمی ایرانیان مبنی بر حکومت خدایان عالم اولی - سیارات - بر عالم سفلی - زمین و هرآنچه در آن است - می‌گویند.

کلیدواژگان

سیاره مشتری، شعر فارسی، فرهنگ ایرانی، مطالعه تطبیقی، نگارگری ایرانی اسلامی.

Recognizing the Appearance of Jupiter and Its Related Characteristics in Irano-Islamic Painting

Hamid Karamipour

Assistant Professor
University of Tehran

Seyedeh Shabnam Shamsedin

M. A. Graduate, Iranology
University of Tehran

Abstract

As one of the most important parts of the ancient world, the Iranian culture has valuable astronomical data, specifically Jupiter-oriented ideas. The appearance of these believes has been different due to time and place; these resources have shown themselves in different cultural Iranian contexts, as Persian paintings and literature, directly and indirectly in different times. According to the repetitious characteristics in some paintings, such as long sleeves in specific contexts, this research has tried to find out the reason behind these specialties, and brought up this matter as the main concern. The method which has been used according to the subject of the research is comparative historical method; this method has enabled the researchers to compare the historical, pictorial, astronomical and literary data in the Persian cultural heritage, and come to this conclusion that figures with bright long sleeves who are busy with thinking alongside a river accompanied by their servants, either in silence or while speaking, are actually the terrestrial visualization of the Jupiter-oriented ideas which relate to the astronomical believes of the ancient Iranians, the belief about the ruler ship of the sky and whatever in it on the earthy creatures.

Keywords

Jupiter, comparative study, Irano-Islamic painting, Persian poetry, Iranian culture.

(۱) مقدمه و بیان مسأله

فرهنگ ایرانی به‌عنوان بخش مهمی از فرهنگ هندوایرانی و در مقیاس بزرگتر هندواروپایی و به‌طور کلی فرهنگ‌های باستان اندوخته‌های ارزشمندی را که سخن از اعتقادات کهن می‌گویند در خود جای داده؛ ظهور این اعتقادات به تناسب زمان و مکان، رویه‌ای متفاوت پیش گرفته‌است. این داشته‌ها و ذخایر فرهنگی گاه به‌صورت مستقیم و گاه به‌صورت غیرمستقیم در بسترهای مختلف فرهنگ ایرانی از جمله نگارگری و ادبیات، خود را در ادوار گوناگون به ظهور رسانده‌اند. با نگاهی دقیق به نگاره‌های ایرانی با خصوصیات فُرمی روبرو می‌شویم که اساساً محل ابهام هستند؛ حتی با اینکه شاید این خصوصیات در نگاه اول در میان خیل عظیم جزئیات، مورد توجه قرار نگیرند. خصوصیات همچون ترسیم ردهایی با آستین‌های آنچنان بلند برای برخی از فیگورهای نقش‌شده که دستانشان را کامل پوشانیده، از این نوعند. در برخی اشعار فارسی نیز وجود برخی اصطلاحات نجومی و خاصه اسامی سیاراتی چون مشتری در کنار خصوصیات چون سعد بودن، وزارت و... به‌صورت محسوس و غیرمحسوس به‌چشم می‌خورد که گاه تلمیح‌وار یا بر بنیان دیگر صناعات ادبی مفهوم مورد نظر را مستقیم یا غیرمستقیم منتقل کرده‌اند. به‌طور قطع نگارگر یا ادیب ایرانی به‌صورت خودآگاه یا نیمه‌خودآگاه معتقد به نکاتی بوده که به‌هنگام ترسیم و نگارش اثرش به منصفه ظهور رسیده‌اند. حلول چنین خصوصیات نمی‌تواند برحسب تصادف بوده‌باشد که اگر چنین بود، چنین ساختارهایی نباید طی سالیان و قرون متمادی با شدت و ضعف سیر تکرار در پیش گرفته و هم اکنون نیز برای مخاطبی از فرهنگ ایرانی قابل درک و فهم باشند. بررسی این ساختارهای تکرارشونده در محل‌های مختلف ظهورشان چون نگارگری و شعر، پرده از نکات قابل تأملی برمی‌دارد که هرچه بیشتر پایه تحلیل‌های سطحی تنها بر اساس ظاهر را سست کرده، بر استقامت تحلیل‌های عمیق‌تر به‌جهت رسیدن به ساختارهای تکرارشونده اعتقادی فرهنگ ایرانی می‌افزاید. در این راستا، مطالعه تطبیقی اشعار و نگاره‌های ایرانی - اسلامی بر اساس اطلاعات و معتقدات نجومی رسیده از گذشتگانمان چون ابوریحان بیرونی، ابومعشر بلخی و... هرچه بیشتر دلایل وجودی این ساختارهای تکرارشونده اعتقادی را بر ما روشن می‌سازد. بر این اساس، تحقیق حاضر بر مبنای بررسی حضور سیاره مشتری به‌عنوان بخشی از دانش نجومی فرهنگ ایرانی و خصوصیات مذکور منتسب به آن در منابع نجومی قدیم در زمینه‌های نگارگری و اشعار فارسی، مورد بحث و تحقیق قرار می‌گیرد. البته ذکر این نکته لازم می‌نماید که به‌دلیل تعداد بالای نگاره‌ها و اشعار مرتبط و محدود بودن صفحات مقاله، تنها برخی از آن‌ها جهت هرچه بیشتر روشن شدن موضوع در متن مقاله ذکر می‌شوند.

(۲) پیشینه تحقیق و مبانی نظری

از نجوم پیش از اسلام ایران، منابع نوشتاری زیادی به زبان فارسی در دسترس نیست. مارتین ورماسرن در این زمینه می‌نویسد:

«از نجوم پیش از اسلام به‌جز در مواردی که کتابی چون بندهشن، فصلی را به این موضوع اختصاص داده‌است و در برخی از بخش‌های متأخرتر اوستا به‌صورت پراکنده اطلاعات زیادی در دست نیست؛ البته بر اساس همین



داده‌هاست که می‌دانیم امشاسپندان هفتگانه که در حکم دستیاران اورمزد هستند، همانند هفت سیاره قلمداد شده‌اند» (ورمازن، ۱۸۸)

اما اشخاصی چون هارتنر^۲، ایوانز^۳، وان در وِردِن^۴، پینگری^۵، نالینو^۶، پاناینو^۷ و... از جمله محققانی هستند که تألیفات مهمی به زبان انگلیسی دربارهٔ نجوم ایران باستان با توجه به همین منابع محدود داشته‌اند؛ از میان نویسندگان و محققان ایرانی نیز می‌توان به محققانی چون قاسملو، غیاث‌آبادی، ذکاء، زمانی قمشه‌ای و... اشاره کرد. نکته قابل توجه دربارهٔ نجوم پس از اسلام در ایران آن است که خوشبختانه اطلاعات قابل توجهی توسط بزرگانی چون فارابی، ابوریحان بیرونی، خواجه نصیرالدین طوسی، شهاب‌الدین سهروردی، ابن عربی و باقی بزرگان و حکیمان این حوزه به رشتهٔ تحریر درآمده‌است. بیشتر تحقیقات انجام‌شده در زمینهٔ نجوم، حول محور کلیات آن یا در زمینهٔ باستان‌شناسی بوده‌اند؛ لذا نگارنده با توجه به خالی بودن جای تحقیق‌های تطبیقی نجوم و نگارگری، پیشتر به نگارش پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان *ایکون‌نگاری سیاره زحل در نگارگری ایرانی* پرداخت و تحقیق حاضر در ادامهٔ بحث پایان‌نامهٔ گذشته، این بار با محوریت سیارهٔ مشتری انجام شده‌است.

تحقیق حاضر از لحاظ روش‌شناختی، یک تحقیق تاریخی - تطبیقی است. احمد محمدپور تحقیق تاریخی - تطبیقی را این‌گونه تعریف می‌کند:

«هدف نهایی تحقیق‌های تاریخی - تطبیقی توضیح این نکته است که ملت‌ها چرا از خصوصیت‌های معینی برخوردارند. اصل هستی‌شناسی مهم در شیوهٔ پاسخگویی به این پرسش در توجه به ترکیب، هم‌نشینی و اتصال مجموعه عواملی که پیامد یا پیامدهای خاصی دارند، انعکاس می‌یابد. ایدهٔ معرفت‌شناختی در این‌گونه تحقیق‌ها آن است که آن ترکیب‌های تبیین‌کننده با جستجوی تفاوت‌ها و تشابه‌های موردها کشف شوند.» (محمدپور، ۳۶۹)

بر اساس تعریف محمدپور و با توجه به هدف تحقیق حاضر - نمایان کردن تکرار یک سنت و ساختار مشترک فرهنگی و اعتقادی که در نگارگری به‌عنوان یکی از محل‌های تجلی خصوصیات فرهنگی و اعتقادات نجومی خود را به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم نمایان می‌کند - می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که روش مذکور از بهترین روش‌های ممکن جهت رسیدن به نتیجه مطلوب است.

۳) بحث

۳-۱) سیارهٔ مشتری در کتاب نجومی *مطالع السعادة وینابع السیادة*^۸

همان‌طور که در دو نگارهٔ نجومی زیر می‌بینیم، سیارهٔ مشتری به‌هیأت یک مرد در مرکز تصویر، نقاشی شده‌است. از لحاظ ظاهری، او عمامه‌ای بر سر و ردایی با آستین‌های بلند که حتی انگشتان دستان او را پوشیده، به تن دارد. ردا و عمامهٔ او به رنگهای روشنی ترسیم شده‌اند. در تصویر ۱، مشتری با دستانی باز در

2. Hartner
5. Pingree

3. Evans
6. Nalino

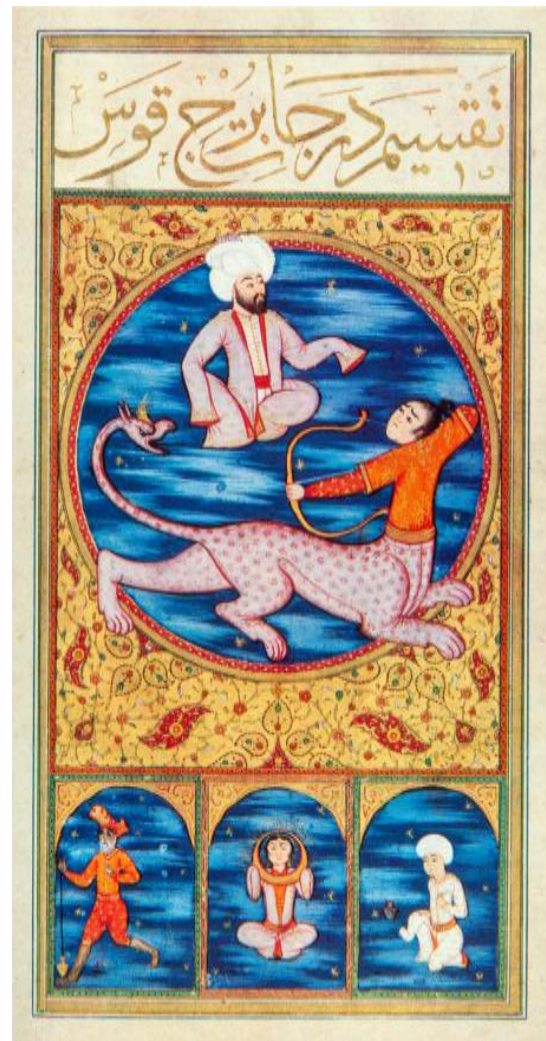
4. Van der Waerden
7. Panaino

(۸) نوشته محمد بن امیر حسن سودی (۳۳۹ق) در مطالعه بروج دوازده‌گانه و طلسمات.

حال صحبت و در تصویر ۲، مشتری با دستانی متصل به هم در حال تفکر است. در بالاترین قسمت تصویر ۱ وضعیت مشتری در برج قوس نوشته و در قسمت میانی، طرحی از یک انسان - حیوان کماندار ترسیم شده؛ و در تصویر ۲ وضعیت مشتری در برج حوت نگاشته و در میانه آن نقش یک ماهی رسم شده است. در قسمت پایین هر دو تصویر، به ترتیب از چپ به راست، سه خانه را می بینیم که آن ها نیز هر کدام سیارگان و ستارگانی به هیأت انسان درآمده هستند.



تصویر ۲) مشتری در برج حوت، کتاب مطالع السعادة
(مأخذ: کتابخانه ملی فرانسه، پاریس)



تصویر ۱) مشتری در برج قوس، کتاب مطالع السعادة
(مأخذ: کتابخانه ملی فرانسه، پاریس)

۲-۳) مشاغل منتسب به مشتری در کتاب مطالع السعادة و منابع السیادة

همان طور که در تصویر دو صفحه از کتاب مطالع السعادة و منابع السیادة (تصویر ۳) دیده می شود، شغل ها و منصب های خاصی برای مشتری در نظر گرفته شده است. این شغل ها عبارتند از: قاضی، بازرگان، واعظ، کشیش، محتسب، چزمه جی و مومجی (سودی، ۷۶-۷۷).



تصویر ۳) شغل‌ها و مناصب منتسب به مشتری، کتاب *مطالع السعادة* (مأخذ: کتابخانه ملی فرانسه، پاریس)

۳-۳) سیاره مشتری در کتاب *نجومی البهان*^۹

در تصویر ۴، مشتری در مرکز تصویر با ردایی به رنگ سبز که آستین‌های بسیار بلندی دارد تا جایی که انگشتان دو دست او را کامل پوشانیده، با دستانی باز و عمامه‌ای به رنگ روشن نقش شده است. با توجه به نوشته قسمت فوقانی تصویر و نقش انسان - حیوان کماندار که در مجاورت مشتری طرح شده، این تصویر نشانگر رابطه مشتری و برج قوس است.



تصویر ۴)
رابطه مشتری و برج قوس
(مأخذ: کتاب *البهان*، ص ۴۸)

۹) *البهان* یا *فالنامه* حیرت یا عجایب نوشته عبدالحسن اصفهانی در قرن ۱۴-۱۵م در باب تنجیم و طلسمات و سیارات و بروج دوازده گانه.



در تصویر ۵، مشتری در مرکز تصویر با ردایی به رنگ زرد آخرایه که آستین‌های بسیار بلندی دارد آن‌طور که کل انگشتان او را پوشانیده، و عمامه‌ای به رنگ روشن، نشسته بر یک ماهی، با دستانی متصل به هم قرار دارد. با توجه به نوشته قسمت بالای تصویر و نقش ماهی زیر نقش مشتری، این تصویر ارتباط سیاره مشتری و برج حوت را نشان می‌دهد. در قسمتهای پایین دو تصویر، سه خانه می‌بینیم که هر کدام نشانگر یکی از سیارات یا ستارگان هستند.

تصویر ۵

رابطه مشتری و برج حوت

(مأخذ: کتاب البلهان، ص ۵۸)

۳-۴) مشاغل منتسب به مشتری در کتاب البلهان



در این نگاره، شغل‌هایی منتسب به هر کدام از سیارات در نظر گرفته شده که مشتری نیز یکی از آنهاست. شغل‌های منتسب به مشتری عبارتند از: قاضی، تاجر، واعظ، خطاف و شماس.^{۱۰}

تصویر ۶

شغل‌ها و مناصب منتسب به مشتری

(مأخذ: کتاب البلهان، ص ۶۴-۶۵)

۳-۵) سیاره مشتری در کتاب نجومی الموالید^{۱۱}

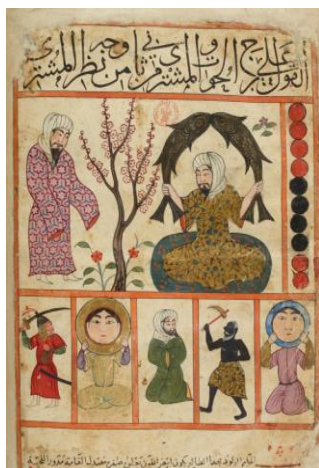
در نگاره شماره ۷، با توجه به عبارت نوشته‌شده در بالای تصویر، سیاره مشتری در هیأت مردی با ردای زرد با آخرایه‌ی رنگ و عمامه‌ای به رنگ روشن با دو دست باز در کنار برج قوس که به صورت مخلوقی نیمه‌انسان -

۱۰) کارگزار کلیسا.

۱۱) نوشته ابومعشر بلخی (۲۶۴ق) در باب تنجیم و سحر و سیارات و بروج ۱۲ گانه؛ در این کتاب بحثی از مشاغل منتسب به سیارات نشده است.

۱۲) ماه در متون نجومی به شکل زنی با هاله‌ای آبی رنگ تصویر شده است.

نیمه‌حیوان در حال تیراندازی است، تصویر شده‌است. در سوی دیگر، قوس و فیگور ماه^{۱۳} را می‌بینیم. در قسمت پایین تصویر، پنج سیاره در خانه‌های مختلفی با خصوصیات مختص به خود، به تصویر کشیده شده‌اند.



تصویر (۸)

رابطه مشتری و برج حوت
(مأخذ: کتاب الموالید، ص ۸۰)



تصویر (۷)

رابطه مشتری و برج قوس
(مأخذ: کتاب الموالید، ص ۶۲)

در نگاره شماره ۸، دو تصویر از مشتری ایستاده در کنار درختی با شکوفه‌های صورتی و گل دیده می‌شود. در یک حالت، مشتری با ردای صورتی‌رنگ و عمامه سفید، آستین‌های بسیار بلندی دارد که انگشتانش را کامل پوشانیده؛ و در حالت دیگر، با ردایی آخراپی‌رنگ نشسته درحالی که دو ماهی در دو دست خود دارد است. این تصویر نیز شامل نوشته‌ای در بالای تصویر است که نشان می‌دهد دو تصویر مشتری هستند و قسمت پایین نگاره شامل به تصویر کشیدن پنج سیاره به هیأت انسانی است.

۳-۶) نگاره‌های مورد تحقیق پژوهش حاضر



در نگاره‌های فوق، خصوصیات ظاهری مشترکی به چشم می‌خورد که در حال تکرار شدن هستند؛ خصوصیات

(۱۳) ماه در متون نجومی به شکل زنی با هاله‌ای آبی‌رنگ تصویر شده‌است.

چون آستین بسیار بلند، وضعیت نشسته یک فیگور اصلی، عمامه یا تاج بر سر، مرد بودن، درختان شکوفه‌دار، گل‌ها، آرامش، حکمت، اغلب بودن شخصی با ردای قرمز و شمشیر در میان در کنار فیگور اصلی، رنگ ردا یا عمامه روشن و رنگ پس‌زمینه روشن و شاد. این‌ها همه به نوعی مستقیم یا غیرمستقیم در نگاره‌های نجومی مشتری نیز به چشم می‌خورند؛ لذا این سؤال مطرح می‌شود که آیا وجود این عناصر تکرارشونده در متون نجومی و غیرنجومی از روی تصادف است یا این‌ها سخن از سنت مشترکی می‌گویند که با گذشت سالیان، شاید غیرمستقیم‌تر شده باشد، اما حذف نشده است. به‌منظور پاسخ به این پرسش، نیاز است که تا حدی از کلیات نجوم و باورهای مرتبط با سیاره مشتری، بیشتر بدانیم.

۴) کلیاتی در باب تنجیم و خصوصیات منتسب به مشتری

آسمان و آنچه در آن می‌گذرد، در ادوار مختلف تاریخی همواره مورد توجه انسان آن زمان بوده است. در نظر بسیاری، آسمان محل زندگی و مأمن خدایانی بوده که بر زمین و زمینیان حکم می‌رانده و تسلطی بی‌چون‌وچرا بر زندگی موجودات زمینی داشته‌اند. علوم مختلف در طول زمان روند متغیری در جهت تکامل داشته‌اند و علم نجوم نیز از این قاعده مستثنی نیست. *دانشنامه بریتانیکا*^{۱۴} مدخل «تنجیم»^{۱۵}، نجوم و تنجیم را چنین معرفی می‌کند:

«نجوم علم پژوهش درباره تمامی رویدادهای بیرونی سیاره زمین است و تنجیم پیشگویی آنچه که در زندگی بشری می‌گذرد بر اساس حرکت سیارات و ماه و خورشید و ثوابت. معتقدان به حوزه تنجیم اعتقادی راسخ به نقش ستارگان و سیارات بر زندگانشان و آنچه که در زمین می‌گذرد، داشتند و بر این پایه، پیشگویی از اهمیت به‌سزایی برخوردار بود.» (britanica, "astrology")

جان ب. ناس^{۱۶}، نویسنده کتاب *تاریخ جامع ادیان* نیز «نجوم» و «تنجیم» را این‌چنین تعریف می‌کند:

«علم نجوم همان علم‌الهیات، علم هیأت‌الافلاک، علم هیأت عالم، علم‌الافلاک و علم صناعت نجوم است و امروز ما اصطلاح اخترشناسی را هم برای آن به‌کار می‌بریم. [...] اما تنجیم همان اخترگویی یا نجوم، احکامی است که می‌گفتند ستاره‌ها در سرنوشت زمین اثر دارند، و ما می‌خواهیم این اثر را کشف کنیم. علم احکام نجوم را به تنجیم و علم‌النجامه نیز می‌خواندند و امروزه از اصطلاح اخترگویی برای آن استفاده می‌شود؛ در یک تعریف کلی از احکام نجوم می‌توان گفت: هر آنچه که در عالم زیر فلک قمر رخ می‌دهد ارتباط مستقیمی با اجرام آسمانی و حرکت آن‌ها دارد.» (ناس، ۲۴)

این تعاریف تنجیم گویای همان تأثیر عالم کبیر (عالم ورای زمین- مأمن سیاراتی چون عطارد، زهره، مریخ، مشتری و زحل؛ و ستارگانی چون ماه و خورشید) بر عالم صغیر (زمین و زمینیان) است. با توجه به‌نکات مذکور است که شاید بتوان دست به‌آسمان بردن و رو به‌سوی آسمان کردن ایرانیان به هنگام دعا را منتج از اعتقادی کهن دانست که تنجیم متمرکز بر آن است. در تحقیق حاضر حوزه تنجیم بیشتر مدنظر محقق است چرا که حوزه زمان مورد مطالعه به گذشته‌هایی دورتر از سیطره نجوم مدرن توجه دارد؛ گذشته‌هایی که انسان زمانه معتقد به اثرپذیری مستقیم از خدایان آسمان‌نشین است و زندگی خود را معلول خواست آن‌ها می‌داند.

14. *Encyclopedia Britannica*

15. astrology

16. John Boyer Noss

درباب تحقیقات و نظریات نجومی ایران باستان، باید به این نکته اشاره داشت که محققان حوزه نجوم ایران باستان با توجه به منابع محدود موجود، در طی سالیان گذشته اطلاعات مفیدی به دست آورده و جمع‌آوری کرده‌اند. هارتنر در این زمینه می‌نویسد:

«نشان‌های نجومی زیادی را می‌توان بر سفالینه‌ها و ابزارهای سنگی به دست آمده از تپه‌های تاریخی ایران همچون تپه گیان نهانند، تپه حصار دامغان و... مشاهده کرد.» (Hartner, 730)

مهرداد بهار در ترجمه یشت‌ها به این نکته اشاره دارد که:

«در اوستا و به خصوص در یشت‌ها، اطلاعاتی آمده‌است که نمایانگر آشنایی ستاره‌شناسان آریایی با ستارگان و طلوع و غروب آن‌ها بوده‌است.» (رک یشت‌ها، ۳۲۷)

ورمازن نیز درباره نجوم دوره هخامنشی به این نکته اشاره دارد که:

«چون شاهنشاهی هخامنشی گسترش یافت، موبدان با طبقات روحانی سایر ملل و به خصوص کلدانیان مربوط شدند. [...] همین مغان یونانی‌مآب آسیای صغیر بودند که آیین پر رمز و راز مهرپرستی را خلق کردند.» (ورمازن، ۲۴)

که نشان از دانش بسیار بالای مغان دوره هخامنشی دارد.

در همین زمینه، ایوانز نیز می‌نویسد:

«به احتمال قوی، همین مغان بوده‌اند که دانش ستاره‌شناسی یا نجوم آریایی را به منطقه بابل انتقال دادند و بدین‌سان شد که این دانش میان بابلیان و ایرانیان پیوند خورد و دوران تکامل خود را پیش گرفت؛ در همین دوره است که تقسیم‌بندی ۱۲ برجی ۳۰ درجه‌ای منطقه البروج در بابل انجام می‌گیرد.» (Evans, 15)

از دیگر همکاری‌های نجومی بابلیان و ایرانیان، می‌توان به تدوین نظریه حرکت مشتری اشاره کرد که به گفته وان‌دروردن:

«در زمان کمبوجیه (۵۳۰ پ.م)، رصد دقیق سیارات و ماه در بابل اتفاق می‌افتاد. در همین زمان بود که رصد سیاره مشتری آغاز شده بود و تا زمان حکومت داریوش بزرگ نیز ادامه داشت و حاصل آن تدوین نظریه حرکت سیاره مشتری بود.» (وان‌دروردن، ۲۸۷)

پینگری به نقل از کتاب فی‌الحکام/قرنات نوشته جاماسب حکیم از نظریه قران زحل و مشتری می‌گوید:

«قران زحل و مشتری - که بر اساس نظریه قران زحل و مشتری ساسانیان شکل گرفته‌است - در برج حمل که هر ۱۰۰۰ سال اتفاق می‌افتد، نشانگر ظهور پیغامبران است. تغییر قران از هر تثلیث به تثلیث دیگر که هر ۲۴۰ یا ۲۶۰ سال اتفاق می‌افتد، نشانگر تغییر در سلسله‌های پادشاهی است؛ و قران‌های تکی که هر ۲۰ سال اتفاق می‌افتد، نشانگر اتفاقات تاریخی به مراتب کوتاه‌تری است. سیارات در این متن، مانند تاس‌های هندی با چندین دست توصیف شده‌اند و هر کدام نمایانگر خدایی هستند.» (Pingree, 42)

آن‌چنان‌که از داده‌های اندیشمندانی چون ابوریحان بیرونی برمی‌آید، دانش نجوم تا زمان سیطره کلی تازیان بر ایران و نیز پس از آن، نقش مهمی در بین علوم ایرانی اسلامی ایفا می‌کرده و ارتباطی تنگاتنگ با اعتقادات و

زندگی روزمره مردم داشته‌است. بیرونی در کتاب *التفهیم* دربارهٔ سیارهٔ مشتری و نوع دلالت‌هایش بر عالم صغیر چنین می‌نویسد:

«طبع مشتری به حالت اعتدال، گرم و تر است. مشتری سعد بزرگ است. از نظر جنسیت، دلالت بر نری دارد. مابین حالات روز و شبی روز است. از میان بوها و طمع‌ها، بر شیرینی و ترشی و خوشی دلالت دارد. از میان رنگ‌ها، سپیدی آمیخته به زردی یا گندم‌گونی و روشنایی و تابندگی منتج از اوست. میانه‌ترین چیزها و معتدلترین و تمامترین و خوبترین و خوشترین و آسانترینها از وجود مشتری است. از بین حالات ظاهری، به سادگی و معتدلی و سطر قوامی اشاره دارد. از میان روزها، پنج‌شنبه روز اوست. بر اقلیم دوم و زمین‌های نرم و خانه‌های آبادان و جای‌های شریفان و مزگت‌ها و منبرها و کنشت و کلیسا و عَلم و مُصحف و راه‌های عبادت و خانه‌های معلمان و جای ارزیزگران دلالت دارد. سرزمین بابل و پارس و خراسان و ترک و بربر که با فریقیه‌اند تا به مغرب، همه تحت سیطرهٔ مشتری هستند. معادن توتیا و گوگرد و زرنیخ و هر سنگ سپید و زردی و هر سنگ گاومانند و ارزیز و قلع و برنج نیک و الماس و هر گوهر پیرایه‌ای برای مردان تحت قدرت مشتری هستند. از بین میوه‌ها، انار و سیب و گندم و جو و گرنج و ذرت و نخود و بادام و کنجد و از بین درختان هر درختی که میوهٔ شیرین دارد و تنک‌پوست است چون زردآلو و انجیر و شفتالو و سیاه‌آلو و از بین گیاهان، به گلها و شکوفه‌ها و هر نباتی و هر چیزی خوشبو و ناپلید و هر چه از نباتات که سبک باشد و پیچیده و بر داروها به هرآنچه که گرمی و تریش معتدل است و سودمند، همگی تحت دلالت مشتری هستند. [...] از میان حیوان‌ها، بر چارپایان مانند گوسفند و گاو و اشتر و هر چه منقش باشد و خوب‌رنگ و خوش‌گوشت و هر مرغی که راست‌کلب است و دانه‌خوار و نه سیاه و کبوتر و دراج و طاووس و خروس و ماکیان و هدهد و چکاوک همگی منتسب به مشتری هستند. هوا و خون و شریان‌ها و نطفه و مغز استخوان و دل و گوش چپ؛ و از میان حواس، به شنیدن؛ و در میان اندام‌ها، به رودگان و گلو و از میان دوران زندگی، به کهولت؛ و بر نسبها به فرزندان و فرزندان فرزندان و خوب‌رویی و سر بزرگ و خرد چشم و گوش و پیشانی و گربه‌چشمی و خوب‌بینی و لب کم‌گوشت و موی کشیدهٔ اندکی به‌سرخی‌زننده و دراز انگشتی و فراخ‌گامی نیز از مشتری دانسته شده‌اند.» (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۶۷-۳۸۱)

«دلالت مشتری بر خلق و خوی مردمان نیکوخوا، الهام‌داده، بخرد، بردبار، بزرگ‌همت، پارسا، پرهیزگار، داد‌ده، راستگوی، دانا، سخی، آزاد دل، راست‌دوستی، فخرکننده، دوستدار ریاست، وفادار، با امانت، ریاست‌گزار، بدی را دشمن‌دار، بر شهرها حریص و بر عمارت کردن و بر بنای‌های فاخر برآوردن، متحمل و پرهیزگار؛ در بین حالات و کردارها بر یاری دادن مردمان را و میان ایشان صلح و صلاح جستن و صدقه به ایشان پراکندن و شادی پیدا کردن بر هر که نزدیک او آند و تازه‌رویی و دین سخت داشتن و امر معروف کردن و ز منکر دست باز داشتن و راستی خواب و بسیاری خنده و مزاح و زفان فصیح و حریصی بر مال و مستغل و حلیمی و گاه‌گاه از پس گرانی سبکساری کردن و خویشتن به خطر افکندن؛ و از میان گروه‌های مردم، بر ملکان و وزیران و قاضیان و دانشمندان و زاهدان و بازرگانان و توانگران و آنک از وی شکر کنند و او را بستایند؛ بر کیش‌ها بر ترسایی و سپید پوشیدن؛ و از آن صورت‌ها که ستارگان را بدو نگارند جوانی به دست راستش شمشیر کشیده و به چپ، کمان و مهره‌های تسبیح و بر اسب برنشسته؛ و دیگر صورتش مردی بر کرسی سطر و بر وی جامه‌های

رنگارنگ و به دست چپ مهرها؛ از میان پیشه‌ها، بر علم‌های پاکیزه و ولایت‌های خوب و عبادت و نیکوی کردن و خواب‌گزاردن و زرگری و فروختن زر و سیم شکسته و لباس سپید و میوه‌ها و انگور و نیشکر.» (همان، ۳۸۳-۳۹۲)

«قوس و حوت از میان بروج دوازده‌گانه، هر دو خانه‌های مشتری هستند و وبال مشتری در سنبله و جوزا اتفاق می‌افتد.» (همان، ۳۹۶-۳۹۷)

«دوستان مشتری مریخ و شمس و قمر؛ و دشمنان مشتری زهره و عطارد هستند و زحل میانجی است.» (همان، ۴۰۲)

۴-۱) تطبیق نگاره‌های ایرانی اسلامی متون غیرنجومی
و نگاره‌های نقش‌شده مشتری در کتب نجومی *مطلع السعادة، البلهان و الموالید*
بر پایه داده‌های بیرونی در کتاب *التفهیم*



۴-۱-۱) مرد، ردای
آستین‌بلند، محل
عبادت (مسجد)،
ردا یا عمامه‌ای
به‌رنگ روشن،
آرامش و منبر

تصویر ۹)
نگاره‌ای از
بوستان سعدی:
«گدا بر در مسجد»
۸۹۳ ق
(مأخذ: پاکباز، ۸۳)

با توجه به نام نگاره فوق (تصویر ۹) که «گدا بر در مسجد» است و حضور شخصیت بلندآستین این نگاره در مسجد و ارجاع به یکی از خصوصیات گردآوری‌شده توسط بیرونی در باب مرتبط بودن محل عبادت با سیاره مشتری و تطبیق نگاره مذکور با سه‌نگاری نجومی مشتری، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که بلندآستینی مشتری و فرد درون نگاره و حضور او در مسجد نشان از تکرار یک سنت و ساختار اعتقادی دارد که در لایه‌های خودآگاه و نیمه‌خودآگاه فرهنگ ایرانی نیز خود را حفظ کرده‌است؛ در واقع فرد بلندآستین حاضر در مسجد نمودی از مشتری و اعتقاد به تأثیر مستقیم عالم اولی بر عالم سفلی است.



۴-۱-۲) مرد خوبرو، ردای
آستین‌بلند، زمین
نرم، ردا یا عمامه
به‌رنگ روشن و
آرامش

تصویر (۱۰)
نگاره‌ای از
خمسۀ نظامی:
«سوگواری در
مرگ شوهر لیلی»
۸۹۹ ق
(مأخذ: پاکباز، ۸۵)

بر طبق داده‌های بیرونی از خصوصیات منتسب به مشتری؛ مرد نشسته بر زمین نرم یا منبر و...، فرد عابدی که مردم را آرام می‌کند، اعتدال در رفتار و ردا یا عمامه رنگ روشن بر تن داشتن است. همان‌طور که می‌بینیم، مردان بلندآستین تصویر تنها افرادی هستند که بر زیرانداز یا فرش، آسوده نشسته‌اند؛ نشانی از زاری و شیون در آن‌ها نیست و رنگ ردا یا عمامه آن‌ها روشن است؛ همانا این خصوصیات نشان‌دهنده خصوصیات نرم زمینی، اعتدال، مرد بودن و دلالت بر رنگ‌های روشن سیاره مشتری است.



۴-۱-۳) بهشت، مرد
خوبرو، ردا یا عمامه
به‌رنگ روشن، عصا،
آرامش، صحبت، پرنده،
رنگ زرد آخرایی،
شکوفه و گل

تصویر (۱۱) نگاره
«بهشتیان و دوزخیان»
(بخش بهشت)
۸۱۳ ق
(مأخذ: پاکباز، ۹۸)

بخش حاضر از این نگاره (تصویر ۱۱) نشان‌دهنده بهشت است. همان‌طور که مشخص است، بهشتیان همه با حالتی آرام، لبخند بر لب، با رداها یا عمامه‌هایی به‌رنگ روشن، درخت شکوفه‌دار و گل‌های روییده در کنار آب، افرادی با شمشیر در پایین تصویر، افرادی با تاج‌های طلایی در گوشه بالا سمت چپ تصویر و فردی با بال که همانند پرنده است، دیده می‌شوند. رنگ بیشتر زمینه زرد آخرای و آبی روشن و مکان تصویر بهشت است. با توجه به داده‌های مذکور بیرونی؛ آرامش و شادی، رنگ روشن لباس، درخت شکوفه‌دار، گل‌ها، طلا، رنگ زرد آخرای و پرندگان دانه‌خوار از جمله خصوصیات منتسب به‌مشتی هستند. در قسمت پایین تصویر، مردان آرامی را می‌بینیم که رداهایی بیشتر به‌رنگ قرمز به تن دارند و شمشیری به کمر؛ طبق داده‌های کتب نجومی، سیاره مریخ همواره با ردایی به‌رنگ سرخ و ادوات جنگی همچون شمشیر به تصویر کشیده می‌شود. طبق داده‌های بیرونی، مریخ از دوستان مشتری محسوب می‌شود؛ پس جایگیری این دو فیگور در یک کادر برحسب تصادف نبوده‌است.



(۴-۱-۴)

مرد خوب‌رو،

رنگ‌های

روشن،

آرامش و

لبخند،

آستین بلند،

تاج و گل

تصویر ۱۲) نگاره
«بهشتیان»

و دوزخیان»

(بخش دوزخ)

۸۱۳ ق

(مأخذ: پاکباز، ۹۸)

با آنکه این نگاره (تصویر ۱۲) نام دوزخ بر خود دارد، اما همچنان آثار حضور مشتری در آن نمایان است. خصوصیات همچون آرامش، رنگ روشن زمینه، تاج، آستین‌های بلند دو فیگور پایین سمت راست تصویر - با آنکه باقی فیگورها به‌شدت در ناآرامی به‌سر می‌برند - و حضور گل، تأثیرهای مشتری را نمایان می‌کند. البته باید توجه داشت که با ارجاع به داده‌های بیرونی و متون نجومی، بدبختی و جهنم همه به زحل بازمی‌گردد. زحل (نحس اکبر) قطب مخالف مشتری (سعد اکبر) است و در عین حال، نقش میانجی را برای مشتری بازی می‌کند؛ پس به همین دلیل است که بهشت و دوزخ با وجود تضاد کامل، به‌صورت مرتبط با هم، در کنار هم به تصویر کشیده شده‌اند.



(۵-۱-۴)

مرد عالی‌مقام (وزیر
یا پادشاه) و خوب‌رو،
تاج طلا، آستین‌های
بلند، ردا به‌رنگ
روشن، آرامش و
حکمت، همراهی
مریخ به‌عنوان دوست،
درخت شکوفه‌دار،
رستنی‌های نیکو،
رنگ روشن زمینه

تصویر ۱۳) نگاره «اسکندر به ملاقات حکیمی می‌رود»، ۸۱۱ ق (مأخذ: کنبی، ۵۴)

همان‌گونه که از نام نگاره (تصویر ۱۳) برمی‌آید، اسکندر به‌عنوان شخص صاحب منصب، درحالی که تاج طلا بر سر دارد و ردایی به‌رنگ آبی و دراز آستین به تن، با حالتی آرام در حال رفتن به ملاقات یک حکیم است. از همراهان او شخصی با لباس قرمز است که شمشیری بر میان دارد. همان‌طور که در نگاره پیشین ذکر شد، این مریخ جنگجوست که مسلح و از دوستان مشتری است و با او دیده می‌شود. رنگ زمینه نگاره کاملاً روشن است، درختی پر از شکوفه در بالای تصویر دیده می‌شود و رستنی‌های نیکو در پایین تصویر. این‌ها همه سخن از باز نمود خصوصیات منتسب به مشتری در این نگاره می‌گویند.



(۶-۱-۴)

مرد خوب‌رو و صاحب
منصب، با ردای
آستین‌بلند، رنگی
روشن پوشیده، همراه
با ملازمان، در کنار
درختی پر از شکوفه،
نشسته در کنار رود،
در حالت آرامش، با
پس‌زمینه‌ای به‌رنگ
زرد آخرای

تصویر ۱۴) نگاره «درباریان در کنار جویبار»، ۸۴۳ ق (مأخذ: کنبی، ۶۷)

همان‌گونه که از نام نگاره (تصویر ۱۴) برمی‌آید، این‌ها درباریان هستند که در کنار رودی نقش شده‌اند. پس‌زمینه به‌رنگ زرد آخرای با گل‌های فراوان است و درخت پرشکوفه‌ای در سمت چپ تصویر دیده می‌شود. شخصی در مرکز پایین تصویر با ردایی به‌رنگ شاد و عمامه‌ای روشن درحالی‌که آستین‌های درازی دارد و با آرامش به سویی خیره شده، دیده می‌شود. او با ملازمانی که اطراف او هستند، احاطه شده است. با توجه به داده‌های بیرونی، این‌ها همه نشانگر خصوصیات منتسب به‌مشتري هستند که به‌صورت غیرمستقیم در نگاره خودنمایی می‌کنند.



۴-۱-۷)

مرد عالی‌مقام و
 خوب‌رو، آستین‌های
 بسیار بلند، تاج، زاهد،
 زمینه روشن، زیرردای
 روشن، درختی در
 کنار، آرام و به‌حالت
 نشسته

تصویر ۱۵) نگاره
 «اسکندر و زاهد»
 قرن ۹ ق
 (مأخذ: کنبی، ۷۰)

نام اثر «اسکندر و زاهد» است (تصویر ۱۵). اسکندر به‌عنوان فرد صاحب منصب و عالی‌مقام با آستین‌هایی بسیار بلند و تاجی بر سر و لباس زیر ردایی به‌رنگ روشن، به‌حالت آرام، نشسته و در حال گوش فرادادن به زاهد به تصویر کشیده شده‌است. از طرفی درختی، در سمت چپ تصویر دیده می‌شود و رنگ تصویر به‌طور کلی روشن است. زاهدان از جمله منتسبان به‌مشتري هستند و زاهدی در کنار اسکندر عالی‌مقام دیده می‌شود. این‌ها همه نشان‌دهنده خصوصیات منتسب به‌مشتري به‌صورت غیرمستقیم در یک نگاره هستند که به‌طور کلی ساختاری هماهنگ و مرتبط تشکیل داده‌اند.

۴-۱-۸) حکیمانِ مرد، نشسته، لباس‌هایی به‌رنگ شاد و روشن، درختان شکوفه‌دار، رستنی‌های سبز، گل، زمینه روشن‌رنگ، منزل فاخر، آرامش و صحبت

نام اثر مورد بحث «اسکندر و حکمای هفت‌گانه» است (تصویر ۱۶). اسکندر به‌عنوان شخصی صاحب منصب در جایگاهی نرم و بالاتر از دیگران، با ردایی آستین‌بلند و به‌رنگ روشن، در آرامش، در حال صحبت با هفت حکیم است که آن‌ها نیز نشسته‌اند و لباس‌های روشن‌رنگ و درازآستینی به تن دارند؛ در منزلی زیبا که درختان شکوفه‌دار و گیاهان و گل در آن دیده می‌شوند. در پایین تصویر، شخصی نیز با لباس سرخ‌رنگ به تن

و شمشیری در میان - که نشان از مریخ دارد- به چشم می‌خورد. همه این خصوصیات به صورت غیرمستقیم نشان‌دهنده ویژگی‌های مشتری هستند.



تصویر ۱۶
نگاره
«اسکندر و
حکمای هفت‌گانه»
قرن ۹ ق
(مأخذ: کنبی، ۷۵)

۵) خصوصیات منتسب به مشتری در اشعار فارسی^{۱۷}

نظرهای او یک به یک سودمند (نظامی؛ خمسه، شرفنامه، بخش ۶۳- در ستایش اتابک نصرالدین)	چو سیاره مشتری، سربلند
آمد به دلو در طلب تخت مشتری آمد که آمد آن فلکِ مُلک‌پروری (خاقانی؛ دیوان/شعار، قطعات، شماره ۳۲۸- در مدح عزالدین امیریوسف سپهسالار)	یوسف سپهر چهارم ز چاه دی سیاره‌ای ز کوبه یوسف عراق
همه جای شادی و آرام و مهر (فردوسی؛ شاهنامه، ضحاک، بخش ۹)	فروزنده چون مشتری بر سپهر
فروزنده چون بر فلک، مشتری (فردوسی؛ شاهنامه، منوچهر، بخش ۱۲)	یکی جفت پرمایه انگشتی
چو بر تارک مشتری، افسر است به هر کار، پیروز و چیره‌سخن بود اندر او مشتری را گذار از او دور چشم بد و بی‌نیاز (فردوسی؛ شاهنامه، اندر ستایش سلطان محمود)	که شاه از گمان و توان برتر است از او شادمانه دل انجمن همی تا بگردد فلک چرخ‌وار شهنشاه ما باد با جاه و ناز

(۱۷) تمامی اشعار این بخش از وبگاه «گنجور» به نشانی ganjoor.net جمع‌آوری شده‌است.



سپهدار چین با فرستاده گفت
چو روشن شود نامه، پاسخ کنیم
که با شاه تو مشتری باد جفت
به دیدار تو، روز فرخ کنیم
(فردوسی؛ شاهنامه، پادشاهی اسکندر، بخش ۳۹)

بیاراسته طوق یوز از گهر
بیامد شهنشاه زین سان به دشت
بدو اندر افکنده زنجیر زر
همی تاجش از مشتری برگذشت
(فردوسی؛ شاهنامه، پادشاهی بهرام گور، بخش ۱۲)

مجوی آنکه چون مشتری روشن است
جهان بستد از مردم بت پرست
جهانجوی و باتیغ و باجوشن است
ز دیبای دین، بر دل آیین^{۱۸} بیست
گنو لاجرم جود موجود گشت
چو شاه جهان شاه محمود گشت
(فردوسی؛ شاهنامه، پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود، بخش ۱۰- نامه کسری به هرمزد)

فلک چو جلوه کنان بنگرد سمند تو را
ملالتی که کشیدی، سعادتی دهدت
کمینه پایگهش اوج کهکشان گیرد
که مشتری نسق کار خود از آن گیرد
از امتحان تو، ایام را غرض آن است
که از صفای ریاضت، دلت نشان گیرد
(حافظ؛ دیوان/شعار، قصاید، قصیده در مدح شاه شیخ ابواسحاق)

به آهوان نظر، شیر آفتاب بگیر
به ابروان دوتا، قوسی مشتری بشکن
(حافظ؛ دیوان/شعار، غزلیات، غزل شماره ۳۹۹)

گوهر نو به گوهری، بُرد سبق ز مشتری
جان و جهان همی بری، جان و جهان چرا چرا
(مولوی؛ دیوان/شمس، غزلیات، غزل شماره ۵۰)

با تطبیق اشعار منتخب مذکور و خصوصیات منتسب به مشتری بر اساس داده‌های بیرونی، درمی‌یابیم که سنت اعتقادی مبتنی بر سعد بودن، شادی، آرامش، گوهر، طلا، صاحب منصب بودن، قوس، دارای تخت، ریاضت، جهانجویی و... علاوه بر نگاره‌های ایرانی اسلامی، در اشعار فارسی نیز در حال رخ‌نمایی است.

۶) نتیجه‌گیری

فرهنگ ایرانی به‌عنوان بخش مهمی از فرهنگ‌های باستانی، دربردارنده ساختارهای اعتقادی تکرارشونده‌ای است که در گذر زمان، با شدت و ضعف اما به‌صورت مستدام، خود را در حافظه خودآگاه یا نیمه‌خودآگاه فرهنگ‌وران ایرانی حفظ کرده‌اند. اعتقادات نجومی از آن دسته اعتقادات ریشه‌دار در فرهنگ ایرانی است که همواره نقش مهمی در نوع رویکرد ایرانیان نسبت به زندگی و آنچه که در زمین و زندگی زمینشان می‌گذرد، ایفا می‌کند. اعتقاد ایرانیان به تنجیم - تأثیر مستقیم سیارات و ستارگان عالم اولی بر سرنوشت و زندگی زمین و زمینیان عالم سفلی - آنچنان رخنه در نوع دید ایرانیان کرده که تأثیرهای ظاهری و کلامی آن در راه‌های انتقال فرهنگ همچون نگارگری و شعر، گاه به‌وضوح و گاه به‌صورت غیرمستقیم، قابل تشخیص است؛ مشتری

۱۸) در چند نسخه معتبر: «آدین» یا «آذین».

و اعتقادات مرتبط با آن نیز از این قضیه مستثنی نبوده‌است. بر طبق داده‌های بیرونی؛ سعد بودن، خوشی، روشنی، بزرگ‌مقامی و به‌طور کلی تمامی خوبی‌ها و بلندمقامی‌ها و سعادت‌ها و خیرهای بر روی زمین، همه منشعب از مشتری بوده‌اند که جلوه‌شان در نگارگری ایرانی اسلامی و شعر فارسی همچنان قابل پیگیری است. در این میان، توجه به این نکته ضروری می‌نماید که گاه این ساختارهای تکرارشونده با گذشت زمان دچار تغییر و تحولاتی شده‌اند، اما تحقیق در باب حضور بخش اصلی درون‌مایه آن‌ها از ضرورتی خاص برخوردار است؛ چراکه نشان می‌دهد این ساختارها تنها برحسب تصادف پدید نیامده و قاعده‌ای مشخص در پس آن وجود دارد.

منابع و مأخذ

کتاب فارسی:

- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله؛ *قانون در طب*، ترجمه لطیف راشدی، تهران: ارمان طوبی، چ. چهارم، ۱۳۹۲.
- اصفهانی، عبدالحسن؛ *البلهان*، نسخه خطی، مؤسسه واربورگ دانشگاه لندن، قرن ۱۴-۱۵ ق.
- بندهشن، گردآوری فرنیخ دادگی، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس، ۱۳۶۹.
- بلخی، ابومعشر؛ *الموالید*، نسخه خطی، وبگاه «گالیکا»، ۲۶۴ ق.
- بیرونی، ابوریحان؛ *احکام نجوم در بیان کواکب و برج‌ها*، ترجمه جلال‌الدین همایی، تهران: کتابخانه مجلس، ۱۳۱۶.
- بیرونی، ابوریحان؛ *التفهیم*، ترجمه جلال‌الدین همایی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۶.
- بیرونی، ابوریحان؛ *آثار الباقیه عن القرون الخالیة*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹.
- پاکباز، رویین؛ *نقاشی ایران از دیرباز تا امروز*، تهران: زرین و سیمین، ۱۳۸۰.
- سودی، محمد بن امیر حسن؛ *مطالع السعادة وینایع السیادة*، نسخه خطی، وبگاه «گالیکا»، ۳۳۹ ق.
- شمس‌الدین، سیده شبنم، *آیکون‌نگاری سیاره زحل در نگارگری ایرانی*، (پایان‌نامه چاپ‌شده کارشناسی ارشد)، دانشگاه هنر اصفهان، ۱۳۹۴.
- شمیسا، سیروس؛ *نقاشی ایران از دیرباز تا امروز*، تهران: زرین و سیمین، ۱۳۸۳.
- شمیل، آنه ماری؛ *راز اعداد*، چ. دهم، ترجمه فاطمه توفیقی، تهران: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۱.
- صرامی، عارفه؛ *شمس‌الدین، سیده شبنم؛ تأویل و تفسیر نگاره‌های ایرانی - اسلامی بر پایه نجوم*، تهران: انسان‌شناسی، ۱۳۹۷.
- صوفی رازی، عبدالرحمن؛ *صور الکواکب*، ترجمه خواجه نصیرالدین طوسی، بهروز مشیری، تهران: ققنوس، ۱۳۸۱.
- کنبی، شیلا؛ *نگارگری ایرانی*، ترجمه مهناز شایسته‌فر، تهران: مؤسسه مطالعات هنر اسلامی، ۱۳۸۱.
- گری، بازل؛ *نقاشی ایرانی*، ترجمه عربعلی شروه، تهران: دنیای نو، ۱۳۸۵.
- گریمال، پیر؛ *اسطوره‌های بابل ایران باستان*، ترجمه ایرج علی‌آبادی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
- گیاهی یزدی، حمیدرضا؛ *تاریخ نجوم در ایران*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۸.

- ماهیار، عباس؛ نجوم قدیم و بازتاب آن در ادب پارسی، تهران: اطلاعات، ۱۳۹۳.
- محمدپور، احمد؛ روش تحقیق کیفی ضد روش، تهران: جامعه‌شناسان، ۱۳۹۲.
- میبدی، رشیدالدین ابوالفضل؛ کشف الاسرار و عدة الابرار، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۳.
- ناس، جان ب.؛ تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران: پیروز، چ. سوم، ۱۳۵۴.
- نالینو، کارلو آلفونسو؛ تاریخ نجوم اسلامی، ترجمه احمد آرام، تهران: کانون نشر و پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۴۹.
- نیکخواه، مظاهره؛ «بررسی نظر سیارات به یکدیگر در شعر نظامی گنجوی (قران، مقابله، تربیع، تثلیث، و تسدیس)»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، شماره ۵، زمستان ۱۳۸۵، صص ۱۲۲-۱۳۸.
- وان‌دروردن، بارتل؛ پیدایش دانش نجوم، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
- ورمازن، مارتین؛ آیین میتر، چ. هشتم، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: چشمه، ۱۳۹۰.
- ویدنگرن، گئو؛ خرقة درویشان و دلوق صوفیان در: پژوهشی در خرقة درویشان و دلوق صوفیان، ترجمه بهار مختاریان، تهران: آگه، ۱۳۹۳.
- هینلز، جان؛ شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه، ۱۳۹۱.
- یشت‌ها، ج. ۱ و ۲، به گزارش ابراهیم پورداود، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۵.

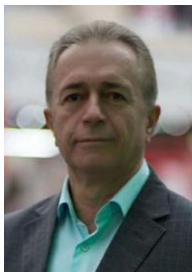
کتاب انگلیسی:

- Barton, T.; *Ancient Astrology*, London: Routledge, 1994.
- Evans, J.; *The History and Practice of Ancient Astronomy*, Oxford/ N. Y.: Oxford University Press, 1998.
- Hartner, W.; "Old Iranian Calendars" in the *Cambridge History of Iran*, vol. 2, By I. Gershevitch, Cambridge: Cambridge University Press, 1985.
- Panaino, A. & Pingree, D., «Saturn, the Lord of the Seventh Millennium. East and West», 46, 3-4, 1996, 35- 250.
- Panofsky, E., *Studies in Iconology: Humanities Themes in the Art of the Renaissance*, Oxford: Westview Press, 1939.
- Pingree, D., *From Astral Omens to Astrology: From Babylon to Bikaner*, Vol. LXXVIII, Roma: Is. I. A. O., 1997.

اینترنت:

- مدخل «astrology»، *دانشنامه بریتانیکا* به نشانی britannica.com/topic/astrology؛ دسترسی در بهمن ۱۳۹۳.
- وبگاه انتشارات موزه متروپلیتن نیویورک «MET» به نشانی metmuseum.org/art/metpublications؛ دسترسی در بهمن ۱۳۹۳ و آبان ۱۳۹۶.
- وبگاه «گالیکا» به نشانی gallica.bnf.fr.
- وبگاه «گنجور» به نشانی ganjoor.net؛ دسترسی در ۱۳۹۶/۸/۲۸.

تحلیل و تطبیق تاریخی پنج نمایشنامه از اکبر رادی



عطاءالله کوپال

دانشیار دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی
دانشگاه آزاد اسلامی



پریسا اخوان

دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی
دانشگاه سوره

چکیده

ادبیات در طول تاریخ، همواره عرصه بازتاب رخدادهای اجتماعی بوده است. ادبیات نمایشی به عنوان شاخه مهمی از بدنه اصلی ادبیات، از این قاعده مستثنا نیست. چه بسا شکل‌گیری نمایشنامه‌ها در بسیاری از بزنگاه‌های تاریخی و اجرای آنها روی صحنه، نفس به نفس تماشاگر، تأثیرات اجتماعی و سیاسی مهمی را باعث شده است. از این منظر همواره می‌توان به نمایشنامه، نگاهی اجتماعی و سیاسی داشت. اکبر رادی به عنوان یکی از مهم‌ترین نویسندگان معاصر ایرانی نیز از آنچه دغدغه نویسندگان است، هرگز جدا نبوده؛ متون نوشته شده توسط او با رویکردهای عمیق اجتماعی و سیاسی دوران زندگی او همراه بوده است. پژوهش پیش رو سعی دارد تطبیقی تاریخی میان حوادث روز ایران و متون نوشته شده توسط رادی انجام دهد و از این منظر به دغدغه رادی در باب مسائل ایران اشاره کرده و به این پرسش اصلی پاسخ دهد که آیا اکبر رادی براساس آنچه تعهد خودش نسبت به جامعه می‌خواند و آن را در قالب تئاتر هویت نامگذاری می‌کند، در متون ادبی‌اش به این مهم پرداخته است یا نه؟ مفروض نگارنده در پژوهش حاضر این خواهد بود که اکبر رادی با نگاه عمیق به تاریخ معاصر ایران، دغدغه‌مندی خود را در طول تاریخ مبارزاتی ایران برای دستیابی به آزادی حفظ کرده و آثارش متأثر از این رویکرد فکری اوست. امید که این مطالعه بتواند لایه‌های زیرین متون مورد بحث از اکبر رادی را شفاف سازد.

کلیدواژه‌ها: اکبر رادی، تطبیق تاریخی، تئاتر هویت، نقد ادبی.

Historical Comparative Analysis of Five Plays by Akbar Radi

Ataollah Koopal

Assistant Professor, Faculty of Literature & Foreign Languages
Islamic Azad University

Parisa Akhavan

M. A. Student, Dramatic Literature
Soore University

Abstract

Literature has been always the arena of social events reflection throughout history. Dramatic literature, as one of the important branches of literature's main body, cannot be excluded. Perhaps the formation and performance of plays, in close connection with the spectators, meanwhile of many crucial historical moments, caused a wide range of important historical and political effects. So from this point of view, it is possible to have a social political look at drama. Akbar Radi, as one of the important contemporary Iranian writers, has never been apart from the writers' concerns. His writings have been deeply compatible with social and political approaches of his time. This research tries to present a comparative history study between Radi's writings and simultaneous events in Iran, point to his concerns about the problems of Iran, and answer to this question whether he has involved with what he concerns his commitment to the society and calls identity theater, throughout his literary works. It is assumed by the researcher that, having a deep look at the contemporary history of Iran, Radi has kept his concerns throughout the time about social and political struggles to achieve freedom, and his works have been affected by that. I hope this study will be able to clarify the inner layers of the texts.

Keywords

Akbar Radi, comparative history, identity theater, literary criticism.

مقدمه

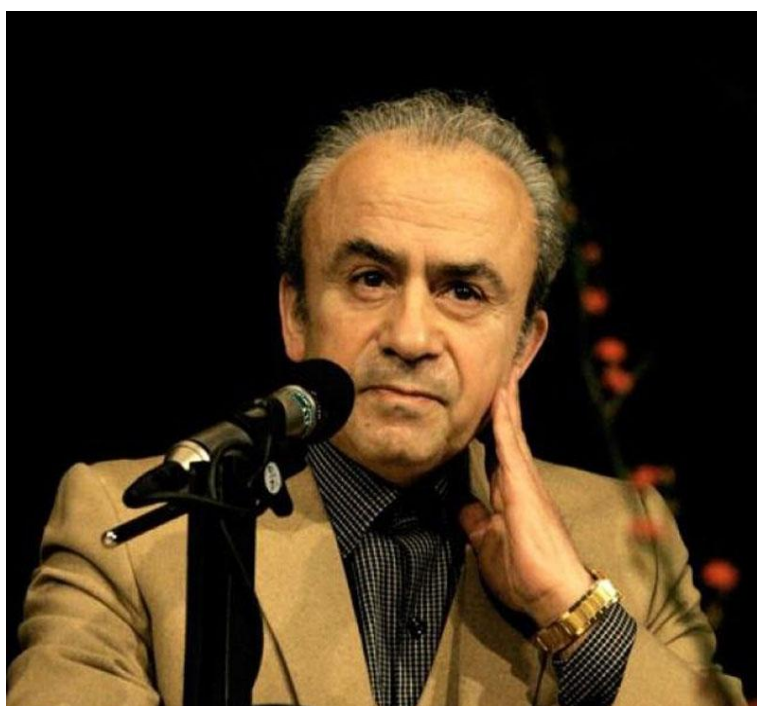
در این پژوهش، سعی خواهد شد تا با مرور و بررسی حوادث تاریخی دوران زندگی اکبر رادی (از دهه ۲۰ خورشیدی تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷) و تطبیق آنها با متونی که در همان بازه زمانی مشخص به رشته تحریر درآمده، به این نتیجه برسیم که رادی به‌عنوان یک نویسنده متعهد، در قبال تاریخ و رویدادهای زمان خود بی‌تفاوت نبوده و از منظر وظیفه هنرمندانه خود به انعکاس تاریخ در متون ادبیات نمایشی پرداخته و همین نگرش، متون نگاشته‌شده او را زمینه‌ساز تئاتر هویت کرده‌است. آگاهی رادی از مسائل اجتماعی و سیاسی روز ایران و داشتن دانش کافی در امر نقد و نویسندگی و همین‌طور توجه او به سبک‌ها و نمونه‌های ادبیات غرب، او را از یک نویسنده غریزی به نویسنده‌ای آگاه و صاحب سبک تبدیل کرده‌است. واقعگرایی (رئالیسم) موجود در متون رادی، خود بیانگر جنبه‌های پرنرنگی از فرهنگ عامه در سال‌های آغازین تا میانه قرن حاضر خورشیدی است. از این رو در گفتاری جداگانه به نگرش ادبی و اجتماعی نویسنده، نگاهی اجمالی خواهد شد.

مطالعه و تطبیق تاریخی آثار نه‌تنها ما را به انگیزه‌های نگارش متون نزدیک می‌کند، بلکه در تفسیرها و تحلیل‌های برآمده از نشانه‌های متنی در هر یک از آثار، مفید خواهد بود. با چنین رویکردی، از میان متون نوشته‌شده در فاصله زمانی بین دهه ۳۰ تا ۵۰ خورشیدی، به سه نمایشنامه با عناوین *افول* (۱۳۴۳)، *از پشت شیشه‌ها* (۱۳۴۶) و *صیادان* (۱۳۴۸) پرداخته خواهد شد و دو متن دیگر، *باغ شب‌نمای ما* (۱۳۷۵) و *ملودی شهر بارانی* (۱۳۷۸)، با رویکرد رجعت تاریخی رادی به گذشته مورد واکاوی قرار خواهند گرفت. در بخش مرور تاریخی، از دهه ۲۰ تا سال ۱۳۵۷ یعنی زمان پیروزی انقلاب اسلامی مطالعه شده و به جریان‌های تاریخی بعد از انقلاب پرداخته نشده‌است؛ علت آن مطالعه آثار منتخبی است که به بازه زمانی مزبور مربوط و منشأ الهام رادی در آفرینش آثار بوده؛ حتی آثاری که پس از انقلاب نوشته شده‌است. بنابراین پژوهشگر از زیاده‌گویی در مبحث تاریخ، خودداری کرده‌است.

این پژوهش به‌صورت کتابخانه‌ای با کمک متون چاپ‌شده از نمایشنامه‌های رادی؛ کتابی تحت عنوان *مکالمات* که گفتگویی است بین رادی و ملک ابراهیم امیری؛ کتابی با نام *رویکردهای نوین در خوانش آثار اکبر رادی*، شامل مجموعه مقالاتی گردآوری‌شده توسط فریندخت زاهدی با موضوع رادی‌شناسی؛ کتاب *نمایشنامه‌نویسان ایران از آخوندزاده تا بیضایی* اثر منصور خلج؛ همین‌طور مطالعه کتب تاریخ معاصر ایران از جمله *ایران بین دو انقلاب* اثر پروانه آبراهامیان و *اقتصاد سیاسی ایران* نوشته محمدعلی همایون کاتوزیان؛ صورت گرفته‌است. به‌منظور یادآوری هر یک از نمایشنامه‌های مورد مطالعه در ابتدای هر گفتار، پیرنگ اثر آورده شده و امید است پژوهش مذکور گویای زوایای تاریخی آثار باشد.

اکبر رادی

اکبر رادی، ۱۰ مهرماه ۱۳۱۸ در خانواده‌ای از صنف بازاری، در شهر رشت متولد شد. او سومین فرزند از خانواده‌ای هشت‌نفره بود که به‌لحاظ اقتصادی در موقعیت متوسطی قرار داشتند و رفاه نسبی، دوران کودکی او را تا ۱۱ سالگی سرشار از خاطرات شیرین و ماندگاری کرد که همواره برای او منشأ الهام بود و تداوم حس آن ایام در آثار او منعکس است. گرچه این دوران مقارن است با جنگ جهانی دوم که ایران را تحت تأثیر خود قرار داد، با این حال آنچه تا فترت اقتصادی بر خانواده او گذشت، روزگاری آرام بود. اما با شروع سال‌های سیاه دهه ۲۰ خورشیدی و ورشکستگی کارخانه پدر در رشت و فروش اجباری املاک و دارایی‌ها و هجرت ناخواسته آنها به تهران، روزگار نوجوانی برای رادی به‌گونه‌ای دیگر رقم خورد. رفتن به دبیرستان رازی تهران و تحصیل در محیطی مرفه و متفاوت از حیث فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی، ذهن پویای او را که به‌سمت شکل‌گیری پیش می‌رفت، متحول ساخت. در همین اثنا، آشنایی با زمانی و زنده‌رودی تأثیر شگرفی بر زندگی رادی گذاشت. در سال ۱۳۴۲ از دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد و پیش از آن از سال ۱۳۴۰ حرفه معلمی را برگزید و بعدها به‌دلیل دغدغه‌های مالی ناشی از تشکیل خانواده، کیفیت نامناسب کلاس‌ها و نگرش غلط استادان به کلاس و جزوه‌های بی‌محتوا، او از تحصیل دلزده شد و مقطع کارشناسی ارشد را در سال دوم رها کرده، به معلمی پرداخت. رادی اولین نمایشنامه‌اش به نام *روزنه آبی* را در سال ۱۳۴۱ و آخرین آنها به نام *پایین‌گذر سقاخانه* را در سال ۱۳۸۳ منتشر کرد. در این فاصله، او آثار متعددی به رشته تحریر درآورد که نمایشنامه‌نویسی ایران را متحول کردند و همواره بر تارک ادب فارسی خواهند درخشید. اجراهای فراوانی از آثار او، چه در زمان حیاتش و چه پس از آن، به روی صحنه رفت و همچنان می‌رود. مطالعات تخصصی و دانشگاهی، نقدها و بررسی‌های مختلف در مورد آثار او در طول زمان، باعث کشف هرچه بیشتر ظرایف و پیچیدگی‌ها و غنای فکری رادی در متون نمایشی‌اش شده‌است. رادی سرانجام در روز



۵ دی‌ماه ۱۳۸۳ در تهران چشم از جهان فروبست. او گرچه به مدد استعداد سرشار و روح لطیفش، دست به خلق آثاری شگفت‌انگیز زد؛ اما یک نویسنده غریزی نبود، بلکه نویسنده‌ای بود آگاه از ادبیات کلاسیک ایران و جهان و همین‌طور پویا و خواننده آثار نوین ادبی ایران و جهان. سبک‌ها و گونه‌های ادبی را می‌شناخت، با علم نقد آشنا بود و مختصات صحنه را به‌حد کمال می‌دانست. از این جهت آنچه توسط او به رشته نگارش درآمده را می‌توان

مجموعه‌ای از آگاهی‌های رادی و اشراف کامل او به نویسندگی دانست. از این منظر، نگارنده این پژوهش به‌صورت اجمالی به تقسیم‌بندی رویکردهای او در نگارش آثارش پرداخته تا از این طریق، راه بر نقد آثار مورد مطالعه گشوده شود.

زبان، متن و نویسنده از منظر رادی

مقصود رادی از زبان، در اصل همان تظاهرات کلامی است که در نحو زبان روی می‌دهد و تأثیری که از این نحو در کل داستان و نمایشنامه منتشر می‌شود. رادی، زبان را از فضای حسی نویسنده و تفکر او و رویداد منجر به خلق اثر ادبی جدا نمی‌داند.

«رادی از زبانی ویژه به‌عنوان ابزار وجدان و تسهیل درک مسائل اساسی جامعه و کمک به هویت ایرانی استفاده می‌کند» (زاهدی، ۱۹)

زبانی که رادی تشریح می‌کند، یک زبان کاربردی و خالی از حس نیست؛ بلکه برعکس، زبانی است سرشار از جریان‌های ارتباطی و مهیج و پرطنین که پتانسیل لازم را برای بیان دردها و رنج‌های نسلی که او قصه‌شان را بازگو می‌کند، دارد. به زعم رادی، زبانی که او از آن در آثارش بهره جسته، همان زبان مردم کوچه و خیابان است؛ زبانی است نزدیک به فرهنگ عامه؛ زبانی که انرژی خود را از محاورات روزمره مردم می‌گیرد و از این بابت است که این زبان با روح صحنه می‌آمیزد و در مقابل چشم تماشاگر، جان می‌گیرد.

«... در انتقال معانی ژرف و حس‌های پنهان زبان - اندام جمله، قواره این یا آن کلمه، جای ایست و اندازه فاصله، حتی حالت انگشتان دست گوینده مهم است. این تجسمی از میزانش و ترکیب منظمی از کلمه و حرکت است که چنانچه خوب فشرده شود، شما دیگر روی صحنه به شعر می‌رسید.» (رادی، ۱۳۷۹: ۱۱۶)

این موضع رادی در برابر زبان است و اگر چنانچه قواعد دستوری زبان، جایی در میانه اثر نمایشی در حال شکل‌گیری، دست و پای او را ببندد، رادی قواعد خود را بر متن چیره می‌کند و از پس این چیرگی بر متن است که از گردنه‌های سخت کلام در اثر به‌راحتی عبور می‌کند.

«رادی صحنه مدرنی ساخت که در آن فرد به‌عنوان یک پدیده، دیده و شرایط روانی و اجتماعی متغیر او محدود می‌شود. این رویکرد جدید در نمایشنامه‌نویسی، زندگی روانی شخصیت‌ها را نشان می‌داد که نقطه عطفی در ادبیات دراماتیک بود؛ همچنین کشف روابط فردی با فضا، تغییری در دیدگاه‌های انسانی بود.» (زاهدی، ۱۹)

او «نثر شکسته» را امری گریزناپذیر در ادبیات نمایشی تلقی می‌کند؛ چراکه به اعتقاد او، در میان اقشار گوناگون جامعه، به تعداد افراد و طبقات و مشاغل، زبان فردی بسیار نزدیک به خاستگاه‌های فرهنگی وجود دارد. از این منظر نمی‌توان زبان واحدی برای همه در نظر گرفت و از سوی دیگر نمی‌توان به‌غیر از نثر شکسته، راهی برای ملموس‌تر کردن کلام آنها یافت. پس آنچه جملات رسمی با دیالوگ - که اساس متن نمایشی است - می‌کند، گرفتن سایه‌روشن تعابیر و واژه‌هایی است که تمام بازیگوشی متن نمایشی مدیون آنهاست. در نهایت، نمایشنامه‌نویسی از نظر رادی کاری است بزرگ که حتی برخی از رمان‌نویسان صاحب‌نام در ادوار مختلف تاریخ ادبیات جهان آن را آزموده و نامراد از خیرش گذشته‌اند.

رادی نقش نویسنده را در یافتن آن جوهره یا اصالتی می‌داند که او با آن در جغرافیای مشخصی به دنیا آمده‌است. او به دنبال آن «من» یا «هویت»، پرسش‌هایی در ذهن دارد که در اصل راهنمایی است برای آنها که می‌نویسند:

«ما، در این گوشه شرق چه می‌کنیم؟ رئالیسم آسیایی ما کدام است؟ و آن کدام «من» ملی معاصر است که با تجربه‌های ملی بشری همسوست...؟» (رادی، ۱۳۷۹: ۱۴۰)

رادی در پاسخ به این پرسش‌ها، به آن روح یا جوهری اشاره می‌کند که آن را «تئاتر هویت» نامگذاری کرده‌است. در تعریف این تفکر، او ذهن را از فرم و ارجاع‌های تاریخی صحنه یا ترجمه متون کهن و اجناس و زینت‌آلات اجرایی و به صحنه کشیدن آیین‌ها دور کرده، معطوف به آن چیزی می‌کند که گویای وضعیت بشر امروز است:

«اما تئاتر هویت ما جز به سازه‌های ملی، زبان خرددار معاصر و قلب و مغز جهانی بنا نمی‌شود... و این تئاتر اگر جگر، زهر، طول موج کشیده‌ای داشته باشد، می‌تواند زبان آدمیزاد امروز را ثبت جهانی کند.» (همان، ۱۴۲)

برای توضیح آنچه از منظر رادی وظیفه نویسنده امروز است؛ او تأکید را روی عشق، عدالت و روشنگری می‌گذارد. گویی قصد نویسنده باید تطهیر جهانی باشد که در آن زندگی می‌کند و اجرایی که از پس متن او می‌آید، غسل تعمیدی باشد برای دنیای معاصر. اما برای این امر خطیر، او استعداد یک نویسنده را ناکافی می‌داند.

«لَبّ کلام این است که اسب بخار شما، یعنی استعداد، برای کشیدن بار سنگین یک اثر ادبی به‌تنهایی کافی نیست. استعداد سنگ خامی است که باید با کفّ نفس و مراقبه و سال‌های متوالی، تراش بردارد و سمت‌وسو و مقصد و معنی پیدا کند. علاوه بر این، چیزهای دیگری هم لازم است: شور، صداقت، دِماغِ زنده و جانی که میل به سوختن دارد.» (همان، ۷۴)

به هر تقدیر، نویسنده برای دست یافتن به آنچه هویت یا جوهر ملی در اثر است، باید داستان را در بستری به جریان اندازد و این بستر به‌مثابه خون اثر عمل می‌کند و این چیزی است فراتر از نشانه‌های محلی یا سنتی یا اجتماعی منطقه‌ای که نویسنده در آن بزرگ شده‌است. البته این به‌معنای نادیده انگاشتن ارزش‌های محلی در آثار ادبی نیست، بلکه آنچه تأثیر این نشانه‌های متنی را بیشتر می‌کند و یا به‌عبارت دیگر به آن غنا می‌بخشد و لزوم وجودشان را منطقی می‌کند، ایدئولوژی نویسنده است؛ چنانکه اثر از جغرافیای خود فراتر رفته، بُعدی جهانی می‌یابد.

«محمد چرمشیر در یادداشتی درباره رادی می‌گوید: عقیده و ایمان در کارهای رادی فقط به یک کاراکتر تعلق ندارد، بلکه به تمام کاراکترها ارتباط پیدا می‌کند و شامل تماشاگرها هم می‌شود.» (زاهدی، ۱۹)

آنچه به زعم رادی، آثار گذشته را به یک ابرنهاد طبقاتی تبدیل می‌کرد، جدایی هنر از آرمان‌های اجتماعی؛ و آنچه امروز اتفاق می‌افتد، خالی شدن هنر از معانی ایدئولوژیک آن است.

«رادی تمام موضوع‌های خود را از میان مسائل جاری اجتماع و مردم انتخاب می‌کند و به‌نسبت فشار جریان خفقان حاکم بر جامعه (در زمان نگارش آثار) و میزان تغییر و تبدیل در شرایط ممیزی، آن را در قالب سمبولیک و گاه تمثیلی مورد تحلیل قرار می‌دهد.» (خلج، ۱۶۵)

بدین ترتیب است که نبودن یا کم بودن تفکر یا ایدئولوژی یا دغدغه نویسنده، بزرگترین آسیبی است که بر متن ادبی او از هر گونه خواهد زد. برای نیل به این هدف، رادی واقعگرایی را راه چاره می‌داند؛ اینکه قالب‌های گذرای ثبات هر یک در ادوار گوناگون سعی داشته‌اند همان چیزی را بگویند که واقعگرایی به‌راحتی بیان می‌کند. او این واقعگرایی را در اتمسفر خانواده یافته‌است.

«خانواده برای من گودال قتلگاه هویت انسان، یک مسلخ هولناک آیینی است، نه یک پنجره؛ روزنه‌ای است با فرم کیف که از ته آن می‌توانید خون جاری تاریخ را در پهنه جهان نظاره کنید. جهانی است خودانگیخته و جادار که قادر است هرگونه مضمون، رابطه، موقعیت یا برخورد و پیچشی را در بطن خود قبول و به‌سرعت بارور کند.» (رادی، ۱۳۷۹: ۱۶۱)

البته رادی نافی صورت‌های دیگر صحنه نیست بلکه ریشه هرآنچه در جهان می‌گذرد را جایی در خانواده یافته‌است. او که خود بزرگ‌ترین الهام‌ها را از زندگی خانوادگی و کودکی و خاطرات خود می‌گیرد، و بیان واقعیت‌های جامعه را در همان مختصات، باورپذیر و بی‌ریا می‌یابد.

«آثار رادی دارای شاخصه‌های رئالیستی است و از زندگی می‌نویسد و واقعیت‌های عینی محیط اطراف خویش و شرایط دوران خود را بیان می‌کند و گاه چون نویسندگان واقعگرا به تحلیل و نقد دوره تاریخی، شرایط اجتماعی و وضعیت انسانی دوره‌ای که در آن به‌سر می‌برد، می‌پردازد و آن را در نمایشنامه‌هایش منعکس می‌کند.» (خلج، ۱۶۰)

در مطالعه و نقد آثار ادبی، توجه به بسترهای اجتماعی دوران نویسنده بسیار مهم است. نباید از نظر دور داشت که رادی به‌عنوان یک نویسنده متعهد، هرگز از اتفاقات و حوادث دوران خود دور نبوده و دقت نظر و دریافت‌های اجتماعی درست او ریشه اصلی و واقعی آثار ارزشمندی است که از او به یادگار مانده‌است. از این منظر، پژوهشگر به شرایط سیاسی و اجتماعی دورانی می‌پردازد که رادی در آن به دنیا آمد و نطفه اصلی تفکر او در آن محیط شکل گرفت. ایران که در فاصله سال‌های ۱۳۱۸ (که رادی به دنیا آمد) تا انقلاب ۱۳۵۷ آستان حوادثی تاریخ‌ساز بود که هیچ‌یک از نگاه تیزبین نویسنده‌ای چون اکبر رادی دور نمانده‌است؛ حوادثی که هر یک به بحران‌ها یا درگیری‌ها و اتفاق‌هایی انجامید و رد پایش در آثار رادی مشهود است.

دهه ۱۳۲۰

اصلاحات ارضی در ایران از دوران رضا شاه آغاز شد؛ او با این کار طبقه فرادست روستایی را بیش از پیش ثروتمند ساخت. به ثبت رساندن زمین‌ها از طریق اداره ثبت املاک به نام زمینداران و تعیین مالیات برای دهقانان، فرودستان روستایی را هرچه ضعیفتر ساخت. طبق آنچه از دل این اصلاحات ظاهری بیرون آمد، تعیین کدخدای روستا توسط طبقه فئودال روستایی صورت می‌گرفت و روستاییان در این امر دخالتی نداشتند. این مصوبه‌ها و قوانین جدید بیش از پیش روستاییان را در محاق فرو برد.



«رضا شاه در عین جلب نظر و با خود همراه کردن برخی خانواده‌های اشرافی، آنها را از موقعیت‌هایشان به‌عنوان بزرگان محلی (جایگاهی که در سده نوزده به‌دست آورده بودند) و از ایفای نقش طبقه حاکم کشور (نقشی که پس از انقلاب مشروطه ایفا می‌کردند)، محروم ساخت. او با وادار کردن برخی از آنها به فروش زمین‌های خود به قیمت‌های ارزان و محروم کردن برخی دیگر، نه تنها از قدرت و ثروت بلکه بیشترشان را از آزادی، شأن و مقام و حتی زندگی خلع ید کرد.» (آبراهامیان، ۱۸۷)

این اقدام‌ها رفته‌رفته باعث نارضایتی طبقات مختلف جامعه می‌شد و رضا شاه برای سرپوش گذاشتن بر این نارضایتی‌ها، به خشونت و زور متوسل می‌شد. دامنه این نارضایتی و سرکوب‌های پیامد آن، جامعه ایران را به فکر تغییر در حاکمیت می‌انداخت. تنش‌های اجتماعی بالا می‌گرفت و ایران به سمت انقلابی خونین پیش می‌رفت. ولی ناگهان در شهریور ۱۳۲۰ همه چیز تغییر کرد. با اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، سرنوشت رضا شاه عوض شد. ارتش شاهنشاهی به سرعت عقب نشست و رضا شاه حکومت را به پسرش واگذار کرد.

«پیامدهای اقتصادی اشغال، ویران‌کننده بود. متفقین به مواد غذایی، توتون، مواد خام و جز اینها برای مصارف نیروهای خود در ایران و سایر نقاط نیاز داشتند. از این رو دولت ایران را عملاً وادار کردند تا این منابع اقتصادی را در اختیارشان قرار دهد. این اقدام با استفاده از "سیاست" پولی و به‌ویژه کاهش ارزش پول ایران، بسط ارزش پول و افزایش اعتبارات انگلیس و شوروی به انجام رسید.» (کاتوزیان، ۱۸۷)

ارزش پول ایران به شدت کاهش یافت و دادن وام به کشورهای انگلستان و شوروی، اقتصاد ایران را ویران کرد. پس از رویدادهای شهریور ۲۰ و روی کار آمدن محمدرضا شاه، ایران تاوان سنگینی از بابت تغییر حکومت داد؛ ولی در عین حال فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تا حدودی باز شد. در سال‌های آغازین حکومت پهلوی دوم، آزادی نسبی احزاب و نشریات باعث شد تا جامعه ایران با فلسفه و هنر جهان آشنا شوند. موجی از ترجمه متون علمی و ادبی باعث جریان یافتن اندیشه‌های نو در میان ایرانیان شد؛ ولی آنچه مسلم است شرایط بد اقتصادی و سیاسی بود. اگر خلأ قدرت در ایران احساس نشد، به دلیل اشغال ایران توسط نیروهای متفقین بود؛ ولی سراسر این دهه را می‌توان عرصه درگیری‌های مختلف در ایران دانست. از آن جمله می‌توان به تأسیس حزب توده، واقعه آذربایجان و تلاش‌های دکتر مصدق برای صنعت نفت اشاره کرد که در همه اینها، آنچه همواره وجود داشت، شرایط ناگوار اقتصادی بود.

دهه ۱۳۳۰

حوادث ۳۰ تیرماه در پی اعتصابات مردمی گسترده‌ای بود که در شهرهای مهم ایران به دلیل ناآرامی‌های سیاسی روی داد. شاه در ابتدا سعی کرد تا با کمک ارتش، غائله را آرام کند اما بعد از پنج روز، اعتصاب و درگیری و نشانه‌های نافرمانی در ارتش او را بر آن داشت تا از مصدق بخواهد دولت جدیدی تشکیل دهد. بدین ترتیب، ۳۰ تیر یک پیروزی بزرگ بود که در تاریخ ایران ثبت شد.

«مصدق پیروزی خود را با حمله‌های شدیدی علیه شاه، ارتش، اشراف زمیندار و مجالس سنا و شورای ملی دنبال کرد. او سلطنت‌طلبان را از کابینه اخراج کرد؛ خودش کفیل وزارت جنگ شد؛ سی تیر را روز قیام مقدس ملی و قربانیان این روز را شهدای ملی اعلام کرد؛ زمین‌های رضاشاه را به دولت برگرداند، بخشی از بودجه دربار را قطع کرد و به وزارت بهداشت داد؛ بنیادهای خیریه سلطنتی را در نظارت دولت درآورد؛ ابوالقاسم امینی را به

وزارت دربار منصوب کرد؛ شاه را از برقراری ارتباط مستقیم با دیپلمات‌های خارجی منع کرد؛ شاهزاده اشرف، خواهر دوقلوی شاه را که فعالیت سیاسی می‌کرد، وادار به ترک کشور ساخت؛ و از هر اقدامی علیه روزنامه‌های توده‌ای که دربار را «مرکز فساد، خیانت و جاسوسی» معرفی می‌کردند، خودداری کرد. در واقع، سرانجام خود مصدق هم دربار را به دخالت در سیاست متهم کرد و اطمینان داد که یک کمیته ویژه پارلمانی، مسائل قانونی میان کابینه و شاه را بررسی کند... مصدق با افسران ارتش هم به شدت برخورد کرد. وی نام وزارت جنگ را به وزارت دفاع تغییر داد، ۱۵ درصد از بودجه نظامی را کاهش داد و اعلام کرد که دولت در آینده فقط تجهیزات دفاعی خواهد خرید.» (آبراهامیان، ۳۳۶-۳۳۷)

در واقع مصدق با اقدام‌های اساسی که انجام داد، شخص شاه را به یک مقام تشریفاتی مبدل کرد. در کنار اینها با اصلاح قانون اصلاحات ارضی، بازپس‌گیری شیلات از شوروی و ملی کردن صنعت نفت، راه را بر جمهوری‌خواهی ایران مانند دیگر کشورهای آسیایی آن زمان باز کرد؛ اما بخشی از اقدامات او که تا حدودی هم آرمانخواهانه به نظر می‌رسید، باعث شد تا مصدق، تعدادی از متحدانش را از دست بدهد. آنچه رفته‌رفته به‌وقوع می‌پیوست، کاهش درآمد سرشار نفت و پیامد آن، بیکاری و افزایش نرخ اقلام ضروری زندگی مردم بود. مصدق در آن ایام نمی‌دانست که گروهی از افسران ارتش مقدمات کودتایی علیه او را ترتیب می‌دهند. یک هفته بعد این کودتا رخ داد. دولت مصدق در پی آن سقوط کرد و شاه قدرت از دست رفته خود را به‌دست آورد. آنچه روی داد این بود که افسران سلطنت‌طلب با ایجاد شبکه مخفی، دولت مصدق را از حالت ثبات خارج کردند. برای عشایر شورشی سلاح تدارک دیدند و اوباشی را استخدام کردند تا با آنها همکاری کنند. در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ با فرمان شاه، مصدق را از نخست‌وزیری برکنار کرده و زاهدی را به جای او منصوب کردند. در ۲۸ مرداد، اقامتگاه نخست‌وزیر به دستور زاهدی محاصره و مصدق دستگیر شد. در این شرایط، محمدرضا شاه توانست همچون پدرش حکومت را در دست و رویه‌ای همچون او در پیش گیرد.

همان‌طور که انتظار می‌رفت، بعد از این واقعه، شاه بر جامعه مسلط شد و اختیار هر دو مجلس را در دست خود گرفت. طبقه روشنفکر و کارگر شهری در دستان او بودند. اما او در برابر طبقه متوسط سنتی، محتاط بود. برای برقرار کردن ارتباط دوستانه و نزدیکی با آنها همراه همسرش ثریا به سفرهای زیارتی مثل مکه و کربلا و قم و مشهد می‌رفت و این سیاستی بود که او را بر همه طیف‌های اجتماعی مسلط می‌کرد.

«این سیاست دوگانه جذب طبقات سنتی و نظارت شدید بر طبقات جدید، ناگهان در سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۲ به دلیل بحران شدید اقتصادی و فشار آمریکا برای اصلاحات ارضی بر هم خورد.» (آبراهامیان، ۵۱۸)

مشکلات اقتصادی باعث بر هم خوردن ثبات به‌دست‌آمده شد و میزان اعتصاب‌ها را در سال‌های ۳۴ تا ۳۶ افزایش داد که معمولاً با درگیری‌های خونین میان اعتصاب‌گران و نیروهای نظامی همراه بود.

دهه ۱۳۴۰

حوادث دهه ۴۰ با اعتصاب معلمان برای افزایش حقوقشان آغاز شد و شاه را متقاعد کرد تا برخلاف میل باطنی، امینی را به نخست‌وزیری انتخاب کند. به این ترتیب امینی در سال ۱۳۴۰ نخست‌وزیر ایران شد.

«نخست‌وزیری امینی با تغییری در جو سیاسی همراه بود که از کودتای ۱۳۳۲ به بعد بی‌سابقه بود: مجلس منحل شد، شاه ایران را ترک گفت، فرودگاه مهرآباد به‌طور موقت بسته شد، آزادی بیشتری در زمینه فعالیت‌های مطبوعاتی و سایر زمینه‌ها به مخالفان داده شد و شماری از سوءاستفاده‌کنندگان مالی و کارچاق‌کن‌های سیاسی بدآوازه بازداشت شدند.» (کاتوزیان، ۲۶۰-۲۶۱)

همزمان با نخست‌وزیری امینی در سال ۱۳۴۰، ارسنجانی که از روزنامه‌نگاران طرفدار اصلاحات ارضی از دهه ۲۰ بود، به‌عنوان وزیرکشاورزی منصوب شد. قانون اصلاحات ارضی، مصوب سال ۱۳۴۱، از اقدامات اوست.

«قانون اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱، که بعدها به مرحله اول اصلاحات ارضی معروف شد، سه ماده اصلی داشت: نخست، زمینداران باید همه زمین‌های کشاورزی مازاد یک ده شش‌دانگ را چه در یک جا، چه به‌صورت پراکنده باشد، به دولت بفروشند. البته صاحبان مرکبات، مزارع چای، باغداران و کشتزارهای مکانیزه از این قانون مستثنا شدند. دوم، غرامت زمینداران برحسب ارزیابی‌های مالیاتی پیشین محاسبه و طی ده سال پرداخت می‌شد. سوم، زمین‌هایی که دولت می‌خرد، باید بلافاصله به کشاورزانی که بر روی همان زمین‌ها کار می‌کردند، فروخته شود.» (آبراهامیان، ۵۲۰)

گرچه قانون اصلاحات ارضی نتیجه کاری بود که در دولت امینی صورت گرفت؛ ولی وقتی به سرانجام رسید و قوانین اولیه‌ای که در دوران رضا شاه تصویب شده بود، تعدیل شد، شاه آن را به نفع خود مصادره و با بهره‌برداری از شرایط حاصل‌آمده، اقدام به اعلام یک طرح شش‌ماده‌ای به نام «انقلاب سفید» کرد.

«این طرح شش‌ماده‌ای افزون بر تقسیم اراضی، ملی کردن جنگل‌ها، فروش کارخانه‌های دولتی به سرمایه‌گذاران خصوصی، فروش سهام کارخانه‌ها به کارگران، اعطای حق رأی به زنان و ایجاد سپاه دانش را در بر می‌گرفت.» (آبراهامیان، ۵۲۵)

اما اوضاع داخلی ایران همچنان ناآرام بود و این ناآرامی سرانجام باعث شد تا امینی بعد از چهارده ماه نخست‌وزیری، استعفا دهد. بعد از آن بود که در پی اعلام «انقلاب شاه و مردم» توسط شاه، قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به‌وقوع پیوست. در حداث سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ آنچه بر ایران می‌گذشت، جنگ بر سر قدرت بود. تورم، کسری بودجه و سیاست‌های دولت برای بالا بردن انواع تعرفه‌ها و دست دراز کردن به‌سوی کشورهای دیگر و سعی در پایین آوردن هزینه‌ها، باعث ورشکستگی عظیمی در بخش خصوصی شد و این همه بر بی‌ثباتی شرایط داخلی کشور دامن می‌زد.

دهه ۱۳۵۰

با سیاست‌های اقتصادی و سیاسی حکومت در دهه پنجاه، رشد قابل توجهی در سرمایه‌داری به وجود آمد. زمیندارانی که پول و سرمایه در اختیار داشتند، به بخش‌های صنعتی روی آوردند و با این تغییر، طبقه‌ای از دلان پدید آمد. بالا رفتن یکباره قیمت نفت در سال ۱۳۵۲ باعث شد تا خیال شاه و مزدورانش راحت شود. او با اعلام تأسیس حزب رستاخیز ملی و ممنوعیت همه احزاب دیگر، عملاً به‌روی همه مخالفان داخلی خود شمشیر کشید. در اوایل سال ۱۳۵۴ سازمان عفو بین‌الملل، ایران را یکی از ناقضان حقوق بشر معرفی کرد و

طی نامه‌ای از شاه خواست تا به وضعیت زندانیان سیاسی رسیدگی کند. در همین دوران، شاه برای همراه کردن قشر روشنفکر آن دوران با خود، آزادی‌هایی را در هنر و نشر ایجاد کرد.

«روشنفکران و هنرمندان با استفاده از فضای ایجادشده به برگزاری گردهمایی‌ها و ایجاد تشکل‌های صنفی پرداختند. برگزاری ۱۰ شب شعر در سال ۱۳۵۶ در انجمن فرهنگی ایران و آلمان، یکی از نمونه‌های آن است. در طی این شب‌ها، شعرا و نویسندگان ضمن سخنرانی و شعرخوانی به انتقاد از وضعیت سیاسی و فرهنگی کشور می‌پرداختند.» (زاهدی، ۱۷)

سرانجام در بهمن ۱۳۵۷، با سقوط حکومت محمدرضا شاه، انقلاب اسلامی ایران پیروز شد.

آنچه گفته شد، مروری بود بر وضعیت سیاسی و اجتماعی ایران در نزدیک به چهار دهه از حکومت پهلوی؛ حکومتی که با کودتای ۱۲۹۹ روی کار آمد و با انقلاب ۱۳۵۷ به پایان رسید؛ روزهای استبداد و خودکامگی و دیکتاتوری که با اوج گرفتن زمینه‌ساز انقلاب شد. اما ناظر این رویدادهای تاریخی، چشم تیزبین هنرمندان بود که از وقایع تلخ آن روزگار، الهام‌هایی برای خلق آثار خود می‌گرفتند؛ هنرمندانی چون اکبر رادی که نشانه‌های هر یک از این حوادث تاریخی را در آثارش که در آن عصر و یا حتی بعد از آن نوشته شده، به‌خوبی نشان می‌دهد. از این رو به‌جاست تا نگارنده به معرفی آثاری بپردازد که به‌عنوان مطالعه موردی در این پژوهش انتخاب شده و ریشه‌های تاریخی آثار، یادآور تاریخی است که به تلخیص بیان شد. این آثار عبارتند از *افول*، *از پشت شیشه‌ها*، *صیادان*، *ملودی شهر بارانی* و *باغ شب‌نمایی* ما.

معرفی و تطبیق تاریخی نمایشنامه‌ها

۱) افول

پیرنگ

نمایشنامه «افول» داستانی است که در روستایی به نام «نارستان» در استان گیلان اتفاق افتاده است. روستا دارای دو مالک اصلی به نام‌های «عماد فشخامی» و «غلامعلی کسمایی» است. کسمایی سال‌هاست به‌دنبال بهانه‌ای برای بیرون آوردن املاک عماد از دست اوست. او سهم اعظم املاک روستا را در تصاحب دارد. «جهانگیر معراج» که داماد عماد و همسر «مرسده فشخامی» است، از مدتی قبل به اتفاق همسرش به روستا آمده تا برای روستاییان خدماتی انجام دهد و از این طریق بتواند اقبال عمومی یابد. بعد از حفر چاه و به‌دست آوردن موافقانی در میان اهل روستا، به‌دنبال ساخت مدرسه‌ای مجهز و ایجاد و بال و پر دادن به اتحادیه کارگران روستاست تا از این طریق مناسبات قدرت را تغییر دهد. ساختمان مدرسه قرار است در میان زمین‌های عماد برپا شود و او ناراضی است. جهانگیر برای جامه عمل پوشاندن به خواسته‌اش، املاکی که عماد برای ازدواج دخترش به آنها داده را می‌فروشد. از سوی دیگر با «فرخ کسمایی»، برادرزاده و داماد آینده

کسمایی که افکار آرمانگرایانه‌ای دارد، طرح دوستی می‌ریزد. فرخ با عموی خود و روش و منش او ضدیت دارد. روستاییان که عده‌ای در رکاب جهانگیر و عده بیشتری در رکاب کسمایی هستند، با بالا گرفتن اختلاف میان بزرگان روستا بلا تکلیفند. مدتی است که از آمدن جهانگیر گذشته و بعد از هر اقدام او، قتل‌های مشکوکی در روستا رخ می‌دهد. بعد از حفر چاه، میراب کشته شده و برای ساخت مدرسه نیز یکی از هشت گیل‌مردی که دست‌اندرکار ساخت مدرسه‌اند، تا پای مرگ مجروح شده‌است. با این اتفاق و نارضایتی روستاییان از ناامنی، جهانگیر اعتبار خود را از دست می‌دهد. دوستانش او را ترک می‌کنند. کسمایی با استفاده از اختلاف میان جهانگیر و عماد و از راه‌های گوناگون، عماد را در موقعیت واگذاری زمین‌ها قرار می‌دهد و در نهایت موفق می‌شود تا صاحب املاک کل روستا شود و به این ترتیب، اختیار همه امور را در دست بگیرد. عماد بعد از واگذاری، روستا را ترک می‌کند. جهانگیر نیز بعد از این اتفاق، با همسرش مرسته تصمیم به ترک روستا می‌گیرند.

تطبیق تاریخی اثر

افول دومین نمایشنامه اکبر رادی است. این نمایشنامه در سال ۱۳۴۳ توسط انتشارات طرفه به چاپ رسید. در این هنگام است که اکبر رادی لیسانس علوم اجتماعی را دریافت کرده ولی ذهن و تخیلات او همچنان پیوند تنگاتنگی با دوران دبیرستان رازی دارد. آنچه رادی در آن محیط تجربه کرده، همواره آثار و شخصیت‌های او را تحت تأثیر قرار داده‌است. از جمله آن تصاویر و خاطرات می‌توان به قطار ماشین‌های مجلل جلوی دبیرستان رازی؛ پسرانی با پوست دخترانه، کراوات‌زده و پاپیون‌پوش؛ دخترانی با کفش‌های پاشنه‌بلند و بی‌جوراب که زیر ابرو برداشته‌بودند؛ مکالمات فرانسوی؛ غش‌غش خنده‌ها و دویدن‌های به‌ظاهر کودکانه، پسته شامی و... اشاره کرد که در نمایشنامه *افول*، تصاویر این خاطرات مشهود است. آنچه در کتاب *مکالمات*، اکبر رادی از آن هم‌شاگردیان تعریف می‌کند، گویی توصیف جهانگیر و فرخ از سویی و مرسته (که شباهت به شخصیتی به نام «فرح» در دبیرستان دارد) و فرنگیس (دختر کوچک‌تر عماد) از سویی دیگر است. شکسته شدن تابوهای اجتماعی توسط فرنگیس و ظاهر آراسته فرخ و جهانگیری که گویی از مناسبات اجتماعی روستا بی‌خبر است؛ شعارزده و عصیانگر. آنچه رادی در دبیرستان تجربه می‌کند، نه‌آنکه یک تفاوت ظاهری ساده میان یک پسر شهرستانی محبوب با دیگران باشد، بلکه به گفته او:

«فاصله دور خانه تا دبیرستان را پیاده در آب و گل می‌آمدم. سایه‌روشن غامضی را در امتداد این فاصله می‌دیدم و از ماهیت آن سر در نمی‌آوردم. احساس می‌کردم چیزی هست که من می‌بینم و اما درست نمی‌دانم چیست... شاید هم رگی از بلوغ بود که در گلوگاه من می‌جنبید و بر زمینه‌ای از دورنگی و تبعیض رشد می‌کرد... احساس می‌کردم که در آن سایه‌روشن غامض، سریعاً بیدار می‌شوم؛ با حس ناشناسی که از عمق تاریخ من نیش می‌زد و قد می‌کشید...» (رادی، ۱۳۷۹: ۲۶)

تعریف حس درونی که جهانگیر از شناختن آن عاجز است؛ آنچنان که رادی از شناخت آن در دوره قبل از بلوغ عاجز بوده‌است.

«جهانگیر - پیاده‌روی! تو اون پیاده‌روی‌های طولانی بود که من به دنیا اومدم... به نظرم می‌اومد که بزرگ شده‌م؛ به نظرم می‌اومد ذرات تنم از هم باز شده و رو دنیا موج می‌زنه. من تشنه بودم، تشنه چیزی که نمی‌دونستم چیه.» (رادی، ۱۳۹۸: ۳۲)

از سوی دیگر، اشاره به «سایه‌روشن» در کلام رادی برای بیان یک حس ناشناخته در دوران جوانی، در نمایشنامه *فول* نیز به‌نوع دیگری از زبان جهانگیر بیان می‌شود:

«جهانگیر- زندگی ما اینه: یه آلونک، چندتا گاو و یه گوشه بی‌نور.» (همان، ۳۴)

پس با این تعاریف، می‌توان داستان نمایشنامه *فول* را داستان جوانی به نام جهانگیر دانست که از تبعیض‌ها به جوش آمده و در فکر تغییر است؛ ولی تغییر به چه قیمت؟ آن‌گونه که عماد در نمایشنامه به آن اشاره می‌کند؛ با دست‌هایی لطیف (همچون پوست پسران دبیرستان رازی در خاطرات رادی). شباهت جهانگیر و اکبر رادی در لمس تبعیض‌های اجتماعی است. البته که جهانگیر در نمایشنامه *فول*، واجد خصوصیتی است از جمله بلندپروازی، آرمان‌گرایی کور، تغییر جایگاه خود از فرودستی به فرادستی، که او را از شخصیت نویسنده دور می‌کند؛ ولی تا حد زیادی می‌توان براساس کتاب مکالمات، به شباهت و دغدغه‌های فکری او و رادی پی برد یا بهتر بگوییم، می‌توان یک حس نزدیکی و درک قلبی را در نویسنده نسبت به جهانگیر حس کرد. از سوی دیگر شخصیت فرنگیس، دومین دختر عماد که در تهران به دانشگاه می‌رود و سعی دارد تا چارچوب‌های سنتی زنانه را بشکند، یادآور تجددخواهی زنان دهه ۱۳۴۰ در ایران است. زنان و دخترانی که با عبور از چارچوب‌های اجتماعی و رفتار و پوشش متفاوت، سعی در تغییر شرایط به نفع خود داشتند. حضور در جمع مردان و بازیگوشی‌های دخترانه‌ای که اغلب متظاهرانه بوده، برای نشان دادن یک «زن» متفاوت؛ چیزی که «عماد» آن را برنمی‌تابد. به‌جز این در این نمایشنامه، کسمایی و فشخامی نماینده دو طیف از زمیندارانی هستند که در دوره اصلاحات ارضی دهه ۴۰ با هم مواجه بودند و نهایتاً طیف سنتی (عماد فشخامی)، از میدان به‌در شد. از سوی دیگر، نماد «تکیه» و عزاداری برای امام حسین^(ع) که از سوی قدرت فرادست (کسمایی) در روستا صورت گرفته، نشان از سیاست پهلوی دوم در دهه ۴۰ خورشیدی دارد که با رفتن و زیارت اماکن متبرکه سعی در ایجاد رابطه با قشر سنتی جامعه داشت.

نمایشنامه *فول* با استقبال صاحب‌نظران دوران خود مواجه نشد؛ بسیاری مانند محمدعلی جمالزاده گمان می‌کردند بعد از تجربه تلخ *روزنه آبی*، بهتر است تا رادی *فول* را به رمان تبدیل کرده و قید نمایشنامه‌نویسی را برای همیشه بزند. بعدها رادی به گفته خودش، این نمایشنامه‌ها را بی‌رحمانه سلاخی کرد و چفت‌وبست درستی به آنها بخشید.

آنچه مهم است تقارن نوشتن این اثر با وقایعی است که در دهه ۴۰ خورشیدی در ایران روی می‌دهد. اصلاحات ارضی و قوانینی که به‌واسطه آنها، مالکان مجبور می‌شدند املاک خود را بفروشند و میدان تولید را برای سرمایه‌داران نوکیسه‌ای خالی کنند که با رده‌های بالای حکومتی، بده‌بستان دارند. این موضوع نیز در نمایشنامه *فول*، به‌دقت مورد توجه نویسنده بوده‌است. گرچه این نمایشنامه در زمان نوشته شدن با شکست مواجه شد، ولی در سال ۱۳۴۸ توسط علی نصیریان به‌روی صحنه رفت.

«در سال ۱۹۷۲، خسرو هریتاش، کارگردان مطرح سینما، براساس نمایشنامه *فول*، فیلمنامه‌ای نوشت که توسط وزارت فرهنگ و هنر رد شد.» (زاهدی، ۲۱)

با مطالعه رخدادهای تاریخی زمان نگارش این نمایشنامه، درک عملکرد عماد، گستاخی فرنگیس، ناشکیبایی جهانگیر و آرمان‌گرایی فرخ برایمان ساده‌تر خواهد شد. در میان شخصیت‌های نمایشنامه، به دو تن از اهالی

تعلیم و تربیت اشاره می‌شود. یکی «تقی میلانی»، مدیر مدرسه روستا؛ انسانی پوچ و بی‌هویت است که ذهنیتش را از روی کتاب‌های ناخوانده خود گرفته و فریاد آزادی‌خواهی سر می‌دهد، اما در درون به پیروزی آزادی‌خواهان و دستیابی خود به جایگاه بهتر و رفیع‌تر چشم دوخته‌است. دیگری «هادی آریا»، آموزگار مظلومی است با لباس‌های ساده و کهنه که بی‌صدا و هیاهو به کارش می‌پردازد و هیچ رؤیای بزرگی در سر ندارد جز تدریس به کودکان روستا. غذای او اندک و زندگی‌اش ارزان است. این دو شخصیت در اثر مورد نظر، تفاوت میان شعارزدگی و انجام مسؤولیت را در دوره پهلوی دوم به‌خوبی نشان می‌دهند؛ مدیرانی که با رؤیاپردازی، سعی در هرچه باشکوه‌تر جلوه دادن جایگاه خود داشتند و اقشار ضعیفی که با حداقل درآمد، بار سنگین مسؤولیت‌های بزرگ را به دوش می‌کشیدند.

۲) از پشت شیشه‌ها

پیرنگ

نمایشنامه / از پشت شیشه‌ها داستان زندگی یک زوج به نام‌های «بامداد جلیلی» و «مریم شهید» است. بامداد، یک نویسنده است که یک پایش را از دست داده و با چوب زیر بغل حرکت می‌کند و همسر او، مریم یک معلم است. زندگی فقیرانه این زوج طی ۳۰ سال در یک آپارتمان در منطقه‌ای فقیرنشین در شهر تهران مرور می‌شود. داستان از روزهای جوانی آنها آغاز می‌شود. بامداد ساعت‌ها و روزها پشت میز خود مشغول نوشتن است؛ از جامعه دوری و از پشت پنجره اتاق خود، تغییر فصل‌ها و روزها را نظاره می‌کند. مریم، همسر جوان او، به تدریس در دبیرستان مشغول است. آرزوی مریم داشتن خانه‌ای در زمینی به مساحت ۵۰۰ متر است که ۲۰۰ متر آن به بنا اختصاص یابد و مابقی به حیاطی پر از گل و درخت. ارتباط سرد و عاری از فراز و فرود در یک روند خطی، مدار ثابتی از گذران عمر این زوج است. تغییر در چهره آنها، توالی زمان را در بر دارد. داستان زندگی زوج دیگری به موازات آنها دیده می‌شود: «بتول درخشان»، مدیر مدرسه‌ای که مریم در آن به تدریس مشغول است و همسرش «حبیب درخشان» که از کارمندان عالی‌رتبه بانک است. برخلاف مریم و بامداد، آنها رو به پیشرفت و با موفقیت، زندگی خود را می‌گذرانند. این زوج هر از گاهی به خانه مریم و بامداد رفت‌وآمد دارند و در جریان این رفت‌وآمدها، از چگونگی زندگی خود و تغییر و تحولات آن سخن می‌گویند؛ بچه‌دار شده، با وام بانک خانه‌ای به مساحت ۵۰۰ متر در ونک خریده‌اند که ۲۰۰ متر آن بنا و مابقی حیاط سرسبز و خرمی است. مسافرت‌های اروپا و ارتقای شغلی از مدیریت دبیرستان به منصب مهمتری برای خانم درخشان، نشست‌ووبرخاست با افراد برجسته و رفته‌رفته تأسیس شرکت پرورش مرغ، در جریان ملاقات‌های مکرر آنها بازگو می‌شود. مریم که بچه‌دار نمی‌شود در مرحله‌ای از میانسالی دچار افسردگی شده و به‌پیشنهاد همسرش بامداد به فکر جمع‌آوری کلکسیون از گل‌های مختلف می‌افتد. بعد از مدتی، آنها متوجه وجود موش در خانه خود می‌شوند. سال‌ها از وجود این موش‌ها می‌گذرد و مریم موفق به گیر انداختن آنها نمی‌شود تا اینکه در دوران بازنشستگی با کمک تله موش، یکی از آنها را به دام می‌اندازد. بامداد که سال‌ها پیش وقتی هنوز جوان بودند، به همسرش قول داد تا نتیجه نوشته‌هایش را برای او بخواند، حالا زمان را برای این کار مناسب می‌بیند.

آنچه او در این سال‌ها نوشته، داستان زندگی خود و همسرش است. بعد از گذشت ۳۰ سال آنها هنوز در همان آپارتمان زندگی می‌کنند و اکنون در سنین پیری، مریم به مرگ می‌اندیشد. بعد از مدتی، خانم درخشان به مقام معاونت وزیر می‌رسد و همسرش به اتفاق پسرشان که حالا دیگر بزرگ شده و در انگلستان تحصیلاتش را به پایان رسانده و ازدواج کرده و صاحب فرزند است، دست به تأسیس شرکتی می‌زند به نام «شرکت درخشان و پسر». آنها منزل خود را از ونک به دربند برده‌اند، در زمینی که ۵۰۰ متر فضای باز و زمین تنیس و استخر دارد... و مریم که دیگر بازنشسته و ناتوان شده، با رفتن به مجالس روضه، خود را سبک و به گل‌هایی فکر می‌کند که بامداد بر سر مزارش بکارد.

تطبیق تاریخی اثر

رادی نمایشنامه/از پشت شیشه‌ها را در سال ۱۳۴۶ نوشت و یک سال بعد یعنی در سال ۱۳۴۷، این نمایشنامه توسط رکن‌الدین خسروی روی صحنه تئاتر سنگلج رفت.

«بهرام بیضایی قصد داشت /از پشت شیشه‌ها را روی صحنه ببرد، اما با مخالفت رادی مواجه شد. طبق گفته همسر رادی، بیضایی تغییراتی در بخش‌هایی از نمایش ایجاد کرده بود که رادی آن را نپذیرفت. بیضایی در نامه‌ای به رادی می‌گوید: "از پشت شیشه‌ها، نمایشنامه‌ای است که همه با آن همدلی خواهند کرد و با تمام وجودشان آن را خواهند پسندید." (زاهدی به نقل از طالبی، ۲۱)

در این نمایشنامه، به چند رخداد مهم تاریخی در دهه ۴۰ خورشیدی توجه خاص شده است. اول اینکه همان‌گونه که در بخش تاریخ مرور کردیم، ناآرامی‌های دهه ۴۰ با اعتصاب معلمان به‌خاطر پایین بودن حقوقشان آغاز شد. انتخاب شغل معلمی برای «مریم» که اصلی‌ترین شخصیت این نمایشنامه است، اشاره‌ای بسیار زیرکانه به این موضوع دارد. دومین نشانه اجتماعی موجود در این اثر، «انقلاب سفید» است که در سال ۱۳۴۱ توسط محمدرضا پهلوی صورت گرفت و شامل قوانینی برای خصوصی‌سازی بود. اقدامی که باعث به‌وجود آمدن قشری از نوکیسگان شد؛ افرادی دلال‌صفت که با سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی، از طریق رانت‌های حکومتی به پول و ثروت سرشار دست یافتند. به نظر می‌رسد که خانم و آقای درخشان در این نمایشنامه، قشر نوکیسه بعد از انقلاب سفید را نمایندگی می‌کنند که البته پوشیدن همیشگی لباس‌های سیاه و سفید، این احتمال را در ذهن نگارنده تقویت می‌کند. دستیابی آنها به وام‌های کلان و سکونت در مناطق شمال تهران به‌سمت کوهپایه‌ها، رشد شهر و استفاده افراطی از اتومبیل شخصی و به تبع آن، آسیب زدن به طبیعت و اقلیم تهران را در آن روزگار نشان می‌دهد. گرچه در طول نمایشنامه، هیچ تغییری در شرایط زندگی معلم داستان اتفاق نمی‌افتد ولی پیشرفت‌های چشمگیر خانم درخشان با لباس سفید، نشانگر تبلیغات رژیم پهلوی از طریق سمینارها و برگزاری جلسات است؛ حال آنکه قشر آسیب‌پذیر جامعه در فقر و رویاهای محقق‌نشده، پیر می‌شوند. در بعضی از قسمت‌های نمایشنامه، خانم و آقای درخشان با زدن نقاب‌هایی به‌شکل مگس و تغییر در زبان، نمایشی سمبولیک از مفهوم زندگی انگل‌وار خود را ارائه می‌دهند و این چیزی است که فقط بامداد به‌عنوان یک روشنفکر متفکر آن را به چشم می‌بیند. گویی ذهنیتی است که بامداد درباره آنها دارد، همان‌گونه که در یکی از دیالوگ‌های نمایشنامه این تصویر از دنیا را برای مریم بازگو می‌کند:

«بامداد- چطور بگم؟ دالونیه تنگ و تاریک. کف این دالونم یه فاضلابه که به کندی حرکت می‌کنه... خب، حالا فرض کن میلیون‌ها مگس تو این دالون می‌لولن و وزوز می‌کنن... دالون، فاضلاب، مگس‌ها! اینا عناصر اصلی اون کابوسه که ذهن منو اشغال کرده. چطور بگم؟ دنیا برای من دالونی شده با لشابش و اون مگس‌های گرسنه‌ای که روی لشاب پرواز می‌کنن.» (رادی، ۱۳۹۸ الف: ۱۹)

علاقه مریم در دوران بازنشستگی به جلسات مذهبی و آرامش از طریق شرکت در این‌گونه مراسم، بازگشت مردم را در پایان دهه ۴۰ به سمت مذهب و اعتقادات مذهبی نشان می‌دهد؛ آنچه تجددخواهی رضا شاه و پسرش سعی در زدودن آن داشتند.

از سوی دیگر در هر دو نمایشنامه *افول* و *از پشت شیشه‌ها*، توجه رادی به چند نوع روشنفکر با رویکردهای متنوع بوده است. روشنفکران خارج‌رفته مانند «جهانگیر معراج» و «مرسده فشخامی»، روشنفکران تحصیلکرده در ایران مثل «فرخ کسمایی» و «فرنگیس فشخامی» در نمایشنامه *افول* و روشنفکران متفکر و غیرکنشگر نظریه‌پرداز مانند «بامداد» در نمایشنامه *از پشت شیشه‌ها*.

دیگر منظری که باز در هر سه این آثار، جالب توجه است، نقش و تنوع زنان حاضر در اثر است. نگاه رادی به زنان مثبت و منفی نمایشنامه‌ها براساس تعریف او از زن ایرانی است:

«زن، زن آزاده، زن مدرن! می‌دانید؟ من "ایست" زن نوین را در کنار مرد بسیار بلندتر از تعینات فمینیستی می‌بینم... واقع مطلب این است که یک زن بیشتر نمی‌شناسم؛ زنی که در کنار مرد سرافراشته، دوش‌به‌دوش هم می‌آیند، عارفانه، یگانه، به زیبایی، تا در مصاف بزرگ با هرچه زشتی و پلشتی است، لای چرخ‌دنده‌های زمانه خرد و خاک شوند... سلاح این زن اندام تابدار نیست؛ روح منبع است. این زن مزه گیلان مرد نیست؛ استاد و مرشد مرد است...» (رادی، ۱۳۷۹: ۱۹۲)

پس اکبر رادی زن ایرانی را محور زندگی و فارغ از اندیشه‌هایی می‌داند که دوره پهلوی دوم سعی در تزریق به اذهان جامعه داشته است. از منظر رادی، آن زن غرب‌زده نازک‌بدن و غیرمسئول روی دیگر همان زن قجری است که وظیفه‌ای جز تولید مثل و برگزاری مجالس زنانه نداشت. او اعتقاد دارد اگر از آن زن آلامد، رنگ و رختش را بگیرند، همان زن سنتی می‌شود که حضوری در جامعه نداشته است:

«و به این ترتیب، زن تازه‌به‌دوران‌رسیده ایرانی، یعنی زن اصل پنج انقلاب سفید، شبی بود که بدون برجستگی‌های اندام و چاک سینه نمودی در آثار ما نداشت؛ و جالب اینکه طرفداران مساوات با ورنیِ فرنگی این تظاهرات سمبلیک بردگی، این عرضه و تبلیغ "مال" را به حساب آزادی انسان‌ها و عدالت اجتماعی ما می‌گذاشتند...» (همان، ۱۸۸)

به این ترتیب می‌توان «مریم» را در نمایشنامه *از پشت شیشه‌ها*، همان زن بامسئولیت و با عزت‌نفسی دانست که با قناعت روزگار را می‌گذراند و لای چرخ‌دنده‌های زندگی خرد می‌شود؛ بدون اینکه دغدغه‌ای از بابت اندام یا لباسش داشته باشد. حال آنکه در مقابل او، «خانم درخشان»، همواره درباره ظاهر خودش و افراد و زنان دیگر سخن می‌گوید و افراد را براساس ظاهر در مجالس گوناگون قضاوت می‌کند. او به‌درستی همان زن انقلاب سفید، طراحی شده است.

۳) صیادان

پیرنگ

نمایشنامه «صیادان»، داستان کارگرانی است که در شرایط سخت برای قسمت سوم مؤسسه «رام»، صیادی می‌کنند. هفته‌ای یک بار علاوه بر اشپل و روده ماهی، سهمیه‌ای نیز دریافت می‌کنند. در این میان رقابتی وجود ندارد و ارتباط صیادان اغلب با هم برادرانه است. از میان این صیادان، یک نفر به نام «ایوب»، حائز رفتار و روحیه‌ای پهلوانی است و دیگران او را به‌عنوان بزرگتر و محور و مرشد قبول دارند؛ اما نفر دیگری در این جمع به نام «یعقوب» هست که با زبان تند و تیز و تمسخر و تهمت، عرصه را بر همکارانش تنگ می‌کند. داستان از جایی آغاز می‌شود که یک همکار تازه‌وارد به نام «بیوک» قصد خرید ماهی برای همسر حامله‌اش دارد اما پول او کافی نیست. با راهنمایی یعقوب و ترغیب او، شبانه از انبار مؤسسه که مجاور میدانی در همان حوالی است، ماهی می‌دزدد. این موضوع باعث می‌شود تا فردای آن روز، بیوک که مورد تمسخر و کم‌لطفی همکارانش است، توسط «رامیار»، رئیس مؤسسه اخراج شود. در همان روز، رامیار به صیادان اعلام می‌کند که یک باشگاه ورزشی برای تقویت قوای جسمانی و سلامت آنها افتتاح شده که سرپرستی آن به عهده ایوب خواهد بود. از آنجایی که رامیار از قسمت سوم مؤسسه چندان راضی نیست، قرار بر این می‌شود تا فرصت دوباره‌ای به آنان داده شود تا خود را اثبات کنند؛ در غیر این صورت عده‌ای اخراج و تعدادی صیاد تازه‌وارد به جای آنان اضافه خواهد شد. صیادان که از اخراج بیمناکند، در یک اتحاد صوری به جای می‌کده به باشگاه رفته، سعی در تقویت قوای خود دارند. در این جمع، تنها کسی که به باشگاه نرفته و تلاش می‌کند تا همکارانش را از رفتن منع کند، یعقوب است. او بعد از اخراج بیوک، این فکر را در ذهن همگان بیدار می‌کند که «چه کسی بیوک را لو داده؟» البته این موضوع چندان اهمیتی برای صیادان ندارد. بعد از بیوک، تازه‌وارد دیگری جای او را می‌گیرد به نام «اسماعیل». او در ابتدا با مروت و دوستی صیادان مواجه می‌شود. او را در جمع خود می‌پذیرند و در کافه «سیبیل» با او رفاقت می‌کنند. اما اسماعیل از میان همه جمع، به دوستی با «یعقوب» راغب می‌شود. یعقوب از این موضوع به‌گرمی استقبال می‌کند. فردای آن شب در باشگاه حین ورزش صیادان، یعقوب شرط می‌بندد که کسی از آنان، حتماً خبرچین است و احتمالاً آن خبرچین، بیوک را لو داده و با این کار ترفیع مناسبی در حد سرپرستی باشگاه گرفته‌است. ایوب در این میان ساکت است؛ او دیگران را دعوت به آرامش می‌کند اما شک و تردیدی که یعقوب در دل بقیه ایجاد کرده، باعث می‌شود تا او نقشه‌اش را پیش ببرد. نقشه از این قرار است که یک نفر از جمع به انبار برود، ماهی بدزدد و بعد تا سه روز اگر رامیار از ماجرا خبردار نشد، همه متوجه می‌شوند که خبرچینی بین آنها نیست. کسی حاضر نمی‌شود تا این کار را انجام دهد ولی اسماعیل که از قبل ذهنش توسط یعقوب آماده شده، قبول می‌کند تا این خطر را به جان بخرد. اسماعیل مأموریتش را به انجام می‌رساند و سه روز بعد رامیار او را اخراج می‌کند و همزمان خبر تأسیس شرکت تعاونی صیادان را باز هم به سرپرستی ایوب می‌دهد. این خبر گرچه برای همه خوشحال‌کننده است اما در این میان، «نبی» مثل یعقوب به ایوب حسادت می‌کند. یعقوب از این فرصت استفاده و نبی و یکی دیگر از صیادان، سیدهمایون، را که در اثر افتتاح تعاونی، متضرر می‌شود با خود همراه می‌کند. حالا یعقوب با کمک دو نفر از صیادان یعنی نبی و سیدهمایون، بقیه را علیه ایوب می‌شورانند. ایوب در این میان همچنان با

صیادان همدل است اما جو حاکم باعث می‌شود تا در مقابل افتراها و تهمت‌ها سکوت کند. یعقوب بعد از تلاش‌های فراوان مبنی بر تکرار همان آزمون قبلی، برای سنجش وفاداری ایوب راه را جز در قبول خطر از سوی خود نمی‌بیند. پس این بار یعقوب است که باید برای دزدی به انبار برود. او با چاره‌اندیشی و فکرهای فراوان خود را به بیماری می‌زند تا کس دیگری به جای او مأموریت را انجام دهد. در این میان جمع صیادان، به ایوب برای انجام این کار فشار می‌آورند. ایوب می‌پذیرد اما صیادی به نام «شجاع» او را از این تصمیم منع کرده، خود برای انجام این کار پیش‌قدم می‌شود. در پایان نمایشنامه، ایوب از ادامه کار در مؤسسه استعفا می‌دهد. خبر این استعفا را رامیار به صیادان می‌دهد؛ ضمن این، اعلام می‌کند که برنامه‌هایی که با ایوب برای اوقات فراغت آنها تنظیم شده، به قوت خود باقی می‌ماند و آنها در طول تابستان با کار در کارخانه توربافی می‌توانند ایام خود را بگذرانند. صیادان از این موضوع خوشحال شده، همچون قبل به کار خود ادامه می‌دهند. ایوب مثل ایام قدیم که هنوز کارگر مؤسسه نشده بود، به‌تنهایی به ماهیگیری می‌پردازد و در پایان ماجرا، یعقوب است که جای ایوب را در مؤسسه می‌گیرد.

تطبیق تاریخی اثر

رادی نمایشنامه *صیادان* را در سال ۱۳۴۸ منتشر کرد و محمدرضا میرلوحی تصمیم گرفت تا فیلمی از آن تهیه کند. این کارگردان ایرانی پس از نوشتن فیلمنامه‌ای بر اساس نمایشنامه *صیادان*، موفق به اخذ مجوز از وزارت فرهنگ و هنر نشد. رادی بعدها در سال ۱۳۵۴ این نمایشنامه را بازنویسی کرد. تطابق تاریخی نگارش این نمایشنامه با آن مقوله‌ای است در اواخر دهه ۴۰ خورشیدی روی می‌دهد: روزگار بعد از انقلاب سفید؛ روزگاری که اصلاحات ارضی شاه به انجام رسیده و انقلاب سفید او به ثمر نشسته، اما در گوشه و کنار دنیا، اخباری مبنی بر شکل‌گیری نوعی انتقادهای اجتماعی و فعالیت‌های احزاب چپ باعث وحشت حکومت وقت می‌شود. این افکار اعتراضات گسترده‌ای را میان کارگران در نقاط مختلف دنیا باعث شده و در این میان، پهلوی دوم به فکر دادن تسهیلات به کارگرانی می‌شود که با از دست رفتن کشاورزی سنتی و مکانیزه شدن آن، به‌سمت کارخانه‌ها هجوم آورده‌اند. برای این کارگران، مطابق آنچه در اصول انقلاب سفید آمده، تسهیلاتی رفاهی پدید می‌آید؛ چیزی که در مقابل از دست دادن استقلال روستاییان، هیچ است.

«ایوب- من حرفی ندارم. فقط دلم می‌خواست یه نگاهی به اون روزاتون می‌کردین؛ اون شبای سرد و بلندی که هوا پر از مه بود و شماها مزد هفته‌تونو قلمبه می‌گرفتین و می‌رفتین پیش سیبیل. دمدمه صُب، وقتی لاشه‌هاتون میومد بیرون، یه پاپاسی هم ته جیب‌تون نبود. من شما رو جمع و جور کردم، ترکتون دادم، امیدوارتون کردم. حالا دیگه نعمت مال یکی نیس؛ میون همه قسمت شده. حالا عوض میخونه، باشگاه دارین. عوض سمساری، شرکت دارین. فرداتونم مث آینه روشنه... مگه شما همینو نمی‌خواستین؟» (رادی، ۱۳۹۸: ۱۰۲)

نمایشنامه *صیادان* به موضوع رفاه کارگران در فاصله سال‌های پایانی دهه ۴۰ و سال‌های آغازین دهه ۵۰ که پادشاه به یمن فروش نفت، به ثروت سرشاری دست یافته بود، می‌پردازد؛ ثروتی که سهم کارگران از آن، سالن ورزشی و تعاونی بود تا همه آنچه به‌دست می‌آوردند را با اقساط طویل‌المدت به صاحبان سرمایه پس بدهند. در این میان، رفاه نسبی آنان را راضی نگاه دارد و تفرقه‌افکنی در میانشان باعث شود تا از حال و هوای حقوق حقه خود دور بمانند و در نهایت هم ترفیع و پیشرفت نصیب کسی شود که سرسپرده‌تر و نامحرم‌تر است و باز

هم شکم کارگران به‌مانند قبل، خالی بماند. این موضوع بیانگر مصرف‌گرایی لجام‌گسیخته ایرانیان در دهه ۵۰ خورشیدی نیز هست. موج کالاهای تجملی از کشورهای دیگر و تبلیغات برای تغییر سبک و روش زندگی به‌سبک غربی و خرید اقلام مورد نیاز به‌روش قسطی و دور شدن ذهن کارگران از خودبیگانه از اخلاقیات اصیل و روی آوردن به مادیات و فراموش کردن برادری، موضوعاتی است که در نگارش این نمایشنامه مورد توجه نویسنده بوده است.

۴) ملودی شهر بارانی

پیرنگ

نمایشنامه *ملودی شهر بارانی* داستان خانواده‌ای است در شهر رشت که پدر خود، «صادق خان آهنگ»، از ملاکان بزرگ رشت را از دست داده‌اند. پسر بزرگ خانواده به نام «بهمن»، دختر خانواده به نام «ماری» و همسر صادق خان آهنگ به نام «آفاق» همه مراسم را تا چهلم برگزار کرده‌اند و حالا پسر کوچک خانواده به نام «مهیار» که در لوزان مشغول تحصیل حقوق و تدریس و مطالعه است، بعد از هفت سال به‌مناسبت درگذشت پدر به ایران بازگشته‌است. در این سفر، برادر بزرگتر او یعنی بهمن، موضوع خانه‌ای را در خیابان «بیستون» مطرح می‌کند که پدر برای مهیار (به‌جز سهم‌الارثی که خواهد برد) به میراث گذاشته تا حالا دیگر بعد از اتمام تحصیلات، در آن زندگی کرده و تشکیل خانواده دهد. از سوی دیگر «مسلم شفتی» که سال‌ها برای مرحوم صادق آهنگ کار کرده، همراه دخترش «گیلان» و پسرش «سیروس» در خانه مزبور ساکنند. تلاش آفاق این است که اتاق‌های قدیمی آن‌سوی حیاط را که سال‌ها قبل خانواده مسلم در آن ساکن بودند، خالی کند تا آنها بار دیگر به آن خانه برگردند و خانه خیابان بیستون در اختیار مهیار قرار گیرد؛ اما در این سال‌ها فرزندان مسلم بزرگ شده‌اند و حالا دخترشان گیلان که زمانی در خانه آهنگ کار می‌کرد، معلم همان مدرسه‌ای است که ماری در آنجا تدریس می‌کند. پسرش نیز هنرپیشه تئاتر است و مسلم هم به دوران بازنشستگی خود نزدیک شده‌است. «میرسکینه» که از جوانی در خانه مرحوم آهنگ کار کرده، حالا دیگر پیر شده و آفاق قصد دارد تا او را به «لاکان» نزد پسرش بفرستد. بنابراین اتاق‌های میرسکینه می‌تواند برای خانواده مسلم محل اسکان باشد. مهیار با شنیدن خبر مبنی بر تعلق خانه بیستون به خودش، جا می‌خورد؛ از اینکه برنامه آینده او توسط خانواده و پدر مرحومش به این شکل چیده شده، راضی نیست و اصلاً قصد اقامت در رشت را ندارد. در شبی که مسلم و خانواده‌اش برای دیدار با مهیار به صرف شام در خانه آهنگ دعوت شده‌اند، خبر واگذاری خانه محل سکونتشان به مهیار مطرح می‌شود و طی سؤال و جواب‌ها، آنها درمی‌یابند که به‌زودی تحولات بزرگی در راه است. آنها باید به اتاق‌های قدیمی خانه آهنگ برگردند و خانه بیستون را که برای سرپا کردن و نگه داشتنش زحمت بسیار کشیده‌اند، ترک کنند. آنها از این خبر ناراحت می‌شوند و این را مغایر با چیزی می‌دانند که بعد از عمری زحمت و تلاش، شایستگی‌اش را دارند. جایگاه اجتماعی و گذشته خود و خانواده آهنگ را یادآوری می‌کنند. در این میان، آفاق و بهمن با هم یکصدا برای تخلیه آن خانه و سپردنش به مهیار اصرار می‌ورزند. مهیار گیج و مبهوت از موقعیت سخت خود به فکر فرو رفته، مسلم که

همواره کارگری بی‌ادعا و مظلوم بوده چشم بر دهان فرزندانش دوخته و گیلان و سیروس برای احقاق حقوق پدرشان مبارزه می‌کنند. ماری دلبسته سیروس است، پس با خواسته او همراه است و گیلان که خاطره عشقی قدیمی میان خودش و مهیار را همراه می‌کشد، اکنون با سردی مهیار مواجه است. در ادامه داستان، میرسکینه از آن خانه می‌رود. تلاش‌های بهمن بی‌ثمر می‌ماند و مهیار که در روز بازگشت به لوزان، عشق قدیمی به گیلان در او بیدار شده، به همراه گیلان به خانه آنها می‌رود؛ گویی از بازگشت به لوزان منصرف شده‌است. آفاق در دل حتی راضی به این می‌شود که مهیار به خاطر گیلان در رشت بماند و بهمن از اینکه بعد از سال‌ها هرگز موفقیتی در به دست آوردن دل گیلان نداشته، سرخورده و مأیوس، به خودکشی می‌اندیشد.

تطبیق تاریخی اثر

اکبر رادی نمایشنامه ملودی شهر بارانی را در سال ۱۳۷۶ نوشت و آخرین تصحیح را روی این متن در سال ۱۳۷۸ انجام داد. در نهایت این اثر در سال ۱۳۸۲ در تهران چاپ شد. به نظر می‌رسد نمایشنامه مزبور رجعتی باشد به سال‌های کودکی رادی؛ با همان نقش‌هایی که از رشت دهه ۲۰ در ذهن نویسنده ماندگار شده‌است. فشارهای اجتماعی در سال‌های دهه ۷۰ خورشیدی بر رادی در رجعت او به گذشته اثرگذار بوده‌است. طی نامه‌ای که در سال ۷۵ به عباس معروفی نوشته و در مجموعه نامه‌های اکبر رادی به چاپ رسیده، نوعی سرخوردگی او از شرایط حاکم بر جامعه، مشهود است. گویی او به روزهای سخت سال‌های ابتدای جوانی‌اش بازگشته‌است. از چاپ نشدن آثارش و تعویق در پرداخت حق‌التدریس و دشواری معاش زندگی که عرصه را بر او تنگ کرده گرفته تا حقوق معنوی که برآورده نشده و او را در تنگنای روحی قرار داده، همگی نوعی بازگشت را برای او به همراه آورده‌است؛ همان‌گونه که در متن نمایشنامه، سه روشنفکر در تنگنای اجتماع قرار دارند و در رأس آنها شخصیت اصلی یعنی گیلان است که تنگنای مضاعفی را چه از لحاظ مالی و چه از لحاظ حیثیتی، حس می‌کند. یک همذات‌پنداری درونی بین رادی و شخصیت گیلان در این متن دیده می‌شود. حال آنکه برادرش سیروس و مهیار آهنگ نیز به گونه دیگری این خفقان را تجربه می‌کنند؛ سیروس در هیأت یک بازیگر سوسیالیست و مهیار در لباس یک روشنفکر تحصیلکرده که در فشار خانواده بین ماندن و رفتن، مردد است.

آنچه رادی از کودکی خود در کتاب مکالمات بیان می‌کند، گویی به‌نوعی در نمایشنامه ملودی شهر بارانی منعکس است؛ توصیف او از شهر رشت، از لباس‌های دست دومی که او در راسته سبزه‌میدان رشت دوران کودکی می‌دیده و از قرار، لباس‌های اُسرایی بوده که به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده و بعد قتل عام می‌شدند؛ و این همه در دیالوگ‌های متن، وجود دارد:

«بهمن - (...) برین راسته "سبزه‌میدان" پیرهن‌های رنگارنگ زنانه و بچگانه رو سیاحت کنین! اینا زن‌های جوان، بچه‌های ملوس و پیرزن‌های کوچولوی مهربانی بودن که در کوره‌های مدرن این آقایان اوباش خاکستر شدن، دود! و حالا پیرهن‌هاشونو شسته و اتوکشیده صادر کردن برای ما مثلاً طرح‌های جدید اروپایی! آیا خانم‌های آلامد ما اینا رو می‌دونن که روزهای آفتابی قطار می‌شن توی حراجی "سبزه‌میدان" و روی قیمت اون اجناس دست دوم با فروشنده چانه هم می‌زنن؟» (رادی، ۱۳۹۸: ۳۵-۳۶)

حتی اسامی در این نمایشنامه برای رادی تعیین‌کننده‌اند. مهم‌ترین کاراکتر متن، نام «گیلان» دارد؛ شهری که رادی آن را «مادر» خود می‌داند و نمایشنامه را به او تقدیم کرده‌است؛ یا «آ دختر»، از کارگرانی است که در خانه کودکی رادی، خدمت می‌کردند و در این نمایشنامه از زبان «آفاق» به‌عنوان کارگری که دیگر نیست، به او اشاره می‌شود.

درخت شمشاد که در حیاط خانه کودکی رادی بوده و اکنون میعادگاه عشق گیلان و مهیار است، درختان بادرنگ، هتل ساؤی که از مهمترین مکان‌های حضور شبانه مردم رشت در دهه ۲۰ بوده، تئاتر رشت، قرائتخانه، خیابان‌های مه‌آلود، فایتون‌های دواسبه و دیگر اشاره‌های مستقیم و غیرمستقیمی که نویسنده از طریق آن به دنیای شیرین کودکی خویش رجوع کرده‌است. مونولوگ‌های صادق آهنگ در طول نمایشنامه که با تعریف از زیبایی‌های رشت، سعی در ترغیب او به ماندن دارد، همگی گویی زبان دل نویسنده است.

باز شدن درهای اقتصاد آزاد در ایران و به‌یکباره زیاد شدن تجمل‌گرایی و فاصله طبقاتی در سال‌های آغازین دهه ۷۰ خورشیدی و کمرنگ شدن زهد سال‌های ابتدایی انقلاب، گویی رادی را با همان تناقض‌های طبقاتی دهه‌های ۳۰ و ۴۰ در ایران روبرو کرده‌است. همان تناقض‌هایی که در سال‌های نوجوانی، زمانی که شرایط زیست خود و خانواده‌اش را با همکلاسی‌های دبیرستان رازی مقایسه می‌کرد و به بلوغ می‌رسید. از این منظر می‌توان بازگشت خانواده مسلم پس از سال‌ها رنج و کارگری را به همان نقطه آغازین زندگی در اتاق‌های نزدیک زغالجا، کنایه‌ای از همین شرایط دانست. گرچه رادی این متن را بازنویسی کرده، اما همچنان این نوستالژی پرقدرت بر سراسر متن سایه افکنده‌است. این همه بر دغدغه‌های همیشگی نویسنده که جایگاه فرودستان و فرادستان را ریزبینانه دنبال کرده، افزوده می‌شود؛ همان‌گونه که در متونی که به آنها اشاره شد، این رویکرد انکارناپذیر است.

۵) باغ شب‌نمای ما

پیرنگ

نمایشنامه باغ شب‌نمای ما داستانی است با نگاهی گذرا به زندگی ناصرالدین شاه قاجار. داستان از دلتنگی شاه و دندان‌درد او شروع می‌شود. در عین حال، امور روزمره‌ای مثل اخبار داخلی و خارجی به سمع شاه می‌رسد و میهمانی‌هایی که هر یک از زنان حرمسرا برای سلامت شاه ترتیب می‌دهند تا «خانم‌باشی»، سوگلی شاه را از چشم او بیندازند. شاه حالتی افسرده دارد. خزانه خالی است و موج اعتراض‌های علما و مردم برای لغو قرارداد تنباکو شرایط داخلی را متشنج کرده‌است. از دیگر سو، پولی برای لغو معاهده «رژی» -قرارداد تنباکو بین ایران و انگلیس- نمانده‌است. ضمن این، شاه برای درمان نفرس و مشکلات جسمی دیگر، قصد دارد تا روانه انگلیس شود. رجال حکومتی عیاش و غیر قابل اعتمادند و دست شاه در گرفتن قدرت از آنان بسته است. «ملیجک» که داماد آینده شاه است، چاره افسردگی شاه را در سفری به سرخه‌حصار و شکار می‌داند تا احوالات روحی پادشاه بهبود یابد. قرار بر این است تا «فخرالدوله» و «مجدالدوله» یعنی دختر و داماد شاه نیز



در این سفر او را همراهی کنند. قبل از حرکت، خبر می‌رسد که شکوه‌السلطنه، مادر ولیعهد که سه ماه در بستر بیماری بوده، از دنیا رفته‌است. شاه با همفکری درباریان، آنگاه که شکوه‌السلطنه را تشییع می‌کنند، به سمت سرخه حصار حرکت می‌کند. فخرالدوله و اعتمادالسلطنه، شاه را از رفتن منع می‌کنند ولی با اصرار ملیجک، شاه که به رفتن راغبتر است، راهی می‌شود. در شکارگاه، چنانکه از قبل مقرر شده بود، قوشی بر شانه شاه قرار می‌دهند تا حین شکار، عکاس‌باشی این تصویر را ثبت کند. ولی قوش آنگاه که بر روی شانه شاه می‌نشیند، خرابکاری می‌کند. این اتفاق باعث عصبانیت شاه و بازگشت بدون شکار از سفر است. حال روحی شاه در این زمان بدتر شده و درباریان به فکر راهی برای علاج این شرایطند. گروه موزیک برای عوض شدن روحیه شاه می‌آید ولی شاه آنها را رد می‌کند. به پیشنهاد «مجدالدوله»، «عبدی‌خان پهلوان» برای نمایش قدرت و پهلوانی احضار می‌شود؛ ولی پادشاه رغبتی به دیدن برنامه او نشان نمی‌دهد. «بقال‌بازی» پیشنهاد دیگری است که از سوی «امین خاقان» مطرح می‌شود. پس «کریم شیرهای» و «ماستکی» و «چرتکی» به حضور می‌رسند و نمایش بقال‌بازی را برای شاه اجرا می‌کنند. شاه از این نمایش بسیار خوشحال می‌شود و افسردگی او پایان می‌یابد. گویا مالیات سنگین از مردم و فشار بر اقشار مختلف، باعث تأمین کسری خزانه برای فسخ قرارداد رژی شده که در بقال‌بازی به این اتفاق‌ها اشاره می‌شود. شاه در ازای این اجرای خوب، به کریم شیرهای پاداش می‌دهد و با درخواست او مبنی بر کسب لقب «قندک‌الدوله» موافقت می‌کند. شاه آن شب را در خلوت «خانم‌باشی»، صبح کرده، بعد از حمام و صبحانه، به پابوسی حضرت عبدالعظیم^(ع) می‌رود که در راه به قتل می‌رسد. نمایشنامه با گفتگوی میان شاه و ملیجک، در فضایی میان وهم و واقعیت، به پایان می‌رسد.

تطبیق تاریخی اثر

نمایشنامه *باغ شب‌نمایی* ما در سال ۱۳۷۳ نوشته شد و پس از آن دوبار؛ یک‌بار در سال ۱۳۷۵ و یک‌بار در سال ۱۳۷۹؛ توسط رادی بازنویسی شد. این نمایشنامه نگاهی به دوران سلطنت ناصرالدین شاه و سازوکار سلطنت او دارد. احتیاجی که شاه در عین غرور و خودستایی به مشاوران و وزرای خائن خود داشته ولی آنان در بزنگاه‌های تاریخی با دولت‌های دیگر برخلاف مصالح مملکت و ملت و پادشاه، طرح دوستی ریخته‌اند. از این میان می‌توان به شخصیت «جناب اشرف» که صدراعظم دستگاه شاهی است، اشاره کرد. قالب گروتسک این نمایشنامه با استفاده از تمهید «نمایش در نمایش» که به شیوه «بقال‌بازی» اجرا می‌شود، شکل و شمایل طنزگونه به آن می‌دهد. طنزی که در عین تمسخر دوران مذکور، رعب و وحشت حاکم بر فضای سلطنت را نیز نشان می‌دهد. محمدرضا مدیحی می‌گوید:

«مشاجره درونی قدرت و مضحکه، گروتسکی از شاه می‌سازد که با لعابی از رمانس به نفی خود می‌پردازد و تناقض وجودی خویش را با آنچه باید باشد، روی صحنه برملا می‌کند.» (زاهدی به نقل از طالبی، ۲۴)

آنچه در این اثر اهمیت دارد، اشارات مستقیم و بجای نویسنده به واقعیاتی است که در تاریخ آن روزگار مکتوب شده است. از آن جمله می‌توان به علاقه ناصرالدین‌شاه به عکاسی، شعر و موسیقی و در عین حال شکار و حضور در محافل حرم اشاره کرد. از دیگر سو، استیصال پادشاه را در بزنگاه‌های حساس تاریخی نشان

می‌دهد. تحریم توتون و تنباکو و پیروی مردم از مرجعیت شیعه در آن دوران که حتی تا حرمخانه شاهی نیز نفوذ می‌کند، از مسائلی است که شاه از حل آنها عاجز مانده‌است. باز از سویی دیگر، بدهی سرشار پادشاه و خوشگذرانی‌های او و اطرافیانش را در شرایطی نشان می‌دهد که ملت و عامه مردم درگیر بیماری و فقر هستند. بی‌التفات شاه نسبت به خدمتگزاران و التفات او نسبت به کاسه‌لیسان، از جمله واقعیاتی است که تاریخ روزگار ناصرالدین‌شاه در دل به یادگار دارد.

پادشاه در این اثر از دو منظر دیده می‌شود؛ جایگاهی فرادستانه نسبت به عامه مردم و جایگاهی فرودستانه نسبت به دولت‌های اروپایی و روسیه. پادشاه در طول اثر در عین تفرعن، بارها خود را نفی می‌کند. اعترافات او درباره آنچه می‌اندیشد و تناقض‌های روحی و عملکرد او، استعاره‌ای است از نابسامانی موجود در حکومت قاجاری. سرانجام، این نابسامانی قتل شاه منجر می‌شود؛ قتلی که راوی آن خود پادشاه است. در این اثر، اکبر رادی نوعی نگاه متفاوت به متن نمایشی دارد. همه آنچه در طول متن، ما را به خود سرگرم می‌سازد، روایت‌هایی از زبان ناصرالدین‌شاه است؛ گویی رادی در این اثر مروری بر تاریخ پادشاهی دارد که ایران از سر گذرانده‌است. گرچه اشارات مستقیم متن در مورد تحریم توتون و تنباکو ما را به دوران خاصی از تاریخ می‌رساند؛ ولی در مجموع آنچه به رشته تحریر درآمده، گویی حس و حالی از فضای حکومت پادشاهی ایران در طول قرن‌ها دارد. این نگاه رادی بعد از نمایشنامه *ملودی شهر بارانی*، دغدغه و حساسیت او را بر مرور تاریخ ایران نشان می‌دهد؛ چه تاریخ زیسته او و چه تاریخی پیش از آن، که جایی از میان کتاب‌ها و اسناد سرک می‌کشد.

به نظر می‌رسد رادی در این متن که بخش آخر آن دیالوگی بلند میان ملیجک و مومیایی پادشاه است، کل نظام پادشاهی را زیر سؤال می‌برد. گویی او همه پادشاهان یا حاکمان را مخاطب خود دارد. این دیالوگ از دوران ناصری آغاز و تا بمب اتمی هیروشیما و از اهرام مصر تا میهمانی در قصرهای اروپا پیش می‌آید. آنچه رادی در این نمایشنامه فریاد می‌زند، حقوق تضییع‌شده ملت‌ها زیر بار ستم و باج‌خواهی فرادستانی است که این‌همه را از برای معیشت‌اندیشی و جاه‌طلبی بر آنان هموار ساخته و تاریخی پر از خون و خشم رقم زده‌اند.

«ملیجک- ... این نویسنده بی‌قضاوت که ما را در این نقش به صحنه کشانده‌است، درباره ما چه حکمی به تاریخ می‌کند؟ نه، این بوی قوش نیست آقا! نجاست قبله عالم است؛ بوی گلدان یک مرد مبهم که توی تالار و شهر و تاریخ پیچیده، موزه‌ها و زمین و مغز جهان را آلوده کرده‌است. (جذامیان و گدایان موزون و زوزه‌کشان دور صحنه به گردش می‌افتند.) پنجاه سال نه! پنج هزاره بیشتر روی قله دنیا لمیده بر دوش خردمند و عامی، با دلقکان و مُحَنَّثان آلوده غضب‌کرده‌ای، دیگ‌های آب جوش، گودال‌های عقب‌ر، کله منارها، بمب‌های شیک، جلاخان پشت پرده و دشنه‌ها... و اکنون از این سیاره دور نگاه که می‌کنیم، حاصلت فقط تپه‌ای تعفن است و یک جنازه جاودان...!» (رادی، ۱۳۹۸: ۱۱۱-۱۱۲)

شیوه گروتسک این اثر، تمرکز بر روی یک دوره تاریخی خاص یا مسأله اصلی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و در پایان، نمایشنامه به خواننده این امکان را می‌دهد که متن را متعلق به ادوار گوناگونی از تاریخ بداند.

نتیجه‌گیری

آنچه در طول این پژوهش و مطالعه آثار مورد نظر توجه نگارنده را به خود معطوف داشت، ارتباط تنگاتنگ هر یک از این آثار با اتفاقات و حوادث تاریخی ایران معاصر بود. همان‌گونه که مرور شد در هر یک از نمایشنامه‌ها به جز گره‌افکنی دراماتیک اثر به فراخور شرایط خاص اجتماعی و سیاسی ایران، موضوعی به‌عنوان مسئله ذهنی نویسنده متن خودنمایی می‌کرد. رادی در هر یک از این آثار علاوه بر توجه و دقت در موضوع روز جامعه از آنچه تئاتر هویت نام‌گذاری کرده نیز غافل نمانده است. روح ایرانی حاکم بر نمایشنامه‌های رادی، کلمات وام‌گرفته از گویش گیلانی و نحوه نشست‌وبرخاست‌ها و شکل زندگی بازسازی‌شده در قالب رئالیسم رادی، به‌علاوه روحیه و نسبت‌های فردی و تعاملات اجتماعی افراد با یکدیگر در قالب تربیت ایرانی به‌دور از شعارزدگی، همگی دربردارنده چیزی است که او نام آن را هویت گذارده است. پس با این جمع‌بندی می‌توان به پرسش اصلی پژوهش این‌گونه پاسخ داد که اکبر رادی با استناد به آنچه اشاره شد در مجموعه‌ای منسجم از اخلاق و روحیات و آداب و دغدغه‌ها، به‌معنای کامل به تئاتر هویت به‌مثابه آینه منعکس‌کننده جامعه ایرانی پرداخته است. تطبیق تاریخی هر یک از آثار نیز گواه بر صحت مدعای این پژوهش است؛ چراکه با آگاهی از تاریخ شکل‌گیری هر یک از آثار، معانی ضمنی موجود در هر اثر کشف و رمزگشایی شد. با امید به اینکه پژوهش انجام‌شده آغازگر راهی باشد تا نگارنده را به کشف هرچه بیشتر معانی ضمنی در آثار نمایشی ایرانی نایل کند.

منابع و مأخذ

آبراهامیان، یرواند؛ *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، چاپ بیست‌وچهارم، ۱۳۹۵.

خلج، منصور؛ *نمایشنامه‌نویسان ایران از آخوندزاده تا بیضایی*، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۱.

رادی، اکبر؛ *مکالمات*، تهران: نشر ویستار، چاپ اول، ۱۳۷۹.

رادی، اکبر؛ *افول*، تهران: نشر قطره، چاپ هفتم، ۱۳۹۸. (الف)

رادی، اکبر؛ *از پشت شیشه‌ها*، تهران: نشر قطره، چاپ چهارم، ۱۳۹۸. (ب)

رادی، اکبر؛ *باغ شب‌نمای ما*، تهران: نشر قطره، چاپ پنجم، ۱۳۹۸. (پ)

رادی، اکبر؛ *صیادان*، تهران: نشر قطره، چاپ چهارم، ۱۳۹۸. (ت)

رادی، اکبر؛ *ملودی شهر بارانی*، تهران: نشر قطره، چاپ هفتم، ۱۳۹۸. (ث)

زاهدی، فریندخت؛ *رویکردهای نوین در خوانش آثار اکبر رادی*، تهران: نشر نودا، چاپ اول، ۱۳۹۶.

کاتوزیان، محمدعلی همایون؛ *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، چاپ هفدهم، ۱۳۹۰.

هَرولد والتر بیلی؛ از کشاورزی تا زبان‌شناسی

مدخل «بیلی» از دانشنامه ایرانیکا

نوشته جان شلِدِن



مترجم:

سیما فولادیپور

دانشجوی دکتری ایران‌شناسی

دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

این مقاله، ترجمه مدخل «بیلی» از دانشنامه ایرانیکا است که به صورت برخط در ۲۰ ژوئیه ۲۰۰۲ منتشر و در ۲۴ اوت ۲۰۱۱ به روزرسانی شده است.^۱ جان شلِدِن در این مقاله کوشیده است تمام زوایای زندگی علمی هَرولد والتر بیلی^۲ را بررسی و تصویری کامل از او ارائه کند. همچنین در پایان، گزیده‌ای از کتاب‌شناسی وی آمده که برای آشنایی بیشتر با کارهای او که در ایران کمتر شناخته شده هستند، مفید خواهد بود. بیلی یکی از پژوهشگران مطرح حوزه مطالعات تطبیقی زبان‌های ایرانی است که به خصوص به دلیل مطالعات پیشگامانه‌اش درباره زبان سکایی منطقه ختن، قابل توجه است. وی یادگیری زبان‌های یونانی، لاتین و همچنین زبان‌های غیراروپایی و حتی اوستایی را از دوران نوجوانی آغاز کرد و گفته می‌شود که حدود ۵۰ زبان می‌دانسته و همین او را به یکی از برجسته‌ترین شرق‌شناسان و ایران‌شناسان بریتانیایی تبدیل کرده بود. از آثار او می‌توان به موضوعات زرتشتی در کتاب‌های قرن نهم (۱۹۴۳)، متن‌های ختنی (۱۹۴۵)، متن‌های بودایی ختنی (۱۹۵۱)، مطالعات هندوسکایی متن‌های ختنی (۱۹۵۳) و واژه‌نامه سکایی ختن (۱۹۷۹) اشاره کرد.

کلیدواژگان

هَرولد والتر بیلی، مطالعات تطبیقی زبان‌های ایرانی، زبان‌شناسی، زبان سکایی، زبان ختنی.

1. iranicaonline.org/articles/bailey-harold-walter-1

2. Harold Walter Bailey

Harold Walter Bailey; From Agriculture to Linguistics

John Sheldon

Encyclopædia Iranica

Translated by

Sima Fouladpour

PhD Candidate, Iranology

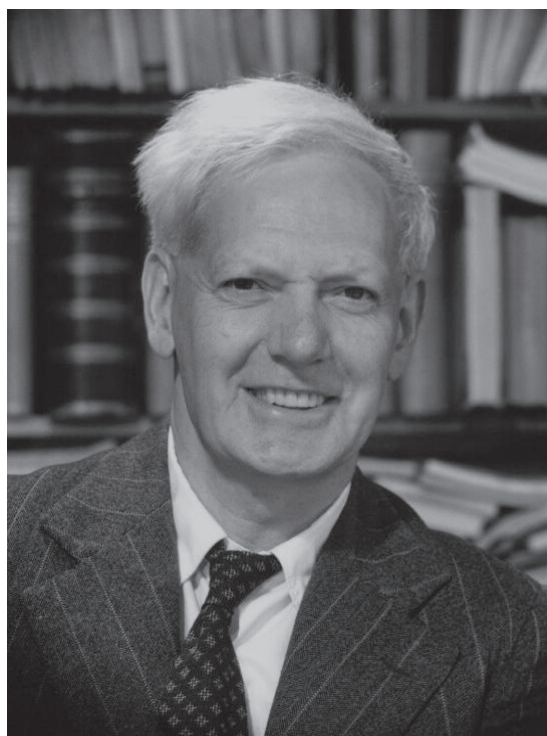
Shahid Beheshti University

Abstract

This article is a Persian translation of BAILEY entry, *Encyclopædia Iranica*, first published online on July 20, 2002, and updated on August 24, 2011. In this article, John Sheldon tries to examine all aspects of Harold Walter Bailey's scientific life. Also, in the end, there is an excerpt from his bibliography which will be useful to get more acquainted with his works less known in Iran. Bailey is one of the leading researchers in the field of comparative studies of Iranian languages, especially notable for his pioneering studies of the Scythian language of Khotan region. He began learning Greek and Latin as well as non-European and even Avestan languages, as a teenager, and is said to have known about 50 languages, making him one of Britain's most prominent Orientalists and Iranologists. Among his works, one can mention *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books* (1943), *Khotanese Texts* (1945), *Khotanese Buddhist Texts* (1951), *Indo-Scythian Studies: Being Khotanese Texts* (1953) and *Dictionary of Khotan Saka* (1979).

Keywords

Harold Walter Bailey, comparative studies of Iranian languages, linguistics, Scythian language, Khotanese language.



تصویر ۱) هرولد والتر بیلی، ۶ ژوئن ۱۹۵۸
(عکاس: آنتونی برینگتن براون
مأخذ: وبگاه National Portrait Gallery)

هرولد والتر بیلی (زادهٔ دوایزز، ویلتشایر^۱، ۱۶ دسامبر ۱۸۹۹؛ درگذشتهٔ کمبریج، ۱۱ ژانویه ۱۹۹۶) یکی از پژوهشگران مطرح حوزه مطالعات تطبیقی زبان‌های ایرانی است (تصویر ۱) که به‌خصوص به‌دلیل کار بسیار پیشگامانه‌اش درباره زبان ایرانی میانهٔ سکایی ختن شایان توجه است. بیلی دومین فرزند از سه پسر فردریک چارلز کوئنتین بیلی^۲ (۱۸۷۱-۱۹۵۲) و اما جین رایشارت^۳ (۱۸۷۱-۱۹۶۲) بود. او مقطع ابتدایی را در دبستان پارنلا هاوس^۴ گذراند، جایی که استعدادی درخشان از خود نشان داد. اما دوران تحصیل وی خیلی زود و هنگامی که فقط ۱۰ سال سن داشت، به پایان رسید. والدین او تصمیم گرفتند که به غرب استرالیا مهاجرت کنند و ۸۰۵ جریب از بوته‌زارهای دست‌نخورده در حوالی ۲۰۰ کیلومتری شرق پرت^۵ را خریدند. از این رو بود که هرولد بیلی دیگر به مدرسه بازنگشت بلکه با اعضای خانواده‌اش برای تبدیل کردن زمین‌هایشان به مزرعه، به کار پرداخت. اوقات فراغت وی به مطالعه اختصاص داشت و هر آنچه را می‌توانست بیابد، می‌بلعید؛ نخستین آن‌ها *دانشنامه هارمزورث*^۶ که در آن برای نخستین بار با «تهران» و «[زبان] اوستایی» آشنا شد، و چهار کتاب دیگر که شامل درس‌هایی به زبان‌های فرانسوی، آلمانی، لاتینی، یونانی، ایتالیایی و اسپانیایی بودند. به نظر می‌رسد او در سال ۱۹۱۹ به کتاب‌هایی درباره زبان‌های سانسکریت، پالی و اوستایی دسترسی پیدا کرده‌بود. *آرنولد توینبی*^۷ در کتاب *مطالعه‌ای در تاریخ*^۸ (ج ۵، صص ۱۶-۱۷)، بیلی را به عنوان نمونه‌ای ذکر می‌کند از کسی که با وجود موقعیت مایوس‌کننده، در نخستین مواجهه با یک موضوع از طریق خواندن، کنجکاوی‌اش برانگیخته شده‌بود. او به طرزی خیال‌انگیز پسرپچه‌ای را تصویر می‌کند که «در سایه پشته‌های کاه استرالیایی» غرق کتاب‌هایش است درحالی‌که خانواده‌اش حین «استراحت نیمروزی از کار عادی در مزرعه»، «با نگاهی مهربان اما غریب» به او می‌نگرند. توانایی خارق‌العاده بیلی در یادآوری هر کلمه‌ای، به هر زبانی که می‌دید و بعدها توسط تعدادی از دانشمندترین همقطاران‌اش «شگفت‌انگیز» خوانده شده، بدون شک در سال‌های جوانی‌اش آشکار بوده‌است. میزان دانشی را که او به هرصورت به‌دست آورده‌بود، می‌توان با این حقیقت سنجید که در اوایل دوران دانشجویی خود، شعری بلند به زبان سانسکریت و در بحر منداکراتنا^۹ سرود. والدینش متوجه شدند لازم است برای پسر بااستعداد و استثنایی خود، آموزش‌های بیشتری فراهم کنند. پس

پس

1. Devizes, Wiltshire

2. Frederick Charles Quinton Bailey

3. Emma Jane Reichardt

4. Parnella House

5. Perth

6. *Harmsworth Encyclopaedia*

7. Arnold Toynbee

8. *A Study of History*

9. mandākṛāntā



ورودش به دانشگاه نوپای استرالیای غربی^{۱۰} برنامه‌ریزی و به‌یاری خدمات خوب مدیر مشهور کالج اسکاج^{۱۱}، معلم سرخانه‌ای برایش استخدام شد تا در این راه کمکش کند. بیلی در هنگام ورود به دانشگاه، ۲۲ ساله و از دیگران بزرگتر بود اما بعید است که جنبه اجتماعی هم‌دوره‌ها برای او مهم بوده‌باشد. او در آزمون ورودی هیچ مشکلی نداشت و در سال نخست، در کلاس‌های انگلیسی، لاتین، یونانی و همچنین منطق و فلسفه باستان شرکت کرد. جدا از شیفتگی طبیعی‌اش به زبان‌های بیگانه، خواندن شعر بودایی نور آسیا^{۱۲} از ادوین آرنولد^{۱۳}، او را تحت تأثیر قرار داد تا دوره‌ای در زبان‌های شرقی بگذراند؛ اما هیچ دوره‌ای در دسترس نبود.

دو سال نخست تحصیل هرولد بیلی در مقطع کارشناسی، بسیار موفقیت‌آمیز بود و در ابتدای سومین سال تحصیل، بدون شک به دلایل مالی، وی به عنوان دستیار استاد در مدرسه گرامر گیلدفورد مشغول به کار شد. یکی از شاگردان سابقش، که با او تا پایان عمر رابطه دوستی برقرار ساخت، در کتاب یادبود مدرسه به توانایی بیلی در القاء حس علاقه به تاریخ باستان در خود، ادای احترام کرده‌است.^{۱۴} فشار ناشی از همزمانی کار دانشگاه و تدریس در مدرسه، باید لطمات خود را وارد کرده‌باشد، چراکه او درست پیش از آزمون پایانی در ۱۹۲۴ در آسایشگاه بستری شد. با این وجود، در دوره ممتاز که با تدریس خصوصی لاتین درآمیخته‌بود، شرکت کرد. در همین حال، با دوستی مکاتبه‌ای که خصوصاً به این برای این منظور یافته بود، به زبان ژاپنی مکاتبه داشت. بیلی پس از فارغ‌التحصیلی با عنوان شاگرد اول از دوره کارشناسی، دوره کارشناسی ارشد خود را آغاز کرد و رساله‌اش، مطالعه درباره دیدگاه‌های دینی اورپید بر پایه نمایشنامه‌هایش^{۱۵} بود. او در این رساله، موضعی محافظه‌کارانه در برابر نظریات پرتطرفدار آ. و. ورال^{۱۶} در کتاب اورپید خردگرا^{۱۷} اتخاذ کرد که سروصدای زیادی در آن زمان برپا ساخت. گرچه این کار در حوزه زبان‌شناسی مورد علاقه بیلی نبود، اما او به‌خوبی از پس آن برآمد. این رساله هرگز منتشر نشد اما او را برنده بورس تحصیلی هکت^{۱۸} کرد و به آکسفورد برد. بیلی به این موضوع بسیار افتخار می‌کرد و در کتاب‌هایی که در سال‌های تحصیل در آکسفورد نوشت، زیر اسم خود «دانشجوی هکت» امضا می‌کرد. جرج وود^{۱۹}، استاد بیلی در ادبیات کلاسیک، آشکارا به توانایی این مرد جوان باور داشت و او را به رفتن هرچه سریع‌تر به انگلستان و آکسفورد تشویق می‌کرد تا در آنجا به‌عنوان دانشجوی ارشد، مقطع کارشناسی خود را در دو سال به پایان برساند. او در آنجا جایگاه دانشگاهی نداشت، پس به عضویت «هیأت نمایندگان دانشجویان غیردانشگاهی» درآمد؛ بعدها این مؤسسه به «انجمن سنت‌کترین»^{۲۰} و در ۱۹۶۴ به «کالج سنت کترین»^{۲۱} تبدیل شد. بیلی در ۱۹۷۶ همکار افتخاری این دانشکده شد.

بیلی طی سال‌های تحصیل در آکسفورد، توانست شرق‌شناسی را در سطح دانشگاهی دنبال کند. دروس رسمی‌اش، زبان‌های ودایی، سانسکریت باستان و پاراکریت، زیر نظر ف. و. تامس^{۲۲} و جیمز موریسون^{۲۳} بود. او

- | | | |
|---|---|--------------------------|
| 10. University of Western Australia | 11. Scotch College | 12. <i>Light of Asia</i> |
| 13. Edwin Arnold | 14. <i>A study of the Religious Views of Euripides as Exemplified in His Dramas</i> | |
| 15. Max. B. Grace, "Ercildoune", <i>Guildford Reflections 1906-1925</i> | 16. A. W. Verrall | |
| 17. <i>Euripides the Rationalist</i> | 18. Hackett Studentship | 19. George Wood |
| 20. St Catherine's Society | 21. St Catherine's College | 22. F. W. Thomas |
| 23. James Morrison | | |

نخستین دانشجوی رابرت دیوهرست^{۲۴} در زبان اوستایی بود که در آن زمان هنوز «زند» نامیده می‌شد؛ در کلاس‌های زبان‌شناسی تطبیقی براونیهولتس^{۲۵} شرکت نمی‌کرد، زیرا آن‌ها را بسیار ابتدایی تلقی می‌نمود. علاوه بر این، در کلاس‌های ایرلندی باستان شرکت می‌کرد؛ در تمام دوران زندگی خود، به هرچیزی که با نژاد سلتی ارتباط داشت، علاقه عمیقی نشان می‌داد. زمان قابل توجهی را نیز به مطالعات ارمنی گذراند. در ۱۹۲۸ بورس تحصیلی ارمنی «نوبِر پاشا»^{۲۶} را به دست آورد و با کار کردن بر روی *داستان عاشقانه اسکندر*، به‌خوبی از آن استفاده کرد. در همین سال، زبان گرجی را با آوانویسی تمام ۱۶۰۰ رباعی مرد پلنگینه‌پوش^{۲۷} اثر شوتا روستاولی^{۲۸} از روی نسخه کتابخانه بادلین^{۲۹} آموخت. این فرصت خوبی بود که به فاصله کمی پس از رسیدن بیلی به آکسفورد، هفدهمین کنفرانس بین‌المللی شرق‌شناسی در آنجا برگزار شد و امکان آشنایی او را با مشاهیری چون مورگنستیرنه^{۳۰}، مینورسکی^{۳۱}، استین کونو^{۳۲} و ارنست و مانو لویمان^{۳۳} (که در آن زمان درباره زبان خُتنی تحقیق می‌کردند) فراهم کرد. از منظر شخصی، بیلی که در ابتدای دوران تحصیلش در آکسفورد مبتلا به ورم مفاصل و نسبت به پیشینه مستعمراتی خود آگاه بود، زندگی در آنجا را قدری دلهره‌آور یافت. بعدها به دوست خود، آلن راس^{۳۴}، گفت: «تمام سبک زندگی انگلیسی، برای من عجیب بود و از تو یاد گرفتم که آن را کمی درک کنم.» بی‌شک او از اینکه می‌توانست پس از دو سال و نیم دوری، برای دیدار با خانواده‌اش به استرالیا سفر کند، خوشحال بود.

او در سال ۱۹۲۹ و با کسب رتبه نخست، فارغ التحصیل شد و از بخت بلند، گشایشی برای ادامه راه منتخبش در مؤسسه مطالعات شرقی لندن با کمک بورس مطالعاتی ایرانی که انجمن پارسی برایش فراهم شد. پس از به‌دست آوردن این پست، بیلی کار برای دکتری آکسفورد را با مطالعه بر بندهشن بزرگ آغاز کرد و دوره‌ای شامل ده سخنرانی در مورد دین زرتشتی ارائه کرد. هنگامی که زمان تعیین داور برای پایان‌نامه رسید، اغلب نام بیلی پیشنهاد می‌شد. در پایان، قرعه به نام دیوهرست که کمی پهلوی می‌دانست و امیل بنونیست^{۳۵}، افتاد که گرچه چند سال پایین‌تر از بیلی بود و متخصص پهلوی هم نبود، اما به‌عنوان بهترین دانشمند ایران‌شناس در میان هم‌نسلانش شهرت داشت. بیلی راضی نشد پایان‌نامه‌اش را منتشر کند و پس از دریافت درجه دکترا، سال‌ها آن را کنار گذاشت. نتیجه مطالعات جامع او بر ادبیات پهلوی، در سخنرانی‌های پیچیده اما مهم «راتانبای کاتراک»^{۳۶} مشهود است که در کتابی با عنوان *موضوعات زرتشتی در کتب قرن نهم*^{۳۷} (آکسفورد، ۱۹۴۳؛ ویراست و چاپ دوم، ۱۹۷۱) منتشر شده‌اند. بیلی در دوران تدریس در لندن، در ۱۹۳۲ به ایران سفر کرد؛ از مسیر مصر، فلسطین، سوریه و عراق به تهران رفت؛ با گذراندن یک هفته در یزد، جایی که از شنیدن گفتگو به زبان فارسی در اطراف خود، خشنود بود. سال بعد، او به‌قصد آموختن زبان عربی، به قاهره رفت.

- | | | |
|------------------------------------|--|----------------------|
| 24. Robert P. Dewhurst | 25. G. E. K. Braunholtz | 26. Nubar Pasha |
| 27. <i>Man in the Panther Skin</i> | 28. Shota Rustaveli | 29. Bodleian |
| 30. Morgenstierne | 31. Minorsky | 32. Sten Konow |
| 33. Ernst & Manu Leumann | 34. Alan S. C. Ross | 35. Émile Benveniste |
| 36. Ratanbai Katrak Lectures | 37. <i>Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books</i> | |

با بازنشستگی رَپسن^{۳۸} در اواخر سپتامبر ۱۹۳۶، کرسی سانسکریت دانشگاه کمبریج خالی شد؛ بیلی بجای او منصوب شد و کمی بعد، به کسوت یکی از اعضای کالج کوئینز^{۳۹} درآمد. این اتفاق، یک پست خالی برای یک ایران‌شناس در لندن ایجاد کرد و کونو، دانشمند برجسته، والتر برونو هنینگ^{۴۰} را توصیه کرد که اصلات یهودی‌اش او را در آلمان نازی در معرض تهدید قرار داده‌بود. بیلی از این انتخاب خشنود شده‌بود و نه تنها به هنینگ کمک کرد خانه قبلی او را در لندن اجاره کند، بلکه او را در بدو ورود ملاقات کرد و کمی پول به او قرض داد. سخنرانی معارفه بیلی، «مضامین مطالعات ایرانی و هندی»^{۴۱}، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین کارهای وی، باقی مانده‌است که با علاقه‌ای آشکار، به بررسی این حوزه وسیع می‌پردازد و به سبکی مناسب برای مخاطبان غیرمتخصص بیان شده در میان آثار وی یگانه است. وظایف استادی وی را درگیر سخنرانی‌ها و نظارت‌هایی درباره زبان سانسکریت و تا ۱۹۵۵ پاراکریت و پالی، می‌کرد اما مهم‌ترین کار پژوهشی او «زبان ختنی» بود؛ کار سختی که تا ۱۹۸۹ او را به خود مشغول کرد. در ۱۹۳۷، بیلی نزد خانواده خود که به پرت رفته‌بودند، بازگشت و نشریات استرالیای غربی با او مانند یک ستاره برخورد کردند. او دوباره در ۱۹۵۲ و ۱۹۶۳، هنگامی که از دانشگاه وسترن استرالیا دکترای افتخاری دریافت کرد، به این سفر دریایی طولانی رفت؛ در این زمان پدر و مادر وی درگذشته‌بودند. چهارمین و آخرین سفر او در ۷۱-۱۹۷۰ بود که بخش «آسیای مرکزی و شمالی» را در بیست‌وهشتمین کنفرانس شرق‌شناسی مدیریت می‌کرد. او در پرت، سخنرانی کرد و عضویت افتخاری آکادمی علوم انسانی استرالیا را به‌دست آورد.

در دوران جنگ، مؤسسه مطالعات شرقی و آفریقایی^{۴۲} به‌اجبار به کمبریج منتقل شد و هنینگ به‌همراه دیگر پژوهشگران آلمانی وارد این مؤسسه شد. بیلی به انتشار کتاب هنینگ، *سغدیکا*^{۴۳}، که مقدمه کوتاهی بر آن نوشته‌بود، نظارت کرد و با بخش سانسور پستی اداره جنگ برای ترجمه زبان‌های کمتر آشنا مانند گرجی و کردی، همکاری کرد. مهم‌تر از این، کاری بود که او در مؤسسه تحقیقاتی امور بین‌الملل، در کالج بالیول^{۴۴} آکسفورد و بعدها لندن، انجام داد؛ جایی که به‌دعوت آرنولد توینبی، به گروهی از متخصصان پیوست که روزنامه‌های خارجی را برای یافتن اطلاعات استراتژیک، بررسی می‌کردند. مشارکت بیلی عمدتاً در زبان آلبانیایی و ارمنی بود، با اینکه در اواخر جنگ در زمینه زبان روسی و اوستی نیز همکاری می‌کرد. طی سه سالی که در این پروژه مشارکت داشت، از کمبریج دور بود. در ۱۹۴۴ بیلی برای عضویت آکادمی بریتانیا^{۴۵} انتخاب شد و به‌نظر می‌رسد او طولانی‌ترین زمان خدمت را در این نهاد داشته‌است. مدت کوتاهی بعد، به عضویت آکادمی‌های دانمارک، نروژ و سوئد درآمد. در ۱۹۴۸ در کنفرانس شرق‌شناسی پاریس شرکت و قصد خود را برای ارائه تمام اطلاعات مورد نیاز ختنی برای واژه‌نامه ریشه‌شناختی زبان‌های ایرانی که در کنفرانس ۱۹۳۶ بُن برنامه‌ریزی شده‌بود، ابراز کرد. متأسفانه این پروژه هیچ‌وقت سرانجام نیافت؛ با اینکه بیلی آخرین واژه‌نامه منتشرشده خود را به‌عنوان بخشی از آن در نظر گرفته‌بود.

به لطف بیلی بود که کرسی زبان‌های ایرانی در ۱۹۴۸ در کمبریج برقرار شد و ایلیا گرشویچ^{۴۶}، یکی از

38. E. J. Rapson

39. Queens' College

40. Walter Bruno Henning

41. *The Content of Indian and Iranian Studies*

42. SOAS

43. *Sogdica*

44. Balliol

45. British Academy

46. Ilya Gershevitch

شاگردان هنینگ، تصدی آن را بر عهده گرفت. در همین زمان، مطالعات اوستی ترقی یافت، هنگامی که بیلی مسؤلان دانشگاه را قانع کرد که یک گویشور بومی گویش باستانی و کمتر شناخته‌شده دیگورون^{۴۷} را به‌عنوان آگاه به‌کار بگیرند. بیلی علاقه خاصی به اشعار حماسی داشت و در طول دوره‌ای از زندگی خود، بیشتر آثار مهم این ژانر را به زبان اصلی آن‌ها خوانده بود. در این زمان، او روی حماسه اوستی نرت^{۴۸}، کار می‌کرد. در ۱۹۶۶ به قفقاز سفر کرد؛ جایی که مخاطبان را با خطاب کردنشان به هر دو گویش اوستی، شگفت‌زده می‌کرد. در همین سال، او به‌همراه دو نفر دیگر به‌عنوان نماینده بریتانیای کبیر در هشتصدمین سالگرد شوتا روستاولی، شاعر بزرگ گرجستانی، در تفلیس شرکت کرد. در این رویداد، او با لباس ملی و شمشیر حاضر شد که بسیار به آن افتخار می‌کرد. او را در این کسوت، می‌توان در نقاشی رانلد وی^{۴۹} از او دید که در کالج کوئینز قرار دارد. هنگامی که در ۱۹۷۲ از این پرتله پرده‌برداری شد، بیلی به‌عنوان «بزرگترین دانشمند کالج پس از اراسموس»^{۵۰} ستایش می‌شد. ابتکارات دیگر او خارج از جریان اصلی کارش، شامل آوردن گویشوران بومی زبان‌های آبازی^{۵۱} (زبان قفقازی که توجهش را به‌دلیل تعداد بیش از اندازه زیاد صامت‌هایش، از جمله برخی که در آن زمان برای زبان پیشاهندواروپایی مسلّم شمرده می‌شدند، جلب کرده بود) و تبتی به کمبریج بود. سیدنی آلن^{۵۲} به تشویق بیلی، با گویشور آبازی کار می‌کرد و مقاله‌های مهمی درباره آواشناسی این زبان کمتر شناخته‌شده، نوشت. همکاری گویشور تبتی با رانلد اریک امیریک^{۵۳}، یکی از شاگردان برجسته بیلی، برای انتشار مواد مطالعاتی تبتی مربوط به زبان ختنی، بسیار مهم بود.

گرچه بیلی استاد چند نسل از دانشمندان بود و بر بسیاری از آن‌ها تأثیر گذاشت، اما هیچ‌کس به اندازه امیریک از نزدیک با او کار نکرد؛ کسی که مانند بیلی اهل استرالیا بود و برای گذراندن دوره کارشناسی و در پی آن، دکترای خود آمده بود. علاقه امیریک به زبان ختنی، قبل از ترک زادگاهش با خواندن سخنرانی معارفه ۱۹۳۸ بیلی ایجاد شده بود و از زمان رسیدنش به کمبریج در ۱۹۵۹، رابطه عمیقی بر اساس علایق مشترک، میان این دو شکل گرفت؛ در ابتدا فقط رابطه استاد و شاگردی بود، اما خیلی زود به رابطه همکاری تبدیل شد. مطالعات بنیادی بیلی بر متون ختنی، نقطه آغازی برای رشته‌ای طولانی از آثار تفسیری دقیق امیریک شد. آن دو را می‌توان در کنار هم، به‌عنوان بنیانگذاران مطالعات ختنی مدرن توصیف کرد. وسعت همکاری و عمق فهم مشترک این دو را می‌توان از ادای احترام امیریک به بیلی، در مجموعه مقالات آکادمی بریتانیا، ۱۰۱ (۱۹۹۸)^{۵۴}، سنجید که بیشتر اطلاعات این زندگینامه مختصر، مدیون آن است.

از آنجا که بیلی در زمان دانشجویی خود، آموزش رسمی کمی دیده بود، عجیب نیست که شناخت کمی از روش‌های آموزش یا نیازهای یک دانشجوی کارشناسی که آموختن یک زبان را از حد مبتدی شروع می‌کند، داشت. کلاس‌های او برای کسانی ارائه می‌شد که امتحان اجزای واژه‌شناختی علم حساب می‌دادند، و بسیاری از افرادی که درس با وی را آغاز می‌کردند، روش تدریسش را مطابق با نیازهای خود نمی‌دانستند و فوراً

47. Digoron

48. Nart

49. Ronald Way

50. R. Coleman, *The Cambridge Review*, November 1996

51. Abaza

52. W. Sidney Allen

53. Ronald Eric Emmeri

54. Proceedings of the British Academy 101

از حضور در کلاس‌هایش انصراف می‌دادند. برای کسانی که آماده بودند تا مقدمات زبان را خودشان بیاموزند و نزد بیلی بروند تا در محضر یک مرد بزرگ تلمذ کنند و آنچه را می‌توانستند از تقریرات گسترده زبان‌شناختی وی فراگیرند. این تجربه بسیار ارزشمند و فراموش‌نشدنی بود. درس‌گفتارهای وی شباهت مشخصی با آثار مکتوبش داشتند و عموماً مطالعاتی درباره ریشه‌شناسی کلمات منفرد را شامل می‌شدند. بنابراین، با سطری از «ودا» آغاز می‌شدند، او ریشه یک لغت را ارائه می‌کرد و بحث درباره ارتباطات آن را ادامه می‌داد؛ اغلب بر واژه‌های ایرانی هم‌ریشه درنگ می‌کرد تا آخرین کشفیات خود از زبان ختنی را وارد بحث کند. او کلاس‌های خود را بسیار با احتیاط برگزار می‌کرد و معمولاً در مجموعه اتاق‌هایش، در کالج کوئینز؛ اتاق‌هایی که پر از کتاب، مجله و دستنویس بودند و به‌سختی فضایی برای حرکت در آن‌ها وجود داشت. ویولا و پایه موسیقی او نیز آنجا دیده می‌شدند. او خودش نواختن ویولون را آموخته بود اما بعدها سازش را به ویولا تغییر داد تا بتواند عضوی از یک گروه موسیقی مجلسی باشد که یکشنبه شب‌ها، در اتاق او جمع می‌شدند و قطعاتی از موتسارت و **بتهوون** می‌نواختند. گرشویچ، نوازنده ماهر ویولنسل، و **سر گیلبرت وایلز**^{۵۵}، کارمند بازنشسته دولت در هند، دیگر اعضای ثابت این گروه بودند. بیلی، همیشه با دانشجویانش، حتی کم‌توان‌ترین آن‌ها، با تواضع بسیار رفتار می‌کرد و با فروتنی، آن‌ها را در بحث‌ها خلع سلاح می‌کرد و اغلب با افزودن عبارت «همان‌طور که می‌دانید» دوباره به آن‌ها اعتماد به نفس می‌داد. او دوست داشت با شاگردان و دوستانش، چای بنوشد و همیشه کیک تازه‌ای آماده می‌کرد که خودش هنگام گفتگو درباره کار جدیدش، آن را سرو می‌کرد.

بیلی در سال ۱۹۶۰ عنوان شوالیه دریافت کرد و در سال ۱۹۶۷ از کرسی سانسکریت بازنشسته شد. بی‌شک او خشنود بود از اینکه از وظایف اداری و تدریس رها شده بود. ابتدا از اتاق‌هایش در کوئینز کالج به یک آپارتمان نقل مکان کرد و در ۱۹۸۱ به بروکلندز هاوس^{۵۶} رفت؛ عمارتی ویکتوریایی که سه سال قبل با اعتبار مؤسسه هند و ایران باستان که رئیسش بود، به‌دست آورده بود؛ جایی که کتابخانه عظیم، بارزش و منحصربه‌فردش به‌خوبی در آن جای می‌گرفت و در دسترس پژوهشگران بود. او باغبان بسیار خوبی بود و سال‌ها به‌عنوان ناظر باغ کالج کوئینز فعالیت کرده بود. پس از ترک کالج، وقت بیشتری به باغبانی اختصاص می‌داد و هزاران پیاز گل برای بهار می‌کاشت. شکوفه‌های کمیاب خود را در یک گلخانه بزرگ نگهداری می‌کرد اما جلوه فصلی گل‌های سرخش در بروکلندز هاوس، همیشه زیبا بود.

او پس از اینکه کار بر روی زبان ختنی را متوقف کرد، بیشتر وقتش را به مطالعه وام‌واژه‌های ایرانی در زبان‌های قفقازی اختصاص داد و به تجدید نظر در ویرایش ۱۹۳۳ خود از کتاب پهلوی بندهشن بزرگ پرداخت. این بازنگری در ۱۹۸۹ پایان یافت. متأسفانه در این زمان، بینایی او بسیار کم شده بود و مجبور بود از دستگاه بزرگنمایی بزرگی برای کار استفاده کند و دست‌خطش، تقریباً غیرقابل خواندن شده بود. در تنها نسخه بازمانده از این متن که قرار بود عکس آن تکثیر شود، او کوشیده بسیاری از لغات نسخه پهلوی را به خط خود در نوشته‌اش قرار دهد که انتقالش ناخوانا ساخته‌است. به همین دلیل، این اثر هیچ‌وقت منتشر نشده‌است. از آنجا که مکتوب کردن جریان بی‌وقفه افکارش به‌صورتی فزاینده سخت‌تر می‌شد، ناامیدی‌اش تا حدی با حضور دانشمندان در بروکلندز هاوس، کاهش پیدا می‌کرد؛ زیرا دست‌کم می‌توانست درباره نظریاتش صحبت کند. او

استقلالش را علی‌رغم ضعف بینایی و شنوایی، تا اواخر عمر حفظ کرد. در هر حال، مشکلات جسمانی تا آخر عمر بر قدرت ذهنی‌اش اثری نگذاشت. رابرت کلمن^{۵۷} در سخنرانی‌اش، در مراسم ترحیم بیلی، آخرین ملاقات خود با استادش را در بیمارستان آدنبروک^{۵۸}، چند روز پیش از مرگش، توصیف کرد که طی آن پیرمرد «ناگهان به مدت پانزده دقیقه درباره ریشه‌شناسی جدیدی صحبت کرد که به ذهنش خطور کرده بود»، با این نتیجه‌گیری با آخرین واژگان ضبط‌شده‌اش: «فکر کنم پس از مرخصی از بیمارستان، آن را خواهم نوشت؛ تک‌نگاری مختصری خواهد شد».

بیلی در مسائل علمی، همانند مسائل سیاسی، از جنجال پرهیز می‌کرد. او به‌ندرت نظرهای دیگران را پیگیری می‌کرد و اگر با نظری مخالف بود، به‌جای اینکه وارد بحث شود، با سکوت از کنارش می‌گذشت. او در مقدمه واژه‌نامه خود، با بیان این نکته که نظرهایش شخصی هستند و ممکن است مورد قبول دیگران نباشند، از خود سلب مسئولیت کرده‌است. او بسیار در برابر انتقاد حساس بود و ممکن بود در برخی موارد آن را شخصی تلقی کند، ولی فردی کینه‌ای نبود. هیچ‌وقت به‌دنبال این نبود که دیگران موفقیت‌هایش را به رسمیت بشناسند و از او قدردانی کنند. از دریافت لقب شوالیه، بسیار شگفت‌زده شد. با این حال، غرور قابل ملاحظه‌ای در نمایش لباس ملی که مختص به او دوخته و رسماً در سال ۱۹۶۶ در تفلیس به او اهدا شده بود، به مهمانان خود نشان می‌داد. اینکه چنین مرد برجسته‌ای فقط چهار مدرک افتخاری دریافت کرده، قابل توجه‌است؛ مدارکی از آکسفورد، استرالیای غربی، دانشگاه ملی استرالیا و منچستر؛ که مورد اخیر با کمال تعجب، در رشته الهیات است. بیلی لادری^{۵۹} بود ولی به اتخاذ شیوه تفکر بزرگان زردشتی و بودایی، هنگام پژوهش بر متون آن‌ها، اعتراف داشت. در سخن گفتن به زبان‌هایی که به‌خوبی می‌شناخت، ماهر نبود و به‌راحتی پذیرفته‌بود که «هیچ‌وقت در زبان گفتاری، خوب نخواهد بود.» او برای جلوگیری از شرمندگی در موقعیت‌هایی که ممکن بود گفتگوی سلیس نیاز باشد، به امریک نصیحت می‌کرد: «تعدادی عبارت کاربردی را یاد بگیر و تمرین کن! در موقع مناسب، از آن استفاده کن و به‌سرعت، پیش از آنکه جوابی بگیری، گفتگو را به‌سمت فرد دیگری سوق بده!» فداکاری بیلی برای کارش مرهون این واقعیت بود که او مجرد بود و غذای آماده کالج را می‌خورد. حتی پس از بازنشستگی، برای صرف غذا و تحویل گرفتن نامه‌هایش، پیاده یا با دوچرخه، به کالج می‌رفت. پیاده‌روی و دوچرخه‌سواری مهم‌ترین ورزش‌هایی بودند که انجام می‌داد و وضعیت جسمانی‌اش خوب بود. با افرادی که می‌شناخت، بسیار مهربان بود و یکی از افراد محبوب کوئینز، به شمار می‌آمد.

پیش از بررسی آثار بیلی در مطالعات ختنی، به جزئیاتی از آثار او، در حوزه‌های دیگر می‌پردازیم. با اینکه وظایف استادی، او را با زبان‌های ودایی و سانسکریت درگیر می‌کرد، اما آثار کمی منتشر کرد که عمدتاً به این زبان‌ها اختصاص داشته‌باشند. از آنجا که هندی شالوده‌مهمی از وام‌واژه‌های بودایی در آثار ختنی است و تعداد زیادی از متون موجود این زبان، ترجمه از اصل سانسکریت و پراکریت هستند، او پیوسته ارجاعات معتبری به این زبان‌ها می‌دهد اما اهتمام مستقیم به درک واژگان هندی - با همه اهمیتش - ندارد. احتمالاً قابل‌توجه‌ترین اثر او در این زمینه، تصحیح بخش پراکریت دهارم‌پادا^{۶۰} یافته‌شده در ختن^{۶۱}، و مقاله

57. Robert Coleman

58. Addenbrooke's Hospital

59. Agnostic

60. "The Khotan Dharmapada," *BSOAS*, XI, 3, 1945, pp. 488-512

«گندهاری»^{۶۱} است. هر دوی این‌ها حاوی مباحث بسیار ارزشمندی درباره وام‌واژه‌های هندی در ختنی و سایر زبان‌های آسیای میانه هستند. نام گندهاری توسط بیلی برای این نوع پراکریت وضع شده و تا کنون مورد استفاده بوده‌است.

با اینکه او زبان اوستایی را یکی از جالب‌ترین حوزه‌های مطالعاتی می‌دانست، اما در این زمینه، آثار اندکی منتشر کرده که فقط به آن موضوع اختصاص داشته‌باشد. نخستین اثر منتشرشده او به زبان پهلوی بود؛ «به جاماسپ‌نامک»^{۶۲}، که در دو بخش^{۶۳} منتشر شد، متن تصحیح‌شده و تفسیر آن را در بر دارد. این متن دقیقاً همان نظریات معلمانه‌ای را ابراز می‌کند که در کارهای بعدی‌اش با آن‌ها مواجه می‌شویم. این در واقع الگویی برای توضیح واژگان می‌سازد؛ با استناد به مترادف‌ها در طیف گسترده‌ای از زبان‌های هم‌ریشه که او درک فوق‌العاده‌ای از آن داشت و بخش زیادی از آن در حافظه‌اش ثبت شده بود. دانش عمیق او در ادبیات تفسیری پهلوی در کتاب موضوعات زرتشتی در کتب قرن نهم مشهود است که در آن توضیحات او درباره تعداد زیادی از لغات و تعابیر اساسی زرتشتی، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در درک این موضوع پیچیده پدید آورد. نیگل‌اس سیمز ویلیامز^{۶۴} در پیام تسلیتش به مناسبت درگذشت بیلی^{۶۵} این موضوع را چنین توضیح می‌دهد: «ترکیب استادانه زبان‌شناسی و ریشه‌شناسی، برای خدمت به تاریخ اندیشه». او در ششمین سخنرانی از این مجموعه چاپ‌شده، نظریات خود را درباره تکامل خط اوستایی، ارائه داد و نظریه آندرئاس^{۶۶} را که تا آن زمان معتبر بود، رد کرد. به نظر می‌رسد هنینگ^{۶۷} و مورگنستیرنه^{۶۸} نیز مستقلاً در آن زمان به همین نتیجه رسیده بودند.

پیشرفت در رمزگشایی و درک زبان ایرانی میانه سغدی به موازات زبان ختنی، تا حد زیادی با تلاش بنونیست و پس از او هنینگ، صورت می‌گرفت. بنابراین بیلی از آن فاصله گرفت و هیچ‌گاه وقت خود را به آن اختصاص نداد. در اصل، او انتشار همه آثار زرتشتی به زبان ختنی به عنوان تلخیص را کار اصلی خود در مطالعات زرتشتی می‌دانست و پیش‌بینی کرده بود که یازده سال طول بکشد تا کار نشر متون، تعلیقات و واژه‌نامه کامل شود (نک: *Khotanese Texts V* p. xi). به‌رحال با لحاظ وظایف وقت‌گیر استادی، این کار حدود پنجاه سال توجه او را به خود مشغول کرد. به همین دلیل، گاهی ارجاعات او به لغات سغدی، به دلیل فهم و تفسیر شتاب‌زده دقیق نیستند. با این وجود، دریافت‌های او برای متخصصان متأخر سغدی مانند گرشوئچ و سیمز ویلیامز، بسیار ارزشمند بوده‌اند.

فعالیت‌های او در زمینه مطالعات تُخاری از اهمیت بیشتری برخوردار است. بیلی علاقه خاصی به دو زبانی نشان داد که این نام را بر خود داشتند؛ در اوایل قرن بیستم میلادی، در حوضهٔ تاریم^{۶۹} کشف شدند و مانند ختنی، نوشته‌های بودایی به‌خط برهمایی را شامل می‌شدند. به نظر می‌رسد بیلی به مطالعه این زبان‌ها از دوره‌های نخستین پرداخته و آشکارا از متن‌ها و ادبیات آن‌ها، اطلاع داشته‌است. گرچه ختنی و تُخاری خیلی به خانواده زبان‌های هندواروپایی نزدیک نیستند، ولی وام‌واژه‌های زیادی در آن‌ها وجود دارد. بیلی به‌ویژه به

61. "Gāndhārī" (*BSOAS*, XI, 4, 1946, pp. 764-97)

62. "To the *Žāmāsp-nāmak*"

63. *BSOAS*, VI, 1, 1930 and VI, 3, 1931

64. N. Sims-Williams

65. *BSOAS*, LX, 1, 1997, pp. 109-116

66. F. C. Andreas

67. "The Disintegration of the Avestic Studies" *TPS*, 1942, pp. 40-56

68. "Orthography and Sound-system of the Avesta," *NTS*, 12, 1942, pp. 30-82

69. Tarim Basin

وام‌واژه‌های ایرانی در آثار تخاری علاقه داشت اما همچنان ریشه‌های «بومی» نیز برای آن‌ها پیشنهاد می‌داد. او همه قطعات تخاری موجود در کتابخانه اداره هند^{۷۰} را حرف‌نویسی کرد و در مقاله‌اش در سال ۱۹۳۷ با عنوان *Ttanguara*^{۷۱}، متونی را با ترجمه و تعلیقات منتشر کرد. در *زبان‌ها و مردم هندوایرانی*^{۷۲}، پینو^{۷۳} فهرستی از آثار مهم بیلی در زمینه زبان تخاری به دست می‌دهد که از میان آن‌ها، مقاله «آخرین اثر در زبان تخاری»^{۷۴}، اهمیتی بنیادین دارد. در همان مجلد، گرشویچ در مقاله خود برای تقدیر از بیلی (ص ۲۸۸)، به نقد و بررسی محتویات کتابخانه بروکلندز هاوس می‌پردازد و اشاره می‌کند که «گرچه همه بخش‌های جانبی هندواروپایی، به‌خوبی تجهیز شده‌اند، "تخاری" نزدیکترین به خودبستگی است.»

چارلز دیکنز یک بار گفته‌بود: «من ادعای به یاد داشتن کشورم را به آثار منتشرشده‌ام، تکیه می‌دهم.» نوشته‌های دیکنز، به‌خصوص رمان‌هایش، تمام میراث او هستند. در مورد هرولد بیلی، تنها بخشی از وسعت نبوغ او در آثار منتشرشده‌اش بروز یافته، اما تنها از خلال آن‌هاست که آیندگان او را قضاوت خواهند کرد. حافظه حیرت‌آور و دانش بی‌حدوحصر او در مورد کلمات با مرگش از دنیا رفته و دانشمندان آینده باید در اضافه کردن این عنصر به ارزیابی خود از او به‌عنوان دانشمندی برجسته، بر شواهدی از جانب کسانی که او را می‌شناختند، اتکا کنند. با این وجود، اثر منتشرشده او درباره زبان سکایی ختنی او را در این گروه از دانشمندان قرار می‌دهد.

بیلی کار خود را بر پایه مطالعات دانشمندان پیش از خود بنیان نهاد، به‌خصوص **رودلف هورنله**^{۷۵}، ارنست لویمان و استن کونو. خیلی قدیم در ۱۹۰۲، هورنله تشخیص داد زبان تا آن زمان ناشناخته نوشته‌شده به‌خط برهمایی از اسناد کاوش‌شده در ۱۹۰۱-۱۹۰۰ از سوی اورل اشتاین در نخستین سفرش به ترکستان چین، و اسناد مشابهی که چند سال پیش در همان نزدیکی کشف شده‌بود، زبانی هندواروپایی و وابسته به گویش‌های امروزی پامیری است. در سال‌های پس از آن نیز، پیشروانه رمزگشایی خود را ادامه داد که تا ۱۹۲۰ پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در آن انجام گرفته‌بود. هورنله در ۱۹۱۶ تصحیح بخشی از متن پزشکی *ژیوگپوستگه*^{۷۶} (آن‌گونه که بیلی بعدها نام نهاد) را مشتمل بر توضیحاتی طولانی درباره نسخه خطی، سبک نوشتار، زبان و در عین حال، ترجمه و بازنویسی نسخه سانسکریت منتشر کرد. لویمان در ۱۹۱۲ تصحیحی از *Adhyardhaśatikā* منتشر کرد و این پس از انتشار تصحیح کتاب *رَمَسَتَه*^{۷۷} در مجموعه‌ای از مقالات^{۷۸} بود. مقاله کونو در ۱۹۱۶ درباره *Vajracchedikā* و آپریمیتایو سوتره^{۷۹} توضیحات پیشگامانه‌ای درباره دستور زبان و لغات این زبان، ارائه داد و دانشمند نروژی پیشگام این حوزه بود تا اینکه بیلی در دهه سی میلادی، کارش را شروع کرد. مبادی *اولیه ختنی*^{۸۰} او، یک سال پس از مرگش، در ۱۹۴۸ منتشر شد. در هر حال، منصفانه است که بگوییم بیلی به‌سرعت به متخصصی شناخته‌شده تبدیل شد و بدین‌گونه کسانی مانند کونو و لویمان تسلیمش شدند.

- | | | |
|--|---|---|
| 70. The India Office Library | 71. <i>BSOAS</i> , VIII, 4, 1937, pp. 883-921 | 72. <i>Indo-Iranian Languages and Peoples</i> |
| 73. G-J Pinault | 74. "Recent Work in 'Tocharian'" (<i>TPS</i> , 1947, [pub.]1948, pp. 126-53) | |
| 75. Rudolf Hoernlé | 76. <i>Jivakapustika</i> | 77. <i>The Book of Zambasta</i> |
| 78. <i>Das Nordarische {Sakische} Lebrgedicht des Buddhismus</i> , Leipzig, 1933-6 | | 79. <i>Aparimitāyuh Sūtra</i> |
| 80. <i>Primer of Khotanese</i> | | |



از نخستین آثار پهلوی بیلی، مشخص است که او با این دیدگاه به مطالعه زبان‌های ایرانی میانه سغدی و ختنی می‌پرداخته‌است که برخی مشکلات لغوی متون قرن نهم را که وی مشغول کار بر رویشان بود، روشن می‌کنند. او در مقالات *جاماسپ‌نامک* که پیشتر به آن اشاره شد، دانش قابل توجهی در زبان ختنی نشان می‌دهد. نخستین ملاقات او با کونو در اسلو در سال ۱۹۳۳ بود و بعد از آن، وی مرتباً، به‌خصوص در مورد مسائل لغوی، با او در مکاتبه بود. به نظر می‌رسد نخستین بار در پاییز ۱۹۳۴ فرصت یافت تا به دست‌نوشته‌های سکایی بپردازد، زمانی که دیدارهای خود از اداره هند را به همین قصد آغاز کرده‌بود. باید در همان موقع بوده‌باشد که تصمیم گرفت، همه نسخ ختنی منتشرشده و منتشرنشده را ببیند و حرف‌نویسی کند. در ۱۹۳۷ برای کار بر روی متون مجموعه پلیو^{۸۱} در کتابخانه ملی فرانسه^{۸۲} به پاریس رفت. در میان یافته‌هایش، به روایتی ختنی از داستان *رامه* برخورد که نه‌تنها آن را رونویسی کرد، بلکه در ۱۹۴۰ جداً به انتشار ترجمه و تعلیقی بر آن فکر کرد. سال بعد، نخستین مجلد از مجموعه هفت‌جلدی *متون ختنی* را که پنج قطعه مهم را شامل می‌شد، به انتشارات دانشگاه کمبریج ارائه کرد. او نخستین آن‌ها، *سیدتهاره* اثر رویگوپته^{۸۳} را با روایت‌های سانسکریت و تبتی همراه کرد. بیلی در تهیه روایت سانسکریت، از عکس دو دست‌نویس مؤسسه هندشناسی آکسفورد استفاده کرد اما متأسفانه خوانش‌هایی را انتخاب کرد که خواناتر بودند نه دقیق‌تر. دومین متن در این مجلد، *ژیوگپوستکه* نیز متنی پزشکی است. همان‌طور که ذکر شد، هورنله بخشی از آن را در ۱۹۱۶ منتشر کرده‌بود و کونو نیز در آن زمان مستقلاً مشغول تصحیح آن بود. پس از اینکه سرانجام با پایان یافتن جنگ، این جلد منتشر شد، برخی به‌خاطر اینکه ترجمه متون را در بر نداشت، مأیوس شدند. در هر صورت، بیلی وظیفه مهم خود می‌دانست که همه این متون را در اسرع وقت منتشر کند تا در دسترس پژوهشگران قرار گیرند. بیلی خیلی سریع کار می‌کرد و به تبع آن، دانشمندانی چون امریک هنگام بررسی این اسناد، نیاز به اصلاح و تصحیح را در پژوهش‌های بعدی احساس کردند؛ ولی بیلی را باید پیشگام این حوزه دانست که به دانش و مهارتی یکتا نیاز دارد.

یک مجلد مجزا از این مجموعه به نام *متون بودایی ختنی*^{۸۴} در ۱۹۵۱ منتشر شد. سال بعد، *متون ختنی ۲* شامل اسناد طولانی دیگری از مجموعه‌های لندن و پاریس درآمد. *متون ختنی ۳*، در سال ۱۹۵۶ انتشار یافت که ۷۵ متن را شامل می‌شد؛ از جمله *Avalokitesvaradharānī* که به مجموعه پتروفسکی در سن‌پترزبورگ تعلق داشت اما به‌مدتی طولانی در اختیار خانواده اویمان در سوئیس بود. برای آماده‌سازی جلد چهارم که به متون مجموعه هدین^{۸۵} در استکهلم اختصاص داشت، بیلی مجبور بود از روی عکس کار کند تا اینکه به پایتخت سوئد سفر کرد و فرصت یافت که از دست‌نویس اصلی استفاده کند. این مجلد با تأخیر زیاد در ۱۹۶۱ منتشر شد. در مقدمه این کتاب، بیلی اطلاعات ارزشمندی درباره پیش‌زمینه این متون، ارائه می‌دهد. مقدمه *متون ختنی ۵* که هدف انتشار متون منتشرنشده را به سرانجام رساند، برنامه بیلی برای کارهای بعدی‌اش روی زبان ختنی را به‌اجمال در اختیار قرار می‌دهد. به‌جای نوشتن تعلیقات بر متون (که او فقط در مجلد چهارم انجام داده‌بود)، او می‌خواست وقت خود را با مدخل‌های جمع‌آوری‌شده طی سالیان، به تکمیل واژه‌نامه اختصاص بدهد. این موقع زمانی بود که امریک بر روی رساله دکتری خود در مورد دستور زبان ختنی زیر نظر

81. Pelliot

84. *Khotanese Buddhist Text*

82. Bibliothèque Nationale

85. Hedin

83. Ravigupta's *Siddhasāra*

بیلی کار می‌کرد. به همین دلیل، لازم بود که از بلندترین و مهم‌ترین متن استفاده کند؛ شعر بودایی اصیلی که بیلی از روی نام شخصیت اصلی‌اش، آن را کتاب زمبسته نامیده بود. تصحیح ارنست لویمان به دلیل درک روزافزونی که در اثر کارهای بیلی از این زبان به دست آمده بود، کاملاً منسوخ شده بود. برای رفع این شکاف، بیلی و امریک مشترکاً به تصحیح دوباره این متن، همراه با ترجمه و تعلیقات لغوی پرداختند. نهایتاً به دلیل مشکلاتی که توسط انتشارات دانشگاه کمبریج به وجود آمد، دو کتاب مجزا منتشر شد؛ نسخه تصحیح و ترجمه‌شده امریک (لندن، ۱۹۶۸)، و متون ختنی ۶ بیلی (کمبریج، ۱۹۶۷) که فهرست لغاتی دقیق بود و نمونه‌ای از آنچه را بنا بود در واژه‌نامه ارائه شود، فراهم می‌کرد.

بیلی همچنین مسؤول تهیه نسخه‌هایی گراور شده از متون ختنی بود. این نسخه‌ها نسخه خطی‌های ختنی^{۸۶} (کپنهاگ، ۱۹۳۸) و چهار جلد از مجموعه (1960-67) Corpus Inscriptionum Iranicarum هستند. او در سال ۱۹۶۸ برای همراهی با این مجموعه، مجلدی از همین مجموعه شامل حرف‌نویسی، ترجمه و تعلیق بر برخی از صفحات منتشر کرد.

بیلی در درخواستی که در ۱۹۳۶ برای تصدی کرسی دانشگاه کمبریج نوشت، توانست فهرستی از پنجاه مقاله انتقادی ارائه بدهد که طی پنج سال گذشته نوشته شده بود. بیشتر آن‌ها در نشریه مدرسه مطالعات آسیا^{۸۷} منتشر شده بودند و ندرتاً بیش از یک یا دو صفحه داشتند. با مرور زمان، او کمتر به نوشتن نقد پرداخت و تعداد کل نقدهایش کمی بیش از نود مقاله است. اینکه این کار فعالیت مطلوب وی نبود، از آنجا مشخص می‌شود که در طول سال‌های پس از بازنشستگی، فقط یک مقاله انتقادی نوشت. با این وصف، ارزیابی‌های بیلی از آثار دیگران، مطالعه را جذاب می‌کرد و بلندنظری او را به‌ویژه برای افرادی که توانایی متوسطی داشتند، آشکار می‌کرد. «نمی‌توان این مقاله را راهگشا دانست» نظری بیش از حد تند از جانب او درباره تلاشی است برای ربط دادن پسوند مفعول ساز $-a\tilde{x}$ در زبان هیتی و پسوند ارمنی $-a\tilde{x}$.^{۸۸} در بیشتر موارد، او بهانه‌ای برای تحسین مقاله‌ای که نقد می‌کرد، می‌یافت؛ حتی اگر آن مقاله آشکارا ارزش کمی داشت.

در همه مقالات متعددی که بیلی در همه عمر هنگام کار روی زبان ختنی نوشته‌است، توضیح واژگان یافت می‌شود. بیشتر آن‌ها به بررسی ریشه‌شناختی لغات می‌پردازند و مختصر اما واضح نوشته شده‌اند، متعصبانه نیستند اما نشانگر دانشی استثنایی و نفوذی الهام‌شده بر همه ارتباط‌های ممکن بین کلمات مورد بررسی هستند. گرچه برخی از نظرات وی امروزه مورد قبول نیستند، اما آشکارا وسعت تخصص و یگانگی توانایی او در دیدن ریشه‌های مرتبط فراوان در یک نظر را نمایان می‌سازند؛ به شیوه‌ای که احتمالاً هیچ دانشمندی هرگز انجام نداده‌است. بسیاری از این مطالب بسیار ارزشمند را می‌توان در مدخل‌های مرتبط واژه‌نامه او پیدا کرد که نتایج را به‌صورت خلاصه ارائه می‌کنند. تعداد قابل توجهی از این مطالب نیز فقط در مقاله‌های او یافته می‌شوند. بسیاری از آرای درخشان بیلی هنوز قابلیت راهیابی به واژه‌نامه‌های ریشه‌شناختی زبان‌های مرتبط را دارند. به نظر می‌رسد برخی از آن‌ها را دانشمندان حوزه‌های مربوطه نمی‌دانسته یا به کار نمی‌برده‌اند. به عنوان مثال، می‌توانم متنی اوستایی ذکر کنم که در تصحیح اخیرش، تفسیر قاطع بیلی به رسمیت شناخته

86. *Codices Khotanenses*

87. *Bulletin of the School of Asian Studies*

88. *Caucasica*, 7, 1931, in *BSOAS* VI, 3, 1931, p. 774

نشده‌است. عبارت *druča paruuaṇča* که در یشت ۱۳-۹۹ و یشت ۱۹-۸۵ آمده، توسط بیلی به معنای «از تیر و کمان» توضیح داده شده‌است. در اینجا زبان ختنی با ارائه کلمات *durma-* (=کمان) و *pūrna-* (=تیر)، به روشن شدن عبارتی که قبلاً مبهم بود، کمک می‌کند؛ ولی همچنان **هومباخ**^{۸۹} و **ایچاپوریا**^{۹۰} در تصحیح اخیرشان از زامیادیش (ویسبادن، ۱۹۹۸)، این عبارت را در ۸۵-۱۹ «با تنه و گره» ترجمه کرده‌اند.

همه مقالاتی که به بررسی واژگان می‌پردازند، به بحث‌های ریشه‌شناختی محدود نمی‌شوند. «مدو؛ مطالعه‌ای در تاریخ شراب»^{۹۱} مثال خوبی در این مورد است و جالب اینکه این مقاله را یک فرد ضد مشروبات الکلی نوشته‌است. به غیر از مقالات ریشه‌شناسانه، طرح کلی ارزشمندی درباره دستور زبان در «زبان‌های سکایی»^{۹۲} وجود دارد. تعدادی از نوشته‌های او به بررسی عمومی ادبیات ختنی اختصاص دارند؛ شامل «بررسی متون گزیده ادبیات ختنی»، فصل ۴ از کتاب *فرهنگ سکاهای در ختن ایران باستان*^{۹۳}؛ و «ادبیات سکایی ختنی»، فصل ۳۴ از *تاریخ ایران کمبریج*، جلد ۳ (۲)^{۹۴}. او در مقاله‌ای ارزشمند^{۹۵} به زبان بسیار نزدیک *تُمَشُق*^{۹۶} پرداخت. ثمره یک عمر تحلیل ریشه‌شناختی یکی از بزرگترین زبان‌شناسان زمان را می‌توان در **شاهکار بیلی، واژه‌نامه سکایی ختنی**^{۹۷} یافت که در اوت ۱۹۷۹ در دسترس عموم قرار گرفت. در میان تحسین‌های گسترده‌ای که نشان‌دهنده استقبال از این اثر بودند، یادداشتی بی‌سروصدا در میان نقدها، از منبعی آمده بود که در نظر بیلی، از دیگران مهم‌تر بود. امریک که تمام واژه‌نامه را در سال ۱۹۶۳ به درخواست نویسنده رونویسی کرده بود، در عین تبریک این موفقیت، از اینکه تمام شرح‌ها از آثار پژوهشی متأخر گرفته نشده بودند، ابراز تأسف کرده بود. این نقد هرچند پذیرفتنی، اما احتمالاً بیش از حد تحت تأثیر شرایط، ابراز شده بود. در هر حال، این ماجرا بیلی را عمیقاً ناراحت کرد و پس از اینکه امریک همراه با **شروو**^{۹۸} شروع به انتشار مجموعه‌ای از اصلاحات واژه‌نامه با عنوان *مطالعاتی در واژگان ختنی*^{۹۹} کرد، رابطه دوستانه آن دو برای مدتی تیره و تار شد.

هرولد بیلی پس از انتشار واژه‌نامه و قبل از اینکه مطالعات ختنی خود را متوقف کند، برای پاسخگویی به همه ایراداتی که امریک مطرح کرده بود، حرف آخر خود در این موضوع را مطرح کرد: یک ضمیمه؛ آخرین مجلد از مجموعه «مطالعات هند و سکایی»، *متون ختنی ۷*. خود این عنوان، نام بی‌مسمایی است زیرا هیچ متنی در این مجلد وجود ندارد؛ در عوض، ۲۵ مقاله مختصر درباره نام‌ها و جای‌های مهم مربوط به جغرافیا و تاریخ آسیای مرکزی را شامل می‌شود. او در مقدمه جلد پنجم، روشن کرده بود که دستاوردهای خود در زبان ختنی را بخشی از تاریخ فرهنگی می‌داند. در مقدمه جلد هفتم، این موضوع را شرح و بسط می‌دهد و از «بینش‌های جدید» صحبت می‌کند. بیلی از عهده حل مشکل غامض نام «تُخاری» که برای مردم آرگی^{۱۰۰} و کوچی^{۱۰۱}

89. Humbach

90. Ichaporia

91. "Madu: a Contribution to the History of Wine", *Tōhō Gakuhō*, Kyoto, XXV, 1, 1954, pp. 1-11

92. "Languages of the Saka," *Handbuch der Orientalistik*, 1958

93. "A survey of excerpted texts of Khotanese literature," Chapter 4 (pp. 63-80), *The Culture of the Sakas in Ancient Iranian Khotan*, New York, 1982

94. "Khotanese Saka Literature," Chapter 34 (pp. 1230-1243), *The Cambridge History of Iran*, vol. 3 (2), ed. E. Yarshater, Cambridge, 1983

95. *BSOAS*, XIII, 3, 1950, 649-70

96. Tumshuq

97. *Dictionary of Khotan Saka*

98. P. O. Skjærvø

99. *Studies in the Vocabulary of Khotanese*

100. Argi

101. Kuči

به کار می‌رود، برآمد و از ریشه‌شناسی استفاده کرد تا هویت فرهنگی و تاریخ هون^{۱۰۲}، سکا^{۱۰۳} و دیگر اقوام مهم این منطقه را روشن کند. او با رغبتی پنهان‌ناپذیر و در چالشی که خود برگزیده بود، به جستجوی ریشه‌ای ایرانی برای آن‌ها برآمد، درحالی که ریشه ترکی، قبلاً پذیرفته شده بود. او با شوخ‌طبعی آشنا برای کسانی که او را می‌شناختند اما معمولاً غایب در نوشته‌هایش، از دو اصطلاح لاتین *furor turcicus* و *furor altaicus* صحبت می‌کند که افرادی را که چنین راه‌حلهایی پیشنهاد می‌کردند، تحریک کرده بود. همچنین از فرصت می‌کند تا افکار ثانویه خود در مورد برخی ریشه‌شناسی‌های پیشنهادی در واژه‌نامه را بیان کند. نتیجه *jeu d'esprit* است که شامل تعدادی پیشنهاد نسبتاً متفکرانه همراه با انبوهی از اطلاعات فوق‌العاده جالب و مهم است که باید اعتراف کرد در نوشته‌های قبلی او نیز یافت می‌شوند و وی آن‌ها را آزادانه نقل می‌کند. به همین دلیل، این کتاب معمولاً به اندازه گذشته مورد توجه دانشمندان قرار نگرفته است. با این حال، برای یک واژه‌شناس عمومی یا خواننده غیرمتخصص که می‌خواهد از یک کتاب سبک و سیاق نوشته‌های بیلی را به دست آورد، این بهترین مقدمه است.

«آن دسته از ما که قصد دارند پا جای پای بیلی بگذارند، نمی‌توانند فروتنی و حق‌شناسی را در اندازه موفقیت‌های او احساس نکنند، حتی اگر ممکن است گهگاه در جایی اشتباهی از او بیابیم.» فعالان این حوزه، مسلماً، این سخنان نیکلاس سیمز ویلیامز را تأیید می‌کنند. بی‌شک همه گستره مطالعات ایرانی به طرز بی‌همانند، از یاری‌های شگفت‌انگیز او غنا یافته‌است.

کتابشناسی برگزیده

کتابشناسی کامل نوشته‌های منتشرشده بیلی، در فاصله ۱۹۳۰-۱۹۷۰، توسط امریک و جانسون، در *BSOAS*, XXXIII, 1 1970, pp. ix- xiv، نوشته و منتشر شده‌است.

فهرست کامل‌تر مقالات، در *Acta Iranica*, 20, 1979, pp. 33-5، در دسترس است.

امریک کتابشناسی وی شامل نقدها را کامل کرده‌است که تا آخرین اثر منتشرشده‌اش (۱۹۹۳) را در بر می‌گیرد. این کتابشناسی، تا زمان تحریر این مقاله، منتشر نشده‌است و من (نویسنده مقاله) مدیون پرفسور سیمز ویلیامز هستم که نسخه‌ای از آن را برای این گزیده، در اختیار من قرار دادند.

کتاب‌ها

The Content of Indian and Iranian Studies: an inaugural lecture delivered on 2 May 1938. 35 pp. C.U.P., Cambridge, 1938.

Codices Khotanenses, Monumenta linguarum Asiae Maioris II, facsimiles with introduction, xiii, 183 pp., Copenhagen, 1938.

Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books (Ratanbai Katrak Lectures), vii, 235 pp., Clarendon Press, Oxford, 1943.

Reprint with new introduction and index, lii, 245 pp., 1971. (ed.): *Khotanese Texts*, Vol. I, x, 257 pp., C.U.P., Cambridge, 1945.

Second edition in *Khotanese Texts I-III*, C.U.P., Cambridge, 1969. (ed.): *Khotanese Buddhist Texts*, (Cambridge Oriental Series, 3), ix, 157 pp. Taylor's Foreign Press, London, 1951.

Revised edition: C.U.P., Cambridge, 1981. (ed.) *Indo-Scythian Studies; being Khotanese Texts, Vol. II*, x, 134 pp. C.U.P., Cambridge, 1954.

Second edition in *Khotanese Texts I-III*, C.U.P., Cambridge, 1969. (ed.) *Indo-Scythian Studies; being Khotanese Texts, Vol. III*, viii, 140 pp. C.U.P., 1956.

Second edition in *Khotanese Texts I-III*, C.U.P., Cambridge, 1969. *Saka Documents I-IV*, Corpus Inscriptionum Iranicarum, Part II, vol. V, Portfolios I-IV, London, 1960, 1961, 1964, 1967. (ed.) *Indo-Scythian Studies; being Khotanese Texts, Vol. IV*, viii, 192 pp. C.U.P., Cambridge, 1961. (ed.) *Indo-Scythian Studies; being Khotanese Texts, Vol. V*, xiii, 395 pp. C.U.P., Cambridge, 1963. (ed.) *Indo-Scythian Studies; being Khotanese Texts, Vol. VI. Prolexis to the Book of Zambasta*. xix, 463 pp. C.U.P., Cambridge, 1967.

Saka Documents Text Volume [I], Corpus Inscriptionum Iranicarum, Part II, Vol. V, Texts I, viii, 129 pp., plate. Percy Lund, Humphries and Co. Ltd., London, 1968. *Dictionary of Khotan Saka*, xvii, 559 pp. C.U.P., Cambridge, 1979.

"*The Culture of the Sakas in Ancient Iranian Khotan*," (Columbia lectures on Iranian Studies, 1), xii, 109 pp., Delmar, New York, 1982. (ed.) *Indo-Scythian Studies; being Khotanese Texts, Vol. VII*, xvi, 147 pp., C.U.P., Cambridge, 1985.

مقالات

A number of important articles are reprinted in *Opera Minora, Articles on Iranian Studies*, vol. 1, 463 pp. and vol. 2, 504 pp., ed. M. Nawabi, Forozangah Publishers, Shiraz, Iran, 1981.

"Iranica [I]," *JRAS*, 1930, 1, pp. 11-19.

"To the *Žāmāsp-nāmak*. I," *BSOS*, VI, 1, 1930, pp. 55-85.

"To the *Žāmāsp-nāmak*. II," *BSOS*, VI, 3, 1931, pp. 581-600.

"Western Iranian dialects," *TPS*, 1933, [pub.] 1934, pp. 46-64.

"Iranian Studies, III," *BSOS*, VII, 2 1934, pp. 275-98.

"Iranian Studies, V," *BSOS*, VIII, 1, 1935, pp. 117-42.

"Handschriften aus Chotan und Tunhuang," *ZDMG*, XC, 3, 1936, pp. 573-78.

"*hīmāysā* 'general'," pp. 790-91 in F. W. Thomas, "Some Words found in Central Asian Documents," *BSOAS*, VIII, 2-3, 1936.

"An Itinerary in Khotanese Saka," *Acta orientalia*, XIV, 4, 1936, pp. 258-267.

"Yazdi," *BSOS*, VIII, 2-3, 1936, pp. 335-61.

"*Ttangara*," *BSOS*, VIII, 4, 1937, pp. 883-921.

"Hvatanica, I," *BSOS*, VII, 4, 1937, pp. 923-936.

"Hvatanica, II," *BSOS*, IX, 1, 1937, pp. 69-78.

"Hvatanica, III," *BSOS*, IX, 3, 1938, pp. 521-543.

"*Vajra-praj...nā-pāramitā*" *ZDMG*, XCII, 2-3, 1938, pp. 579-93, 605-6.

"The *Jātaka-stava* of Jnānayaśas," *BSOAS*, IX, 4, 1939, pp. 851-859.

"The Rāma Story in Khotanese," *JAOI*, LIX, 4, 1939, pp. 460-8.

"Turks in Khotanese Texts," *JRAS*, 1939, 1, pp. 85-91.

"Rāma, I," *BSOS*, X, 2, 1940, pp. 365-76.

"Rāma, II," *BSOAS*, X, 3, 1940, [pub.] 1941, pp. 559-98.

- "*Tāgutta*," *BSOAS*, X, 3, 1940, [pub] 1941, pp. 599-605.
- "Hvatanica, IV," *BSOAS*, X, 4, 1942, pp. 886-924.
- "A Turkish-Khotanese Vocabulary," *BSOAS*, XI, 2, 1944, pp. 290-6.
- "The Khotan *Dharmapada*," *BSOAS*, XI, 3, 1945, pp. 488-512.
- "Gāndhārī," *BSOAS*, XI, 4, 1946, pp. 764-97.
- "Recent Work in 'Tocharian'," *TPS*, 1947, [pub.] 1948, pp. 126-53. "Irano-Indica, I," *BSOAS*, XII, 2, 1948, pp. 319-32.
- "A Khotanese Text concerning the Turks in Kantsou," *AM*, NS, I, 1, 1949, pp. 28-52.
- "The Present State of Khotanese Studies," in *Actes du XXI^{me} Congrès Internationale des Orientalistes, Paris, 23-31 juillet 1948*. Paris, 1949, pp. 166-7.
- "L'accento in Osseto Digoron," *Ricerche Linguistiche*, I, 1, 1950, pp. 58-66.
- "The Tumshuq *Karmavācānā*," *BSOAS*, XIII, 3, 1950, pp. 649-70.
- "Irano-Indica," IV, *BSOAS*, XIII, 4, 1951, pp. 920-38.
- "The Staël-Holstein Miscellany," *AM*, NS, II, 1, 1951, pp. 1-45.
- "Kusanica," *BSOAS*, XIV, 3, 1952, pp. 420-34.
- "Analecta Indoscythica, I," *JRAS*, 1953, 3-4, pp. 95-116.
- "Ariaca," *BSOAS*, XV, 3, 1953, pp. 530-40.
- "*Madh*: a Contribution to the History of Wine," *Tōhō Gakuhō*, Kyoto, XXV, 1, 1954, pp. 1-11.
- "Buddhist Sanskrit," *JRAS*, 1955, 1-2, pp. 13-24.
- "Languages of the Saka," *Handbuch der Orientalistik*, I, Abt., IV. Bd., Iranistik, 1, Linguistik, 1958, pp. 131-54.
- "Ambages Indoiranicae," *Annali Ist. Or. Napoli, Sez. Ling.*, I, 2, 1959, pp. 113-46.
- "Iranian *arya*- and *daba*-," *TPS*, 1959, [pub.] 1960 pp. 71-115.
- "Vijaya Sangrāma," *AM*, NS, VII, 1-2, 1959, pp. 11-24.
- "Iranian *arya*- and *daba*-, supplementary note," *TPS*, 1960, [pub.] 1961, pp. 87-8.
- "The Preface to the *Siddhasā ra-śāstra*," in *A Locust's Leg: Studies in Honour of S. H. Taqizadeh*, ed. W. B. Henning and E. Yarshater, London, 1962, pp. 31-8.
- "The Profession of Prince Tcūm-ttehi," in *Indological Studies in Honour of W. Norman Brown*, (American Oriental Series, XLVII.), ed. Ernest Bender, New Haven, 1962, pp. 18-22.
- "Romantic Literature in Early Khotan," in *Mélanges d'Orientalisme offerts à Henri Massé à l'Occasion de son 75^{ème} Anniversaire*. (Publications de l'Université de Téhéran, No. 843.), Imprimerie de l'Université, Teheran, 1963, pp. 17-20.
- "Saka Miscellany," in *Indo-Iranica: Mélanges présentés à Georg Morgenstierne à l'Occasion de son 75^{ème} Anniversaire*, Wiesbaden, 1964, pp. 8-12.
- "Iranian in Armenian," *Revue des Études Arméniennes*, NS, II, 1965, pp. 1-3.
- "A Metrical Summary of the *Saddharma-puṇḍarika-sūtra* in Gostana-deśa," *Bulletin of Tibetology* (Gangtok, Sikkim), II, 2, 1965, pp. 5-7.
- "Vajrayāna texts from Gostana," in *Studies in Esoteric Buddhism and Tantrism in Commemoration of the 1150th Anniversary of the Founding of Koyasan*. Koyasan University, Koyasan, 1965, pp. 27-39.
- "Viśa Samgrāma," *AM*, NS, XI, 2, 1965, pp. 101-19.
- "The Sudhana Poem of *Ṛddhiprabhāva*," *BSOAS*, XXIX, 3, 1966, pp. 506-32.

- "A tale of Aśoka," *Bulletin of Tibetology*, (Gangtok Sikkim), III, 3, 1966, pp. 5-11.
- "Saka śśandrāmata," in: *Festschrift für Wilhelm Eilers: ein Dokument der Internationalen Forschung zum 27. September 1966*, ed. Gernot Wiessner, Wiesbaden, 1967, pp. 136-43.
- "Kaniska," in *Papers on the Date of Kaniska*, ed. A. L. Basham, Leiden, 1968, pp. 35-8.
- "Avesta and Saka," *IJJ*, XI, 4, 1969, pp. 289-292.
- "A Range of Iranica," in *W. B. Henning Memorial Volume*, (*Asia Major Library*) ed. M. Boyce and I. Gershevitch, London, 1970, pp. 20-36.
- "*Sad-dharma-puṇḍarīka-sūtra, the summary in Khotan Saka*" (Occasional paper 10). The Australian National University, Faculty of Asian Studies, Canberra, 1971 (reprinted with *errata* 1973).
- "Trends in Iranian Studies," *Memoirs of the Research Department of the Tokyo Bunko*, No. 29, Tokyo, 1971, pp. 1-16.
- "The Culture of the Iranian Kingdom of Ancient Khotan in Chinese Turkestan," *Memoirs of the Research Department of the Tokyo Bunko*, No. 29, Tokyo, 1971, pp. 17-29.
- "Story-telling in Buddhist Central Asia," *Acta Asiatica, Bulletin of the Institute of Eastern Culture*, 23, Tokyo, 1972, pp. 63-77.
- "Taklamakan Miscellany," *BSOAS*, XXXVI, 2, 1973, pp. 224-27.
- "The Pradakṣiṇā-sūtra of Chang Tsiang-kuin," *Buddhist Studies in Honour of I. B. Horner*, ed. L. Cousins et al., Dordrecht, 1974, pp. 15-18.
- "Saka cadarno and Surkh Kotal kara-Irangga," *Mélanges Linguistiques offerts à xmile Benveniste*, Paris, 1975, pp. 33-35.
- "Mahāprajñā-pāramitā-sūtra," *Prajñāpāramitā and Related Systems: Studies in Honor of Edward Conze*, ed. L. Lancaster, Berkeley, 1977, pp. 153-162.
- "The Bodhisattva in the *Prajñā-pāramitā*," *Senarat Paranavitana Commemoration Volume*, ed. Leelananda Prematilleke, et al., Leiden, 1978, pp. 20-21.
- "North Iranian Problems," *BSOAS*, XLII, 2, 1979, pp. 207-210.
- "Professor Georg Morgenstierne," (obituary), *JRAS*, 1979, pp. 95-96.
- "Ossetic (Nartä)," *Traditions of Heroic and Epic poetry*, vol. 1, ed. A.T Hatto, London, pp. 236-67.
- "Bisclavret in Marie de France," *Cambridge Medieval Celtic Studies*, 1, 1981, pp. 95-7.
- "Indo-Iranica," *Indologica Taurinensia*, VIII-IX (*Dr. Ludwik Sternbach Commemoration Volume*), 1980-81, pp. 15-18.
- "Two Kharoṣṭhī Inscriptions," *JRAS*, 1982, 2, pp. 149-155, plates II-VIII on pp. 142-148.
- "Khotanese Saka Literature," Chapter 34 (pp. 1230-1243), *The Cambridge History of Iran*, vol. 3 (2), ed. E. Yarshater, Cambridge, 1983.
- "Vedic ksumpa- and related Data," *Amṛtadhārā, Professor R. N. Dandekar Felicitation Volume*, ed. S.D. Joshi, Delhi, 1984, pp. 17-20.
- "Durauzha the Drink Exhilarant," *South Asian Studies*, 1, 1985, pp. 57-61.
- "Apastāk," *Acta Iranica*, 24, Leiden, 1985, pp. 9-14.
- "Appendix I. Plant Names," in *Cambridge History of Iran*, vol.2, ed. I Gershevitch, Cambridge, 1985, pp. 870-3 "An Iranian Miscellany in Armenian," pp. 1-8, *Armenian Studies. Études Arméniennes. In Memoriam Haïg Berberian*, ed. Dickran Kouymjian, Lisbon, 1986.
- "Iranian Loanwords in Armenian," in *Encyclopaedia Iranica*, vol.2, ed. E Yarshater, London and New York, 1987, pp. 459-465.
- "Baḡa," in *Encyclopaedia Iranica*, vol.3, ed. E Yarshater, London and New York, 1988, pp. 403-4.

- “Iranian *kēt* ‘Foreteller’ and Related Words,” *Acta Iranica*, 30, Leiden, 1990, pp.6-9.
- “Asiani and Pasiani,” in *Bulletin of the Asia Institute*, NS, vol. 7, 1993, pp. 9-10.
- Reviews; G. Morgenstierne, *Indo-Iranian Frontier Languages*. Vol. I: Parachi and Ormuri, Oslo, 1926, in BSOS, VI, 3, 1931, pp. 768-9.
- J.C. Tavadia, *Šāyast-nē-Šāyast*. A Pahlavi Text on Religious Customs, edited, transliterated and translated, with introduction and notes, Hamburg, 1930, in JRAS, 1932, 4, pp. 973-4.
- J. Mansion, *Esquisse d’une Histoire de la Langue Sanskrite*, Paris, 1931, in JRAS 1932, 4, pp. 976-7.
- H.S. Nyberg, *Hilfsbuch des Pehlevi*. Vol. II: Glossar, Uppsala, 1931, in JRAS, 1933, 4, pp. 1003-4.
- S. Konow, *Saka Studies*, Oslo, 1932, in BSOS, VII, 2, 1934, pp. 412-3.
- A. Meillet, *Grammaire du Vieux-Perse*, 2nd ed. rev. É. Benveniste, Paris, 1931, in BSOS, VII, 3, 1934, pp. 700-2.
- É. Benveniste, *Essai de Grammaire Sogdienne, deuxième partie. Morphologie, Syntaxe et Glossaire*, Paris, 1929, in BSOS, VII, 3, 1934, pp. 702-3.
- A.V. Williams Jackson, *Researches in Manichaeism: with Special Reference to the Turfan Fragments*, New York, 1932 in JRAS, 1934, 1, pp. 145-6.
- A. Christensen, *Les Kayanides*, Copenhagen, 1931, in JRAS, 1934, 3, pp. 568-9.
- x. Benveniste and L. Renou, *Vrtra et Vrθragna, Étude de Mythologie Indo-iranienne*, Paris, 1934, in BSOS, VII, 4, 1935, pp. 975-6.
- M. Leumann, *Sakische Handschriftproben*, Hamburg, 1934, in JRAS, 1936, 1, pp. 121-2.
- É. Benveniste, *Les Infinitifs Avestiques*, Paris, 1935, in BSOS, VIII, 4, 1937, pp. 1155-6 W.B. Henning, *Ein Manichäisches Bet- und Beichtbuch*, Berlin, 1936, in BSOS, IX, 1, 1937, pp. 229-31.
- A. Christensen, *L’Iran sous les Sassanides*, Copenhagen-Paris, 1936, in BSOS, IX, 1, 1937, pp. 231-3.
- J. Nobel, *Suvarṇabhāsottamasūtra. Das Goldglanz-Sūtra, ein Sanskrittext des Mahāyāna-Buddhismus*, Leipzig, 1937, in BSOS, IX, 4, 1939, pp. 1054-5.
- G. Morgenstierne, *Indo-Iranian Frontier Languages. Vol. II. Iranian Pamir Languages*, Oslo, 1938, in BSOS, IX, 4, 1939, pp. 1057-8.
- J. Duchesne-Guillemin, *Les Composés de l’Avesta*, Liège, 1936, in JRAS, 1939, I, pp. 112-7.
- É. Benveniste, *Codices Sogdiani*, Copenhagen, 1940, in BSOAS, X, 4, 1942, pp. 1020-1.
- S. Konow, *A Medical Text in Khotanese, Ch II 003 of the India Office Library with translation and vocabulary*, Oslo, 1941, in BSOAS, X, 4, 1942, pp. 1021-3.
- R.G. Kent, *Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven, 1950, in JRAS, 1951, 2, pp. 193-5.
- J. Filliozat, *La Doctrine Classique de la Médecine Indienne. Ses Origines et ses Parallèles Grecs*, Paris, 1949, in BSOAS, XV, 3, 1953, pp. 628-9.
- M.J. Dresden, *The Jātakastava or “Praise of the Buddha’s Former Births”*, Philadelphia, 1955, in JRAS, 1958, I, pp. 104-5.
- É. Benveniste, *Études sur la Langue Ossète*, Paris, 1959, in JRAS, 1961, 1, pp. 53-56.
- R.L. Turner, *A Comparative Dictionary of the Indo-Aryan Languages, fasc. 1*, Oxford, 1962, in JGLS, XLII, 1-2, 1963, pp. 68-9.
- J. Brough, *The Gḥandhārī Dharmapada*, Oxford, 1962, in JRAS, 1963, 2, pp. 282-3.
- M. Mayrhofer, *Zum Namengut des Avesta*, JRAS, 1979, I, pp. 59-60.

بازنمایی اصناف موجود در یک سند قرن نهم و شهر آشوب‌های فارسی

Representation of Existing Guilds in a 9th C. Ah. Document and Persian Shahr-Ashoob Poetry

Ali Zare

PhD Candidate, Iranology
Shahid Beheshti University



علی زارع

دانشجوی دکتری ایران‌شناسی
دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

سندپژوهی یکی از مهم‌ترین رشته‌های موجود در مطالعات تاریخی و اجتماعی است. اطلاعات حیاتی در باب اجتماع که حلقه گمشده مطالعات تاریخی است، در اسناد بسیار پررنگ است؛ اطلاعات گران‌قیمتی که در اسناد وجود دارد را به‌ندرت می‌توان در کتب تاریخی یافت. اصناف در تاریخ اقتصادی و حتی مکاتب عرفانی ایران بسیار اثرگذار بوده‌اند. در این مقاله، تلاش می‌شود در حد وسع نگارنده در نخستین تلاش در عرصه سندخوانی، اصناف موجود در یکی از اسناد قرن نهم و شهر آشوب‌های فارسی، توأم با هم نمایانده شود. مطالعه اسناد ما را با گذار و تغییر و تحول اصناف آشنا می‌کند. اصناف اشاره‌شده در این سند همچون زرگر، صراف، قاضی و عطار همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند.

واژگان کلیدی: سند، صنف، اجتماع، شعر شهر آشوب.

Abstract

Document research is one of the most important majors in historical and social researches. The crucial information which is lost link in historical studies is still bold in documents. Precious information existing in documents, may rarely be found in history books. Guilds have been very effective in economical history and even in mystical schools in Iran. The author in this article, will try at his convenience, as first try, to reflect the existing guilds in a 9th document and also in Persian Shahr-Ashoob poetry. Studying documents lets us get familiarized with passing and changing guilds. Guilds referred in this document such as goldsmith, money-changer, judge and grocer are still living.

Keywords: document, guild, society, Shahr-Ashoob poetry.

(۱) مقدمه

سند حاضر سندی قضایی، متعلق به اواخر قرن نهم هجری، به زبان فارسی و به ابعاد ۱۷×۱۵۲ سانتیمتر است. محتوای سند مربوط به حکم قاضی در باب ادعای کلو عبدالمجید بن پیر فرید قصاب، وکیل ورثه جلال‌الدین حامد شهابی صدری صفوی است که مدعی شده مقدار ۱۸۰ مَن ابریشم قرمز در ذمهٔ خواجه امام‌الدین میرک بوده و به ورثه او منتقل شده که پس از اثبات در محضر شرع، معادل مبلغ مذکور از منقولات میت به مدعی پرداخت شده‌است. این سند جزو مجموعه اسناد بقعهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی است که اکنون در بخش اسلامی موزهٔ ملی ایران نگهداری می‌شود (شیخ‌الحکمایی، ۲۵).

اسناد وجوه بسیار گسترده‌ای دارند و هر پژوهشگری مقتضی با پرسش خود به بررسی آن وجه می‌پردازد. یکی از ممیزه‌های مهمی که در طول تاریخ ایران آن‌گونه که باید و شاید به‌طور تفصیلی به آن پرداخته نشده، اجتماع و ابعاد عدیده آن است. اسناد به فراخور حال، می‌توانند گوشه‌هایی از تجلی و پویایی زندگی را بازنمایی کنند. در سند حاضر، به چند صنف اشاره شده که نگارنده را بر آن داشت تا اشارات به این اصناف را به‌صورت پیوستاری جستجو نماید.

(۲) صنف و تعریف آن

در عهد باستان، به طبقه کارگران و پیشه‌وران اَهُتوخُشی (اَهُتوخشی/ اَهُنوخشی) می‌گفتند. بنابر روایات کهن، جمشید طوایف انام را بر چهار گروه تقسیم نمود: اول را کاتوزی نامید و دستور داد که در کوه‌ها و غارها مکان کنند و به عبادت خدا و کسب علم مشغول باشند، دوم را نیساری خواند و گفت سپاهیگری بیاموزند، سوم را نسودی گفت و حکم کرد که کشت و زرع کنند و چهارمین گروه را اهُنوخشی لقب داد و دستور داد به انواع حرفه‌ها بپردازند (راوندی، ۳۴۸).

یکی از ویژگی‌های مهم شهرهای اسلامی تشکّل مردم شهرنشین در قالب انجمن‌های صنفی بوده‌است که در کنار سازماندهی مشاغل، وظایف متعدد دیگری نیز عهده‌دار بودند. صنف در لغت، به‌معنای گونه و دسته‌ای از هر چیز می‌باشد و در اصطلاح، در جامعهٔ اسلامی از همان آغاز به گروه‌های پیشه‌ور اطلاق می‌شد که طبیعت شغلی آنها یکسان و از یک نوع بوده‌است (نعمتی‌پور، ۳۱-۳۲).

در ادبیات فارسی، واژهٔ صنف کاربرد وسیع و اغلب مبهمی دارد و برای معین ساختن هرگونه اجتماع مردمی در جامعه که قابل تشخیص بوده یا به‌واسطهٔ فعالیت عمومی یا علایق گرد هم می‌آمدند، استفاده می‌شود. برای مثال اسکندربیک منشی در روزگار شاه عباس صفوی، عبارت اصناف رعایا را معمولاً به‌معنی مشاغل گوناگون شامل علما، شعرا، نظامیان، کارگران شهری، کاربه‌دستان دیوان، عملهٔ کشاورزی و غیره به‌کار می‌برد (کیوانی، ۵۱).



۳) شهرآشوب و اصناف

یکی از منابع مهم تاریخی و فرهنگی هر کشوری منابع ادبی آن است. این پیوستگی ادبی و تاریخی بدان حد است که گاهی مواقع مرز کتاب تاریخی و ادبی مشخص نیست. از این جهت در ادب فارسی می‌توان سیر ضرورت انسان و اجتماع را مشاهده نمود و یکی از انواع گونه‌های شعری که با موضوع تحقیق حاضر مرتبط است، شهرآشوب است.

شعری را که در حسن و جمال، آشوبنده شهر و فتنه دهر باشد و مدح و ذمی که شعرا اهل شهر را کنند، می‌توان یکی از تعاریف شهرآشوب دانست. شهرانگیز نیز به ضبط بحر عجم، به معنی شهرآشوب و آن نظمی است که تعریف یا ذم اکثر مردم شهر در آن باشد. اما شهرآشوب یا شهرانگیز به هر نوع شعری هم که در توصیف پیشه‌وران یک شهر و تعریف حرفت و صنعت آنها سروده باشند، اطلاق می‌شود؛ ولو اینکه خود عنوان دیگری داشته باشد. قدیمی‌ترین شعر فارسی که با عنوان شهرآشوب در دست است، قطعات مختلف‌الوزنی است از مسعود سعد سلمان و نخستین تذکره‌نویسی که از این نوع شعر یاد کرده، امیرعلیشیرنویی است (گلچین معانی، ۲-۳).

یکی از مشاغل مورد اشاره در این سند، زرگری است. در زیر، شعری از کسایی مروزی، دو شهرآشوب از مسعود سعد سلمان و یک شهرآشوب از امیر خسرو دهلوی در وصف این صنف آمده است:

پیری مرا به زرگری افکند، ای شگرف	بی‌گاه و دود، زردم و همواره سرف
زرگر فرونشاند کرفِ سیه به سیم	من باز برنشانم سیمِ سره به کرف
(گلچین معانی به نقل از کسایی مروزی، ۳۷-۳۸)	
تا کی تویی به تعبیه جنگ ساختن	وین اسبِ کامگاری پیوسته تاختن
همواره کینه داری و پخاش و مشغله	هرگز مرا به مهر ندانی نواختن
تو زرگری و من زر، بگداختی مرا	زرگر چه کار دارد جز زر گداختن
پس چون مرا شناسی همی به حق	گر زر همیشه زرگر داند شناختن
(مسعود سعد سلمان، ۹۲۷)	
مه سنگین‌دلی ای مهر دلجوی	بت شیرین‌لبی ای یار زرگر
بدیدم زرگری شیرین‌نهادی	از آن کردم رخان خویش چون زر
مگر روزی رخان چون زر من	نهی جانا به سیمین عارضت بر
(همان، ۹۲۰)	
زرگر پسری ز هوش مدهوشم کرد	گوشم بگرفت و حلقه در گوشم کرد
رفتم که ز دردِ گوش فریاد کنم	لب بر لب من نهاد و خاموشم کرد
(گلچین معانی به نقل از امیرخسرو دهلوی، ۳۹)	

صنف دیگر اشاره شده در سند، صنف عطار است. سازندگان و فروشندگان عطریات و دهنیات معطره را عطار می‌گویند. در زیر، اشعار مرتبط به این صنف آورده می‌شود:

دو زلف تو صنما عنبر و تو عطاری
به عنبر تو همی حاجت اوفتد ما را
مرا فراق تو دیوانه کرد و سرگردان
ز بهر ایزد، دریاب مر مرا یارا
بمال بر تن من زلف عنبرینت که هست
علاج مردم دیوانه عنبر سارا
(مسعود سعد سلمان، ۹۱۵)

عطر فروشی بُتا، دایم از این روی
زلف تو خود مشک ناب ساید بر روی
عنبر از زلف توست خوشبو، آری
عنبر سارا به مُشک گردد خوشبوی
(همان، ۹۳۳)

دوستان! تا عاشقم عطار گل‌رخسار را
دوست می‌دارم به بوی او، همه بازار را
شکر و بادام و قندی چون لب و دندان اوست
قند ریزد گر گشاید لعل شکر بار را
تا تو از عَناب لب، گفتمی که شکر می‌دهم
می‌دهم تسکین به آن شربت دل بیمار را
در عرق شد بیدِ مشک از شرم و از خجلت گلاب
تا نمودی جعد مشکین و رخ گلنار را
جان به یاری داد سیفی و نپرسیدی از او
بارک‌الله! همچنین پرسند یاران یار را؟
(گلچین معانی به نقل از سیفی بخارایی، ۴۵-۴۶)

عطار مرا ز رنگ و بو چیست که نیست
وز لطف در آن فرشته‌خو چیست که نیست
جز مهرگیا که حاصل کِشتِ وُفاست
در طَبْلَةُ عطاری او، چیست که نیست
(گلچین معانی به نقل از لسانی شیرازی، ۱۱۰)

دی دلبر عطار تُرُشرو بنشست
بر روی من خسته، در لطف ببست
دیگر به تبسم لب شیرین نگشود
یعنی که اگر سکنجبین خواهی، هست
(همان، ۱۱۱)

قاضی دیگر صنف اشاره شده در سند است. در اصطلاح فقه، قاضی کسی است که میان مردم حکومت کند و در مورد اختلاف و نزاع، داوری کند (انوری، ۲۰۰). اشارات در باب قاضی در شهرآشوب‌ها اندک است:

من وقف کرده‌ام به تو بر دل را
ویران چرا کنی دل من ای جان
گویی که قاضی‌ام نه همانا که
قاضی بُود که وقف کند ویران
(مسعود سعد سلمان، ۹۳۱)

کبابی شغل دیگری است که در شهرآشوب‌های فارسی به آن اشاره شده است:

برخیز و بیا که حُجره پرداخته‌ام
وز بهر تو پرده‌ای خوش انداخته‌ام
با من به شرابی و کبابی دَرساز
کاین هر دو ز دیده و ز دل ساخته‌ام
(مِهستی گنجوی، ۵۸)



به سوز عشق کبابی دلی که خام بُود
به پای دار، بسی گُشتهٔ محبت اوست
دلم کباب شد و هرچه هست، بر طَبَق است
گاهی که بر سرِ بازارِ حُسن، جلوه کنی
مقام بر سر این کوی چون کند سیفی؟
به گردِ خوانِ محبت نمک حرام بود
ولی حبیبِ مرا تا سرِ کدام بود
اگر سگان تو را میل این طعام بود
هزار یوسف مصری تو را غلام بود
اگر رقیب تو با او در این مقام بود
(گلچین معانی به نقل از سیفی بخارایی، ۵۷)

در ادامه نیز اشعار مربوط به اصناف صرّاف، کفشدوز و خیّاط را مشاهده می‌نمایید:

بتِ صرّاف! صرّافِ زرِ خود باش جان من
مرا در عشق خود گر چون زرِ خالص نمی‌دانی
لب و دندان او بر لعل و گوهر خرده می‌گیرد
ز دستش چون ترازو می‌زنم سر بر زمین، اما
اگر بر روی گردآلودِ سیفی می‌نهی پا را
مده خاکِ درِ خود جز به چشم خون‌فشان من
محکِ سنگِ جفایت بس برای امتحان من
کجا باشد به لطف طبع شوخ خرده‌دان من؟
نیارد سر فرو سنگین‌دل نامهربان من
چه گویم؟ سَکّه بر بر زر می‌زنی سرو روان من
(گلچین معانی به نقل از سیفی بخارایی، ۷۳)

آن شوخِ کفشدوز که بُردی قرارِ دل
تا دانه‌های خیال تو زد نقش بر دلم
کردیم کُرسیِ تو دلِ پاره‌پاره را
گر دل ز دست رفت بدین خوشدلی که هست
تا بار هجر بر دلِ سیفی نهاده‌ای
با غمزهٔ تو مشت و درفش است کارِ دل
کیمُخت‌وار گشته سیه روزگارِ دل
بنشین و بخیه کش مَه من در کنارِ دل
در دستِ یار کوبه مرا یادگارِ دل
مسکین شدست قالبِ بی‌جان ز بارِ دل
(گلچین معانی به نقل از سیفی بخارایی، ۶۵)

ای رشته! چو قصدِ لعل کانی کردی
چون سوزِ او، عمرِ تو کوتاه چراست
با مَرکَبِ باد، هم‌عنانی کردی
نه غسل به آب زندگانی کردی؟
(مهستی گنجوی، ۷۰)

۴) نتیجه‌گیری

در نوشتهٔ حاضر، تلاش شد تا اصناف موجود در سند پیش روی از عصر صفوی، در ادب فارسی، به‌خصوص گونهٔ شهرآشوب، بازنمایی شود. این تنها یک زاویهٔ بسیار کوچک نگاه بر این سند بود، چراکه شرح و تفصیل هر یک از این اصناف به‌صورت مبسوط و پیوستاری، خود مقالات عدیدهٔ دیگری می‌طلبد. چالش خوانش این سند و آموختن نظارهٔ امور به‌صورت خط سیر را مدیون استاد بزرگوارم جناب آقای شیخ‌الحکمایی هستم و با تمام وجود از لطف ایشان در راهنمایی حقیر سپاسگزارم.

نمایه

موضوع سند: حکم قاضی

تاریخ: رمضان ۸۸۶ ق.

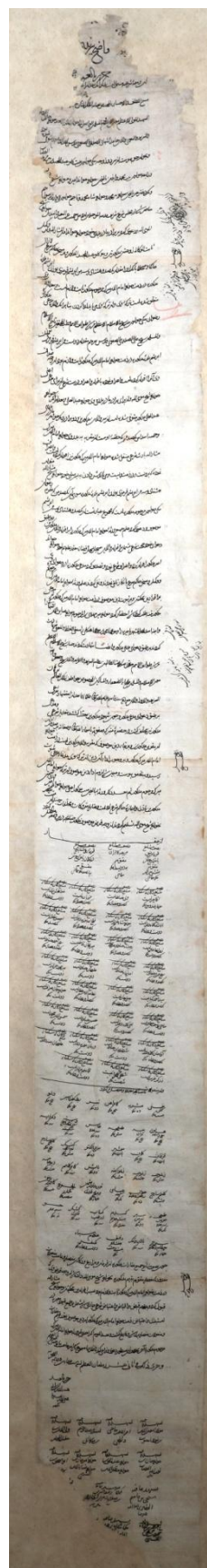
مکان: اردبیل

xxx xxx xxx xxx /

این وثیقه^۱ شرعیه مشتمل است به ذکر آنک بعد از آنک xxx xxx^۲ منبع اللطف و الاحسان المختص بعنایه الملك المتان xxx xxx^۳ الشّهِيد المولى الاعظم معین الاسلام و المسلمین الواصل الى جوار الملك الاحد خواجه جلال الدولة^۴ و الشّریعة و التّقوی و الدّین حامد الشّهابی الصّدری الصّفوی قدّس الله ارواحهم متوقّی شده بود^۵ و به جوار حق پیوسته، از سر دو زوجه^۶ بیگی خواتون بنت کلو عبدالحمید بن مزید القضا^۷ و رابعه خواتون بنت محمّد و ابنین بالغین^۸ خواجه خواند امیر و خواجه شیخ xxx^۹ و یک دختر غیر بالغین خواجه بن محمّد و خواجه شاه محمّد و تاجم خواتون لا وارث له سواهم؛

حاضر شد در مجلس شرع شریف مدینه الموحّدين اردبیل تحت عن التّغییر و التّبدیل^{۱۰} المومی الیه و دعوی کرد بر برادر مادر پدری خود خواجه خواند امیر المشار الیه و بر وکیل^{۱۱} ثابت الوکاله^{۱۲} زوجتین مذکورین و بنو کلو عبدالحمید المذكور و بر مسخر حاکم شرع^{۱۳} لا زال^{۱۴} حاکماً و مسجلاً مسخر بانک او را مقدار یکصد و هشتاد و سه من^{۱۵} ابریشم قرمزی به وزن ابریشم بلدة^{۱۶} مذکوره در ذمّت^{۱۷} خواجه امام الدّین میرک مرحوم مذکور و ثابت و لازم است و بعد از وفات وی^{۱۸} متعلّق شده است به ترکّه^{۱۹} وی، ولد ترکّه وی می باید ادا کردن بنابر آن که والده مدّعی مذکور را^{۲۰} رضوان بیکی خاتون بنت شیخ الاسلام الاعظم مشهر طوائف الامم، قطب المحققین، تاج الاسلام^{۲۱} و المسلمین شیخ علی الصّدری الصّفوی قدّس سرهم مقدار دویست من ابریشم قرمزی به وزن^{۲۲} ابریشم بلدة مذکوره در ذمّت خواجه امام الدّین میرک مذکور ثابت و لازم بود از وجه صدق^{۲۳}؛

وی آن را اقرار^{۲۴} کرده است و اعتراف نموده به اقرار و اعتراف درست شرعی از برای مدّعی اعنی^{۲۵} خواجه شیخ مومی الیه و از برای مادر پدری وی خواجه عبدالعلی و بعد از آن که خواجه^{۲۶} عبدالعلی مذکور متوقّی شده است از سر والدین مذکورین و دو برادر و یک خواهر مادر پدری^{۲۷} و خمسّه اسداس یکصد من که حصّه اوست از مقررّه به پدر وی خواجه امام الدّین میرک^{۲۸} مشار الیه به ارث شرعی منتقل شده و خواجه امام الدّین مذکور نیز اقرار کرده است و اعتراف^{۲۹} نموده که بر وی است و در ذمّه وی



است و می‌بایدش دادن به پسر صلبی خود خواجه شیخ مشارّ الیه مقدار^{۲۴} هشتاد و سه من ابریشم قرمزی به وزن ابریشم بلدۀ مذکور سوی آن یکصد من که مقررّ به، رضوان^{۲۵} بیگی خاتون مرحومۀ مذکور است که مجموع عبارت است از یکصد و هشتاد و سه من ابریشم^{۲۶} موصوف؛

و دعوی کرد علم جمیع ورثۀ خواجه امام‌الدّین میرک مذکور را به اقرار و ... مذکورین بر طبق^{۲۷} دعوی^{۱۱} خود حجت^{۱۲} شرعی مشتمل بر اقرار والدین مسجّل به سجل^{۱۳} قضاء معتمد علیهم نمود خواجه خواند^{۲۸} امیر مذکور اقرار کرد و اعتراف شرعی نمود و تصدیق کرد مدّعی مذکور را در دعوی وی^{۲۹} و وکیل و مستخرّ حاکم شرع به انکار تلقّی نمودند و نفی کردند علم ورثۀ^{۱۴} خواجه امام‌الدّین میرک مذکور از مدّعی^{۱۵} مذکور^{۳۰} بر اقرار اقرارین محکّیین و بر ثبوت دین موصوف در ذمتّ خواجه امام‌الدّین میرک مذکور از مدّعی^{۳۱} مذکور بینه^{۱۶} طلب کرده است احضار^{۱۷} کرد خواجه میر مهدی بن المرحوم خواجه صاین‌الدّین شهابی را^{۳۲} و ابنه مشهور به امیره را مولانا محمّد بن مولانا هیکلی را؛

متفق‌اللفظ و المعنی شهادت^{۱۸} /^{۳۳} کردند بر طبق دعوی مدّعی مذکور و ایضاً شهادت کردند جناب شیخ‌الاسلام الاعظم^{۳۴} مرشد طوائف الامم، حلال مشکلات الطالبین، نظام‌الشّریعة و الطّریقة و الدّین شیخ جعفر و ابنه^{۳۵} معزّالاسلام و المسلمین، ملجأ الضّعفا و المساکین، المخصوص بعوافط الملك العالم برهان^{۳۶} الشّریعة و الدّولة و الدّین، خواجه سیّد قاسم یدیم الله تعالی ظلّها بعد از استشهاد شرعی^{۳۷} بر طبق دعوی مدّعی مذکور و چون شهود مذکورین معدّل گشتند به تعدیل^{۱۹} شرعی و مدّعی^{۳۸} مذکور نیز محلف گشت در حضرت متبرکۀ صفویّه به اسماء‌الله تعالی و صفاته بر صدور اقرار^{۳۹} از مقرّین^{۲۰} مذکورین و بر بقاء دین موصوف که مقررّ به والدین مذکورین است در ذمتّ خواجه^{۴۰} امام‌الدّین میرک مذکور و بر وجوب ادای آن دین از ترکۀ وی مدّعی مدّعی ثبوت^{۴۱} رسید و به تحقیق پیوست و مبّین ادای دین موصوف از ترکۀ خواجه امام‌الدّین^{۴۲} میرک مرحوم مذکور ثمّ بعد ذلک ورثۀ بالغین میت مذکور اعنی خواجه خواند امیر و زوجین^{۴۳} مذکورین به اذن و اجازه حاکم شرع ادامت فضائله - و محلفات چند از میت مذکور^{۴۴} به خواجه شیخ مومی الیه تسلیم کردند از وجه قرض^{۲۱} موصوف مذکور، چنانچه در این وثیقه مفصّل می‌گردد:

نصف مشاع قریۀ برنیک با مزارع آن، مقوم شش هزار تنکۀ شماخی ^{۲۲}	نصف مشاع مزرعۀ کاجران، مقوم به دویست تنکۀ شماخی	نصف مشاع قریۀ روشن‌آباد در گیلان با مزارع آن، مقوم به پانصد تنکۀ شماخی	
نصف مشاع دگان که سکنای آقامیر است، چهار صدوسی تنکۀ	نصف دگان که سکنای ولی خیاط است، یکصد و هفتاد تنکۀ	نصف مشاع دگان که سکنای مرزبان است، یکصد و هفتاد تنکۀ	نصف مشاع دگان که سکنای خدا بخش بزّاز ^{۲۳} است، دویست و پنجاه تنکۀ

نصف مشاع دگان که سکنای باباشاه کلاهدوز ^{۲۴} است، دویست‌وپنجاه تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای خواجه شاه خزانه است، یکصدوهفتاد تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای فتح‌الله موزه‌دوز ^{۲۵} است، یکصدوهفتاد تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای اسماعیل عقاد ^{۲۶} است، یکصد تنکه
نصف مشاع دگان که سکنای زین‌العابدین است، یکصدوبیست تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای رجب شاه خیاط و میر محمد است، یکصدوهفتاد تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای میری‌جان قاضی است، دویست‌وپنجاه تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای شیخ احمد خیاط است، یکصدوهفتاد تنکه
نصف مشاع دگان که سکنای شیخ فتوح خفاف ^{۲۷} است، یکصدوپنجاه تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای امیر شاه خیاط است، دویست تنکه	نصف مشاع دگان که مشاع دگان علی خان خیاط است، دویست تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای میر محمد خرّاز ^{۲۹} است، دویست تنکه
نصف مشاع دگان که سکنای سپید احمد کبابی است، یکصدوپنجاه تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای عینی‌جان است، یکصدوپنجاه تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای نظام- الدین عطار است، یکصدوپنجاه تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای خواجه‌جان صرّاف ^{۲۹} است، دویست تنکه
نصف مشاع دگان که سکنای حاجی یوسف خفاف است، دویست تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای اخی کلاهدوز است، یک صدوبیست تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای حسن خیاط است، یکصدوپنجاه تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای شمس‌الدین محمد است، دویست تنکه
نصف مشاع دگان که سکنای آقاجان کلاهدوز است، یک صدوپنجاه تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای ... خیاط است، دویست تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای درمان موزه‌دوز است، دویست تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای علی‌خان پینه‌دوز ^{۳۰} است
نصف مشاع دگان که سکنای زرگر ^{۳۱} غریب است	نصف مشاع دگان که سکنای شیخی کلخانی است، شصت تنکه	نصف مشاع دگان که سکنای قاسم برّاز است، دویست- وپنجاه تنکه	



و از منقولات، تمامت آنچه معدود و مفصل می‌گردد:

یغنی‌کش، بیست تنکه	مشربه، ده تنکه	گاواهن، پنج تنکه	تبر، دو تنکه	بط ^{۳۲} کوزه‌ای مسین، پنج تنکه	دلو، پنج تنکه
هاون مع دسته، پنج تنکه	پیه‌دان، پنج تنکه	طبقچه، شش تنکه	طاس ^{۳۳} سه عدد، ده تنکه	دسته آهن و کجه و سیخ شکسته، سه تنکه	دیگ پایه، سه تنکه
قزقان ^{۳۴} ، پانزده تنکه	کمان، پنج تنکه	شمشیر، پانزده تنکه	سرج بانکتو(؟)، ده تنکه	... مع باغچه، شش تنکه	گلیم ساذج، پنج تنکه
زیلوچه، شش تنکه	زیلوچه، هشت تنکه	زیلو کهنه، هشت تنکه	بالش، دو تنکه	گاو گلیم، سه تنکه	دیو جامه، هشت تنکه
گلیم ساذج، هشت تنکه	جوال ... و عدلی، ده تنکه	عباسی کهنه، یک تنکه		الجوغ مکمل، شصت تنکه	، بیست تنکه
طبقچه ... یک تنکه	سیر نیم من، دو تنکه	کدو	کباب در طب، سه تنکه	کشک قدری، سه تنکه	جو ... نه تنکه
سرخ مع لجام و تکلتو، چهار تنکه	پالان و تنگ، سه تنکه	، بیست و هشت تنکه	غلام سیاه یک نفر، دویست و پنجاه تنکه		

چون نصف مشاع جمیع عقارات^{۳۵} مذکوره از قریتین و مزارع و دگاکین مفصله و تمامت منقولات معدوده مقوم به‌قیمت^{۳۶} مذکوره و به خواجه شیخ مومی الیه داده شد، از وجه قرض وی کی در ذمت خواجه امام‌الدین میرک مذکور ثابت و لازم بود به سبب اقرارین محکیین و خواجه شیخ مشاراً الیه قبول کرد و بینهم قبض^{۳۷} و اقباض^{۳۸} و اعتراض شرعی جاری شد مشتمل بر جمیع قیود معتبره در استبدال و اعتراض خواجه امام‌الدین

میرک مذکور از دین موصوف به قدر ... عقارات و منقولات مفصله بری شد و فارغ گشت و بعد الیوم اگر احدی از ورثهٔ خواجه امام‌الدین میرک مرحوم مذکور به‌خلاف این مسطور دعوی و نزاعی کند، باطل و نامسموع شد شرعاً ... با توجیه الشرع القویم.

و جرى ذلك في ثاني عشر رمضان المعظم سنة ست و ثمانين و ثمانمائة

[سجلات]

۱. يشهد بما فيه / مولانا ... الدّین / مولانا یعقوب
۲. يشهد بما فيه / امرالله حاجی دکنجی
۳. يشهد بما فيه / استاد عبدالرحیم میکائیل
۴. يشهد بما فيه / ولی‌الله جلیل المحضر
۵. يشهد بما فيه / خواجه‌جان / نورالله قصاب
۶. يشهد بما فيه / خواجه ... / خواجه مظفرالدّین
۷. يشهد بما فيه / خواجه امیرجان / خواجه ضیاء‌الملک الشیخی
۸. يشهد بما فيه / ... بن قاسم / الحضری عفالله عنهما
۹. يشهد بما فيه /
۱۰. يشهد بما فيه /
۱۱. يشهد بما فيه کتبه العبد/ حسن قاسم بن جعفر الصّفوی
۱۲. اسدالله بن جعفر الصّفوی
۱۳. ذلك كذلك و ائني شاهد بذلك/ کتبه الفقیر هبة الله ابن ابی

تعليقات:

۱. وثيقه: عهدنامه، خرید و فروخت (دهخدا، ۱۲۲). در اصطلاح، مالی است (منقول یا غیرمنقول) که وام‌گیرنده تحت یکی از صور قانونی (از قبیل رهن و یا معامله با حق استرداد) آن را نزد وام‌دهنده می‌گذارد و وام می‌ستاند که اگر در موعد مقرر آن را پس ندهد، وام‌دهنده بتواند از محل فروش وثيقه و قيمت آن طلب خود را کلاً یا بعضاً وصول کند (جعفری لنگرودی، ۷۳۵).
۲. زوجه: (مدنی - فقه)، زنی که شوهر کرده و بالفعل شوهر داشته‌باشد؛ خواه به عقد نکاح دائم، خواه به عقد نکاح منقطع (جعفری لنگرودی، ۳۴۴).
۳. بالغ: (فقه)، زن یا مردی که به سن بلوغ رسیده باشد (جعفری لنگرودی، ۱۰۴).



۴. جمله دعایی به معنی «از تغییر و دگرگونی حفظ شود».
۵. وکیل ثابت‌الوکاله: وکیلی که وکالت او به موجب سند رسمی یا حکم دادگاه محرز باشد (جعفری لنگرودی، ۷۵۴).
۶. شریعت: جمیع مقررات اخلاقی، اعتقادی و حقوقی اسلام یا هر یک از ادیان دیگر (جعفری لنگرودی، ۳۹۱).
۷. مَن: لغت‌های مَن و سیر که هنوز در فارسی رواج دارد، از سرزمین بابل به ایران رسیده و در اصل، نام‌های اوزانی بوده و بسا هم مسکوکات را چنین خوانده‌اند. طبق قانون مصوب ۱۳۰۴ خ، یک مَن (یا هزار درهم) برابر سه کیلوگرم تعیین شد (دیانت، ج ۱، ۴۳۳ و ۴۳۹).
۸. ذِمّه: (مدنی - فقه)، حَقّی که شخصی به عهده دیگری دارد. در اصطلاح آن را حَقّ ذِمّی دینی گویند (جعفری لنگرودی، ۳۲۳).
۹. تَرکه: عبارت است از تعیین دیون و حقوق بر عهده متوقّی و پرداخت آنها و اخراج مورد وصیت از مآثرک. متصدی عمل به امور فوق را در اصطلاح مدیر تصفیه و مدیر ترکه می‌نامند (جعفری لنگرودی، ۱۴۹).
۱۰. اِقرار: (مدنی - فقه)، اقرار عبارت است از اِخبار به حَقّی به نفع غیر و زیان خود. شخص اقرارکننده را «مُقَرّ» و کسی را که اقرار به نفع او شده است، «مُقَرَّر لَه» و مورد اقرار را «مُقَرَّر بَه» گویند (جعفری لنگرودی، ۷۱).
۱۱. دعوی: (دادرسی)، الف- منازعه در حق معین را گویند. ب- ادعای مدعی که دعوی به معنی اخص نامیده می‌شود. (جعفری لنگرودی، ۳۵۴).
۱۲. حَجّت: (فقه)، الف- دلیل را گویند. ب- قیاس و استقراء و تمثیل را گفته‌اند (جعفری لنگرودی، ۲۱۰).
۱۳. سِجِل: در لغت به معنی نوشته و تسجیل به معنی نوشتن سند است. در اصطلاح به معانی ذیل آمده است: الف- برگ اجراء در اصطلاحات فقهی. ب- مرادف شناسنامه است و سِجِل احوال به معنی نوشتن و ثبت وقایع (فوت، تولد، ازدواج، طلاق) در دفاتر مخصوص است (جعفری لنگرودی، ۳۵۴).
۱۴. وَرَثَه جمع وارث است. وارث (مدنی - فقه): کسی که از دیگری مالی را به ارث می‌برد، خواه شخصی حقیقی باشد، خواه شخص حقوقی مانند دولت (جعفری لنگرودی، ۷۳۲).
۱۵. مُدّعی: در فقه و آیین دادرسی به کسی گفته می‌شود که چیزی از دادگاه به ضرر دیگری می‌خواهد (جعفری لنگرودی، ۶۳۱).
۱۶. بَیِّنَه: (فقه)، تعداد شهودی که قانوناً شهادت آنها می‌تواند یک امر حقوقی (مدنی یا جزایی) را اثبات کند (جعفری لنگرودی، ۱۲۳).
۱۷. احضار: امر مرجع قضایی و یا مرجع صلاحیتدار دیگر به حضور مأمور در نزد او در موعد یا زمان معین (جعفری لنگرودی، ۱۶).
۱۸. شهادت: در اصطلاح، اِخبار از وقوع امور محسوس به یکی از حواس است در غیر مورد اِخبار به حقی

- به‌ضرر خود و به‌نفع غیر (جعفری لنگرودی، ۳۹۷).
۱۹. تعدیل: (فقه)، شهادت بر عدالت کسی را گویند و شاهد را معدل نامند و گاه شاهد تعدیل و شاهد تزکیه هم گویند (جعفری لنگرودی، ۱۶۳).
۲۰. مُقِر (رک تعلیق ۱۰): (مدنی - فقه)، کسی که اقرار می‌کند (جعفری لنگرودی، ۶۷۹).
۲۱. قرض: (مدنی)، عقدی است که به‌موجب آن یکی از طرفین عقد مقدار معینی از مال خود را به طرف دیگر تملیک می‌کند که طرف او مثل آن را از حیث مقدار و جنس و وصف رد نماید (جعفری لنگرودی، ۵۳۹).
۲۲. برگه‌ای از هر فلزی و ورق طلا و ورق نقره و پول رایج و قسمی سکه. به‌نوشتۀ دایرة المعارف بزرگ اسلامی، نام مسکوک کوچک از نقره بوده از قرن هشتم هجری تا آغاز قرن دهم هجری، پول اصلی و اساسی دنیای مغول را تشکیل می‌داد (دیانت، ج ۲، ۱۱۸).
۲۳. پارچه‌فروش، قماش‌فروش، لباس‌فروش (صدری افشار، ۳۲).
۲۴. دوزنده‌ای که برای فروش کلاه می‌دوزد (صدری افشار، ۱۳۷).
۲۵. چکمه‌دوز (صدری افشار، ۱۵۹).
۲۶. فروشنده و سازندۀ نخ و دکمه.
۲۷. کفاش (صدری افشار، ۷۱).
۲۸. دوزندۀ شکاف و پارگی فرآورده‌های چرمی (صدری افشار، ۶۹).
۲۹. پیشه‌وری که فعالیتی مشابه بانک‌های امروزی داشت (صدری افشار، ۱۱۰).
۳۰. کسی که جامه و به‌ویژه کفش پاره‌ مشتریانش را وصله و تعمیر می‌کند؛ پاره‌دوز (صدری افشار، ۴۴).
۳۱. ۱- هنرمندی که با طلا اسباب زینتی می‌سازد؛ طلاگر؛ طلاساز. ۲- فروشنده سنگ‌های قیمتی؛ طلافروش (صدری افشار، ۹۱).
۳۲. صُراحی شراب.
۳۳. فنجان، پنگان.
۳۴. دیگ و پاتیل بزرگ را گویند.
۳۵. (مدنی - فقه)، اراضی را گویند (جعفری لنگرودی، ۴۵۴).
۳۶. (مدنی - فقه)، نماینده قانونی محجور که از طرف مقامات صلاحیت‌دار قضایی در صورت نبودن ولی قهری و وصی او تعیین می‌شود. اختیارات قیم کمتر از اختیارات وصی است (جعفری لنگرودی، ۵۵۹).
۳۷. (مدنی - فقه)، عناصر تشکیل‌دهندۀ قبض عبارت است از: الف- قرار گرفتن مال مورد معامله تحت اختیار

طرف دیگر همان معامله ولو اینکه این کار به فعل معامل نباشد. ب- توجه طرف مذکور به قرار گرفتن مال مورد معامله تحت اختیار خود (جعفری لنگرودی، ۵۲۶).

۳۸. (مدنی- فقه)، رفع ید از موضوع معامله از طرف ناقل به نفع منتقل الیه به طوری که منتقل الیه بتواند هر نوع تصرف که بخواهد، در آن بنماید (جعفری لنگرودی، ۶۹).

منابع و مأخذ

- ۱- انوری، حسن؛ اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۵.
- ۲- جعفری لنگرودی، محمد جعفر؛ ترمینولوژی حقوق، تهران: کتابخانه گنج دانش، چاپ دهم، ۱۳۹۴.
- ۳- درخشان، مهدی؛ اشعار حکیم کسایی مروزی و تحقیقی در زندگانی و آثار او، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.
- ۴- دهخدا، علی اکبر؛ لغتنامه، زیر نظر محمد معین، شماره حرف «و»: ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، بی تا.
- ۵- دیانت، ابوالحسن؛ فرهنگ تاریخی سنجش ها و ارزش ها، جلد اول: اوزان و مقیاس ها، تبریز: انتشارات نیما، ۱۳۶۷.
- ۶- دیانت، ابوالحسن؛ فرهنگ تاریخی سنجش ها و ارزش ها، جلد دوم: نقود و مسکوکات، تبریز: انتشارات نیما، ۱۳۶۷.
- ۷- راوندی، مرتضی؛ تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- ۸- شیخ الحکمایی، عمادالدین؛ فهرست اسناد بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.
- ۹- صدری افشار، غلامحسین؛ فرهنگ مشاغل سنتی شامل شغل های نظامی، اداری، فنی، تجاری، خدماتی و کشاورزی، تهران: نشر آگه، ۱۳۹۴.
- ۱۰- کیوانی، مهدی؛ پیشه وران و زندگی صنفی آنان در عهد صفوی، جستارهایی در تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران، تهران: ترجمه یزدان فرخی، ۱۳۹۵.
- ۱۱- گلچین معانی، احمد؛ شهر آشوب در شعر فارسی، تحریر ثانی، تهران: نشر روایت، ۱۳۸۰.
- ۱۲- مسعود سعد سلمان؛ دیوان اشعار مسعود سعد، جلد دوم، به اهتمام و تصحیح دکتر مهدی نوریان، اصفهان: انتشارات کمال، ۱۳۶۴.
- ۱۳- مهستی گنجوی؛ دیوان مهستی گنجوی، به اهتمام و تصحیح و تحشیه سید محمد طاهری شهاب، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۷.
- ۱۴- نعمتی پور، عفت؛ تشکیلات سیاسی- اقتصادی اصناف در عصر صفوی (۹۰۷-۱۰۳۸ق / ۱۵۰۱-۱۶۲۹م)، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه الزهراء (س)، تهران، ۱۳۸۲.

گنجینه سنگ‌های قیمتی و اشیاء گرانبهای اوزون حسن خان آق‌قویونلو برگرفته از سفرنامه جوزافات باربارو^۱

The Treasure of Precious Stones and Valuable Stuff of Uzun Hasan Āq-Qoyunlu, Due to Giosafat Barbaro's Travel Account

Mina Aghmasheh

M. A. Student, Iranology
University of Tehran



مینا اقمشه

دانشجوی کارشناسی ارشد ایران‌شناسی
دانشگاه تهران

چکیده: نقطه اوج ارتباط بین ونیزیان با ایران از زمان شروع در زمان ایلخانیان تا اواخر دوره صفوی، به‌هنگام سلطنت اوزون حسن خان آق‌قویونلو بود که به‌دلیل داشتن یک دشمن مشترک به‌نام عثمانیان در قرن ۱۵ میلادی وارد مرحله جدیدی شد. ماحصل این رابطه ویژه اگرچه از نظر نظامی چشمگیر و تأثیرگذار نبود، اما سبب نوشته شدن خاطرات سفر افرادی شد که از سوی جمهوری ونیز در نقش مستشار نظامی به ایران فرستاده شده‌بودند. در این میان، جوزافات باربارو سفرنامه‌ای دارد که در آن به‌خوبی زوایای پادشاهی اوزون حسن خان و زندگی ایرانی را روایت کرده‌است. این سفیر ونیزی در برهه‌ای که در دربار اوزون حسن به‌سر می‌برده، اشیاء گرانبهائی را نیز دیده و بخشی از سفرنامه‌اش را درباره آنها به رشته تحریر درآورده‌است. این بخش از سفرنامه را می‌توان مشابه یک نوع تنسوخنامه مختصر در نظر گرفت که به‌اجمال اطلاعات ارزشمندی درباره گهرهای در تملک اوزون حسن خان منعکس کرده‌است.

کلیدواژگان: اوزون حسن، سفرنامه ونیزیان در ایران، باربارو، تنسوخنامه.

Abstract: The history of diplomatic relations between the Republic of Venice and Iran goes back to the rise of the Ilkhanids till the fall of the Safavids, at the time of Uzun Hasan Āq-Qoyunlu's reign, when both countries were being threatened by a common enemy, the Ottomans; the affairs begun a new phase in the 15th century. Although the outcome was not so eye catching from the military point of view, it brought about memoirs of the military advisors of the republic of Venice in Iran, to be written down, among which Giosafat Barbaro's, called "*Viaggi fatti da Vinetia, alla Tana, in Persia...*", was unique in terms of narrating different aspects of Uzun Hasan's reign. He registered the precious stones he saw in the court. This part of the travelogue can be considered as a kind of short "Tansukhnāma" which presents valuable information about the Uzun Hasan's gemstones.

Keywords: Uzun Hasan, Giosafat Barbaro, Venetians' Travelogue in Iran, Tansukhnāma.

(۱) در کتاب سفرنامه‌های ونیزیان، نام کوچک این سفیر «جوزافا» نوشته شده‌است.

سلطان اوزون حسن خان (۸۲۸-۸۸۳ ق/ ۱۴۲۳-۱۴۷۸ م) قدرتمندترین پادشاهان ترکمان آق‌قویونلو و پدربزرگ مادری شاه اسماعیل بنیانگذار سلسله صفوی بود. او پس از پیروزی بر جهان‌شاه قراقویونلو، توانست در مدتی کوتاه، امپراتوری وسیعی پایه‌ریزی کند که سرزمین‌های بسیار از دیاربکر تا حدود شام، عراق عرب، آذربایجان، عراق عجم و فارس تا مرزهای خراسان را در بر می‌گرفت.

همسر او دسپینا تئودورا^۲، دختر امپراتور ترابوزان بود. دختر دیگر امپراتور به زناشویی دوک آرچیپلاگو^۳ اهل ونیز داده شد و دختران حاصل از این ازدواج، با نجیب‌زادگان ونیزی وصلت کردند. شاید یکی از دلایل اینکه اوزون حسن به تمایل ونیزی‌ها به برقراری روابط روی خوش نشان داد، همین پیوندهای خانوادگی باشد. دلیل دیگر، امپراتوری عثمانی بود که دشمن مشترک هر دو محسوب می‌شد. جورجو روتا^۴، صفوی‌شناس ایتالیایی و پژوهشگر مؤسسه ایران‌شناسی آکادمی علوم اتریش، می‌نویسد:

«در باختر، او [اوزون حسن] با عثمانی‌ها کشمکش داشت. جمهوری ونیز یکی از قربانیان میل قوی عثمانی به توسعه‌طلبی بود که اوایل قرن سیزدهم میلادی، دوک آن^۵ با فتح قسطنطنیه «خداوندگار یک‌چهارم و نیم» سرزمین‌های امپراطور بیزانس شده بود. در قرن پانزدهم طی یک رشته نبردهای ناموفق بر ضد باب عالی، بخش بزرگ امپراتوری مستعمراتی بیزانس در دریای اژه و پائین‌دست دریای آدریاتیک از دست رفت. درگرفتن جنگ‌های ۱۴۶۳-۱۴۷۹ ونیزیان و عثمانی، طرف ونیزی را به‌سوی برقراری روابط دیپلماتیک با دیگر فرمانروای خاورمیانه، اوزون حسن راهبری کرد تا با او علیه عثمانی به پیمانی برسند. با آغاز جنگ، تکا‌پوهای زیادی با این هدف انجام گرفت. در طول سالیان، سفیرانی چند بین ایران و ونیز رفت‌وآمد کردند. جوزافات باربارو یکی از این سفیران بود که در سال ۱۴۷۳ میلادی با قشونی اندک به نواحی شرقی آناتولی آمد و در اختیار سپاه اوزون حسن قرار گرفت.» (Rota, 580)

با وجود اینکه باربارو که در اصل به‌منظور رسیدن به اهداف سیاسی - نظامی به‌خدمت اوزون حسن رسیده بود، در این امر موفقیت چشمگیری کسب نکرد؛ اما ماندگارترین و ارزشمندترین دستاورد از این اعزام یعنی کتاب «سفرهای انجام‌شده از ونیز به تانائیس، ایران...»^۶ را از خود به‌جای گذاشت. این سفرنامه در دو بخش نوشته شده که بخش دومش مربوط به ایران است و هر دو بخش به فارسی ترجمه شده‌است. باربارو قلمرو اوزون حسن، فرمانروای قدرتمند آق‌قویونلو را با جزئیات دقیق به خواننده می‌شناساند. وی پس از مدتی که مهمان دربار اوزون حسن خان بود، همراه او به مناطق مختلف ایران سفر کرد و به همین دلیل، دانش زیاد و ذی‌قیمتی در مورد شهرها، محصولات کشاورزی و صنایع دستی و شیوه زندگی و اعتقادات ایرانیان آن عصر به‌دست آورد.

امر دیگری که مرد ونیزی بدان توجه ویژه‌ای داشت، گوناگونی اقلام بی‌بدیل موجود در دربار و در تملک سلطان بود که وی با شگفتی از وفور و بی‌همتا بودن آنها یاد کرده‌است. گوهرها، پارچه‌های خوش‌نقش و اعلا، فرش‌های نفیس، کارهای دستی ظریف و دیگر اشیاء زینتی، زیبا و کمیابی که یا شخص شاه به وی نشان داده بود یا جزئی از آرایه کاخ بودند. به نظر می‌رسد شاه از به نمایش گذاشتن بخش بسیار کوچکی از این اقلام گرانبها که اندک زمانی پس از رسیدن باربارو به دربار اتفاق افتاد، از یک سو قصد داشته سفیر را مقهور ثروت و شکوه خود سازد و از سوی دیگر تجربه و دانش او را بسنجد (باربارو، ۷۴-۷۵).

2. Despina Teodora

3. Arcipelago

4. Giorgio Rota

5. Doge [Enrico Dandolo]

6. *Viaggi fatti da Vinetia, alla Tana, in Persia, ...*

- در هر حال، این بخش از یادداشتهای باربارو را می‌توان گونه‌ای تنسوخ‌نامه^۷ در نظر گرفت. گرچه تنسوخ‌نامه‌ها در اصل برای شناخت گوهرها و دانستن منافع سنگ‌ها و فلزات و کانی‌ها نوشته می‌شدند، اما به ذکر چیزهای نفیس و کمیاب نیز می‌پرداختند^۸ که در طبقه اسناد بسیار مهم و ارزشمند دسته‌بندی می‌شوند. گوهرها و نفایسی که او توصیف کرده، به قرار زیر هستند:
- یک شست زرین^۹ که با آن کمان می‌کشند. در میان شست یک یاقوت به وزن دو قیراط بود و چند قطعه الماس گرداگرد آن نشانداده بودند،
 - دو حلقه زرین با یاقوت به وزن چهار قیراط،
 - شست رشته مروارید که هر دانه‌اش پنج قیراط وزن داشتند؛ سفید بودند اما گرد نبودند،
 - الماسی نوک‌تیز به وزن بیست قیراط، نه‌چندان شفاف اما خوشاب، با دو کله پرنده مرده که روی آنها با جواهر برجسته‌کاری کرده بودند، هدیه‌ای از آن سوی دریاها، یعنی از آن سوی خلیج فارس،
 - ظرفی ساخته شده از چینی و سنگ یشم،
 - رشته‌ای دارای دوازده دانه، مانند دانه‌های زیتون، سخت خوشاب؛ وزن هر دانه بین پنجاه الی هشتاد قیراط،
 - یک دانه سیاه رنگ به وزن دو اونس و نیم، خوش‌ترکیب، ناسفته به‌قدر یک انگشت و سخت خوش‌رنگ. در یک سوی آن حروف عربی مغربی کنده بودند،
 - دانه یاقوت به وزن یک اونس و نیم به شکل گردو، دراز و خوش‌رنگ و خوشاب و ناسفته و در حقه‌ای از زر نشاند و از درشتی بس شگفت‌انگیز،
 - بسیاری گوهرهای نشاند و ننشاند؛ از آن جمله، یک سطح چهارگوش به‌شکل میخی کوچک و در پیرامون آن هم پنج گوهر دیگر؛ آنکه از همه درشت‌تر و در میان بود، در حدود سی قیراط وزن داشت و دو تای دیگر هر یک نزدیک به بیست قیراط و در بین آنها، مرواریدها و فیروزه‌های درشت نه‌چندان گرانبها، به دلیل کهنگی،
 - جبهه‌هایی از پارچه‌های زربفت و گلداز دمشقی، با آستر ابریشمی و پوست‌های بسیار زیبای قاقم و سمور ساخت شهر یزد،
 - پارچه‌های ابریشمی بسیار زیبا و شگفت‌انگیز،
 - قطعه جواهری که به شکل کله زنی کنده بودند، به پهنای یک سکه نقره، موی او از عقب آویخته و تاج گلی بر سر،

(۷) این لغت، ترکی مغولی است که پس از استیلای ترکان و مغولان بر ایران وارد زبان فارسی و در کتب تاریخ دوره مغول و پس از آن، مانند تاریخ جهانگشای جوینی، جامع التواریخ رشیدی، تاریخ غازانی، تاریخ و صاف الحضرة، زبدة التواریخ حافظ ابرو و دیگر کتب، به‌کثرت استعمال شده‌است. خواجه نصیر طوسی در کتاب تنسوخ‌نامه/یلخانی، در دو جا آن را به کار برده و در هر دو مورد، از آن معنی تحفه و ارمغان و اشیاء نفیس از قبیل جواهر و سنگ‌های بیش‌بها و ابزار زرینه و سیمینه و تریاق‌ها، عطرها و هر چیز نادر و کمیاب خواسته شده‌است (طوسی، ده).

(۸) خواجه نصیرالدین طوسی جواهرنامه خود را به‌سبب اینکه علاوه بر گوهرشناسی و ذکر منافع و خواص گوهرها، از تمام چیزهای نفیس و کمیاب بحث کرده‌است، تنسوخ‌نامه نیز خوانده‌است (همان، یازده).

(۹) شست یا زهگیر، یعنی انگشترمانندی که از استخوان و جز آن سازند و بر انگشت ابهام کرده، در وقت کمانداری زه کمان را بدان گیرند (باربارو، ۷۳).

- سه قطعه الماس تراشیده، هر یک به وزن سی قیراط و بالا و پائین آن، همه خوشاب،
- قطعه الماس ده-دوازده قیراطی،
- رشته مروارید که هر رشته‌اش دارای سی دانه و هر دانه به وزن پنج-شش قیراط بود، نیمی از مرواریدها غلطان و بقیه مناسب برای گوهرنشانی،
- لگنی سیمین با حدود چهل دانه مروارید به شکل گلابی و کدوی قلیانی در درون آن، وزن هر کدام بین هشت الی یازده قیراط؛ مرواریدها ناسفته و بسیار خوشرنگ و به گفته شاه، از این مرواریدها یک خروار موجود بوده‌است،
- فرش‌های زیبای ابریشمی بسیار،
- دو در بزرگ از چوب صندل، به بلندی شش پا که در هر یک به سبک تارسیا^{۱۰} طلا و صدف و مروارید نشاندۀ بودند،
- گلدوزی‌ها و گلابتون‌دوزی‌های نفیس.

نتیجه

شکل‌گیری روابط دیپلماتیک هدفمند میان جمهوری ونیز و ایران عصر سلطان اوزون‌حسن سبب شد پای دیپلمات‌های ونیزی به‌طور رسمی به این ناحیه باز شود و در پرتو رابطه حسنه، بتواند آزادانه به بررسی ایران از جنبه‌های مختلف بپردازند. گزارش‌ها یا خاطرات این فرستادگان سیاسی در قالب سفرنامه‌هایی چند برای ما به‌جا مانده‌است که اگرچه در وهله اول بیشتر وجه سیاسی شان به چشم می‌آید، اما از خلال روایت نویسنده‌ها، با گوشه‌ها و جزئیاتی از اندیشه غیرسیاسی و سبک کلی زندگی ایرانی چه در مواجهه با دربار و چه با مردم کوچه و بازار آن عصر آشنا می‌شویم که هر یک قابلیت آن را دارند که دستمایه تک‌نگاشت‌های سودمند در حوزه ایران‌شناسی قرار گیرند و نیز به پژوهشگران، ظرفیت کم‌وبیش مغفول‌مانده سفرنامه‌ها در این راستا را یادآور شوند.

منابع و مأخذ

- باربارو، جوزافات و دیگران، *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران (شش سفرنامه)*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۸۴، صص ۱۷-۱۲۲.
- دین‌پرست، ولی؛ صدقی، ناصر؛ سوری، سعیده؛ «مناسبات تجاری جمهوری‌های ونیز و جنوا با ایران عصر ایلخانی»، *فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران*، دانشگاه الزهراء، سال بیست‌وپنجم، دوره جدید، شماره ۲۶، پیاپی ۱۱۶، تابستان ۱۳۹۴.
- رنجبر، محمدعلی؛ رحیمیان، محمدحسن؛ «برآمدن شاه اسماعیل اول از منظر ونیزیان؛ بازخوانی منابع ترجمه‌نشده ایتالیایی»، *فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های تاریخی معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان*، سال پنجاه‌وپنجم، دوره جدید، سال یازدهم، شماره ۳ (پیاپی ۴۳)، پائیز ۱۳۹۸، صص ۳۵-۵۲.
- طوسی، محمد بن محمد بن حسن «خواجه نصیرالدین»؛ *تنسوخ‌نامه ایلخانی*، با مقدمه و تعلیقات محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.

Rota, Giorgio; «Diplomatic Relation between Safavid Persia and the Republic of Venice, an Overview», *The Turks*, Yeni Türkiye Publications, 2002.

شیرازی، میرزا آقا حاج محمد معصوم
ملقب به معصوم‌علیشاه و نایب‌الصدر شیرازی
(۱۲۷۰-۱۳۴۴ق)



سیده شبنم شمس‌الدین

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ایران‌شناسی
دانشگاه تهران

چکیده

اساساً گنجینه‌های خانوادگی نقش بسیار پررنگ و مهمی در تعیین هویت افراد خانواده، از هر قشر اجتماعی، بازی می‌کنند. باید در نظر داشت که خانواده‌های گوناگونی در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت، یا همان بافت زمانی و مکانی، طیف وسیعی از تجربیات را از سر می‌گذرانند که گاه ممکن است در مواردی شبیه به یکدیگر اما همچنان دارای نقاط متمایزکننده‌ای از هم باشند. یکی از این انواع میراث‌های خانوادگی، اسناد مکتوبی چون دفاتر و کاغذهای قدیمی است که از نسلی به نسل دیگر به ارث رسیده‌است. سند مکتوب حاضر که مورد تحقیق نگارنده بوده و در این راه با رویکرد توصیفی و تطبیقی مورد مطالعه قرار گرفته‌است، در واقع بخشی از میراث به‌جای‌مانده برای خانواده نظرعلی، از خانواده‌های قدیمی شیراز است. با تحقیق در باب این سند و انواع نوشته‌های مکتوب در آن و دیگر منابع مرتبط با جریان‌های عرفانی، نگارنده بدین نتیجه رسید که نایب‌الصدر شیرازی یکی از شخصیت‌های مهم مرتبط با جریان‌های عرفانی و قیام مشروطه بوده که تا به امروز کمتر مورد شناخت و تحقیق قرار گرفته‌است.

کلیدواژگان

نایب‌الصدر شیرازی، عرفان، انقلاب مشروطه، شیراز، نظرعلی.

**Shirazi, Mirza Agha Haj Mohammad-Ma'soom;
Known as Ma'soom-Ali-Shah
and Naieb al-Sadr Shirazi
(1854-1926)**

Seyedeh Shabnam Shamsedin

M. A. Graduate, Iranology
University of Tehran

Abstract

Fundamentally the family heritages play important roles in identifying the identity of different people from diverse social classes. In different times and places which could be called as contexts, different families undertake a broad range of experiences which might be similar in some cases for multiple families, but still specific according to the points they refer to. One of these heritages can counted as written documents such as the old papers and notebooks which have been passed from generation to generation. This written document which has been studied thoroughly via comparative descriptive method is one of the things remained to one of the old families of Shiraz, Nazar-Ali family. considering the book and the type of writings it includes and the other sources for those related to mystique flows, the researcher came to this point that "Naieb al-Sadr Shirazi" actually was one of the important figures among those concerned with the mysticism and of course the constitution uprising who has not been known or even studied well till this time.

Keywords

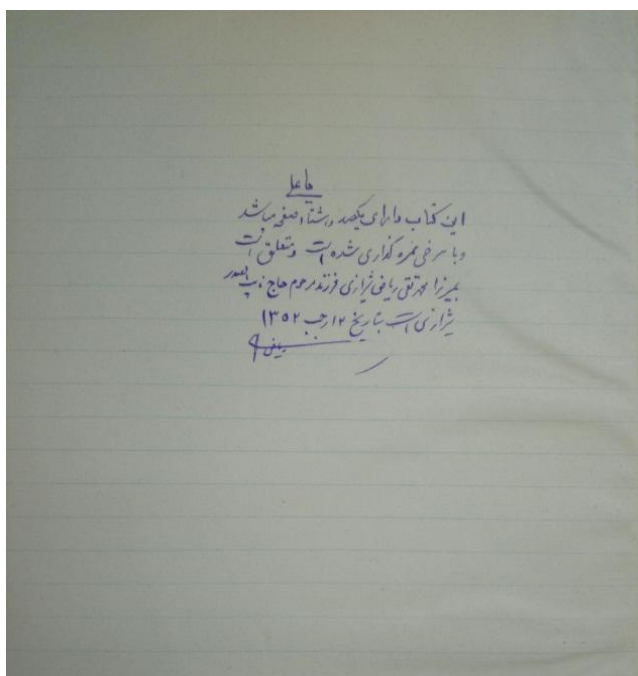
Naieb-al-Sadr Shirazi, Mysticism, Constitutional Revolution, Shiraz, Nazar-Ali.

درآمد



تصویر ۱ تا ۴)

رو و نوی جلد و برگه‌هایی از سند خطی خانوادگی مورد تحقیق
(مأخذ: سیده شبنم شمس‌الدین)



تصویر ۵) صفحه ماقبل آخر سند خطی خانوادگی مورد تحقیق
(مأخذ: سیده شبنم شمس‌الدین)

«نایب‌الصدر شیرازی» و رویکرد عرفانی وی همیشه مبحثی آشنا در میان بستگان مادری نگارنده، به‌خصوص خانواده «نظرعلی» از ساکنان قدیمی شیراز که حضورشان در این شهر به دوران پیش از پهلوی اول می‌رسد، بوده‌است. نگارنده که از کودکی با نام نایب‌الصدر آشنا بوده، با مشاهده دستخط و امضای محمدتقی ریاض شیرازی، فرزند نایب‌الصدر، در صفحه ماقبل آخر سندی خانوادگی (تصویر ۴-۱)، به فکر انجام این تحقیق افتاد.

این سند خطی متعلق است به خانواده ابطحی، از وابستگان خانواده نظرعلی؛ و محتوای ۱۸۱ صفحه از آن -به اقتضای شغل نظامی نویسنده- در زمینه مسائل نظامی است و ارتباط خاصی با موضوع مورد بحث ندارد، اما در صفحه ماقبل آخرش (تصویر ۵)، نامی از نایب‌الصدر شیرازی برده شده‌است^۱:

یا علی

این کتاب دارایی یکصد و هشتاد صفحه می‌باشد

و با سرخی نمره‌گذاری شده‌است و متعلق است

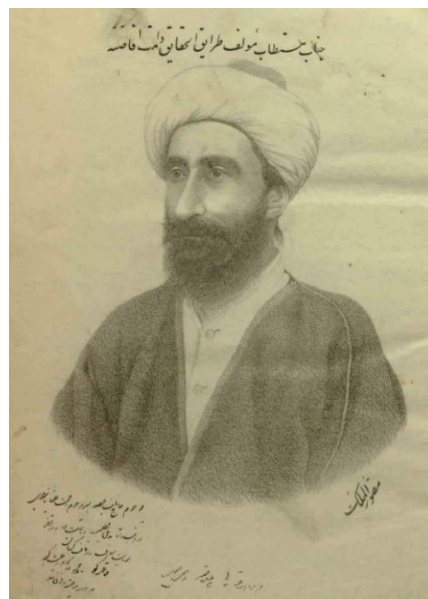
بمیرزا محمدتقی ریاض شیرازی فرزند مرحوم حاج نایب‌الصدر

شیرازی است بتاريخ ۱۲ رجب ۱۳۵۲

ریاض

(۱) این نوشته به رسم امانت، عیناً با رسم الخط زمانش و حتی یک غلط نگارشی (واژه تکرار شده «است») موجود در آن، نقل شده‌است.

تصویر ۶) تمثال نایب‌الصدر شیرازی
اثر مصورالملک، برگرفته از کتاب خطی *طرائق الحقایق*
(مأخذ: دفتر کتب کتابخانه ملی، شماره سند: ۱۶۸۹۹)



زندگی نایب‌الصدر شیرازی

میرزا آقا حاج محمد معصوم شیرازی (تصویر ۶) مشهور به «نایب‌الصدر شیرازی» و ملقب به «معصوم‌علیشاه»، فرزند کوچک زین‌العابدین میرزا کوچک رحمت‌علیشاه در روز چهارشنبه، چهاردهم ربیع‌الاول سال ۱۲۷۰ ق در شیراز متولد شد (مدرسی چهاردهی، ۶۸۰-۶۸۳). رحمت‌علیشاه، پدر نایب‌الصدر شیرازی، معروف به میرزا کوچک و منسوب به نایب‌الصدر پس از درگذشت حاج زین‌العابدین شیروانی ملقب به مست‌علیشاه، جانشین او شد (سیدین، ۳۲۸-۳۲۹). رحمت‌علیشاه رهبر طریقت نعمت‌اللهی در شیراز بود که به واسطه علاقه شدید محمد شاه قاجار به صوفی‌گری و حکم‌وی، وزیر مالیه فارس شد و از آن پس، پادشاه قاجار او را نایب‌الصدر نامید (امینی به نقل از کسروی، ۳۴۶).

معصوم‌علیشاه، پسر رحمت‌علیشاه، مورد تربیت عمومی پدر خود، حاج آقا محمد (منورعلیشاه) در شیراز قرار گرفت و پس از آن با عزیمت به عراق شروع به فراگیری علوم اسلامی از جمله فقه و حدیث، فلسفه و کلام و منطق، عرفان و ادبیات عربی به مدت چهار سال (۱۲۸۹-۱۲۹۳ ق) نزد فاضل اردکانی کرد و در سال ۱۲۹۳ به شیراز بازگشت (مدرسی چهاردهی، ۶۸۰-۶۸۳). اما چندین سال بعد در سال ۱۳۰۴ به پیشنهاد برخی از دوستانش ساکن تهران شد و یک سال بعد در سال‌های ۱۳۰۵-۱۳۰۶ به سفر حج رفت (جبری‌زاده، چکیده). وی نزد ملا سلطان، مشرف به فقر شد و پس از فوت وی، داعیه قطبیت به هم زد و معارض ملاعلی، نورعلیشاه ثانی گردید (مدرسی چهاردهی، ۶۸۰-۶۸۳). در آغاز مشروطیت، به جمع آزادی‌خواهان پیوست و پس از آن در مجلس ملی به سمتی مهم دست یافت. در این دوران گروه فاطمی را تشکیل داد و همزمان با به توپ بستن مجلس در سال ۱۳۲۶ اقدام به تحصن در شاهزاده عبدالعظیم نمود. در این هنگام، با وساطت نایب‌التولیه شهری و کسب اجازه از محمدعلی شاه قاجار، به خراسان تبعید و در سه کیلومتری جویمند ساکن شد (مدرسی چهاردهی، ۶۸۰-۶۸۳؛ سلیمانی، ۱۹۳).

حاج نایب‌الصدر شیرازی در سال ۱۳۳۰ پس از درک محضر حاج سلطان ملا محمد معروف به سلطان‌علیشاه، به وی گروید و از مریدان او گشت. وی اغلب بلاد ایران، عراق، قلمرو عثمانی، ترکستان، هند و عربستان را سیاحت نمود و در اواخر عمر، مدتی ریاست اوقاف گرگان و گناباد را بر عهده داشت (سلیمانی، ۱۹۳). وی پس از درگذشت منورعلیشاه، بر جنازه وی نماز گزارد. معصوم‌علیشاه از همسر شیرازی خود که از منسوبینش نیز بود صاحب دو فرزند به نام‌های میرزا محمدحسین ریاض شیرازی، قاضی عدلیه، و محمدتقی‌خان ریاض شیرازی، آجودان و افسر ژاندارمری شد و حاصل ازدواج دوم او با همسر رشتی پسری بود به نام سرهنگ مهدی‌خان رحمت‌شاهی. نایب‌الصدر شیرازی هفده سال پس از تبعید در هفتادویک سالگی چشم از جهان فروبست و در قبرستانی در غرب مشهد به خاک سپرده شد (مدرسی چهاردهی، ۶۸۰-۶۸۳).

آثار نایب‌الصدر شیرازی

نایب‌الصدر شیرازی پس از بازگشت از سفر حج، سفرنامه خود را تحت عنوان *تحفة الحرمين وسعادة الدارين* نگاشت و در همان سال در بندر بمبئی به چاپ رساند که نسخه‌هایی از آن به ایران آمد و در سال ۱۳۶۲خ در ایران توسط نشر بابک منتشر شد (اباذری، ۶۶). از نکات مهم اشاره‌شده در این سفرنامه، توصیفات محل قبر عبدالله پدر پیامبر^(ص) است. آنچنان‌که نایب‌الصدر می‌نویسد، وی در سال ۱۳۰۵ق از آن محل دیدن و اشعار ترکی نوشته‌شده در بقعه را در کتابش ذکر کرده‌است. بر اساس این اشعار، بقعه عبدالله در سال ۱۲۴۵ق بر روی قبر پدر پیامبر ساخته شده‌است (جعفریان، ۳۵۲).

کتاب پیشین او *طرائق الحقایق* نام داشت که تحت نظر خود مؤلف با مقدمه ذکاءالملک فروغی، پدر نخست‌وزیر وقت ایران، با کمک حسینقلی‌خان مخبرالدوله در سال ۱۳۱۳خ به چاپ رسید. میرزا محمدعلی معلم حبیب‌آبادی در *مکرم الآثار* درباره کتاب *طرائق الحقایق* به این نکته اشاره می‌کند که از حاج سید احمد دهکردی شنیده که جلد اول *طرائق* را به خط رحمت‌علیشاه در شیراز دیده و حاجی نایب‌الصدر فرزند رحمت‌علیشاه تصرفاتی در آن داشته‌است (مدرسی چهاردهی، ۶۸۰-۶۸۳).

آثار در باب نایب‌الصدر شیرازی

از کتب منتشرشده با محوریت موضوعی نایب‌الصدر و سفرهای او، کتاب *مسافرت گیلان* است در حوزه شرح سفر وی به گیلان بین سال‌های ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۶ق، که به کوشش دکتر هومن یوسف‌دهی و همت حوزه هنری استان گیلان، از سوی انتشارات فرهنگ ایلینا به چاپ رسیده‌است. از تحقیقات انجام‌شده به شکل پایان‌نامه درباره بررسی احوال نایب‌الصدر شیرازی می‌توان به پایان‌نامه کارشناسی ارشد محمدعرفان جابری‌زاده به نام *بررسی احوال و آرای حاجی نایب‌الصدر شیرازی در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران* اشاره کرد.

منابع و مآخذ

- اباذری، علیرضا؛ «شاهکاری از احیای متون، داستان یک عقبگرد»، *آینه پژوهش*، دوره ۲۱، شماره ۱۲۲، تیر ۱۳۸۹، صص ۶۶-۷۶.
- امینی، محمد؛ صوفی‌گری - بازبینی و ویرایش صوفی‌گری/احمد کسروی، کالیفرنیا: شرکت کتاب، ۱۳۹۳.
- جابری‌زاده، محمدعرفان؛ *بررسی احوال و آراء حاجی نایب‌الصدر شیرازی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، استاد راهنما: علی مهدی‌زاده شهری، استاد مشاور: شهرام پازوکی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
- جعفریان، رسول؛ *آثار اسلامی مکه و مدینه*، ویراستار: علی ورسه‌ای، تهران: مشعر، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- سلیمانی، کریم؛ *القاب رجال دوره قاجاریه*، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹.
- سیدین، علی؛ *پشمینه‌پوشان: فرهنگ سلسله‌های صوفیه*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹.
- شیرازی، نایب‌الصدر؛ *سفرنامه نایب‌الصدر شیرازی*، تهران: بابک، ۱۳۶۲.
- شیرازی، معصوم‌علیشاه نعمت‌اللهی؛ *طرائق الحقایق*، نسخه خطی، محل نگهداری: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، شناسه: ۱۷۰۹۸۸۹.
- شیرازی، میرزا محمدمعصوم نایب‌الصدر؛ *مسافرت گیلان*، به کوشش هومن یوسف‌دهی، رشت: فرهنگ ایلینا، بی‌تا.
- مدرسی چهاردهی، نورالدین؛ «معصوم‌علیشاه»، *مجله وحید*، شماره ۱۰۵، صص ۶۸۰-۶۸۳.

چهار عمل اصلی حساب در زبان فارسی



Four Basic Operations Arithmetic in Persian Language

Mehran Shafiei Nasab Langeroudi

M. A. Graduate, Iranology
University of Tehran



مهران شفیعی نسب لنگرودی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ایران‌شناسی
دانشگاه تهران

چکیده

نگارنده واژه‌های فارسی سره برای انجام چهار عمل اصلی حساب را شناسانده‌است. این کار با بررسی ادبیات شفاهی و گفتگوهای روزمره، آموزش دبستانی و یاری گرفتن از آنچه نویسنده مزخرفات خوانده و آنها را دسته‌بندی و گزارش کرده؛ بدون جستجو در ادبیات نوشتاری و پژوهش در آثار فارسی برجای مانده از دانشمندان پرشمار ایرانی دوره اسلامی که از گزند زمانه دور مانده و البته کمیابند؛ انجام گرفته‌است. همچنین نگارنده یک زبانزد و نام دو شهر ساسانی را نیز که به‌باورش، به همین جستار پیوند دارد، گزارش و رمزگشایی کرده‌است.

کلیدواژگان: حساب، چهار عمل اصلی، زبان فارسی، فارسی سره، مزخرفات.

Abstract

The author in this note, presents pure Persian terms of four basic arithmetic operations. This is accomplished through oral literature, street talk and elementary education in Iran, with the assistance of what he introduces and classifies as “goldish words” (Mozakhrafāt); without searching written literature and investigating Persian books written by numerous Iranian scholars of Islamic era survived passing ages, of course rare. He also introduces and unscrambles one proverb as well as two Sasanid toponyms which he believes, are of relation to the subject.

Keywords

elementary arithmetic, Persian language, pure Persian, Mozakhrafāt.

فارسی‌زبانان برای چهار عمل اصلی حساب، چه واژه‌هایی به کار می‌برده‌اند؟

اگر از این پندارها که در نزد فارسی‌زبانان حساب نبود یا فارسی‌زبانان از زبان دیگری برای نیازمندیهای حساب بهره می‌بردند، از برای داستان «صالح بن عبدالرحمن» در زمان حجاج درگذریم؛

«تا آنجا که مردانشاه گفت: خداوند ریشه تو را از بیخ و بن درآورد همچنان که فارسی را از ریشه درآوردی.»
(ابن‌ندیم: ۴۴۱-۴۴۳)

حساب و اعمال اصلی حساب و واژگان آن در زبان فارسی وجود داشته‌است؛ و ما یا در پی پیدا کردن واژه‌های آن هستیم، یا توانایی پیدا کردن واژه‌های در پیوند با حساب را نداریم و تنها به دادن پیشنهاد برای آنها خرسندیم.^۱ در اینجا، گزینه نخست را برمی‌گزینیم.

یکی از راههای یافتن واژه‌های از یادرفته، بررسی متون کهن است و متون، دربردارنده کتابها، مَهرها، سکه‌ها و کتیبه‌ها؛ کتابهایی مانند *دانشنامه علایی ابوعلی سینا*، *شمارنامه* نوشته محمد بن ایوب طبری (سده پنجم هجری قمری)، و *جامع الحساب و الضرب و القسمة* هر دو از نصیرالدین طوسی (سده هفتم). دودیکر، بررسی ادبیات شفاهی، زبانزدها (ضرب‌المثلها) و... است که شاید نوشته شده یا تاکنون نانوشته مانده‌باشند. در اینجا، روش دوم را برگزیدیم.

بسیار رخ می‌دهد که درآنی، از بیان و یادآوری فارسی یک واژه بیگانه ناتوانیم و در پاسخ می‌گوییم که فارسی ندارد یا واژه‌ای به زبان بیگانه دیگری یا برابر آن واژه را در همان زبان بیان می‌کنیم؛ درحالی‌که واژه برابر فارسی دارد اما در درازای سالها مهجور مانده‌است. اما همین واژه مهجور را در بیان عبارتهای دیگر و در کاربردهای دیگر، ناخودآگاه به کار می‌بریم و بدون آنکه آگاه باشیم، می‌پنداریم این تنها کاربرد آن واژه است و به کار دیگری نمی‌آید.

برای نمونه، برای واژه انگلیسی surprise شاید در آغاز نتوان برابر فارسی پیدا کرد؛ اما برابر فارسی دارد و آن «یکه» است. اما چرا یکه؟ به مصداق اینکه در فرهنگ محاوره و شفاهی، بارها می‌شنویم که مردم کوچه و بازار می‌گویند «یکه ناغافل». در اینجا، یکه معنای ناغافل و دلالت بر ناخودآگاهی شخص در پاره زمان دارد. فرد در زمان به خصوصی، انتظار رخداد معینی را ندارد که به فارسی سره، می‌گوید از آن رخداد «یکه خوردم». از این گونه موارد، نمونه‌های بسیار هست.

مزخرف

با خواندن متنهای ادبی، می‌بینیم که نویسندگان چندین واژه برابر را پشت سر هم با قراردادن «و» عطف در میانشان، به کار می‌برده‌اند. ممکن است نویسندگان یکی از اهداف زیر را پی گرفته‌باشند:

۱. می‌خواسته‌اند دایره واژگان خود را به رخ خواننده و دیگران بکشند.
۲. می‌خواسته‌اند نثر خود را با قراردادن واژه‌های زیبایی چونان جواهر، مرصع کنند که در اصطلاح، به آن «مزخرف»^۲ گفته می‌شد.

(۲) مزخرف = مُطْلَا، آراسته با چیزهای فریبنده.

(۱) خرسند = قانع.

نخستین نمونه از چنین نوشته‌هایی را دست‌کم در متن پهلوی ساسانی «درباره آیین نامه‌نویسی» می‌توانیم بخوانیم. بر این پایه، «مزخرف» در آغاز معنی خوبی داشته، اما ظاهراً آن‌چنان نویسندگان و گویندگان در آن زیاده‌روی کرده‌اند که از آن پس، معنی بدی از آن برداشت می‌شود. در دوره قاجاریه، قانای-سرآمد ادیبان روزگار خود- در این زمینه نامدار بوده‌است. اما در زبان بین‌المللی انگلیسی که فراگیریش نیز بسیار آسان است، مزخرف‌گویی جایی ندارد و گویشورانیش از به‌کار بردن واژه‌های مترادف در یک جمله، پرهیز می‌کنند.

نگهداری واژگان فارسی در قالب مزخرفات

در قالب مزخرفات، بسیاری از واژگان فارسی همراه با معنی نگهداری شد. در واقع مزخرفات فرهنگ‌واژه‌ای شد تا امروز بتوانیم برای بسیاری از واژه‌ها، برابر فارسی داشته‌باشیم. «سلام و درود»، «موفق و پیروز»، «امتحان و آزمون»، «رمز و راز» و... از این گونه مزخرفات هستند که در آنها، معمولاً واژه نخست عربی و واژه پسین فارسی است. اما از آنجا که هر قاعده کلی استثنا هم دارد، نمونه‌هایی چون «رخت و لباس» و... هم داریم که واژه نخست فارسی و واژه دوم عربی است. گونه‌های دیگر مزخرفات هم داریم که در بند پسین درباره آن سخن خواهیم گفت.

مزخرفات و گونه‌های آن

گونه نخست: ترکیبی برساخته از دو واژه برابر که واژه آغازین عربی و دومی فارسی است و با حرف «و» به هم عطف شده‌اند؛ مانند «سلام و درود»، «موفق و پیروز»، «روح و روان»، «خلق و خوی»، «نذر و نیاز»، «سالم و تندرست»، «رمز و راز»، «علم و دانش»، «کسب و کار»، «تشکر و سپاس»، «رسم و آیین»، «ضرر و زیان»، «ظلم و ستم»، «عدل و داد»، «صلح و سازش»، «بخت و اقبال»، «حفظ و نگهداری»، «صبر و شکیبایی»، «صبر و بردباری»، «جلال و شکوه»، «سعادت و خوشبختی»، «سعی و تلاش»، «عهد و پیمان»، «عاجز و ناتوان»، «تحقیق و پژوهش»، «سن و سال»، «قید و بند»، «قید و بست»، «بذل و بخشش»، «قسم و سوگند»، «شک و گمان»، «مُغلق و دشوار»، «غامض و دشوار»، «عمران و آبادانی»، «بتین و آشکار»، «بسط و گسترش»، «ترویج و گسترش» و «تغییر و دگرگونی».^۳

دو دیگر: همچون گونه نخست، اما واژه آغازین فارسی و دومی عربی است؛ مانند «سر و صدا»^۴، «پایه و اساس»، «کم و کسر»، «ریخت و قیافه»، «شرم و حیا»، «رخت و لباس»، «جا و مکان»، «جشن و سرور»، «داد و قال»، «کشت و زرع»، «بخت و اقبال»، «روشن و مبرهن»، «زاد و ولد»، «کمک و معاضدت»^۵، «جا و مکان»، «آزار و اذیت» - که به‌صورت «اذیت و آزار» نیز به‌کار می‌رود؛ اما کمتر.

سه دیگر: مزخرفاتی که «و» عطف ندارد: کوه کپه‌داغ (نخست فارسی، دو دیگر پهلوی، واپسین ترکی)، رود

(۳) سه نمونه پایانی از تاریخ ایران کمبریج، ج. ۵، قسمت ۴، رویه‌های ۶۹ و ۷۱ و ۷۸ نقل شده‌است.

(۴) «سر» همچنان که در «سرسام» است، فارسی و «صدا» عربی است برابر پژواک - اما اینک معنی دیگری در فارسی گرفته: هر آنچه گوشخراش باشد برابر noise (انگلیسی) - واژه «سر» همان «صدا» یعنی گوشخراش است که از بُن «سرفاک» بوده‌است.

(۵) این نمونه از تاریخ ایران کمبریج، ج. ۵، قسمت ۴، رویه ۷۱ نقل شده‌است.

لنگرود، حوضه آبریز، صفة تخت [جمشید]، به‌اضافه، به‌علاوه، باقی‌مانده، ضرب‌در، تقسیم‌بر، امتحان آزمایشی، طرح انداختن، احوال‌پرسی، گزارش تفسیری، ابزارآلات، عسل انگبین، وصله پینه.

دیگر مزخرفات: مزخرفاتی است که هر دو واژه سازنده‌شان فارسی است؛ مانند «میدان میوه و تره‌بار». دومی گونه‌ای از نومزخرفات است زیرا بار همان میوه است؛ بنابراین، «میدان تره‌بار» درست است. تا دهه ۱۳۷۰ جلالی^۶ هم این‌گونه بود (برای نمونه، رک. اطلس تهران، انتشارات گیتاشناسی، ۱۳۶۴)؛ اما در سالهای گذشته، کم‌کم در ادبیات اداری و عامه، «میدان میوه و تره‌بار» جای «میدان تره‌بار» را گرفت. خشکبار میوه خشک‌شده را گویند. زن باردار یعنی زن میوه‌دار چون فرزند ثمر زن و حاصل زناشویی است. این ترجمه حامله عربی نیست. «عابر پیاده» نیز گونه‌ای از مزخرفات و «عابر» در آن زاید است. گونه‌های روان دیگر؛ «تماس حاصل فرمایید!» برجای «زنگ بزنید!»، و «حضور به‌هم رسانید!» برجای «باشنده شوید!»^۷ (حاضر شوید!) است.

با یاری گرفتن از موتورهای جستجو در اینترنت، می‌توان دید که هر کدام از این عبارات، سدها هزار و حتی هزارها هزار بار تکرار شده‌اند!

بررسی یک زبانزد و دو پاژنام^۸ شهر

سد^۹ سال به این سالها: در /مثال و حکم دهخدا و قند و نمک -ضرب‌المثلهای تهرانی (به‌زبان محاوره)- جعفر شهری نیامده‌است. شماری از ادیبان در معنی این عبارت بسیار روان که فارسی‌زبانان در هنگام سر سال نو (هرمز فرودین، نوروز) به همدیگر می‌گویند، دچار ناتوانی شده‌اند. «به» را مخفف و برجای بهتر دانسته‌اند؛ در صورتی که یک صفت را نمی‌توان برجای یک صفت تفصیلی به‌کار برد که اگر می‌شد دیگر زبان، رنج ساختن صفت برتر نمی‌برد. افزون بر این اگر، یک جمله متعارف باشد نیاز به فعل است، هست، باشد، می‌باشد و... دارد که ندارد. اما اینک^{۱۰}، بیان ریاضی است که گوینده برای شنونده آرزو می‌کند که سد سال به زندگانی افزون شود. معمولاً در بیان جمله ریاضی، فعل به‌کار نمی‌بریم (فعل به‌قرینه معنوی حذف می‌شود)؛ می‌گوییم «سه دو تا شش تا» و نمی‌گوییم «سه دو تا می‌شود شش تا».

نمونه‌ای دیگر:

در هنگام ساسانی، جندی‌شاپور را «وه اندیوک شاپوهر»^{۱۱} (: پهلوی) برابر «به انطاکیه شاپور» (: فارسی) و بیت‌لاط^{۱۲} (: سریانی)؛ همچنین رومگان را وه اندیوک هوسرو (: پهلوی) برابر «به انطاکیه خسرو»^{۱۳} (: فارسی) می‌خواندند. «به» چنانچه برخی می‌پندارند، بهتر نیست، بلکه همان است که امروزه «به‌اضافه» یا «به‌علاوه» گوئیم؛ plus (: انگلیسی)، مانند PEUGEOT 206+. مراد شهر «شاپور افزون بر انطاکیه» و شهر «خسرو افزون بر انطاکیه» است.

(۸) پاژنام = صفت.

(۷) باشنده = حاضر.

(۶) هجری شمسی.

(۹) شکل درست نوشتن عدد ۱۰۰ که منسوخ شده و جایش را به «صد» داده، اما در واژه‌هایی چون «سده» همچنان ماندگار است.

(۱۰) اینک = این؛ اشاره به نزدیک.

11. Veh andiyök Šāpuhr

12. Bêth Lâpat

13. Veh andiyök Husraw

چهار عمل اصلی حساب در زبان فارسی

برای واژه عربی «ضرب»، برای نمونه 2×3 در زبان فارسی چه باید بگوییم؟ می‌گوییم «دو ضرب در سه». این گونه‌ای مزخرف است از گونه‌های پیش‌گفته. در اصل، در زبان فارسی باید بگوییم «دو در سه». گفتن «در» کفایت می‌کند. چرا؟ برای پاسخ به چرایی، زبان محاوره‌ای و شفاهی هنگام مراجعه به عکاسی به کمک می‌آید. در عکاسی، برای سفارش عکس خود می‌گوییم «عکس سه در چهار می‌خواهم». همچنین از واژه «تا» بهره می‌بریم. پس برای ضرب دو واژه داریم: ۱- «در» که در میان دو عدد می‌آید، مانند «دو در سه»، و ۲- «تا» که پس از دو عدد می‌آید، مانند «دو سه تا».

برای تفریق چه باید بگوییم؟ برای نمونه:

$$4 - 3 = ?$$

در اینجا نیز زبان محاوره به کمک می‌آید؛ آنگاه که عمل تقسیم را انجام می‌دادیم.

$$\begin{array}{r} 56 \\ 4 \overline{) 21} \end{array}$$

می‌گفتیم «چهار از پنج». بنابراین، برای تفریق باید از واژه «از» بهره ببریم.

برای تقسیم کردن چه باید بگوییم؟ برای نمونه، $9:3$ را چگونه باید بخوانیم؟ دشوار است! برای تقسیم کردن، مزخرفات به کمک می‌آید. وقتی می‌گوییم «تقسیم بر»، در اصل «تقسیم» زائد است و «بر» کفایت می‌کند. نشانه‌های کنونی مانند $\div$ و $\mid$ کار را دشوار کرده‌اند. اما نشانه کسری — کار را آسان می‌کند؛ مانند $\frac{5}{6}$. در اینجا ۵ بر شش است یا ۶ زیر ۵ است. «زیر» و «رو» متضاد هستند؛ به‌مصادق «دنیا هزار جور زیر و رو دارد». رو متضاد دیگری هم دارد که در اینجا به کار ما نمی‌آید. «پشت و رو». «صورت» عربی «رو» و «مخرج» عربی «زیر» است و «زیر و رو» می‌شود، «صورت و مخرج»، که برای آهنگ سخن جابجا می‌شود.

بر این پایه، جمع را در زبان فارسی چگونه باید گفت؟ مزخرفات به کمک ما می‌آیند؛ می‌گوییم: «دو به‌علاوه سه» یا «سه به‌اضافه پنج». در اینجا، علاوه یا اضافه زائد است و «به» کفایت می‌کند.

برپایه آنچه گفته شد، چهار عمل اصلی حساب در زبان فارسی کامل می‌شود: به، از، در، بر.

منابع و مأخذ

ابن‌ندیم (ابن اسحاق ندیم)، ابوالفرج محمد ابن اسحاق؛ /فهرست، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶.

تاریخ ایران کمبریج، جلد پنجم، قسمت چهارم: مذاهب و فرق، ریچارد ن. فرای، ترجمه تیمور قادری، تهران: انتشارات مهتاب، چاپ اول، ۱۳۹۰.

مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی؛ اطلس کامل شهر تهران، تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، ۱۳۶۴.

نگاهی به تاریخچه نشان ذوالفقار

A Brief History of Zolfaghār Order

Hooman Zalpour

M. A. Graduate, English Language & Literature
Islamic Azad University

هومن زال‌پور

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات انگلیسی
دانشگاه آزاد اسلامی



چکیده

انواع مختلفی از نشان‌ها و مدال‌های افتخار در عصر قاجار ایجاد شد که بنا به دلایل و مناسبت‌های مختلف به افراد اهدا می‌شد. نشان ذوالفقار عالی‌ترین نشان نظامی ایران است که پیشینه آن به عصر قاجار بازمی‌گردد. در سال ۱۳۰۱ خ نظامنامه این نشان در وزارت جنگ تصویب شد و مدتی به صاحب‌منصبان نظامی که در عرصه‌های مختلف ابراز لیاقت و رشادت می‌کردند، اهدا می‌شد. در سال ۱۳۰۳، نظامنامه این نشان تغییر کرد و مقرر شد به کسانی تعلق گیرد که در نبرد با نیروهای خارجی از خود شجاعت بروز دهند. در عوض به کسانی که در عرصه‌های داخلی ابراز لیاقت و شجاعت می‌کنند، نشان سپه اعطا شود. تعداد زیادی از صاحب‌منصبان نظامی در عصر قاجار و پهلوی علی‌الخصوص پیش از تغییر نظامنامه، این نشان را دریافت کردند. پس از انقلاب اسلامی نیز این نشان تاکنون تنها به شهید سردار قاسم سلیمانی اهدا شده‌است.

کلیدواژه‌ها: انقلاب اسلامی، پهلوی، قاجار، مدال افتخار، نشان، نشان ذوالفقار، نشان سپه.

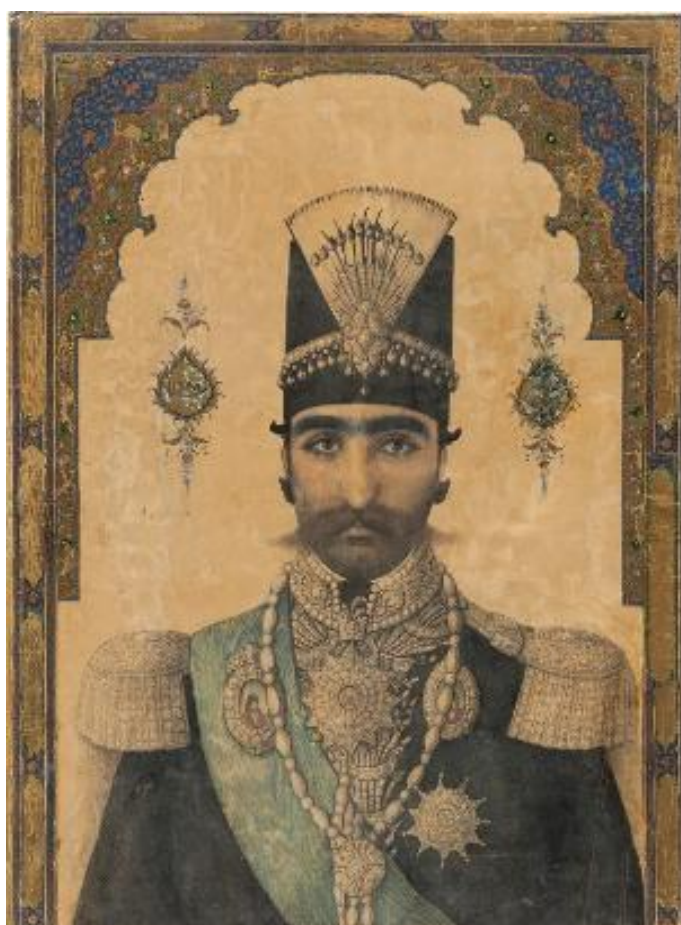
Abstract

Different kinds of honorary orders and medals were made to be given to people in various occasions for varying purposes during the Qajar era. Zolfaghār order is the highest military order in Iran, which dates back to the Qajar time. The badge's regulation was approved in the Ministry of War in 1920-21 and was given to the military position holders in diverse areas they were showing courage and merit, for a while. The regulation was changed in 1923-24, and it was appointed for the badge to be given to those showing courage in the battles with the foreign forces. Instead, those who were showing courage and merit in different fields inside the country were given Sepah badge. Considerable number of military position holders received the badge in the Qajar and Pahlavi eras, especially before changes in the regulation. For the first time after the Islamic Revolution, the order is only given to General Ghasem Soleimani.

Keywords: the Islamic revolution, Pahlavi, Qajar, Medal of Honor, order, Zolfaghār order, Sepah order.

در پی اعلام خبر اعطای نشان عالی «ذوالفقار» به شهید سردار قاسم سلیمانی از سوی مقام معظم رهبری (مد ظله‌العالی) در واپسین روزهای سال ۱۳۹۷، شبکه‌های خبری داخلی و خارجی با پوشش گسترده این خبر، عجولانه شرح و در برخی موارد تاریخچه‌ای در باب این نشان مرقوم و منتشر کردند که غالباً با کاستی‌ها و اشتباه‌هایی همراه بود؛ رسانه غربی بی‌بی‌سی فارسی مطلبی در وبگاه خود منتشر کرد که حتی در تشخیص خود این نشان نیز به بیراهه رفته و نشان دیگری را به این نام معرفی کرده‌است.

در عصر قاجار، استفاده از نشان‌ها و مدال‌های افتخار گسترشی بی‌سابقه یافت و انواع مختلفی از آن‌ها توسط دستگاه حکومتی ایجاد شد و به‌تدریج تکامل یافت که به دلایل و مناسبت‌های مختلف به افراد اعطا می‌شد. عمده‌ترین دسته آن‌ها از نوع نشان‌های شیر و خورشید بودند که به صاحب‌منصبان نظامی و غیرنظامی به دلیل نیل به درجات نظامی و مناصب مختلف اعطا می‌شد و برخی دیگر به سبب ابراز لیاقت، رشادت و خدمت در امور نظامی و علمی و صنعتی. علاوه بر این دسته، نشان‌های تمثال نیز از عالی‌ترین نشان‌ها بودند که چهره و شمایل ائمه اطهار و شاهان را در بر داشتند. برای نمونه، در عصر ناصرالدین شاه، به‌میمنت و مناسبت پیروزی ایران در نبرد هرات و فتح هرات توسط سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه که فرزند عباس میرزا و عموی ناصرالدین شاه بود، نشانی به نام تمثال حضرت امیرالمؤمنین^(ع) در سال ۱۲۷۳ هجری قمری (حدود ۱۲۳۵ خ) ایجاد شد که مختص شاهان بود و شاهان قاجار از ناصرالدین شاه تا سلطان‌احمد شاه از آن استفاده کردند (تصویر ۱).



تصویر ۱)
نگاره‌ای از
ناصرالدین شاه قاجار
با نشان تمثال امیرالمؤمنین^(ع)
در سال ۱۲۸۸ ق
(مأخذ: موزه هنر لس‌آنجلس)

و اما نشان ذوالفقار عالی‌ترین نشان نظامی ایران است که پیشینه آن نیز به عصر قاجار بازمی‌گردد. این نشان در عصر سلطان‌احمد شاه قاجار ایجاد گردید که از نشان تمثال مرتضوی متفاوت بود. نظامنامه آن توسط کمیسیون مخصوصی در وزارت جنگ در سال ۱۳۰۱ خ به تصویب رسید و به کسانی اهدا می‌شد که در جنگ‌ها رشادت فوق‌العاده‌ای از خود نشان داده‌بودند یا با تدابیر عاقلانه آن‌ها نتایج مطلوبی در میدان جنگ حاصل شده‌بود. همچنین این نشان به کسانی تعلق می‌گرفت که در جنگ مجروح شده، با همان وضعیت به انجام وظیفه می‌پرداختند. دو نوع از این نشان وجود داشت که یک نوع مختص افسران و دارای چهار درجه و نوع دیگر مختص افراد نظامی و دارای دو درجه بود. در سال ۱۳۰۳ نظامنامه این نشان تغییر نمود و مقرر شد تا نشان ذوالفقار به صاحب‌منصبان و افرادی اختصاص یابد که در جنگ با دشمنان خارجی ابراز رشادت و لیاقت نموده‌اند و نشان دیگری موسوم به «سپه» به صاحب منصبانی که در جنگ‌های داخلی ابراز شجاعت نموده‌اند، اعطا شود. بنابراین صاحب‌منصبانی که به دریافت این نشان نایل شدند، غالباً افرادی بودند که این نشان را پیش از تغییر نظامنامه آن دریافت کردند. اعطای این نشان تا انقراض سلسله قاجاریه در سال ۱۳۰۴ و سپس در عصر پهلوی ادامه یافت. در این میان، فهرست مهم‌ترین افرادی که نشان ذوالفقار دریافت کرده‌اند، قابل توجه است:

امیر لشکر احمد امیراحمدی: وی این نشان را به علت فتوحات متعدد در خطه لرستان دریافت کرد که با ابراز شجاعت و شقاوت همراه بود. بعدها تا درجه سپهبدی پیش رفت و اولین ایرانی است که طبق درجات جدیدی که توسط شورای عالی قشون به تصویب رسیده‌بود، به درجه سپهبدی رسید.



امیر لشکر عبدالله امیرطهماسبی: وی این نشان را به علت توقیف مرتضی‌قلی‌خان اقبال‌السلطنه ماکویی (سردار ماکو) و تصرف خزانه وی دریافت کرد. وی در سال ۱۳۰۷، در لرستان به ضرب گلوله به قتل رسید.

سرتیپ امان‌الله جهانبانی: وی این نشان را به علت رشادت در نبرد شکریازی در آذربایجان و شکست اسماعیل‌آقا سمیتقو و فتح قلعه چهریق دریافت کرد. بعدها مغضوب رضا شاه پهلوی شد و به زندان افتاد. پس از تبعید رضا شاه از ایران، از زندان آزاد شد و تا درجه سپهبدی پیش رفت (تصویر ۲).

تصویر ۲) امان‌الله میرزا جهانبانی
با نشان ذوالفقار (مأخذ: مجموعه خصوصی)



سرتیپ مرتضی یزدان‌پناه: وی این نشان را به علت ارائه تعلیمات کامل جنگی به افراد تیپ پیاده هنگامی که فرماندهی تیپ پیاده مرکز را بر عهده داشت، دریافت کرد. وی بعدها تا درجه سپهبدی پیش رفت.

سرتیپ محمد شاه‌بختی: وی این نشان را به علت نجات تیپ کرمانشاه که در تنگ زاهد شیر مورد محاصره قرار گرفته‌بود، دریافت کرد. وی نیز تا درجه سپهبدی پیش رفت.

سرتیپ فضل‌الله زاهدی: وی این نشان را به علت رشادت در نبرد شکریازی در آذربایجان و شکست اسماعیل‌آقا سمیتقو و فتح قلعه‌ی چهریق دریافت نمود، تا درجه سپهبدی پیش رفت و مجری کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود.

نایب دوم غلامعلی بایندر: وی این نشان را به علت رشادت در نبرد شکریازی در آذربایجان و شکست اسماعیل‌آقا سمیتقو و فتح قلعه‌ی چهریق دریافت کرد. بعدها به درجه دریاداری و فرماندهی نیروی دریایی ایران رسید و در شهریور ۱۳۲۰ به درجه رفیع شهادت نایل گشت.

رضاخان سردارسپه (پهلوی): وی این نشان را در عصر قاجار و در زمانی که وزیر جنگ بود، دریافت کرد. سرتیپ امان‌الله میرزا جهانبانی رئیس ارکان حرب کل قشون^۱، یک قطعه نشان ذوالفقار را از طرف عموم صاحب‌منصبان نظامی به سردار سپه تقدیم کرد. وی پس از تاجگذاری و تا پایان سلطنت نیز از این نشان استفاده می‌نمود.

محمدرضا شاه پهلوی: وی این نشان را پس از رسیدن به سلطنت دریافت نمود. در سال ۱۳۲۷، سوءقصدی به جان شاه توسط فردی به‌نام ناصر فخرآرایی صورت گرفت و وی مختصری از ناحیه کتف و صورت مجروح شد. با آنکه مدت‌ها از تغییر نظامنامه این نشان گذشته و این نشان به ابراز فداکاری و دلاوری در جنگ‌های خارجی اختصاص یافته‌بود، به‌پیشنهاد وزیرجنگ سپهبد احمد امیراحمدی و سپهبد مرتضی یزدان‌پناه و رئیس ستاد ارتش سرلشکر حاج‌علی رزم‌آرا، یک قطعه نشان ذوالفقار به‌مناسبت رفتار شجاعانه‌ای که شاه در مواجهه با فرد ضارب از خود نشان داده‌بود، به او اهدا شد.

اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این نشان به هیچ فرد نظامی اعطا نشده‌بود تا اینکه فرمانده معظم کل قوا در روزهای پایانی سال ۱۳۹۷، اولین نشان ذوالفقار پس از انقلاب اسلامی را به سردار سرلشکر قاسم سلیمانی^۲، فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، اعطا فرمودند. شجاعت و دلاوری‌های ایشان در جبهه‌ها و عرصه‌های بین‌المللی و داخلی بر کسی پوشیده نیست و دوست و دشمن بدان اذعان دارند. شایان ذکر است شکل نشان عالی ذوالفقار پس از انقلاب اسلامی تغییر کرده‌است (تصویر ۳).

(۱) معادل ستاد ارتش.

(۲) سردار سلیمانی در زمان دریافت نشان ذوالفقار دارای درجه سرلشکری بود و پس از شهادت به درجه سپهبدی نایل شد. شایان ذکر است ایشان پس از شهید سپهبد قرنی، دومین مقام نظامی است که پس از انقلاب اسلامی درجه سپهبدی دریافت کرده‌است.



تصویر ۳) نشان ذوالفقار در عصر قاجار و پهلوی (سمت راست، مأخذ: مجموعه خصوصی) و نشان ذوالفقار پس از انقلاب اسلامی (سمت چپ، مأخذ: وبگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله‌العظمی سید علی خامنه‌ای)

منابع و مأخذ

- ۱- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان؛ *مرآت البلدان*، به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، جلد دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
- ۲- توکلی نیشابوری، نصرالله؛ *آخرین سقوط آریاها: خاطرات اولین رئیس ستاد ارتش پس از انقلاب*، مونتگمری: انتشارات ایبکس، ۱۳۹۳.
- ۳- جهانبانی، امان‌الله؛ *سرباز ایرانی و مفهوم آب و خاک: زندگینامه خودنوشت سپهبد امان‌الله جهانبانی*، به کوشش پرویز جهانبانی، تهران: نشر فردوس، ۱۳۸۰.
- ۴- عاقلی، باقر؛ *رضاشاه و قشون متحدالشکل*، تهران: نشر نامک، ۱۳۷۷.
- ۵- وبگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی سید علی خامنه‌ای.

Irānshenāsi (Iranology)

Student Journal on Iranian Studies

The University of Tehran

Vol. II, No. 3, Autumn 2020

Rights Holder:

Students' Society of Iranology, The University of Tehran

Director & Editor-in-chief:

Mohammad Ali Ezzatzadeh

Editorial and Judgement Board:

Seyedeh Sepideh Sajadi . Seyedeh Shabnam Shamsedin

Mohammad Ali Ezzatzadeh . Farshid Sharif Moghaddam

Mehran Shafiei Nasab Langeroudi . Masoud Taherzadeh

Contributors to this Issue:

Mina Aghmasheh . Parisa Akhavan . Sima Fouladpour

Somayeh Hamidi . Jaber Heidarifard . Amirreza Kheirkhah

Tooraj Khosravi Javid . Hooman Zalpoor . Ali Zare

Persian Editors:

Seyedeh Shabnam Shamsedin . Mehran Shafiei Nasab Langeroudi

Masoud Taherzadeh

English Editors:

Shabnam Shamsedin . Mohammad Ali Ezzatzadeh

Graphic & Layout Designer:

Farshid Sharif Moghaddam

Office:

Scientific Societies Office . Faculty of Literature & Humanities

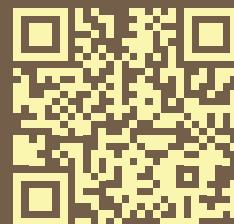
The University of Tehran. Tehran . Iran

Official Website & Email:

www.iranshenassisj.ut.ac.ir

iranshenasi@outlook.com

iranology.ut@hotmail.com





Irānshenāsi (Iranology)
Student Journal on Iranian Studies
The University of Tehran
Vol. II, No. 3, Autumn 2020

- ♦ **Ērān-Wēz**
Davud Neil MacKenzie, Translated by Amirreza Kheirkhah
- ♦ **Al-Madā'in**
M. Streck & M. G. Morony, Translated by Somayeh Hamidi
- ♦ **Tāq Kasrā; The Arch of Ctesiphon**
Mehran Shafiei Nasab Langeroudi
- ♦ **Iran's Tangible World Heritage; with a Glance at the Registered Iranian Gardens in the World Heritage List**
Tooraj Khosravi Javid
- ♦ **Archeology and Typology of Troglodytic Architecture in Khorrami, Fars Sites to Be Recognized as World Heritage**
Jaber Heidarifard
- ♦ **Kāriz**
Xavier de Planhol, Translated by Farshid Sharif Moghaddam
- ♦ **Recognizing the Appearance of Jupiter and Its Related Characteristics in Irano-Islamic Painting**
Hamid Karamipour & Seyedeh Shabnam Shamsedin
- ♦ **Historical Comparative Analysis of Five Plays by Akbar Radi**
Ataollah Koopal & Parisa Akhavan
- ♦ **Harold Walter Bailey; From Agriculture to Linguistics**
John Sheldon, Translated by Sima Fouladpour
- ♦ **Representation of Existing Guilds in a 9th C. Ah. Document and Persian Shahr-Ashoob Poetry**
Ali Zare
- ♦ **The Treasure of Precious Stones and Valuable Stuff of Uzun Hasan Āq-Qoyunlu, Due to Giosafat Barbaro's Travel Account**
Mina Aghmasheh
- ♦ **Naieb al-Sadr Shirazi, Ma'soom-Ali-Shah**
Seyedeh Shabnam Shamsedin
- ♦ **Four Basic Operations Arithmetic in Persian Language**
Mehran Shafiei Nasab Langeroudi
- ♦ **A Brief History of Zolfaghār Order**
Hooman Zalpoor